



اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی ایران
مرکز تحقیقات و بررسی های اقتصادی

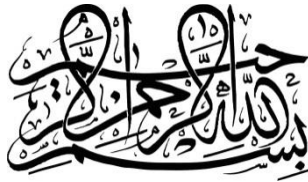


چگونگی شکل گیری یک ابرقدرت اقتصادی رمز گشایی از صنعتی شدن سریع چین

نویسنده: یی ون

مترجم: حسین صبوری کارخانه

ویراستار: جعفر خیرخواهان



چگونگی شکل‌گیری یک ابر قدرت اقتصادی

رمزگشایی از صنعتی شدن سریع چین

نویسنده: پی ون

مترجم: حسین صبوری کارخانه

ویراستار: جعفر خیرخواهان



سرشناسه : Wen, Yi یی ون؛
 عنوان و نام پدید آور : چگونگی شکل گیری یک ابرقدرت اقتصادی / نویسنده یی ون؛ مترجم حسین صبوری کارخانه؛ ویراستار جعفر خیر خواهان.
 مشخصات نشر : تهران : ترمه، ۱۳۹۷.
 مشخصات ظاهری : ۲۵۶ ص.
 شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۸-۷۱۸-۳
 وضعیت فهرست نویسی : فیپا
 یادداشت : The Making of an Economic Superpower: Unlocking China's Secret of Rapid Industrialization. عنوان اصلی :
 موضوع : سیاست صنعتی -- چین -- Industrial policy -- China
 موضوع : رشد اقتصادی -- چین -- Economic development -- China
 موضوع : رشد اقتصادی Economic development
 موضوع : سیاست اقتصادی Economic policy
 موضوع : سیاست صنعتی Industrial policy
 موضوع : چین -- سیاست اقتصادی China -- Economic policy
 شناسه افزوده : صبوری کارخانه، حسین، ۱۳۶۰ - مترجم
 شناسه افزوده : خیر خواهان، جعفر، ۱۳۴۷ - ، ویراستار
 رده بندی کنگره : HD ۲۶۱۶/چ۹ و ۱۳۹۷۹
 رده بندی دیویی : ۳۳۸/۹۵۱
 شماره کتابشناسی ملی : ۵۳۸۳۴۷۹



♦ نام کتاب: چگونگی شکل گیری یک ابرقدرت اقتصادی
 ♦ نویسنده: یی ون
 ♦ مترجم: حسین صبوری کارخانه
 ♦ ویراستار: جعفر خیر خواهان
 ♦ ناظر: سید سجاد نجفی
 ♦ صفحه آرایی: انتشارات ترمه
 ♦ طراح جلد: شبنم فروچی
 ♦ مدیر طرح: صالح نیازی
 ♦ نوبت چاپ: چاپ اول ۱۳۹۷
 ♦ ناشر: انتشارات ترمه
 ♦ تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه
 ♦ چاپ و صحافی: نگین
 ♦ قیمت: ۲۵۰,۰۰۰ ریال
 ♦ شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۸-۷۱۸-۳

آدرس ناشر: تهران - خ انقلاب - خ ۱۲ فروردین - پلاک ۲۸۶، طبقه دوم، واحد ۸

تلفن: ۶۶۹۶۱۸۰۴ - ۶۶۹۶۱۷۶۹

دفتر فروش انتشارات ترمه و مرکز فروش شهرستانها: تهران - خ انقلاب - خ ۱۲ فروردین - پلاک ۲۸۶، طبقه اول، واحد ۴

تلفن: ۶۶۴۸۱۵۱۴ - ۶۶۹۵۷۰۲۱

فکس: ۶۶۹۵۷۱۲۰

برای اطلاع از نحوه خرید اینترنتی انتشارات ترمه به وبسایت ما به آدرس زیر مراجعه فرمایید.

Info @ termehbook.ir www.termehbook.ir

بباید به حقوق دیگران احترام بگذاریم

دوست عزیز، این کتاب حاصل دسترنج چندین ساله‌ی مولف، مترجم و ناشر است. تکثیر و فروش آن به هر شکلی بدون اجازه از پدیدآورنده کاری غیر اخلاقی، غیر قانونی و غیر شرعی است. نتیجه این عمل نادرست موجب رواج بی‌اعتنایی در جامعه و بروز بی‌آمدهای ناگوار در زندگی و محیطی ناسالم برای خود و فرزندانمان می‌گردد.

تمامی حقوق این اثر متعلق به اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی ایران است

تقدیم به:

پسرم؛ هوپاد

و

میهنم ایران، که به گفته فردوسی بزرگ:

چو ایران نباشد تن من مباد / در این بوم و بر زنده یک تن مباد

سخن آغازین

در دنیای معاصر گروهی افراد برتری هستند که می‌توان آنها را «چین‌شناس» نامید. به نظر می‌رسد موفقیت و جایگاه هنری کسینجر به عنوان معمار و سازنده اندیشه‌ای که چین را با غرب آشتی داد و آنها را از روسیه دور کرد در میان این گروه افراد جایگاه بلندی داشته باشد. این چهره شناخته‌شده در عرصه نظری و عملی در روابط بین‌الملل در کتاب «نظم جهانی، تاملی در ویژگی ملتها و جریان تاریخ» درباره چین می‌نویسد «... طی هزاران سال، چین به جای آنکه تمایل به دفاع نظامی در برابر دشمنان خود داشته باشد، در پی فریفتن و اغوا کردن آنها بود. بررسی تاریخ معاصر چین بویژه پس از مرگ مائوتسه تونگ رهبر مطلق‌گرای حزب کمونیست این کشور نشان می‌دهد رهبران پس از مائو، به اصل یاد شده برگشته‌اند. دن شیائو پینگ با درک پیچیدگی‌های عصر خویش به این نتیجه رسید که باید غرب را فریب داد و بر آن تسلط پیدا کرد. فریب غرب از چه راهی ممکن بود؟ این همان راز و رمزی است که هنوز درباره چین پنهان و پوشیده است، اما یک چیز درباره آن دیگر قابل پوشاندن نبود: برای فریب غرب می‌توان ماهیت خود را حفظ کرد اما از داشته‌های بهره‌ور غرب استفاده کرد. «تجارت آزاد» همان سلاح کارساز غرب بود که البته در اندیشه‌های بزرگان و فیلسوفان آزادی‌تبلور یافت و انگلستان را حاکم جهان کرد و پس از آن به صلح و دوستی اروپایی‌ها منجر شده است. آزاد کردن تجارت در چین یک راه برای استفاده از مزیت‌های دنیایی آزاد بود و چین پس از مائو به این راه افتاد. بازار وسیع چین و میلیون‌ها مصرف‌کننده فقیر که روز به روز بر قدرت خریدشان افزوده می‌شد نیز البته طمع غرب را برانگیخته بود. معجونی از تجارت آزاد با تاسیس مناطق ویژه اقتصادی در چین راه را برای رشد حیرت‌انگیز این کشور در اقتصاد هموار کرد. رشدهای پایدار و دورقمی در یک دوره ۳۰ ساله موجب شد تا چین به عنوان قدرت دوم اقتصاد جهان در دومین دهه از قرن بیست و یکم قد برافرازد. آیا چین می‌توانست همه انواع فریب‌ها را در مناسبات با غرب به کار گیرد؟ بدیهی است این اتفاق نمی‌توانست رخ دهد و چین در دومقطع ناگزیر به توقف شد: نقطه اول، توقف در اقتصاد حفظ قدرت دلار در برابر یوان چین بود. یعنی چینی‌ها حاضر شدند هر دلار آمریکا هر روز در برابر هر یوان چین قدرتمندتر باشد و آنها با استفاده از این حربه صادرات بیشتری انجام دهند. صادرات حدود ۵۰۰ میلیارد دلار کالا به آمریکا در سال ۲۰۱۷ همان فریب بزرگ بود که حالا ترامپ می‌خواهد آن را براندازد.

محل دوم توقف چینی‌ها در حوزه سیاست بود: رهبران حزب کمونیست چین حاضر نبوده‌اند و حاضر نیستند از قدرت این حزب کاسته شود و در یک فرایند دموکراتیک نوعی تفویض قدرت اتفاق بیفتد. خیزش چین به عنوان یک ابرقدرت اقتصادی در یک دوره حدود ۴ دهه‌ای اکنون معمایی برای اندیشه‌ورزان و البته سیاست‌مداران شده است. آیا حالا می‌توان چین را مهار کرد؟ آیا روزی که چندان دور نیست، چین به لحاظ مطلق درآمد سالانه

از آمریکا جلو می‌زند می‌توان این غول را مهار کرد؟ آیا چین می‌تواند برای ابد از یوان ارزان دفاع کند؟ آیا می‌توان انتظار داشت نظام سفت و سخت حفظ قدرت به هر قیمت در دست‌های گروه کوچکی از رهبران حزب کمونیست چین تا ابد پایدار باشد؟ پاسخ به پرسش‌هایی از این قبیل در کتاب «چگونگی شکل‌گیری یک ابرقدرت اقتصادی، رمزگشایی از صنعتی‌شدن سریع چین» آمده است.

حسین سلاح ورزی

نائب رئیس اتاق بازرگانی، صنایع و معادن و کشاورزی ایران

و قائم مقام دبیر شورای گفتگوی دولت و بخش خصوصی

درباره نویسنده

بخش تحقیقات بانک فدرال رزرو سنت لوئیس، ایالات متحده آمریکا و

دانشکده اقتصاد و مدیریت، دانشگاه سینگوآ، چین

نویسنده کتاب اقتصاددان ارشد و دستیار معاون بخش تحقیقات بانک فدرال رزرو سنت لوئیس است. او همچنین دارای کرسی استادی در دانشکده اقتصاد و مدیریت دانشگاه سینگوآی چین است. دیدگاه‌های موجود در این کتاب تماماً به خود نویسنده تعلق دارد و هیچ ارتباطی با بانک فدرال رزرو سنت لوئیس، سیستم فدرال رزرو یا هیئت مدیره آن، ندارد. مایلم از کاستاس آدریادیس، پینگ چن، جاستین یوفو لین و بیل گاوین به دلیل نکات ارزشمندی که در خصوص نسخه اولیه این پروژه یادآوری کردند تشکر کنم. همچنین جا دارد از جس بن حبیب، میشل بولدین، راجر فارمر، بلتون فیشر، هنگ ما، کارلوس ماریچال، نانسی استوکی، پی‌پر رایس، یانگ ونگ، یانگ یائو، شیائوبو ژانگ و تیان ژو برای نظرات و انتقادات خوبشان و همچنین، ماریا آریاس و جین فنگ لئو، به پاس مساعدت‌هایشان در این تحقیق، بسیار سپاسگزار باشم. لازم است تشکر ویژه‌ای داشته باشم از جورج فورتیر که نسخه کامل کتاب را با دقت و وسواسی ستودنی، ویرایش کرده و پیشنهادات ارزنده‌ای برای شرح بهتر ایده‌های معرفی شده در این کتاب، پیشنهاد کرد. بسیاری از ایده‌هایی که در این اثر ارائه شده‌اند، برگرفته از منابع و ادبیات موجود هستند که بنده تلاش کرده‌ام به تمامی منابع اصلی آنها اشاره کنم. اما محدودیت دانش بنده و ندیدن همه کارهای انجام‌شده، شاید حذفیات غیرتعمدی را باعث شده باشد که همین جا از دریافت بازخوردهای خوانندگان نکته‌سنج و ریزبین استقبال کرده و آنها را ارج می‌نهم.

چکیده کتاب

بدون شک، خیزش چین به عنوان ابرقدرت اقتصادی یکی از مهمترین رویدادها در تاریخ اقتصادی جهان از انقلاب صنعتی تاکنون بوده است. علم اقتصاد متعارف، بخصوص نظریه نهادی توسعه اقتصادی بر پایه دوگانگی نهادهای سیاسی فراگیر در برابر بهره‌کش، در تبیین دلایل این خیزش، به شدت ناتوان است. کتاب حاضر بر این باور است که تنها با بازنگری و تفسیر مجدد تاریخ انقلاب صنعتی و فرآیند ظهور جهان غرب (که در نظریه نهادی به شکل نادرستی به تصویر کشیده شده است) می‌توان معجزه رشد چین را به‌طور کامل تبیین کرد و این‌که چرا با وجود شرایط نه‌چندان مناسب نظام مالی و نهادهای سیاسی این کشور، حرکت مزبور توقف‌ناپذیر است. بر عکس، دگرگونی سریع و چشمگیر چین از یک جامعه کشاورزی فقیر به ابرقدرتی بزرگ و صنعتی، به خوبی نشان از کاستی‌های بنیادین نظریه نهادی و مدل‌های اقتصادی و «تخته سیاهی» اقتصاد متعارف دارد و ارزیابی‌های مجدد و دقیق‌تری از نمونه‌های تاریخی مهمی همچون تداوم دام فقر در آفریقا با وجود اصلاحات بنیادی اقتصادی و سیاسی، دهه‌های از دست رفته امریکای لاتین و بحران‌های بدهی مکرر، فرار بزرگ اروپای سده نوزدهم از دام مالتوس، و خود انقلاب صنعتی را طلب می‌کند.

نقل قول‌هایی از کتاب

«فقر یا عقب‌ماندگی یا ناکامی در صنعتی‌شدن، همیشه و در همه جا به مشکل شکست در «هماهنگی اجتماعی» مربوط می‌شود. مشکل از هزینه‌های بالا برای پایه‌ریزی بازار و ستون بنیادین آن یعنی «اعتماد اجتماعی» ناشی می‌شود.»

«بازار «آزاد»، کالایی رایگان نیست. بازار آزاد یک کالای عمومی اساسی است که پایه‌ریزی آن بسیار پرهزینه است. نیروی محرک انقلاب صنعتی‌ای که در چین جریان دارد، تنها اقتباس فن‌آوری‌ها نبوده است بلکه پایه‌ریزی مداوم بازاری بوده است که یک دولت تجارت‌گرای توانا را رهبری می‌کند.»

«انقلاب شکوهمند بریتانیا، دولت این کشور را «فراگیرتر» به معنایی که قدرت سیاسی با طبقه کارگر تقسیم شود (و عجم‌و‌غلو و رایبسنسون در ارزیابی خود از بهار عربی نیز از آن یاد می‌کنند) تبدیل نکرد. آن انقلاب خیلی ساده دولت را در زمینه‌هایی همچون وضع مالیات، پایه‌ریزی بازارها و شبکه‌های تجاری و ترویج تولید کارخانه‌ای و تجارت مرکانتیلیستی، به دولتی قدرتمندتر و خودمختارتر تبدیل کرد که بر کل اقتصاد بریتانیا چیره شد.»

«بازار برای تولید انبوه کالاهای صنعتی، تنها از کانال «فشار بزرگ» و با سیاست‌هایی همچون جایگزینی واردات و شوک درمانی پی‌ریزی نخواهد شد؛ تنها راه پایه‌ریزی آن، پیگیری سیاستی گام به گام با ترتیب (توالی) درست است. اینکه اقتصاد چین در نهایت به قدرتمندترین اقتصاد جهان مبدل خواهد شد، امری است قریب‌الوقوع؛ چرا که مسیر صنعتی شدن و فرآیند پی‌ریزی نظام بازار در این کشور به شکلی درست دنبال شده است و این رویداد برخلاف سه تلاش ناموفق پیشین این کشور برای صنعتی شدن طی سال‌های ۱۸۶۰ تا ۱۹۷۸ تحت سیستم‌های سیاسی مختلف است؛ چرا که این بار، ترتیب (توالی) درست خلق بازار توسط چینی‌ها به درستی شناسایی و دنبال شد.»

«درجه صنعتی شدن هر کشور، به حجم و گستره بازارها بستگی دارد. بنیادی‌ترین علت شروع انقلاب صنعتی در انگلستان و تأخیر آن در کشوری همچون هلند در سده هجدهم میلادی، موفقیت این کشور در پی‌ریزی بزرگترین بازار نساجی و همچنین زنجیره تولید پنبه در جهان بود که اقتباس ماشین‌های نخ‌ریسی و سیستم کارخانه‌ای در سرتاسر این کشور را سودآور و امری طبیعی کرد. علاوه بر این، اساسی‌ترین دلیل پیشی گرفتن ایالات متحده آمریکا از انگلستان (بجای کشورهایهایی همچون آلمان و فرانسه)، تبدیل آمریکا به بزرگترین و قدرتمندترین اقتصاد جهان و همکاری و کمک دولت این کشور در پی‌ریزی بازاری چندین برابر بزرگتر برای کالاهای تولیدی طی سده نوزدهم بود که زمینه‌ساز ظهور دانشمندان و مخترعان بزرگی همچون توماس ادیسون و غول‌های صنعتی بزرگی از قبیل اندرو کارنگی، هنری فورد، جی پی مورگان، جان دی راکفلر، و کورنلیوس وندربیلت شد. امروزه نیز

در سده بیست و یکم، چین (بجای هند) در موقعیت مناسبی برای پیشی گرفتن از ایالات متحده امریکا در حوزه نوآوری‌های مبتنی بر فن‌آوری و تولید قرار دارد؛ چرا که تلاش‌های دولت این کشور به ایجاد بازاری بسیار بزرگ و چندین برابر بازار ایالات متحده امریکا انجامیده است.»

«دموکراسی، بدون صنعتی شدن و صنعتی شدن بدون وجود حکومتی قدرتمند، به سرانجام نخواهد رسید.»

بی ون - شکل‌گیری یک ابرقدرت اقتصادی

پیشگفتار نویسنده بر ترجمه فارسی

ایران یکی از کهن‌ترین و مشهورترین تمدن‌های جهانی است که تاریخ آن به چهار هزار سال پیش از میلاد برمی‌گردد. نخستین امپراطوری ایران، تنها تمدنی در کل تاریخ بشمار می‌آید که بیش از چهل درصد جمعیت یک‌صد و دوازده میلیون نفری جهان در آن زمان را- یعنی حدود ۴۸۰ سال پیش از میلاد- تحت استیلای خود قرار داده بود. در طول این تاریخ بلندبالا، با وجود تهاجم و حمله اقوام گوناگون از یونانیان و اعراب گرفته تا مغول و ترک بر این سرزمین کهن، شاهد پایداری و مقاومت سرسختانه- به‌ویژه فرهنگی- ایرانیان در مقابل این تهاجمات بوده‌ایم. این کشور بارها و بارها و به شکلی پایدار، هویت ملی خود را به شکل یک نهاد سیاسی و فرهنگی متمایز و تأثیرگذار و قدرتمند به رخ جهانیان کشیده است. اما در یک سده اخیر با وجود پیوستن کشورهای مختلف به باشگاه کشورهای توسعه یافته، ایران نیز همچون کشورهای حوزه امریکای لاتین، خاورمیانه، روسیه و اروپای شرقی، که به دنباله‌روی از راهبردهای پیشنهادی مکاتب مختلف اقتصادی غرب پرداختند، در دستیابی به توسعه صنعتی چندان موفق نبوده است. هم‌اکنون در صورت برداشته شدن تحریم‌های بین‌المللی علیه این کشور، ایران باری دیگر آماده شروع مرحله جدیدی از توسعه اقتصادی است و جهان نیز نظاره‌گر چگونگی انجام این فرآیند و گذار ایران از یک کشور در حال توسعه به کشوری توسعه یافته در سده بیست و یکم است. ترجمه این اثر به زبان فارسی بنده را بسیار مسرور نمود که جا دارد همین جا از برگرداننده کتاب، آقای حسین صبوری برای تلاش بزرگی که در ترجمه و ویرایش این کتاب و در دسترس قراردادن آن برای خوانندگان ایرانی انجام داده‌اند، تشکر کنم. امیدوارم این کتاب بتواند با بینشی متفاوت و نوین که در رابطه با تجربیات توسعه اقتصادی چین و منطق نهفته در پس پرده انقلاب صنعتی ارائه می‌دهد، به فرآیند گذار اقتصاد ایران از اقتصادی توسعه نیافته به اقتصادی توسعه یافته در سده بیست و یکم کمی شایان نماید.

انگیزه اصلی‌ام برای نگارش این کتاب از این عقیده مهم سرچشمه می‌گیرد که نظریه‌های اقتصادی موجود- که تماماً از سوی مکاتب مختلف اقتصادی در کشورهای غربی ارائه شده است- قادر به ارائه توضیحی مشخص و منطقی برای معجزه رشد اقتصادی چین در نزدیک به ۴ دهه اخیر نبوده است. پس از انجام یکسری تحقیقات فشرده به این نتیجه رسیدم که شکست نظریه‌های موجود در حوزه توسعه اقتصادی، برای توضیح رشد سریع چین، از نارسایی و ناتوانی آنها در توضیح منطق اصلی انقلاب صنعتی در جهان که نخستین بار ۲۵۰ سال پیش در انگلستان شروع شد، سرچشمه می‌گیرد. به بیان دیگر، چون فرآیند توسعه صنعتی در چین دقیقاً همان فرآیندی است که کشورهای توسعه یافته غربی دنبال کرده‌اند و در عین حال، به این دلیل که چرایی شکل‌گیری و شروع انقلاب صنعتی همچنان برای اقتصاددانان و مورخین اقتصادی به شکل رازی بزرگ باقی مانده است، جای شگفتی

نیست که جهان غرب قادر به توضیح چرایی رشد سریع چین و ظهور این کشور به عنوان یک ابرقدرت اقتصادی بزرگ تحت یک نظام سیاسی غیرغربی، نباشد.

از این رو، هدف از نگارش این کتاب نه تنها ارایه رویکرد و نظریه‌ای جدید برای پرده‌برداری از راز توسعه صنعتی سریع چین و همبستگی‌های آن با آنچه می‌توان منطق تمامی انقلاب‌های صنعتی در چند صد سال اخیر دانست، بلکه توضیحی برای چرایی شکست بسیاری از کشورهای در حال توسعه کنونی و تکرار نافرجام سیاست‌ها و راهبردهای مختلف توسعه تحت اصلاحات شدید اقتصادی و سیاسی است. یقیناً اینکه چرا برخی ملت‌ها در دستیابی به توسعه صنعتی موفق و برخی دیگر ناموفق بوده‌اند، برای خوانندگان ایرانی می‌تواند بسیار مفید و مرتبط باشد چرا که ایران هم اکنون پس از سال‌ها انزوای بین‌المللی و تحمل تحریم‌های شدید بین‌المللی از جانب کشورهای غربی، فرصتی طلایی برای اثبات خود به عنوان یک ملت بزرگ و تاریخ‌ساز و بهبود جایگاه خود در جهان، در اختیار دارد.

اکنون انتخاب راهبرد بهینه توسعه و چگونگی شروع این فرآیند، مهمترین پرسش پیش روی دولت ایران بشمار می‌آید. شوربختانه، ایران در دهه‌های گذشته راهبردهای مختلفی را دنبال کرده ولی موفقیت‌های چندانی در این زمینه بدست نیاورده است. این کتاب نشان می‌دهد پیروی کورکورانه از راهبرد جایگزینی واردات یا راهبردهای موسوم به اجماع واشنگتن (آزادسازی کامل اقتصاد و بخش مالی، دموکراسی، خصوصی‌سازی، آزاد کردن بازارها در اقتصاد و مقررات‌زدایی از بازارها) می‌تواند پیامدهای جبران‌ناپذیری از نوع آنچه در خاورمیانه، امریکای لاتین، اروپای شرقی و روسیه شاهد آن بوده و هستیم، به دنبال داشته باشد. درست در نقطه مقابل آن، رویکرد عمل‌گرایانه چینی‌ها به مقوله توسعه از سال ۱۹۷۸ به این سو وجود دارد که بنیان اصلی‌اش، هدفگذاری بخش تجارت و اتخاذ رویکردی پایین به بالا برای صنعتی شدن کشور است که رویکردی بدیل و بدیع برای کشورهای توسعه نیافته و در حال توسعه کنونی در جهت دستیابی سریع‌تر به توسعه صنعتی بشمار می‌آید. من بر این باورم که راز موفقیت چین دقیقاً در توانایی آن به حفظ ثبات سیاسی و وحدت ملی از یک سو، و از سویی دیگر در توالی درست ایجاد بازار و شروع بهبود جایگاه صنعتی کشور با دنباله‌روی از رویکرد پایین به بالا (یعنی از مناطق روستایی به مناطق شهری، از صنایع سبک به صنایع سنگین، از تولیدات کاربر به تولیدات سرمایه‌بر، از تولیدات کارخانه‌ای به آزادسازی مالی و از کشوری با نرخ پس‌انداز بالا به کشوری دارای دولت رفاه و مبتنی بر مصرف داخلی) نهفته است.

وسوسه دستیابی سریع به توسعه صنعتی به شکل دستوری از بالا به پایین، با بکارگیری و استفاده از آنچه خود، محصول توسعه صنعتی بشمار می‌رود و نه علت آن و همچنین استفاده از رویکرد آزادسازی بازارها، بیشتر به شکست‌های چشمگیر، بحران، بی‌ثباتی و تنش‌های اجتماعی کشورها انجامیده است.

تمدنی بزرگ که سودای توسعه در سر دارد در گام نخست با پذیرش تجارت و پشتیبانی از آن، می‌باید در جهت بازگشایی کامل درهای تجارت خارجی به روی تولیدکنندگان و صنعت‌کاران داخلی حرکت کند زیرا این تجارت است که مسیر را برای شکل‌گیری بازارها فراهم می‌کند و این تنها بازارهای انبوه هستند که می‌توانند سودآوری تولیدات انبوه را تضمین کنند؛ در این میان، عزم راسخ دولت در فراهم کردن زیرساخت‌ها و زیربناهای مورد نیاز جهت تسهیل تجارت و نیز شکل‌گیری بازارها، گامی کلیدی برای شروع مناسب فرآیند صنعتی شدن بشمار می‌رود. وجود دولتی قدرتمند و دارای ظرفیت بالا برای تنظیم نیروهای بازار و تضمین اینکه نیروهای بازار فی‌نفسه می‌توانند اعتماد اجتماعی و ثروت ملی را افزایش دهند، بسیار ضروری است. از بین بردن جنبه‌های مخرب نیروهای بازار و در عین حال، بهبود جنبه‌های مثبت این نیروها از مسیر مدیریت سیاسی، اجتماعی، خود هنری بزرگ و در عین حال، چالشی عظیم برای تمامی کشورهای است که سودای صنعتی شدن در سر دارند. امیدوارم ایران نیز بتواند با برداشتن گام‌های مناسب و شروع فرآیند صنعتی شدن در توالی درست آن، از این آزمون مهم، پیروز و سربلند بیرون آید.

بی‌ون

نوامبر ۲۰۱۶

دانشگاه آیووا

پیشگفتار مترجم

بی‌گمان، خیزش چین و تبدیل این کشور به یک قدرت بزرگ اقتصادی، از مهمترین رخدادهای تاریخ اقتصاد جهان پس از انقلاب صنعتی انگلستان در سده هجدهم بشمار می‌آید که تفسیر جریان‌های پیشرو و سرآمد علم اقتصاد توسعه، به‌ویژه جریان‌های موسوم به توسعه از مجرای آزادسازی بازارها و بخش قابل توجهی از آنچه امروزه اقتصاد نهادی نامیده می‌شود، از دلایل چنین خیزش خیره‌کننده‌ای، آنچنان قانع‌کننده نیست.

کتاب حاضر با هدف پاسخ‌گویی به چرایی شروع فرآیند توسعه صنعتی و اقتصادی در چین و همچنین معمای چگونگی شکل‌گیری فرآیند توسعه صنعتی در کشورهای توسعه یافته کنونی، از زمان شروع انقلاب صنعتی در انگلستان تاکنون، به رشته تحریر درآمده است. بدین ترتیب، محتوای کتاب را می‌توان به ۳ بخش کلی تقسیم کرد. در بخش نخست، بازنگری در تاریخ انقلاب صنعتی و عوامل اثرگذار بر توسعه صنعتی کشورهای پیشرفته کنونی مورد توجه قرار می‌گیرد که بنا به ادعای نویسنده کتاب، به گونه‌ای نادرست به وسیله بسیاری از تحلیل‌گران نهادی، تفسیر شده و به تصویر کشیده شده است. یکی از مهم‌ترین نمونه‌های این رویکرد را می‌توان در کتاب عجم‌اغلو و رایبسون با عنوان «چرا ملت‌ها شکست می‌خورند» (۲۰۱۲) مشاهده کرد که در آن، نبود دموکراسی یا همان نهادهای سیاسی فراگیر، دلیل بنیادین پی‌ریزی و گسترش فقر و پسرفت در جهان برشمرده می‌شود. رویکرد فراگیر کتاب مزبور اینست که «کشورهای فقیر به دلایلی یکسان و به همان دلایلی که مثلاً مصر امروزه گرفتار آن است، فقیرند.» از این رو شگفت‌آور نیست که چنین رویکردهایی در شرح دلایل شکست روسیه در اصلاحات اقتصادی بر پایه سیاست‌های شوک درمانی دهه ۱۹۹۰، رشد شگفت‌آور اقتصاد چین از سال ۱۹۷۸ به این سو زیر پرچم نظام سیاسی تمامیت‌خواه و همچنین توسعه صنعتی سریع زاین در طول انقلاب میجی، جهش اقتصادی کره جنوبی در سال‌های ۸۰-۱۹۶۰ و شگفتی اقتصادی سنگاپور بعد از استقلال این کشور، ناتوانند. در همین راستا، در جای جای کتاب حاضر، نشان داده شده است چرا چنین رویکردهایی با آنچه در تاریخ تحولات اقتصادی شاهد آن بوده و هستیم در تضاد قرار دارند. نگاهی به تاریخ تحولات توسعه در کشورهای غربی و همچنین کشورهایی که اخیراً به باشگاه کشورهای توسعه یافته راه پیدا کرده‌اند، نشان می‌دهد نهادهای اقتصادی و سیاسی (از قبیل حاکمیت قانون و حقوق مالکیت خصوصی) به جای اینکه علت بنیادین سرمایه‌داری باشند، نتیجه تحولات درونی آن‌اند و آنچه در دوره توسعه صنعتی، به منظور ترویج و افزایش انباشت سرمایه و رفتار مناسب تجاری، از اهمیت بیشتری برخوردار است، نه حاکمیت قانون و مفهوم مدرن حقوق مالکیت بلکه، نیروهای بازار، ترویج ارزش‌های اجتماعی دولت تجارت‌بنیان قدرتمند و نظم خصوصی بوجود آمده به وسیله تجار و جامعه کسب‌وکار-محور است. به اعتقاد نویسنده کتاب، اتفاقاً بی‌توجهی به این نکته بسیار مهم در کشورهای

توسعه نیافته کنونی و کشورهای ناکام در این مسیر سبب شده که با وجود تقلید و پیاده‌سازی موبه‌موی راهبردهای پیشنهادی رویکردهای رایج علم توسعه، نه تنها شاهد ناکامی این کشورها در مسیر توسعه یافتگی باشیم بلکه بی‌توجهی به منطق درونی و تاریخی تحولات مفاهیم و اشکال نهادی، بدون در نظر گرفتن شرایط تاریخی، فرهنگی، اقتصادی هر کشور، اثراتی فاجعه‌بار را برای این کشورها به دنبال داشته و از قضا به جای سرکنگبین «عمل خوب»، بر صفرای «اثرات نامطلوب» افزود.

برای نمونه، در رابطه با نسخه‌های پیشنهادی اقتصاددانان نهادگرا، معمولاً نهادهای موجود در کشوری مثل ایالات متحده آمریکا یا دیگر کشورهای مشابه، رویه و الگوی مطلوب قلمداد می‌شوند و وضعیت نهادی کشورهای دیگر در مقایسه با کشور یا کشورهای مزبور، مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. بر این اساس، هرچقدر وضعیت نهادی یک کشور در حال توسعه، متفاوت از وضعیت مطلوب (یعنی نهادهای موجود در کشورهای مزبور) باشد، توسعه نیافتگی آن کشور به این توسعه نیافتگی نهادی نسبت داده می‌شود. بنابراین مشاهده می‌کنیم که نسخه‌های ارایه شده نیز کاملاً معطوف به این امور است: حقوق مالکیت را صیانت کنید، نظام مالی را تقویت کنید، فساد اداری را برچینید و...

نکته مهم این است که این رویکردها به تنهایی قادر به توضیح چرایی شکل‌گیری جریان اصلاحات و توسعه در بسیاری از کشورهای در حال توسعه از جمله چین امروزی نیستند. به عنوان مثال چین و روسیه از حیث وضعیت نهادی بسیار مشابه یکدیگرند، اما عملکرد اقتصادی بسیار متفاوتی دارند. شاهد این مدعا نیز تلاش‌هایی است که در بانک جهانی به‌منظور ساخت شاخص وضعیت نهادی صورت می‌گیرد. هرگاه در یک رگرسیون این شاخص با رشد اقتصادی سنجیده می‌شود، برخی کشورها نظیر چین، کره جنوبی، اندونزی و تایلند خارج از خط رگرسیون قرار می‌گیرند که نشان می‌دهد وضعیت آنها با این منطق سازگار نیست.

مشکل این قبیل تفسیرها این نیست که نهادها را مورد توجه قرار نمی‌دهند بلکه مشکل آنها این است که میان مسیر و مقصد خلط می‌کنند. صرف مطالعه وضع مطلوب و نهادهای ایده‌آل کافی نیست بلکه باید نگاه کرد که چگونه می‌توان نهادهای مناسب برای طی فرآیند گذار را فراهم نمود یا به عبارتی آنچه مهم است مسیری است که این نهادها شکل گرفته‌اند و چرایی شکل‌گیری و سیر تکوین و تحول این نهادهاست که اهمیت دارد نه صرفاً شکل و قالب نهاد.

نکته مهم در اصلاحات اقتصادی چین این است که آنها با نوآوری خود نهادهایی برای گذار از وضع گذشته به اقتصاد بازار ایجاد کردند. این نهادهای مخصوص دوران گذار، دو کارکرد مهم داشتند: نخست اینکه کارآیی اقتصادی را افزایش می‌دادند و دوم اینکه، رابطه‌ای بُرد-بُرد میان مسوولان سیاسی و عاملان اقتصادی ایجاد می‌کردند.

در اوایل دهه ۱۹۹۰ اجماعی باورنکردنی میان اقتصاددانان در مورد اصلاحات اقتصادی ایجاد شد. تقریباً همه بر ثبات، آزادسازی، خصوصی‌سازی و دموکراتیک کردن عرصه سیاست تاکید می‌کردند. اگرچه شاید برخی این اقدامات را برای گذار به اقتصاد بازار کافی نمی‌دانستند اما کسی در لزوم آنها تردید نداشت. تجربه تلخ اروپای شرقی و همچنین اتحاد جماهیر شوروی سابق، چنان زنده و پیش چشم بود که مجالی برای مخالفت باقی نمی‌گذاشت.

اما مسیری که چین در فرآیند توسعه و اصلاحات اقتصادی خود پیمود نافی این امر بود که تنها از طریق اجرای خصوصی‌سازی و آزادسازی می‌توان به سمت اقتصاد بازار گذار کرد. چین توانست بدون آزادسازی کامل بازارها و بدون اینکه رویه خصوصی‌سازی اقتصاد و دموکراتیک کردن عرصه سیاست را در پیش بگیرد، به توسعه صنعتی دست یابد. در بادی امر بسیاری چنین تصور می‌کردند که اگر آزادسازی قیمت‌ها به شکل ناقص انجام شود و نظام برنامه‌ریزی مرکزی همزمان حفظ شود، نه تنها رشدی به وقوع نخواهد پیوست بلکه اخلال در نظام بازار بیشتر خواهد شد. همچنین برخی تصور می‌کردند که بدون خصوصی‌سازی و صیانت از حقوق مالکیت، انگیزه‌های اقتصادی برای فعالیت ایجاد نخواهد شد. علاوه بر آن برخی تصور می‌کردند که بدون اصلاحات سیاسی، پشتیبانی سیاسی لازم از نظام بازار ایجاد نخواهد شد و توسعه اقتصادی آسیب‌پذیر خواهد ماند. اما عملکرد رشد اقتصادی چین کاملاً مغایر با این پیش‌بینی‌ها بود.

در عین حال، بررسی تاریخ تحولات مفاهیم مدرن نشان می‌دهد نهادهای مدرن غربی برای محافظت از پیامدهای انقلاب صنعتی بوجود آمده‌اند. پیدایش این نهادها تنها و تنها زمانی اتفاق افتاد که به دنبال انقلاب صنعتی، ظهورشان مقرون به صرفه شده بود. حق رأی همگانی، حاکمیت قانون، حفاظت در مقابل سلب مالکیت، مسئولیت‌پذیری دولت، ظرفیت برقراری نظم اجتماعی و سایر کالاهای عمومی، توزیع مجدد قدرت سیاسی و تحرک طبقات اجتماعی، تنزل قدرت دین در سازمان‌دهی جوامع و پافشاری بیش از حد بر معنا و مفهوم زندگی و ساختارهای خانواده، توانایی دفاع از برابری و مفهوم مدرن حقوق بشر (از جمله حقوق اقلیت‌ها و کودکان و زنان) و تقویت عدالت توزیعی بدون توجه به جنسیت و نژاد... همه این نهادها معلول توسعه صنعتی، محصول افزایش و ظهور طبقه متوسط درآمدی به عنوان اصلی‌ترین ذینفعان اقتصاد، کاهش شدید ارزش نیروی کار در مقایسه با سرمایه و واکنش سیاسی-اجتماعی به تولید و توزیع انبوه سرمایه‌داری می‌باشند و همان‌طور که توماس و نورث در مقاله «خیزش جهان غرب» اشاره می‌کنند: «نهادها چه به لحاظ شکل‌گیری و چه به لحاظ عمل و کارکرد، هزینه دارند و تنها زمانی ظهور می‌کنند که مزایای آنها از هزینه‌های‌شان پیشی بگیرد. این منطق، هم نهادهای سیاسی و هم نهادهای اقتصادی را دربرمی‌گیرد.»

بخش دوم کتاب حاضر، نقد سایر رویکردهای رایج توسعه از قبیل «اجماع واشنگتن»، راهبردهای «جایگزینی واردات» و «فشار بزرگ» است که بر پایه نظریات مکتب اقتصادی شیکاگو، نئولیبرال‌ها و برخی از اصول نظریه «دست نامرئی» آدام اسمیت از جمله آزادی اقتصادی و عدم دخالت یا دخالت ناچیز دولت در اقتصاد، شکل گرفته است. بنیادی‌ترین اصول «اجماع واشنگتن» را می‌توان در چند اصل مهم مقررات‌زدایی، خصوصی‌سازی، بازاریزه کردن و آزادسازی اقتصاد خلاصه کرد. اجماع واشنگتن را وزارت خزانه‌داری ایالات متحده آمریکا معرفی و سازمان‌های بین‌المللی همچون صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی به عنوان پیش‌شرط دریافت تسهیلات بلندمدت و بلاعوض به کشورهای توسعه نیافته یا در حال توسعه، پیشنهاد کردند. این سیاست‌ها، همان سیاست‌های موسوم به «سیاست‌های تعدیل ساختاری» هستند که اتفاقاً در اوایل دهه ۱۳۷۰ شمسی در دولت‌های اول و دوم سازندگی شاهد پیاده‌سازی و شکست آن در کشورمان بودیم. در عین حال، به یاد داریم که نسخه شوک درمانی این رویکرد، اصول مورد اشاره را برای شروع اصلاحات اقتصادی در روسیه و کشورهای کمونیستی اروپای شرقی در اواخر دهه ۱۹۸۰ و اوایل ۱۹۹۰ پیشنهاد داد و دیدیم که چطور فشار جهت ایجاد صنایع مدرن سنگین در مقیاس‌های بزرگ از طریق راهبرد جایگزینی واردات (همانند راهبردی که در دهه‌های ۷۰-۱۹۵۰ در چین و کشورهای امریکای لاتین دنبال شد) یا تکیه شدید بر استقراض خارجی (همانند تجربه اروپای شرقی پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی) یا تأسیس پیش از موعد مقرر نهادهای سیاسی و مالی مدرن، زمینه‌ساز و سبب‌ساز به خطر افتادن ثبات سیاسی و مالی این کشورها شد. به بیان دیگر، ضعف بنیادین این رویکردها، بی‌توجهی به این نکته مهم بود که تولید انبوه کالا نیازمند قدرت خرید مناسب (یعنی بازار بزرگ) و استفاده از شبکه‌های توزیع گسترده است.

از این رو به نظر می‌رسد ناکامی این رویکردها در مسیر صنعتی شدن، عدم درک این اصل ساده اقتصادی است که برخلاف «قانون سی»، عرضه به شکلی خودکار تقاضای خود را ایجاد نمی‌کند. منطبق نرفته در پس چنین راهبردهای نئولیبرال توسعه، بی‌اعتقادی به رویکردهای بنیادین اقتصاد رفاه و در مقابل، اعتقاد به قدرت سحرآمیز دست نامرئی آدام اسمیت است. به نظر می‌رسد اقتصاددانان نئولیبرال مکتب شیکاگو به رهبری میلتون فریدمن توجه کافی به این موضوع نداشتند که ایجاد بازار برای به بار نشستن و کارا شدن دست نامرئی، به شدت هزینه‌بر بوده و اگر قدرت‌های اروپایی از قبیل انگلستان نیز توانستند به چنین وضعیتی دست یابند، آن را به سدها «تهییج بازار» و شبکه‌های توزیع تجاری-نابری- خود که به نوعی پیش‌نیاز و جزء الزامات توسعه بشمار می‌روند و همچنین، به ایجاد ثروت از طریق تجارت برده، استعمار و استثمار و وجود دولتی تجارت‌بنیان و قدرتمند، مدیون بودند.

اما به اعتقاد نویسنده، برخلاف تفاوت‌های ظاهری که بین تمامی رویکردهای مورد اشاره وجود دارد، این رویکردها از پایه و اساس با یکدیگر تفاوتی ندارند. بر این اساس، تمامی این راهبردها، پیامدهای توسعه صنعتی کشورهای غربی کنونی را پیش‌شرط اساسی توسعه صنعتی در نظر می‌گیرند و به کشورهای فقیر مبتنی بر اقتصاد کشاورزی توصیه می‌کنند از طریق ایجاد صنایع پیشرفته و سرمایه‌بر (صنایعی همچون پتروشیمی، فولاد، خودروسازی)، استقرار نظام‌ها و نهادهای مالی و اقتصادی مدرنی چون نرخ ارز شناور، جریان آزاد سرمایه و خصوصی‌سازی تمام دارایی‌ها و منابع تحت تملک دولت و همچنین، ایجاد نهادهای سیاسی مدرنی چون دموکراسی و حق رأی همگانی، به کشوری صنعتی و مدرن تبدیل شوند. در حقیقت، شاه‌بیت رویکردها و راهبردهای مورد اشاره چنین است: «چرا زمانی که می‌توان خط مدرن مونتاژ خودرو ایجاد کرد، باید زحمت تقلید و ایجاد کارگاه‌های نساجی بریتانیای اوایل سده هجدهم، امریکای سده نوزدهم و چین اواخر سده بیستم را به دوش کشید؟ چرا در حالی که می‌توان سرمایه‌داری مدرن وال استریت را ایجاد کرد، باید زحمت ایجاد نظام مرکانتیلیسم منسوخ‌شده امریکایی‌ها در سده نوزدهم را کشید؟ چرا باید دردسر زندگی در سایه سلطنت را تحمل کرد در حالی که می‌توان زیر سایه دموکراسی لذت برد؟ و صدها چرای دیگر ...»

در بخش سوم کتاب، شاهد کالبدشکافی جریان شکل‌گیری شگفتی اقتصادی چین هستیم که به گمان نویسنده، برخلاف بدگمانی نهادگرایان و نئولیبرال‌ها، همچنان مسیر موفقیت خود را خواهد پیمود. خواهیم دید که چگونه کشوری چون چین، تحت نهادهای غیرفراگیر و بومی و البته، ظاهراً ناقص خود و با امساک از بکارگیری اصول پیشنهادی رویکردهایی همچون «اجماع‌واشنگتن» و «شوک درمانی»، موفق به ایجاد بزرگترین بازار جهانی برای دادوستد تجاری در جهان شد. خواهیم دید عاملی که انقلاب صنعتی را برای نخستین بار در انگلستان و به دنبال آن، در کشورهایی چون ایالات متحده امریکا، فرانسه، آلمان، ژاپن، کره جنوبی، سنگاپور و سایر کشورهای توسعه یافته کنونی، امکان‌پذیر کرد، دموکراسی نبود، بلکه دولت بسیار قدرتمند کسب‌وکار-محور بود و دولت-ملت‌های ایجاد شده از دل اصول و سیاست‌های بازرگانی و تجاری، علت اصلی آن بشمار می‌آید.

مطالعه این کتاب به دلایل مختلفی از جمله رویکرد تاریخی و نقادانه‌ای که در برخورد با رویکردهای رایج توسعه و به‌ویژه رویکردهای مرسوم و مورد تأیید بسیاری از اقتصاددانان نهادگرا و نئوکلاسیک، دارد و در عین حال، به علت درک عمیقی که نسبت به منطق انقلاب صنعتی در جهان و همچنین، تفسیر ارزشمندی که از دلایل توسعه صنعتی سریع کشور چین ارایه می‌دهد، بسیار مفید و تأثیرگذار خواهد بود. به‌ویژه اینکه تاکنون اثری اینچنینی که ضمن پذیرش اصول بنیادین اقتصاد آزاد و نقش بی‌چون و چرای نهادها در تقویت فرآیند توسعه صنعتی، رویکردی ویژه به نقش دولت و همچنین جایگاه تحولات نهادی در مسیر توسعه داشته باشد شاهد

نبوده‌ایم؛ رویکردی که برخلاف تصورات رایج، منطق نهفته در پسِ توسعه سریع چین (به شکلی مهندسی شده) را، منطقی مشابه آنچه در سایر کشورهای توسعه یافته از جمله انگلستان، امریکا، ژاپن، کره جنوبی و ... شاهد آن بوده و هستیم، می‌داند.

در طول ترجمه این اثر ارزشمند و با وجود عدم انتشار نسخه اصلی این کتاب تا زمان شروع ترجمه فارسی، نویسنده فرهیخته، با در اختیار قرار دادن متن اصلی کتاب و همکاری همه‌جانبه با بنده و نیز تحریر پیش‌گفتاری برای خوانندگان فارسی زبان، بنده را مورد لطف خود قرار دادند که جای سپاس بی‌کران دارد. همچنین فرصت را برای تشکر صمیمانه از جناب آقای دکتر جعفر خیرخواهان که زحمت بازبینی و ویرایش متن فارسی را بر عهده داشته‌اند غنیمت می‌شمارم. در پایان جا دارد از جناب آقای دکتر مرتضی الله‌داد، معاونت محترم اقتصادی اتاق بازرگانی ایران، بابت انتخاب و مساعدت در انتشار کتاب حاضر بسیار سپاس‌گزار باشم.

حسین صبوری کارخانه

دی ماه ۱۳۹۶

فهرست مطالب

فصل اول. درآمد

- الف) استقامت و تلاش بی‌وقفه چینی‌ها برای صنعتی شدن ۶
ب) میراث چین و اهداف کتاب حاضر ۱۴

فصل دوم. اقدامات بنیادین چین در جهت انقلاب صنعتی

- الف) امنیت غذایی و دام مالتوس ۲۱
ب) انقلاب کشاورزی اولیه ۲۸
ج) صنعتی شدن اولیه در مناطق روستایی چین ۳۲
د) تغییر ایدئولوژیک به سمت تجارت و تجارت‌گرایی ۴۰
و) دولت‌های مرکانتیلیست؛ خالقین بازارها و پایه‌گذاران تجارت ۴۵
هـ) فساد به سبک چین ۵۵
ر) قوانین، درس‌ها و پرسش‌های بنیادین توسعه ۶۱

فصل سوم. نگاهی روشنگرانه به ماهیت و علت انقلاب صنعتی

- الف) ماهیت بنگاه ۷۹
ب) سندرم صنعت نساجی هند ۸۱
ج) ظهور صنعت نساجی و منطق انقلاب صنعتی انگلستان ۹۱
رشد صنعت نساجی چین ۹۱
منطق انقلاب صنعتی انگلستان ۹۶
د) سه‌گانه صنعتی و نگاهی دیگر به ماهیت و علل انقلاب صنعتی ۱۰۳
چرایی عدم شروع انقلاب صنعتی در هلند، چین یا هند؟ ۱۰۹

فصل چهارم. چرا خیزش چین متوقف شدنی نیست؟

- الف) راهبردهای مناسب توسعه ۱۱۸
ب) «یادگیری حین انجام کار» - منبع نهایی نوآوری‌های مبتنی بر فن‌آوری ۱۲۵
ج) دولت تجارت- بنیان قابل، آفریننده بازار ۱۳۷

فصل پنجم. مشکلات اساسی اجماع واشنگتن و نظریه‌های نهادگرا

- الف) قضایای بنیادین اقتصاد رفاه ۱۵۱
- ب) یک نمونه بارز ۱۵۷
- ج) اجماع واشنگتن به عنوان رویکرد رقیب جایگزینی واردات ۱۶۰
- د) گمراه‌کننده بودن این رویکردها از جنبه اقتصادی ۱۶۵
- و) ساده‌انگارانه بودن این رویکردها از جنبه سیاسی ۱۶۸

فصل ششم. مطالعه موردی یونگلیان؛

«از روستای فقیر تا تبدیل شدن به شهر مدرن فولاد»

- الف) متنوع‌سازی کشاورزی و تجاری‌سازی آن ۱۹۲
- ب) صنعتی شدن اولیه از طریق شرکت‌های روستا- شهرستان ۱۹۶
- ج) سیر تطور حرکت به سمت صنایع مدرن ۱۹۹
- د) یک گام بزرگ دیگر ۲۰۴
- و) رقابت برای سهم بازار، محرک استفاده از فن‌آوری‌ها و ارتقاء کیفی محصولات ۲۰۶

فصل هفتم. جمع‌بندی: نظریه مرحله جدید توسعه اقتصادی

- منابع ۲۲۹

فصل اول

درآمد

ظهور ناگهانی چین به عنوان ابرقدرت اقتصادی، جهانیان را شگفت‌زده کرده است. تا ۲۰ سال پیش (مثلاً هنگام شروع «بحران مالی آسیا» در سال ۱۹۹۷)، کمتر کسی پیش‌بینی می‌کرد این کشور بتواند یک قدرت صنعتی در سطح منطقه‌ای بشود، چه برسد که به عنوان ابرقدرت جهانی ظاهر شود. کارشناسان بسیاری مرتب روی فروپاشی چین شرط‌بندی می‌کردند و در هر زمان یک عامل را گواه و شاهد می‌آوردند: کشتار دانشجویان در میدان تیان‌آن‌من، فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و کمونیسم در اروپای شرقی، بحران مالی شرق آسیا و رکود جهانی سال ۲۰۰۸ (که تقریباً به صورت دائمی، کل صادرات چین را به ۴۰ درصد زیر روند بلندمدت کاهش داد). اما واقعیات، به کرات همه این پیش‌بینی‌های بدبینانه را به چالش کشیده است؛ ۳۵ سال رشد اقتصادی قابل توجه، سبب شد چین تنها در طول یک نسل، چنان نیروهای مولد کارآمد و سترگی بیافریند که از همه تاریخ ۵ هزار ساله این کشور، پیشی گرفت و خود را از اقتصادی کشاورزی و فقیر (با درآمد سرانه یک سوم کشورهای جنوب صحرای آفریقا) به بزرگترین و نیرومندترین کارخانه تولید جهان تبدیل کند.

به عنوان مثال، چین امروزی با دارا بودن کمتر از ۶ درصد کل منابع آب و تنها ۹ درصد زمین‌های قابل کشت جهان، قادر به تولید سالیانه ۵۰ میلیارد قطعه تی‌شرت (بیش از هفت برابر جمعیت کنونی جهان)، ۱۰ میلیارد جفت کفش، هشتصد میلیون تن فولاد خام (معادل ۵۰ درصد تولید جهان و ده برابر تولید امریکا)، دو میلیارد و چهارصد میلیون تن سیمان (حدود ۶۰ درصد کل تولید جهانی سیمان)، چهار میلیارد تن ذغال‌سنگ (تقریباً معادل کل مصرف سایر کشورهای جهان)، بیش از ۲۳ میلیون وسیله نقلیه (بیش از یک چهارم تولید جهان) و ۶۲ هزار برنامه و طرح ثبت اختراع صنعتی (دو و نیم برابر امریکا و معادل مجموع دو کشور امریکا و ژاپن) می‌باشد. چین همچنین، به عنوان بزرگترین تولیدکننده کشتی، قطار سریع، ربات، تونل، پل، بزرگراه، برق، الیاف شیمیایی، ماشین ابزار، تلفن

همراه، رایانه، دوچرخه، موتور سیکلت، تهویه مطبوع، یخچال، ماشین لباسشویی، اثاثیه منزل، منسوجات، کفش، اسباب بازی، کود شیمیایی، محصولات کشاورزی، گوشت خوک، ماهی، تخم مرغ، پنبه سیمان، مس، آلومینیوم، کتاب، مجله، برنامه‌های تلویزیونی، و دانشجو شمرده می‌شود.^۱

افزایش شگفت‌آور تولید ناخالص داخلی واقعی این کشور از سال ۱۹۷۸ تاکنون که ۳۰ برابر شده است، غیرمنتظره بود، نه صرفاً به علت عقب‌ماندگی گسترده این کشور پس از سده‌ها آشوب سیاسی و رخوت اقتصادی، بلکه به علت نهادهای سیاسی اقتدارگرا و «بهره‌کش» با ریشه‌های پایدار تاریخی، که بر پایه نظریه‌های نهادی توسعه اقتصادی، هیچ چیز به جز شکست ناگوار را برای اقتصاد و صنعتی شدن این کشور پیش‌بینی نمی‌کند.^۲

این نظریه‌ها، نهادهای سیاسی مدرن غربی را که چین محروم از آنهاست به شدت ستایش می‌کنند، اما مسیرهای تاریخی نه چندان تحسین‌شده که قدرت‌های غربی برای برپایی نهادهای مورد اشاره دنبال کرده‌اند، نادیده می‌گیرند. چنین نظریه‌هایی، با این گمان که نهادهای سیاسی دموکراتیک و حاکمیت قانون، بنیادی‌ترین پیش‌نیازهای توسعه اقتصادی شمرده می‌شوند، ماهیت درون‌زا و تکاملی نهادها و شکاف و گسستگی معمول بین شعار و عمل، بین حاکمیت قانون و اجرای واقعی آن، و بین نهادهای سیاسی و سیاست‌های اقتصادی را نادیده می‌گیرند.^۳ بنابراین چنین نظریه‌هایی، پیامد و نتیجه

۱. طبق تخمین‌های صندوق بین‌المللی پول، در سال‌های اخیر، حدود یک سوم کل رشد اقتصادی جهان، سهم چین بوده است.
 ۲. برای نمونه می‌توان به کتاب «چرا ملت‌ها شکست می‌خورند: بنیان‌های قدرت، ثروت و فقر»، نوشته دارون عجم‌اوغلو و جیمز رایبنسون، ترجمه میردامادی و نعیمی‌پور، انتشارات روزنه نگاه کرد.
 ۳. عجم‌اوغلو و رایبنسون در کتاب چرا ملت‌ها شکست می‌خورند (۲۰۱۲)، نبود دموکراسی (یا نبود نهادهای سیاسی «فراگیر») را علت بنیادین گسترش فقر و کساد اقتصادی در جهان برمی‌شمارند. برای مثال، آنها نه تنها با معترضان در میدان تحریر در جریان انقلاب یاس مصر موافق هستند که می‌گفتند: «مصر فقیر است دقیقاً چون تحت استیلا و حکومت بخش خردی از فرادستان است که جامعه را در راستای منافع خود و به زیان توده انبوه مردم بیچاره، سازماندهی کرده‌اند»، بلکه بر این گمان‌اند که: «چنین تفسیری از فقر مصری‌ها خود تبیینی کلی بر چرایی فقر و واپس‌ماندگی کشورهای فقیر است.» تز کلی کتاب «چرا ملت‌ها شکست می‌خورند» چنین است: «کشورهای فقیر به دلایلی یکسان و به همان دلایلی که مصر گرفتار آنست، فقیرند.» (عجم‌اوغلو و رایبنسون، ۲۰۱۲، ص ۳) از این‌رو شگفت‌آور نیست که چنین رویکردهایی در شرح دلایل شکست روسیه در اصلاحات اقتصادی بر پایه سیاست‌های شوک درمانی دهه ۱۹۹۰، رشد شگفت‌آور اقتصاد چین از سال ۱۹۷۸ به این سو زیر پرچم نظام سیاسی تمامیت‌خواه و همچنین توسعه صنعتی سریع ژاپن در طول انقلاب میچی، جهش اقتصادی کره جنوبی در سال‌های ۸۰-۱۹۶۰ و شگفتی اقتصادی سنگاپور بعد از استقلال این کشور، درمی‌مانند. نظریه‌های مورد اشاره، حتی نمی‌توانند توضیحی برای این نکته پیدا کنند که چرا به عنوان نمونه، ایالت‌های زیر فرمان دولت آمریکا مثل شیکاگو و سنت لوئیس با وجود اینکه نهادهای سیاسی یکسانی دارند اما می‌توان هر دو طیف حدی فقر مطلق و ثروت فراوان، جنایت خشونت‌بار و اطاعت از حکومت قانون و... را در دو ایالات مزبور مشاهده کرد. این نظریه‌ها همچنین نمی‌توانند پاسخ شفافی به این پرسش بدهند که چرا بخش‌های جنوبی ایتالیا در مقایسه با بخش‌های شمالی آن کاملاً فقیرتر هستند یا چرا با وجود نهادهای سیاسی و اقتصادی بیش از حد آزادی‌خواه و پیشرفته‌تر جمهوری هلند در مقایسه با انگلستان آن زمان، این انگلستان بود که انقلاب صنعتی را در سده هفدهم تجربه کرد.

را با علت، همبستگی را با علّت، رونماهای سیاسی را با زیربناهای اقتصادی و دسترسی باز به قدرت سیاسی را با دسترسی باز به حقوق اقتصادی، اشتباه می‌گیرند.^۱ مشخصاً اینکه، این نظریه‌ها، حق رأی عمومی که پیامد و نه علت پیدایش انقلاب صنعتی بشمار می‌آید و نظام‌های حقوقی پیچیده و مدرن غربی و توانایی اجرای قانون، برون‌داد سده‌ها توسعه اقتصادی زیر پرچم توسعه‌طلبی، سرمایه‌داری، سیاست‌های سوداگرایانه، خرید و فروش برده و دیگر مسائل تاریخی هراس‌انگیز می‌باشند، چشم‌پوشی می‌کنند.

این سردرگمی، در اشتیاق کشورهای غربی به گسترش دموکراسی به سبک خود در کشورهای فقیر و در حال توسعه، بدون توجه به شرایط اولیه سیاسی، اجتماعی و اقتصادی خودشان پیش از تجربه دموکراسی ریشه دارد. پیامد چنین رویکرد سیاسی از بالا به پایین به توسعه اقتصادی آشکار است: نگاهی به وضعیت آشفته اقتصادی- سیاسی کشورهایی چون افغانستان، مصر، عراق، لیبی و وضعیت اوکراین و دیگر بخش‌های اروپای شرقی بیندازید، جاهایی که گسترش دموکراسی به فروپاشی بیشتر، عقبگرد استانداردهای زندگی و تبدیل امیدها به شکوفایی اقتصادی به ناامیدی می‌انجامد.^۲

۱. اقتصاددانان سرشناسی از قبیل میشل بولدین، دیوید لین و سالواتور مودیکا (۲۰۱۴) نظریه نهادی عجم‌اغلو و رابینسن (۲۰۱۲) را یک این‌همانی می‌نگرند: «تبیین کل تاریخ نوع بشر با تقسیم جهان به نهادهای «بهره‌کش» و «فراگیر» یک وظیفه شاق است. از یک جهت این مفهوم که نهادهای «بهره‌کش» شکست می‌خورند و نهادهای «فراگیر» موفق می‌شوند می‌تواند یک این‌همانی باشد- اگر منظور این باشد که نهادهای «بهره‌کش» آنهایی هستند که موفق می‌شوند سد راه رشد بشوند و نهادهای «فراگیر» آنهایی هستند که مانع رشد نمی‌شوند. برای نظرات انتقادی از سوی تاریخ‌نگاران اقتصادی علیه تبیین‌های نظریه نهادی از انقلاب صنعتی بریتانیا و توسعه اقتصادی از جمله نگاه کنید به رابرت آلن (۲۰۰۹)، گرگوری کلارک (۲۰۰۷)، دریدا مکلاسکی (۲۰۱۰)، و کنت پورامنز (۲۰۰۱).

۲. پس از چهار سال شرایط آشفته اقتصادی در تونس که به دنبال سرنگونی حکومت خودکامه زین‌العابدین بن علی تجربه شد و به شروع بهار عربی در بهار سال ۲۰۱۱ منجر شد، راشد الغنوشی وزیر ۸۸ ساله نظام خودکامه پیشین (وزیر امور خارجه) این کشور در نخستین انتخابات مردمی ریاست جمهوری این کشور در ۲۲ دسامبر سال ۲۰۱۴ برنده شد. منطق بسیار ساده است؛ فرض دموکراسی به عنوان عامل اصلی توسعه اقتصادی، چیز ویژه‌ای برای نمایش نداشته و در مقایسه با دیکتاتوری، مزیتی در پایان دادن به فقر و تنگ‌دستی در یک کشور در حال توسعه ندارد و حتی به نظر می‌رسد زمینه‌های بی‌ثباتی سیاسی را در این کشورها فراهم می‌کند. همه دیدیم که کشور تونس از سال ۲۰۱۱ به این سو، به پایگاه جدید جنگی برای گروه‌های تندرو جهادی در این کشور تبدیل شده و یکی از اصلی‌ترین سرچشمه‌های فراهم کردن نیروهای جنگجوی داعش در کشورهای سوریه و عراق بشمار می‌رود.

<http://www.theguardian.com/world/2014/oct/13/tunisia-breeding-ground-Islamic-State-Fighters>
از این رو، استقرار ناپهنگام یا پیش از موعد دموکراسی در کشورهای در حال توسعه، نه تنها یک نظام بازار شکست خورده را به دنبال خواهد داشت بلکه دولت را نیز به دولتی شکست‌خورده تبدیل خواهد کرد. همان‌طور که در کتاب حاضر نیز مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد، وجود دولت قدرتمند یکی از مهمترین عوامل ایجاد بازار در سرتاسر تاریخ توسعه اقتصادی و صنعتی شدن بشمار می‌آید.

از این رو، با وجود گذشت ۲۵۰ سال از زمان انتشار کتاب «ثروت ملل» آدام اسمیت و هزینه و وقت بی‌شماری که اقتصاددانان در الگوهای تعادل عمومی رشد اقتصادی، صرف کرده‌اند، هنوز در تاریکی شب به دنبال حل هزارتوی توسعه اقتصادی هستیم.

شاید به جرأت بتوان گفت آدام اسمیت در مقایسه با پیروان نئولیبرالی امروزی خود به پاسخ اصلی نزدیک‌تر بود. او ثروت ملل را با تقسیم نیروی کار بر پایه اندازه بازار و استفاده از واقعیت کارگاه‌های تولید سنجاق آن زمان بررسی کرد اما شاگردان نئولیبرال امروزی وی، دموکراسی را با بازار آزاد، بازار آزاد را با حقوق مالکیت و این آخری را، با انگیزه‌ها مخلوط کردند. این جماعت بر این گمانند که اگر پیش از شروع انقلاب صنعتی، دموکراسی در بریتانیا چیره می‌شد، این کشور می‌توانست حتی بی‌نیاز از سفرهای دریایی طولانی و کشف قاره آمریکا و پی‌ریزی قدرتی هژمون در بازارهای ناساجی جهان و همچنین، بدون استفاده از ثروت بادآورده و هنگفت ناشی از تجارت برده در دو سوی اقیانوس اطلس، بدون کمک دولت قدرتمند این کشور در پایه‌ریزی و هماهنگی فعالیت‌های بازاری و به علاوه، بی‌نیاز از پشتیبانی نیروی نظامی قدرتمند این کشور از منافع تجاری کمپانی هند شرقی در سطح جهان، مسیر کنونی خود را بدرستی هر چه تمام‌تر بپیماید.^۱

۱. حتی در زمان‌هایی زودتر مثلاً در اواخر سده شانزدهم و حدود انقلاب شکوهمند و یک سده پیش از آنکه تجارت برده در اواخر سده هفدهم به اوج خود برسد، تقریباً سه چهارم کل ارزش کالای صادر شده به سرحدات آفریقا بابت خرید برده‌ها از آنجا، به شکل منسوجات عمدتاً تولیدی در کارخانجات انگلیس بود.

William J. Bernstein, 2008, *A Splendid Exchange: How Trade Shaped the World*. pp. 274–276
همان‌طور که جان پیترسون (۱۶۱۴) جنگاور و تاجر مشهور هلندی، بنیانگذار شهر جاکارتای اندونزی و افسر ارشد کمپانی هند شرقی هلند در اندونزی در اوایل سده نوزدهم، می‌گوید دولت بریتانیا و تجار به خوبی درک کرده بودند که «بدون جنگ نمی‌توان به تجارت و بدون تجارت نمی‌توان به جنگ ادامه داد.»

Stephen R. Bown, *Merchant Kings: When Companies Ruled the World, 1600–1900*. Macmillan, 2010, p. 7

اکثر مورخین اقتصادی توافق دارند که «در مورد انگلستان، که به لحاظ نظامی و سیاسی موفق‌ترین کشور بود، انحصار بی‌چون و چرای این کشور در میان قدرت‌های اروپایی دارای مستعمرات خارجی که عمدتاً نیز در طول دوره استقرار صنعتی شدن اولیه، ایجاد شده بود، یکی از پیش‌شرط‌های اصلی حرکت این کشور از مرحله صنعتی شدن اولیه به مرحله انقلاب صنعتی بود.

Kriedte, Medick, and Schlumbohm, *Industrialization before Industrialization*. 1977, p. 131
پُمرانز و تُپیک دو مورخ اقتصادی بر این باورند که «تجارت تریاک نه تنها به صورت مستقیم موجب افزایش مازاد تجاری بریتانیا در تجارت با چین شده بود بلکه مازادهای بمراتب بیشتری را نیز در تجارت این کشور با کشور هندوستان به دنبال داشت. بطوری که بریتانیا در غیاب این مازادها نمی‌توانست به عنوان مصرف‌کننده و تأمین‌کننده مالی اصلی جهان غرب باقی بماند و اقتصاد کل منطقه اقیانوس اطلس نیز با رشدی به مراتب کمتر و کندتر مواجه می‌شد.»

K. Pomeranz and S. Topik, 2013, p. 104

از سویی دیگر، مدل‌های رشد نئوکلاسیک که تنها بر پایه اصل تخصیص منابع (با فرض عدم دخالت دولت) استوار هستند، با چالش‌هایی اساسی همچون سازوکار پیوند «انتخاب عقلایی افراد» با «رشد اقتصادی بلندمدت» روبرو هستند: اساساً چطور با وجود طبقات مختلف مصرفی، استفاده از درآمد در دسترس توسط افرادی که منافع شخصی خود را دنبال می‌کنند، اروپا را به فرار بزرگ از دام مالتوس توانمند ساخت و موج‌های بی‌مانند تغییرات فن‌آوری و انقلاب‌های صنعتی را به همراه آورد؟ در این الگوهای رشد، نه تنها دولت کنار گذاشته می‌شود بلکه بازار و عوامل ایجابی آن نیز به شکلی خودکار وجود دارند بنحوی که مثلاً، تا هنگامی که خطوط تولید کارخانه خودروسازی فوراً و خط تولید یک کارگاه نساجی، در یک تابع تولید انتزاعی دارای سهم همسانی از سرمایه باشند، این دو کارخانه بی‌گمان همسان انگاشته می‌شوند.^۱

جای شگفتی نیست که در مدل‌های رشد نئوکلاسیک، تغییر فن‌آوری بسان جعبه سیاه هواپیما قلمداد می‌گردد و «پسماند سولو» نیز در تابع تولید نئوکلاسیک‌ها چیز خاصی بجز آنچه ناشی از جهل ما است اندازه‌گیری نمی‌کند. پس نباید تعجب کرد که چرا با وجود گذشت بیش از ۲۵۰ سال از شروع انقلاب صنعتی در انگلستان، هنوز هم سرشت شکل‌گیری انقلاب صنعتی به شکل رازی بزرگ باقی مانده است.

«حتی برای دانش‌آموختگان تاریخ تحولات اقتصادی، انقلاب صنعتی بمانند دانشی «پنهان» است که تنها به تعدادی کشور اصطلاحاً «خوش‌اقبال» با موقعیت‌های جغرافیایی یا ژن‌های فرهنگی بالاتر دلبستگی دارد. تبیین دلایل شکل‌گیری انقلاب صنعتی چندان پُر بار نبوده و نسل‌های بی‌شماری از دانش‌پژوهان را برای مدت زمان زیادی در جهت رسیدن به اهدافی غیرسودمند رهنمود کرده است.»^۲ اما چین این دانش پنهان را به شکل «دستورکار مخفی برای انقلاب صنعتی» کشف و بازتولید کرد،

۱. برای آشنایی بیشتر با مدل‌های نئوکلاسیکی که انقلاب صنعتی را تبیین می‌کنند می‌توان به مطالعات دسمت و پارنته (۲۰۱۲)، هانسن و پرسکات (۲۰۰۲) و یانک و زو (۲۰۱۳) نگاه کرد. چنین مدل‌هایی در تلاشند تا با استفاده از برخی ویژگی‌های مهم توسعه اقتصادی که در بالا به آنها اشاره شد، دگرگونی‌های فن‌آوری را به عنوان متغیری برونزا در نظر گرفته و این فرض را پیش می‌کشند که عرضه به شکلی خودکار تقاضای خود را ایجاد می‌کند. الگوهای یادشده، هزینه‌های بالا و مشکلات هماهنگی اجتماعی مربوط به ایجاد بازار، تقسیم کار و تخصصی کردن امور را نادیده گرفته و از قدرت بنیادی اندازه (تقاضای) بازار در برانگیختن عرضه و نوآوری‌های فن‌آوری و نیز نقش محوری دولت در خلق بازارها چشم‌پوشی می‌کنند. بدین ترتیب، تنها شاهد الگوهای ریاضی شیک و باب روزی هستیم که هیچ کاربردی برای سیاست‌گذاران در کشورهای در حال توسعه ندارند.

2. Economic Historian Gregory Clark, 2012.

واقعیتی که کمابیش، مورد بی‌مهری و کم‌توجهی دانشگاه‌ها و رسانه‌های غربی قرار گرفته است. از همین روست که در غرب شاهد پیش‌بینی‌های نادرست و فقدان درک روشن از چرایی رشد سریع چین و برتری اقتصادی این کشور هستیم.

بر پایه گاه‌شماری انقلاب صنعتی، چین از سال ۱۹۷۸ و طی ۱۵ تا ۲۰ سال نخست شروع فرآیند اصلاحات اقتصادی خود، انقلاب صنعتی اولیه (مرحله نخست انقلاب صنعتی) را که مرحله رشد صنعتی در مناطق روستایی و شهرستان‌نشین باشد، پشت سر گذاشته و بیش از نیمی از انقلاب صنعتی دوم را نیز به پایان رسانیده و علیرغم تمامی بدگمانی‌های موجود که فروپاشی چین را پیش‌بینی می‌کنند، به شکل خیره‌کننده و فریبنده‌ای در آستانه شروع انقلاب صنعتی سوم قرار گرفته است.^۱

و اما، انقلاب صنعتی چیست؟ چرا در چین ۲۰۰ سال غایب بود یا با تأخیر روی داده است؟ این کشور چطور توانست با وجود اثرات به شدت ویرانگر انقلاب فرهنگی ده ساله {مائو} بر سرمایه انسانی کمیاب و سرمایه فرهنگی و کسب‌وکارها، پیامدهای چشمگیر شروع انقلاب جدید موسوم به انقلاب صنعتی (یا یک توالی از انقلاب‌های صنعتی) را مدیریت کند؟ نقش جغرافیای این کشور، حقوق مالکیت، نهادها، حاکمیت قانون، فرهنگ، دین، منابع طبیعی، علم، فن‌آوری، دموکراسی، آموزش، سرمایه انسانی، تجارت بین‌المللی، سیاست‌های صنعتی، حمایت‌گرایی، مرکانتیلیسم و قدرت دولت در فرآیند صنعتی شدن به چه صورت بوده است؟ آیا دستورالعملی پنهان برای صنعتی شدن سریع و «مهندسی شده» وجود دارد؟ آیا دیگر کشورهای در حال توسعه از قبیل هندوستان و ایتوپی نیز با دنباله‌روی از راهبرد چین می‌توانند توسعه صنعتی را در سده بیست و یکم در کشور خود شعله‌ور سازند؟^۲

الف) استقامت و تلاش بی‌وقفه چینی‌ها برای صنعتی شدن

از سویی گمان می‌رود، توسعه صنعتی، فرآیندی پیچیده و آکنده از تغییرات اقتصادی و اجتماعی است

۱. شاید یکی از مشهورترین اشخاصی که بارها فروپاشی نظام اقتصادی و سیاسی چین را در ده سال گذشته پیش‌بینی کرده است گوردون جی چانگ نویسنده کتاب «چین در شرف فروپاشی» باشد. کتاب‌ها و مقالات این چینی بسیار زیاد پیدا می‌شود. جدیدترین این آثار، مقاله‌ای است که در مارس ۲۰۱۵ در مجله منافع ملی آمریکا با عنوان «روز رستاخیز: آماده برای فروپاشی چین» منتشر شد. برای بحث و تحلیل در مورد گرایش رسانه‌های غربی به انتقاد از چین در رسانه‌هایی همچون نیویورک تایمز، واشنگتن پست، بلومبرگ، فایننشال تایمز و وال استریت جورنال به گزارش استفان هارنر در سوم اکتبر ۲۰۱۴ نگاه کنید که در لینک زیر قابل دسترس است.

۲. نخست وزیر جدید هند، نارندرا مودی، وعده داده که «سده ۲۱ سده هند خواهد بود.» آیا هند تاکنون مسیر را درست پیموده است؟ آیا این کشور موفق خواهد شد؟ (برای مطالعه بیشتر در این زمینه به دو فصل بعدی کتاب نگاه کنید)

<http://blog.hiddenharmonies.org/2014/10/04/western-medias-pervasive-bias-against-china-today>

که تنها شمار اندکی از کشورهای غربی خوش‌شانس (با سهم بسیار اندکی از جمعیت جهان)، موفق به تجربه آن در سده‌های هجدهم و نوزدهم شده و از طرف دیگر، شمار فراوانی از کشورهای فقیر جهان با سهمی ۹۰ درصدی از کل جمعیت جهان، اشتیاق فراوانی به دنباله‌روی از آن دارند اما چندین بار شاهد شکست و پیامدهای ناگوار این فرآیند توسط آنها در سده بیستم بوده‌ایم. به نظر می‌رسد توسعه صنعتی فرآیندی است که هنوز هم اقتصاددانان و مورخان اقتصادی، از درک سرشت و دلایل بنیادین شکل‌گیری آن ناتوان بوده و به دنبال پاسخی خشنودکننده برای آن هستند.^۱

اما اگر در ۳۵ سال پیشین، بیننده‌ای بی‌طرف بدون آغستگی به جهان‌بینی نهادهای غربی، سفری به کشور چین می‌داشت، بی‌گمان تماشاگر جریان شکوهمند انقلاب صنعتی در این کشور می‌بود. چین تجربه تغییرات اقتصادی ۲۰۰-۱۵۰ ساله انگلستان در سال‌های ۱۹۰۰-۱۷۰۰، تجربه تغییرات سال‌های ۱۹۲۰-۱۷۶۰ آمریکا و ۱۹۶۰-۱۸۵۰ ژاپن را تنها در یک نسل تجربه کرد. چیزی که تماشاگران غربی گواه آن خواهند بود، اندیشه‌های آدام اسمیت (۱۷۹۰-۱۷۲۳)، الکساندر همیلتون (۱۸۰۴-۱۷۵۵)،^۲ دیوید ریکاردو (۱۸۲۳-۱۷۷۲)،^۳ فردریش لیست (۱۸۴۶-۱۷۸۹)،^۴ کارل مارکس (۱۸۸۳-۱۸۱۸)^۵ و جوزف شومپیتر (۱۹۵۰-۱۸۸۳)^۶ است که در گستره جغرافیایی ۹,۶ میلیون کیلومتر مربعی این کشور گسترش یافته و در اندیشه و رفتار بیش از یک میلیارد چینی، از دهقانان و کشاورزان و صنعتگران گرفته تا مهندسان، کارآفرینان، بازرگانان، کارگران نساجی، کارگران معدن ذغال‌سنگ، سازندگان راه‌آهن، صنعتگران، دلانان، آریترایژرها، کارآفرینان، و مقامات دولتی با ذهن اقتصادی و کسب‌وکاری، ریشه دوانیده است. همه آنها، پوشاک چینی بر تن دارند و بنابراین برای ناظران غربی ناآشنا به نظر می‌آیند. گمان می‌رود بتوان گفت که چین امروزی در مقایسه با تجربه سده‌های ۱۹ و ۲۰ قدرت‌های غربی، الگوی سرمایه‌داری را به شکلی بهتر و گسترده‌تر تجربه می‌کند. در هزاره جدید، دنگ شیائوپینگ^۷ و جانشینان او، «روح مطلق»^۸ سرمایه‌داری چینی (به تعبیر هگل)^۹ را از یک نگاه،

1. R. Allen (2009), D. Acemoglu and J. Robinson (2012), G. Clark (2007), D. Landes (1999), R. Lucas (2003), D. McCloskey (2010), J. Mokyr (2010), I. Morris (2010), D. North (1981), K. Pomerranz (2001),

2. Alexander Hamilton

3. David Ricardo

4. Friedrich List

5. Karl Marx

6. Joseph Schumpeter

7. Deng Xiaoping

8. Absolute Spirit

9. Hegel

با داشتن نظام تجارت‌گرا و رقابت‌بازار، و از نگاه دیگر، بدون تجربه هر نوع انقلابی از نوع «انقلاب شکوهمند»، «انقلاب فرانسه»، «انقلاب نارنجی» یا «انقلاب یاس»، پی‌ریزی کردند. و اکنون آنها چنین کارهایی را تحت نهادهای به اصطلاح بهره‌کش^۱ چین انجام می‌دهند.^۲

1. extractive

۲. مکتب مرکانتیلیسم یا سوداگری از سده شانزدهم تا نیمه سده هجدهم رواج داشت و بیشترین نقش را در پیدایش منش تهاجمی و رقابت و سلطه‌جویی نظام اقتصادی سرمایه‌داری ایفا کرد. رویکردهای مکتب مرکانتیلیست اگر چه سازگار با رونق تجارت و اهمیت روزافزون مبادلات بین‌المللی شکل گرفته است اما به نوبه خود در فرآیند نظام اقتصادی سرمایه‌داری تجاری و حتی پی‌ریزی شالوده پیدایش نظام اقتصادی سرمایه‌داری صنعتی، نقشی در خور توجه داشت. در دوره مرکانتیلیسم یعنی سده‌ها ۱۶ تا ۱۸، استدلال می‌شد که موقعیت پسندیده و دلخواه برای یک کشور در پیوند با تجارت خارجی وقتی بدست می‌آید که آن کشور بتواند صادرات خود را افزایش و واردات را کاهش دهد. مرکانتیلیست‌ها هواخواه وضع قوانین در جهت برقراری عوارض گمرکی و بازدارنده‌های واردات بوده و باور داشتند که با این روش می‌توان وضعیت یک کشور را در گستره بین‌الملل بهبود بخشید. سیاست‌های اقتصادی مرکانتیلیست‌ها در اواخر سده ۱۸ مورد نقد قرار گرفت. دیوید هیوم باور داشت که مرکانتیلیسم ممکن است در کوتاه‌مدت وضعیت تجاری را بهبود بخشد ولی این امر در دراز مدت به زیان کشور پایان می‌یابد. آدام اسمیت در سال ۱۷۷۶ اقدام به انتشار کتاب مشهور خود «ثروت ملل» کرد و در این کتاب به شدت به دیدگاه‌های مرکانتیلیست‌ها در مورد تجارت بین‌الملل خرده گرفت و بر این باور بود که همه کشورها هم‌زمان می‌توانند از برقراری تجارت بین‌الملل سود ببرند. به باور وی، شکل‌گیری تقسیم کار در گستره بین‌المللی باعث تخصص کامل کشورها در تولید کالاهای گوناگون شده و به افزایش بازدهی و سطح تولیدات در کل دنیا منجر خواهد شد. اسمیت باور داشت که از بین بردن بازدارنده‌های تجاری و برقراری تجارت آزاد به سود کلیه کشورها خواهد بود. بیشتر کشورهای اروپایی که دارای نظام سرمایه‌داری تجاری بودند برای کسب قدرت و برخورداری از تراز تجاری مثبت به سیاست‌های مرکانتیلیستی روی آوردند و چیزی نگذشت که شاهد درگرفتن تضاد منافع و درگیری‌های سخت میان آنها بودیم. جنگ‌هایی که بین کشورهای اروپایی مانند جنگ‌های هلند و انگلستان یا انگلستان و فرانسه و همچنین مابین پرتغال و اسپانیا به وقوع پیوست ناشی از همین تضاد منافع حاصل از رویکرد مرکانتیلیستی بود. پیش‌تازان این مکتب در فرانسه کلبر و ژان بدن، و در انگلستان الیزابت اول و کرامول، در هلند دلاکورت، در آلمان فریدریش دوم و ماریا تریزیا بودند. بعدها به تدریج این اهداف از طریق توسعه‌طلبی‌های کشورهای آسیایی و آفریقایی تامین شد که از آن جمله می‌توان به مستعمرات انگلیس و هلند و اسپانیا و ایتالیا و فرانسه و آلمان در آفریقا و آسیا مانند هند و آفریقای جنوبی اشاره کرد. به این ترتیب کشورهای سرمایه‌داری توانستند هم‌زمان با تامین مواد خام اولیه به قیمت ناچیز و استفاده از نیروی کار ارزان قیمت مستعمرات خویش، بازارهای فروش وسیع برای کالاهای ساخته شده خود را در این کشورها یافته و اقتصاد خود را رونق بخشند. (مترجم)

۳. مرکانتیلیسم نوعی ملی‌گرایی اقتصادی با هدف پایه‌ریزی دولتی ثروتمند و قدرتمند بر پایه تجارت و تولید است. این سیاست از طریق محدودیت واردات کالاهای صنعتی و تشویق صادرات کالاهای صنعتی، به دنبال ثروت و ارزش افزوده بیشتر است. سخن کوتاه اینکه، این سیاست بیشتر بر تقویت و تشویق بخش تولیدات صنعتی به جای کشاورزی استوار است و در برابر فیزیوکراتی از تجارت‌گرایی پشتیبانی می‌کند. اما هنوز هم، بخش زیادی از ادبیات موجود، رویکرد بسیار ساده‌انگارانه‌ای به این سیاست داشته و آن را در شکل نوعی حمایت‌گرایی با تأکید بیشتر بر بخش تولیدات صنعتی و تجارت می‌دانند. بر این پایه، کشوری که تنها بر بخش کشاورزی متمرکز و استوار باشد به هیچ وجه قادر به استفاده از سیاست مرکانتیلیستی و

اما به راستی سرمایه‌داری چیست؟ آیا روشی جدید برای زندگی (به تعبیر مکلانسی^۱ جلال و شکوه بورژوا^۲) یا نظامی نوین از باورها و جهان‌بینی (به تعبیر جوئل ماکیر^۳ «محصول عصر روشنگری»^۴) یا اخلاق کاری جدید (به تعبیر ماکس وبر^۵، اخلاق زاهدانه پروتستانیسم) یا شاید شکل یا ساختار جدیدی از تمدن، قدرت دولت و نظم اجتماعی (طبق نظر هانتینگتن^۶) یا شیوه جدید تولید (به تعبیر کارل مارکس) است؟

این پرسش که چرا حدود ۲۵۰ سال پیش یعنی سده ۱۸ میلادی، انقلاب صنعتی به جای کشورهای همچون هند و چین، در انگلستان شروع شد، هنوز هم ذهن گروه بسیاری از اقتصاددانان و تاریخ‌نگاران اقتصادی را به خود درگیر کرده است. اما پرسش مهم‌تر این است که چرا با وجود اینکه کشورهای چون چین و هند، می‌توانستند در ۲۵۰ سال پیش، فرآیند توسعه صنعتی را از کشوری چون انگلستان

سودمندی از آن نخواهد بود. اما ملتی که به بخش تولیدات صنعتی استوار باشد می‌تواند سود سرشاری از سیاست‌های مرکانتیلیستی کسب کند چرا که تولید صنعتی به رونق و افزایش تقسیم کار و همچنین صرفه‌های ناشی از مقیاس می‌انجامد. هرگز نمی‌توان اهمیت و نقش تاریخی سیاست‌های مرکانتیلیستی در سده‌های ۱۸ و ۱۹ را در پایه‌ریزی انقلاب صنعتی انگلستان آن زمان نادیده گرفت، موضوعی که برخلاف فردریش لیست (۱۸۴۱) مورد بی‌مهری و کم‌توجهی اقتصاددانان کلاسیکی همچون آدام اسمیت قرار گرفته است. برای ذکر مثالی در خصوص اهمیت سیاست‌های مرکانتیلیستی در توسعه اقتصادی می‌توان به انقلاب صنعتی آمریکا در سده ۱۹ اشاره نمود که انقلابی برپایه «نظام آمریکایی» بشمار می‌رفت و تحت تأثیر راهبردهای توسعه پیشنهادی الکساندر همیلتون (۱۸۰۴-۱۷۵۵) بود که در ۱۷۹۱ و سراسر سده نوزدهم در رقابت با بریتانیای قدرتمند آن زمان بکار گرفته شد. این راهبرد توسعه، بخش‌های مختلفی همچون بالا بردن تعرفه‌ها با هدف حمایت و تشویق شرکت‌های تازه پی‌ریزی‌شده در بخش تولیدات صنعتی شمال کشور، اقدامات بانک ملی با هدف سرعت بخشیدن به بخش تجارت از طریق تثبیت نرخ ارز و مهار ریسک‌پذیری بانک‌های خصوصی، حفظ قیمت زمین در سطوح بالا با هدف افزایش سطح درآمد فدرال و ارایه یارانه‌های هنگفت به بخش‌هایی چون جاده‌سازی، کانال‌های توزیع و سایر زیرساخت‌های مورد نیاز برای توسعه و... بود. برای مطالعه نقش سیاست‌های مرکانتیلیستی در توسعه اقتصادی کشورهای غربی می‌توان به کتاب هاجون چانگ (۲۰۰۳) با عنوان «لگد به نردبان: راهبردهای توسعه از دیدگاهی تاریخی» که در آن نمونه‌های گوناگونی از نقش تاریخی سیاست‌های مرکانتیلیستی در توسعه اقتصادی کشورهای غربی ارایه و مورد بررسی قرار گرفته است، نگاه کرد. با این حال، در سده بیستم نیز بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین، اشکال گوناگونی از این قبیل سیاست‌ها را در دستور کار قرار دادند (از جمله سیاست صنعتی شدن با جایگزینی واردات) ولی در عمل نتیجه‌ای به همراه نداشت. دلایل نهفته در پس چنین شکست‌ها و کامیابی‌ها، موضوعی است که در کتاب حاضر، مورد کاوش و پژوهش قرار گرفته شده است.

1. McCloskey
2. bourgeois dignity
3. Joel Mokyr
4. enlightened economy
5. Max Weber
6. Samuel P. Huntington

تقلید کنند، چنین نکردند؟ به عبارت دیگر، چرایی شروع فرآیند توسعه صنعتی در انگلستان به جای کشورهای چین و هند را می‌توان با پاسخ به چرایی توسعه نیافتگی کشور هند تاکنون، روشن کرد. به راستی، با وجود پیشینه کهن هند در پایه‌ریزی یکی از بهترین دموکراسی‌ها و نظام‌های حقوق مالکیت در جهان، نبود عوامل مورد اشاره نمی‌تواند پاسخ این پرسش شمرده شود. در نقطه مقابل، انتقال مزیت نسبی پارچه و پنبه این کشور به انگلستان در سده هجدهم، می‌تواند دلیلی منطقی برای شکست این کشور در دستیابی به توسعه صنعتی شمرده شود؛ این کشور فرصتی ۲۰۰ ساله را برای مشاهده، یادگیری، تقلید و بازپس‌گیری مزیت نسبی پارچه و پنبه خود از انگلستان را از دست داد. اما در مقابل، چین در دهه ۱۹۹۰ موفق به کسب این برتری شد و در سال ۱۹۹۵ به بزرگترین تولیدکننده و صادرکننده پارچه و پوشاک در جهان تبدیل شد. شاید برای پژوهندگان، طرح این پرسش، گیرایی بیشتری داشته باشد که چرا با وجود دسترسی چین به فن‌آوری‌های برتر و نیز رفاه قابل توجه ناحیه ویژه اقتصادی دلتای رودخانه یانگ تسه^۱ در قرون هفدهم و هجدهم^۲، انقلاب صنعتی در این کشور در سده‌های پیشین شروع نشد؟ از این رو، همانند رویکردهای نهادگرا، وانهادن این شکست به منافع تثبیت‌شده طبقه فرادست و نبود دموکراسی (آنگونه که نظریه‌های نهادگرایی می‌گویند)، در بهترین حالت، غیرقابل پذیرش و در بدترین حالت، گمراه‌کننده بشمار می‌آید.^۳

ذکر این نکته ضروری است که اصلاحات اقتصادی ۱۹۷۸ چین در راستای توسعه صنعتی، نخستین کوشش این کشور نبود، بلکه از سال ۱۸۶۰ یعنی پس از گذشت ۱۲۰ سال از جنگ دوم تریاک، این چهارمین کوشش چین در دستیابی به توسعه صنعتی بشمار می‌آمد.^۴

کوشش نخستین این کشور، در سال‌های ۱۹۱۱-۱۸۶۱ پس از شکست سنگین از انگلستان و در جنگ دوم تریاک، شروع شد.^۵ به علت پیمان‌های خفت‌بار و نابرابر تحمیلی قدرت‌های صنعتی غربی،

1. Yangtze River

2. See the large literature on the:

– K. Pomerranz (2001). Great Divergence between the West

– Bishnupriya Gupta and Debin Ma (2010), “Europe in an Asian Mirror: the Great Divergence,”

– Loren Brandt, Debin Ma and Thomas G. Rawski (2012), “From Divergence to Convergence: Re-evaluating the History behind China’s Economic Boom.”

3. Acemoglu and Robinson (2005 and 2012)

۴. برای گزارش تاریخی روشنی از تلاش‌های کشور چین برای نجات کشور از زمان سلسله چینگ، می‌توانید به منبع زیر نگاه کنید:

Orville Schell and John Delury (2013), *Wealth and Power: China’s Long March to the Twenty-First Century*.

۵. چین در سال‌های ۱۸۴۰ و ۱۸۶۰ و در مقابله با دولت بریتانیای آن زمان، وارد دو جنگ موسوم به جنگ‌های تریاک شد. در هر دو جنگ، دولت بریتانیا به لطف توانایی فن‌آوری ناپوری و نیروی دریایی خود، تلاش‌های دولت چین برای ممنوعیت

واپسین پادشاه دودمان چینگ، اقدام به پایه‌ریزی برنامه‌های جاه‌طلبانه‌ای همچون بنیان‌گذاری نیروی دریایی و نظام‌های صنعتی مدرن با هدف به‌روزرسانی اقتصاد کشاورزی عقب‌مانده چین کرد. این کوشش درست ۱۰ سال پیش از شروع انقلاب میجی در ژاپن، که به یکباره زمینه‌ساز توسعه صنعتی پیروزمندانه این کشور نیز شد، شروع شد. اما ۵۰ سال پس از شروع برنامه‌های مورد اشاره، شاهد شکست سنگین واپسین کوشش سلطنت چینگ بودیم به نحوی که بدهی حکومت به شدت زیاد شد و کورس‌های امید برای توسعه صنعتی این کشور نیز جای خود را به سرخوردگی و ناامیدی داد. جای شگفتی نیست که چرا چین در نخستین جنگ دریایی خود با ژاپن در سال ۱۸۹۴ شکست خورد- درست همسان دشمنی‌های این کشور با بریتانیا که همواره به سود بریتانیا و به زیان چین توسعه نیافته تمام می‌شد. حتی ژاپنی که در آن زمان کشوری شبه صنعتی شده تلقی می‌شد توانسته بود چین را هنوز کشوری توسعه نیافته بود، پشت سر بگذارد.^۱

بی‌لیاقتی دولت چینگ در دفاع از چین در مقابل تهاجم بیگانگان، زمینه‌ساز افزایش تقاضا برای اصلاحات سیاسی و تنش‌های اجتماعی در کشور شد و در پایان نیز تداوم این شرایط به انقلاب سال ۱۹۱۱ با نام انقلاب شینهو^۲ انجامید که به سبب آن، سلطنت مطلقه چینگ نابود و جمهوری چین پی‌ریزی شد. این نخستین دولت فراگیری بشمار می‌رفت که بر بنیان قانون اساسی به سبک غربی شکل می‌گرفت.^۳ این انقلاب در مقایسه با انقلاب شکوهمند انگلستان، انقلابی فراگیرتر بود: چرا که نه تنها قدرت سلطنت مطلقه چینگ را محدود کرد بلکه به حذف کامل آن نیز منجر شد. دولت جمهوری جدید کوشش کرد تا چین را از مسیر تقلید نهادهای سیاسی موجود در ایالات متحده آمریکا (همچون

واردات تریاک از مستعمره بریتانیا یعنی هندوستان را در هم شکست. دولت بریتانیا از تریاک به عنوان ابزاری برای کاهش کسری تجاری عظیم خود در مقابل چین استفاده می‌کرد. کسری تجاری این کشور در مقابل چین عمدتاً به علت واردات هنگفت ابریشم و چای از این کشور حاصل شده بود و به همین دلیل نیز دولت بریتانیا بخش عمده از ذخایر نقره خود را از دست می‌داد. چین در هر دو جنگ شکست خورد. تنها کشوری که در طول تاریخ در جنگ علیه قاچاق و تجارت بین‌المللی تریاک برنده شد، ایالات متحده آمریکا بود که توانست در اواخر سده بیستم در جنگ خود علیه فروشندگان مواد مخدر در آمریکای لاتین برنده شود.

۱. فن‌آوری بسیار اهمیت دارد. سربازان اسپانیایی مجهز به اسلحه و فولاد توانستند در نبرد با اینکاها که تعدادشان ۱۰۰ برابر بیشتر بود، برنده شده و دست به قتل عام آنها بزنند. با این وجود، برای برنده شدن در یک جنگ یا تسخیر یک ملت، به چیزی بیشتر از فن‌آوری صرف نیاز است: صنعتی شدن باعث قدرتمندی ملی در زمینه ظرفیت‌های لجستیک و سرمایه‌های انسانی سازمانی برای تدارک نیروی نظامی و فراهم کردن زنجیره تأمین نظامی از منابع اقتصادی، می‌شود.

2. Xinhai Revolution

۳. از مهمترین دلایل بالا گرفتن مخالفت‌ها و شروع فرآیند انقلاب در این سال‌ها، می‌توان به ناتوانی و بی‌کفایتی دولت چینگ پس از نیم سده تلاش برای مدرن کردن کشور در مقابله با تهاجم بیگانگان اشاره کرد: اگرچه خشم و آزرده‌گی قومیت‌ها علیه گروه‌های اقلیت، به‌ویژه اقلیت حاکم موسوم به «مانچو» نیز نقش مهمی در تشدید مخالفت‌ها داشت.

دموکراسی و تفکیک قوا) به کشوری صنعتی مبدل کند. در این دوره شعارهایی همچون «از مردم، به دست مردم و برای مردم» و «تنها دموکراسی و علم است که می‌تواند چین را به کشوری مدرن تبدیل کند» در کل کشور فراگیر شده بود. از میان انقلابیون، گروه‌های نخبه بر این باور بودند که نبود دموکراسی، فراگیری سیاسی و تکثرگرایی^۱ (دقیقاً همانگونه که نهادگرایان جدید استدلال می‌کنند) مهمترین دلایل واپس‌ماندگی کشور و ناکامی سلطنت مطلقه چینگ در دستیابی به توسعه صنعتی است. دولت جمهوری‌خواه چین، یک دولت فراگیر مبتنی بر دسترسی آزاد به قدرت سیاسی بنا کرد (حتی این حق برای حزب کمونیست نیز در نظر گرفته شد)^۲. همزمان نیز، شرکت‌های نوین، قوانین مدرن مالکیت بخش خصوصی و دانشگاه‌های دولتی نوظهور بنا نمود. این اصلاحات سبب رونق تجارت آزاد، پیشوازی سرمایه‌گذاران خارجی و روی‌هم‌رفته، شوق زیاد به استفاده از سبک زندگی سرمایه‌داری در سراسر چین به ویژه در شهرهای تجاری بزرگی چون شانگهای شد. ولی در سال ۱۹۴۹ یعنی ۴۰ سال پس از شروع اصلاحات مورد اشاره، وضعیت شاخص‌های مهمی چون استاندارد زندگی و میزان امید به زندگی در این کشور به هیچ وجه پذیرفتنی نبود به نحوی که چین همچنان در رده فقیرترین کشورهای جهان جای می‌گرفت.^۳

از این رو، یک بار دیگر شاهد شکست دومین تلاش این کشور در کامیابی به توسعه صنعتی بودیم به شکلی که نشانه‌های این شکست، خود را در حمله بی‌رحمانه و بی‌دردسر ژاپنی‌ها به این کشور در اواخر دهه ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ و قتل عام معروف به «نانکینگ»^۴ نشان داد.^۵

ناکارآمدی دولت جمهوری‌خواه در چاره‌اندیشی برای مشکل فقر در این کشور، به پیروزی ارتش دهقانی کمونیستی - یا همان ارتش خلق آزاد این کشور - در سال ۱۹۴۹ انجامید. مائو با اتکا به پشتیبانی ۶۰۰ میلیون نفری دهقانان فقیر، اعلام کرد که «مردم چین سرانجام بر سر عقل آمدند...» و سومین تلاش این کشور در کامیابی به توسعه صنعتی، این بار، با گرت‌برداری از الگوی برنامه‌ریزی اجتماعی اتحاد جماهیر شوروی، شروع شد. لیکن، با گذشت ۳۰ سال از شروع و اجرای این برنامه‌ها، یک بار

1. Pluralism

۲. دولت جمهوری‌خواه، با آغوشی باز از حزب کمونیست استقبال کرد به طوری که برای نمونه، مائو رهبر جوان حزب کمونیست در اوایل دهه ۱۹۲۰ یکی از بالاترین مقامات دولت جمهوری‌خواه بود.

۳. در سال ۱۹۴۹ جمعیت دهقانی چین بیش از ۹۰ درصد کل جمعیت این کشور را تشکیل می‌داد که در مقایسه با سال ۱۸۶۰ تغییر چندانی نداشت. میانگین سن امید به زندگی نیز در حدود ۳۵-۳۰ سال باقی مانده بود.

4. Rape of Nanking

۵. برای اسناد و گزارش‌ها درباره کشتار نانکینگ به منابع زیر و همچنین منابع موجود در آنها نگاه کنید

http://www.nankingmassacre.com/rape_of_nanking_or_nanjing_massacre_1937.html

http://www.csee.umbc.edu/~kunliu1/Nanjing_Massacre.html,

دیگر، شاهد شکست دولتمردان چین بودیم: در سال ۱۹۷۸، چین با درآمد سرانه بسیار ناچیز و نه بیشتر از دوره موسوم به جنگ دوم تریاک، همچنان در دام فقر مالتوسی گرفتار بود.^۱

سومین شکست پی‌درپی این کشور در کامیابی به توسعه صنعتی، سرانجام به اصلاحات نوین اقتصادی دنگ شیائوپنگ در سال ۱۹۷۸ منجر شد. این مرحله، چهارمین تلاش این کشور در کامیابی به توسعه صنعتی در یک دوره بلندمدت ۱۲۰ ساله بشمار می‌رفت.^۲ اما در این دوره، اصلاحات کارگر افتاد و جهانیان را حیرت‌زده کرد به شکلی که هنوز هم موج این تکانه بزرگ سرتاسر جهان را در بر گرفته است. این انقلاب صنعتی که به وسیله جمعیت ۱,۳ میلیارد نفری شروع شد، در کنار اقتصاد چین، اقتصاد جهان را نیز با تغییرات شگرفی همراه نمود. با اوج‌گیری تقاضای چین برای مواد اولیه، منابع گوناگون انرژی و دسترسی هر چه بیشتر به بازارهای تجاری جهان، این کشور با نیرویی چند ده برابر امریکای سده نوزدهم و چند صد برابر انگلستان سده هجدهم، کل قاره‌های آسیا، آفریقا، امریکا و حتی اروپا را تحت سیطره خود درآورد.^۳ برای نشان دادن تصویری روشن از قدرت و گستره رونق اقتصادی این کشور می‌توانیم نیم‌نگاهی به تولید و مصرف سیمان این کشور داشته باشیم که روی هم‌رفته به عنوان یکی از بنیادی‌ترین مواد خام صنعتی مصرفی در دوره انقلاب‌های صنعتی نیز بشمار می‌رود؛ کل مصرف سیمان امریکا در سال‌های ۲۰۰۰-۱۹۰۱ حدود ۴,۵ میلیارد تن بود اما

۱. اگر بخواهیم صادق و منصف باشیم، هر کدام از این تلاش‌ها، پیشرفت‌هایی را نیز به همراه داشت اما برای شروع فرآیند توسعه صنعتی کافی نبود. برای نمونه، چین در سومین تلاش خود، موفق به پی‌ریزی بنیان‌های صنایع اساسی (هرچند کاملاً غیرسودآور) کشور شد که اتکالی شدیدی به یارانه‌های دولتی از محل مالیات‌های سنگین بر بخش کشاورزی داشت. با این وجود، بهره‌وری بخش کشاورزی رشد مشهودی پیدا کرد (به استثنای سال‌های جهش بزرگ رو به جلو) و امید به زندگی به شکل چشمگیری افزایش یافت بطوری که از ۳۵ سال در سال ۱۹۴۹ به ۶۸ سال در اواخر دهه ۱۹۷۰ رسیده بود. نرخ مرگ و میر نیز از ۲۵۰ نفر به ازای هر ۱۰۰۰ زاد و ولد به ۴۰ نفر و نرخ بیماری مالاریا نیز از ۵,۵۵ درصد کل جمعیت این کشور به ۰,۳ درصد کاهش یافت. با این وجود، به علت افزایش جمعیت کشور از ۶۰۰ میلیون نفر در سال ۱۹۵۰ به بیش از ۱ میلیارد نفر در اواخر دهه ۱۹۷۰، پیامدهای مثبت افزایش بهره‌وری در بخش کشاورزی از بین رفت و درآمد سرانه این کشور نیز نسبت به سال ۱۹۴۹ یعنی زمانی که حزب کمونیست قدرت را در دست گرفته بود، تغییر چندانی نداشت. از این‌رو، سومین تلاش این کشور نیز بدون هیچ نوع پیامد مثبت، کمکی در خروج این کشور از دام مالتوس و بلای امنیت غذایی در این کشور نکرد.

۲. این چرخه تکراری ایستادن و حرکت کردنی یا شروع کردن و شکست خوردن، شاید هم‌سنگ با چرخه‌ای باشد که هم اکنون کشورهای آمریکای لاتین همچون آرژانتین و کشورهای آفریقایی از جمله مصر در حال تجربه کردن هستند.

۳. در سال ۱۸۱۰ جمعیت کشور انگلستان حدود ۱۰ میلیون نفر و جمعیت آمریکا در سال ۱۸۹۰ معادل ۶۰ میلیون نفر بود. اما در سال ۱۹۸۰ جمعیت چین ۱ میلیارد نفری شده بود و در سال ۱۹۹۵ به حدود ۱,۲ میلیارد نفر رسید.

مصرف چین تنها در سال‌های ۲۰۱۱-۲۰۱۳ معادل ۶,۵ میلیارد تن بوده که نشان از قدرت و گستره رونق اقتصادی چین در سال‌های واپسین دارد.^۱

ب) میراث چین و اهداف کتاب حاضر

رونق چشمگیر اقتصاد چین نه تنها به لحاظ حجم و اندازه و سرعت برق‌آسای آن، بلکه به سبب مبتلا نشدن به بحران‌های مالی بزرگ داخلی همچون بحران‌هایی که از سده هفدهم تا ابتدای سده بیست و یکم شاهد پیدایش انواع آنها در کشورهای بزرگ و توسعه یافته جهان بوده‌ایم نیز چشمگیر و بی‌مانند است. از سوی دیگر، این جهش خیره‌کننده، با توجه به قدرت مانور و تأثیرناپذیری از چالش‌ها و تنش‌های سیاسی و بین‌المللی بزرگی مانند حادثه میدان تیان‌آن‌من، فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و کمونیسم اروپای شرقی در سال ۱۹۸۹، بحران مالی جنوب شرقی آسیا، زلزله بزرگ سی‌چوان^۲ در سال ۲۰۰۸ و رکود بزرگ اقتصادی سال ۲۰۰۸ نیز در نوع خود بی‌مانند است. خیزش چین به لحاظ صلح‌آمیز بودن گسترده‌اش نیز شگفت‌آور است.

این کشور با داشتن ۲۰ درصد کل جمعیت جهان تنها ۶ درصد از منابع آب و ۹ درصد زمین‌های قابل کشت جهان^۳ را در اختیار دارد. هیچ کشوری تاکنون با وجود چنین چالش‌هایی و بدون بکارگیری روش‌های توسعه‌طلبانه و سلطه‌جویانه بر پایه برده‌داری و نیز، کاربرد فن‌آوری‌های نوین در حمله و جنگ با قدرت‌های ضعیف‌تر (که تماماً به وسیله قدرت‌های صنعتی غرب دنبال شده است) قادر به دستیابی به توسعه صنعتی نبوده است. چین با تکیه بر سرشت کسب‌وکار- بنیان مردمان خود و نیز نهادهای سیاسی به ارث رسیده از گذشتگان و درس‌های بزرگی که از ناکامی‌ها و کامیابی‌های دیگر کشورها در دستیابی به توسعه صنعتی کسب کرده بود، توانست مسیر توسعه صنعتی و اقتصادی خود را هموار کند.

۱. لازم به ذکر است که در کشور چین سیمان ماده اصلی ساخت‌وساز در حوزه مسکن است در حالی که در ایالات متحده آمریکا، اصلی‌ترین ماده، چوب است. در دوران صنعتی شدن سریع طی سال‌های ۱۹۱۰-۱۸۵۰ مصرف چوب آمریکا حدود ۱۹۰ میلیون هکتار جنگل بود که معادل ۴۲ درصد مجموع ذخایر جنگلی کنونی کشور چین می‌باشد.

<http://www.foresthistory.org>

بدین ترتیب، اتکالی شدید به سیمان سبب کاهش شدید جنگل‌زدایی در این کشور در طول دوره انقلاب صنعتی آن شده است. <http://www.natureworldnews.com/articles/13805/20150331/china-helps-reverse-global-forest-loss-with-a-littlebit-of-luck.htm>

2. Sichuan

۳. با وجود تشابه دو کشور چین و ایالات متحده آمریکا به لحاظ گستره جغرافیایی، زمین‌های قابل کشت در چین به ازای هر فرد کمتر از یک دهم میزان آن در ایالات متحده آمریکا است.

این الگوی ویژه توسعه صنعتی، شایسته نوعی تقدیر فکری و بررسی دقیق بی‌طرفانه است. با این حال، نباید الگوی توسعه صنعتی چین را الگویی مختص این کشور برشمرد. هر چند جمعیت بیش از ۱,۳ میلیارد نفری این کشور در کنار تنوع گروه‌های قومی ۵۶ گانه و شرایط آب و هوایی و جغرافیایی کمابیش مشابه کشورهای اروپایی، خاص بودن این الگوی توسعه را گوشزد می‌کند. از این رو الگوی صنعتی شدن این کشور، فرصتی طلایی و ارزشمند برای بازنگری در کل نظریه توسعه اقتصادی است که می‌تواند زمینه‌های بازنگری در بنیان‌های اقتصاد سیاسی را بوجود آورده و توجهات را باری دیگر به سوی سازوکار و فرآیندهای انقلاب صنعتی سوق دهد.^۱

بدین ترتیب، ۲ هدف کتاب حاضر چنین است: نخستین هدف، توصیف و تشریح الگوی اصلی صنعتی شدن سریع چین و تغییرات اقتصادی-اجتماعی این کشور از سال ۱۹۷۸ به این سو است. هدف دوم، بهره‌گیری از تجربه چین برای روشننگری در خصوص معمای کهن انقلاب صنعتی است. مقصود، طرح‌ریزی چارچوب مفهومی جدیدی است که نظریه مرحله جدید توسعه اقتصادی^۲ نام دارد و منطق تاریخی مشترکی را که هم در انقلاب صنعتی و هم در معجزه رشد چین شاهد آن بوده‌ایم به نمایش می‌گذارد.

نظریه مرحله جدید توسعه اقتصادی، بازارهای غایب و غیبت خالقین بازار (بازارسازها) را به عنوان کلیدی‌ترین مسئله توسعه برمی‌شمارد و بر نقش با اهمیت دولت بسیار تأکید می‌کند: صنعتی‌شدن نیازمند توالی درستی از مراحل متمایز خلق بازار است که هر مرحله با موانع خاص خود مواجه بوده و طی کردن این مراحل صرفاً به وسیله افراد خودبسند و از طریق آزادسازی بازارها یا همان دست نامرئی یا صرفاً به وسیله دولت و از طریق رونق قابل توجه سرمایه‌گذاری ملی در کشور با استفاده از کمک‌های خارجی یا رویکرد بالا به پایین همانند رویکرد فشار بزرگ یا شوک درمانی^۳ حاصل نخواهند شد.^۴

۱. عجم‌اوغلو و رابینسون (۲۰۱۲) شگفتی رشد اقتصادی چین را تحت لوای حکومت مقتدر و نهادهای مرتبط با آن، به وجود شکاف‌های عمیق فن‌آوری میان این کشور با کشورهای صنعتی، نسبت می‌دهند. اما پرسش بنیادین علم اقتصاد توسعه و مجموعه مطالعاتی که در خصوص چرایی شکست ملتها صورت گرفته، تشریح این است که چرا ملتها توسعه نیافته، باوجود شکاف‌های عمیق فن‌آوری و عقب‌ماندگی‌شان، موفق به رشد اقتصادی نمی‌شوند.

2. New Stage Theory (NST)

3. Big Push or Shock Therapy

۴. بازار را می‌توان مجموعه‌ای از شرایط اقتصادی، جغرافیایی و اجتماعی تعریف کرد که در آن تجارت دو طرفه سودآور شکل می‌گیرد.

به‌طور خاص، نظریه مرحله جدید، توسعه اقتصادی را فرآیند متوالی خلق بازار و تغییر شکل ساختار بازار از بازاری با ساختار مبتنی بر کشت و زمین به بازار صنعتی پروتو، بازار صنایع سبک، بازار صنایع سنگین و در نهایت به بازاری با ساختار مبتنی بر خدمات و دولت رفاه، می‌بیند. هر مرحله یا ساختار بازار، شرایط تکاملی لازم (و نه کافی) برای خلق موفقیت‌آمیز (و البته متوالی) بازار و همچنین تکامل ساختاری در مراحل بعدی توسعه را فراهم می‌کند. صرف‌نظر از نهادهای سیاسی (که برای توسعه اقتصادی، درونزا هستند) شکست در طی *توالی‌گونه* مراحل توسعه‌ای لازم با استفاده از سیاست‌های صنعتی مناسب، به شکست‌ها و بی‌نظمی‌های توسعه‌ای یا «صنعتی شدن نارس»^۱ از قبیل عوارض «دام فقر»^۲ و «دام درآمد متوسط»^۳، منجر خواهد شد.

به عبارت دیگر، نظریه مرحله جدید تأکید می‌کند برای اینکه ملت‌های توسعه‌نیافته بتوانند به جایگاه ملت‌های توسعه‌یافته دست یابند، تنها راه صنعتی شدن موفقیت‌آمیز، تکرار مراحل توسعه‌ای انقلاب صنعتی بریتانیا است؛ همان‌طور که پس از موفقیت کشورهای موسوم به بره‌های آسیا، ژاپن، اروپای غربی و امریکای شمالی، معجزه رشد چین نیز یک بار دیگر این موضوع را به اثبات رسانید. به همین ترتیب، کالبدشکافی تجربیات موفقیت‌آمیز کشورهای توسعه یافته اخیر نیز از راز انقلاب صنعتی پرده برمی‌دارد (چرا که تمامی این کشورها با وجود تفاوت‌های چشمگیر در شرایط سیاسی-اجتماعی و بین‌المللی در هر مقطع، منطق تکاملی و اصول اقتصادی مشترکی را دنبال کرده‌اند).^۴

1. immature industrialization
2. poverty trap
3. middle-income trap

۴. چارچوب مفهومی موجود در نظریه مرحله جدید، مشابه چارچوب موجود در حوزه جنین‌شناسی یا مطالعات رشد است که در حیطه زیست‌شناسی تکاملی قرار می‌گیرند و وظیفه اصلی آنها تجزیه و تحلیل تشابهات یاخته‌ای یا جنینی در میان گونه‌های مختلف و تکامل آن می‌باشد. زیست‌شناسان مدت‌هاست متوجه شده‌اند تکامل هر ارگانیسم ممکن است حاوی سرخ‌هایی در مورد تاریخ آن باشد که از آن می‌توانند برای ساخت درخت تکامل یا تکامل نژادی بهره ببرند. جنین بسیاری از انواع مختلف حیوانات از قبیل پستانداران، پرندگان، خزندگان، ماهی‌ها و... به نظر بسیار شبیه هم هستند و اغلب نیز جدا کردن و تفکیک آنها از هم بسیار مشکل است. بسیاری از خصیصه‌های یک نوع از حیوانات، در جنین نوع دیگری از حیوانات ظاهر می‌شود. به عنوان مثال، جنین ماهی و جنین انسان هر دو دارای شکاف‌های آب‌ششی هستند که در ماهی‌ها این شکاف‌ها به آب‌شش تبدیل می‌شود اما در انسان‌ها قبل از اینکه نوزاد متولد شود، از بین می‌رود. این نشان می‌دهد که نه تنها حیوانات به‌طور ذاتی دارای اجداد مشترکی هستند که در طول تاریخ به شکل مشابهی تکامل می‌یابند بلکه نشان می‌دهد طرح اصلی یا پایه‌ای، برای هر نوع جاننداری همچنان مشابه باقی می‌ماند و این برای جنین گونه‌های پیشرفته‌تری مثل انسان ضروری است که مراحل (گام‌ها) اصلی یا پایه‌ای دوره‌های تکاملی گونه‌های اولیه‌تر را تکرار نماید. دقیقاً به همین شکل، نژاد بشر دانش ریاضیات را در یک دوره متوالی طی هزاران سال، کشف کرد؛ به این ترتیب که از اعداد به ریاضی و

در حین طراحی چنین چارچوب مفهومی، تلاش می‌شود پاسخی مناسب، به پرسش‌هایی که مورخ بزرگ اقتصادی، دیوید لندز^۱ در زمان بررسی انتقادی رویکرد توسعه‌گرا^۲ (جهش بزرگ با بکارگیری فن‌آوری‌های کارآمد مدرن سرمایه‌بر) در ۱۹۶۲ ایراد نموده بود، داده شود؛

«کشورهای توسعه نیافته و ضعیف از جنبه میزان سرمایه و نیروی کار ماهر، مدیریت لازم برای پایه‌ریزی اقتصادی نوین با صنایع سرمایه‌بر را چگونه و به چه شکل انجام می‌دهند؟ این کشورها چگونه می‌توانند دانش لازم برای شروع این فرایند را کسب نموده و بکار ببندند؟ و بالاخره اینکه چگونه می‌توانند عوامل بازدارنده و تنگناهای نهادی، فرهنگی و اجتماعی موجود بر سر راه کسب و کارهای صنعتی را برداشته، ترتیبات و نهادهای مناسب را ایجاد کرده و با پیامدهای منفی «تغییر» کنار آیند؟»^۳

این پرسش‌ها همگی به علت ناکامی کشورهای در حال توسعه در دستیابی به توسعه صنعتی با بهره‌گیری از راهبردهای نادرستی چون «راهبردهای پیشنهادی گرشنکرون» (۱۹۶۲)^۴ و همچنین سایر راهبردهای مورد توجه مکاتب مختلف اقتصادی از جمله «نظریه نهادگرایی»، «راهبرد جایگزینی واردات»، «رویکرد فشار بزرگ» یا «تکانه درمانی» و برنامه موسوم به «برنامه تعدیل ساختاری»^۵ که برگرفته از «تسخه واشنگتن»^۶ می‌باشد، مطرح شده‌اند. تمامی راهبردهای مورد اشاره، هر چند به ظاهر با یکدیگر متفاوتند ولی یک ویژگی مشترک دارند؛ این راهبردها بی‌گمان همانند سقفی هستند که بر پایه و ستون‌های مشابهی استوار شده‌اند. راهبردهای مزبور، پیامدهای توسعه صنعتی کشورهای غربی را به عنوان شرط لازم توسعه اقتصادی در نظر می‌گیرند و به کشورهای فقیر مبتنی بر اقتصاد کشاورزی، پیشنهاد می‌کنند که با استفاده از صنایع سرمایه‌بر پیشرفته‌ای از قبیل پتروشیمی، فولاد و خودرو و تأسیس نظام‌ها و نهادهای مالی مدرنی همچون نرخ ارز شناور، جریان آزاد سرمایه، خصوصی‌سازی

سپس به جبر و حسابان ... رسید. امروزه کودکان‌مان برای یادگیری ریاضی باید این فرآیند تکاملی را تکرار کنند (البته قاعدتاً با سرعت بیشتر). بر این اساس، نظریه مرحله جدید نیز قرابت بسیار زیادی به سنت مکتب تاریخی آلمان دارد.

1. David Landes

2. Gerschenkron

3. David S. Landes, *The Wealth and Poverty of Nations*, 1999, p. 274

«ثروت و فقر ملل»، نوشته دیوید لندز، ترجمه ناصر موفقیان، انتشارات موسسه عالی پژوهش تامین اجتماعی و نشر گام نو.

۴. گرشنکرون از این جهت راست می‌گفت که افزایش بی‌درپی مقیاس و پیچیدگی دستیابی به فن‌آوری‌ها به طور اساسی برای کشورهای در حال توسعه‌ای که فرآیند توسعه صنعتی را شروع کرده‌اند امری ضروری و مهم بشمار می‌رود چرا که می‌توانند برای فراهم کردن منابع مالی فرآیند مورد اشاره، به کمک دولت متمرکز و ابزار نهادهای قدرت تکیه کنند. با این حال، این گفته که راه سوار شدن بر کشتی توسعه صنعتی، استفاده مستقیم و بی‌چون و چرا از آخرین فن‌آوری‌های کارآمد مدرن می‌باشد، نادرست است و یکی از تلاش‌های دیگر ما در کتاب حاضر، رد این مدعا است.

5. structural adjustment program

6. Washington Consensus

تمام و کمال دارایی‌ها و منابع تحت تملک دولت و استقرار نهادهای سیاسی مدرنی همچون دموکراسی و حق رأی همگانی، می‌توانند به کشوری صنعتی و مدرن مبدل شوند.

در حقیقت، در حالی که می‌توان یک خط مدرن مونتاژ قطعات مختلف خودرو را تأسیس کرد، چرا باید زحمت گرت‌برداری و تأسیس کارگاه‌های نساجی بریتانیا در اوایل سده هجدهم را به دوش کشید؟ در حالی که می‌توان سرمایه‌داری مدرن وال استریت را پی‌ریزی نمود، چرا باید سختی استقرار نظام تجارت- بنیان امریکایی‌ها در سده نوزدهم را تحمل کرد؟ چرا باید رنج زندگی در سایه سلطنت را بُرد در حالی که می‌توان زیر سایه دموکراسی لذت برد؟

با این حال، موفقیت چین در گام نهادن در مسیر توسعه صنعتی از سال ۱۹۷۸ (و حتی سه تجربه ناموفق پیشین آن) چنین نگاه ساده و کلیشه‌ای را به مقوله توسعه اقتصادی و چگونگی کارکرد جهان، به چالش کشید. تجربیات این کشور (مثبت و منفی، دردناک و لذت‌بخش، موفقیت‌آمیز و ناکام) نشان می‌دهد کاربست رویه مناسب، توالی درست و سیاست‌های بهنگام و مناسب توسعه و همچنین، استفاده از راهبردهای توسعه بر پایه شرایط سیاسی- اجتماعی هر کشور، از اهمیت بسزایی در کامیابی هر کشور در این مسیر برخوردار است. این موضوع نه تنها برای افزایش رفاه مردم بلکه برای بقا، شرافت و سرنوشت یک ملت نیز حائز اهمیت است.

صنعتی شدن، تنها یک تغییر انقلابی در شیوه تولید در سطح بنگاه نیست بلکه تلاشی برای استقرار دولت است که نیازمند همکاری تمامی گروه‌های اجتماعی و ذینفعان، بسیج خیل عظیم توده مردم (به‌ویژه دهقانان و روستائیان) و استفاده از ظرفیت‌های خالی کشور در حوزه منابع طبیعی، سیاسی و اجتماعی است. راهبردهای نادرست توسعه می‌تواند پیامدهای زیان‌باری را برای یک ملت به همراه داشته باشد. بازار آزاد به تنهایی توانایی انجام این مهم را ندارد و دموکراسی تنها راه چاره و یگانه نسخه موجود نیست. خصوصی‌سازی گسترده و آزادسازی مالی نیز کلید گشایش این معما نبوده و به‌طور کلی، نسخه‌های نئولیبرال از نوع اجماع واشنگتن، راه حل نیست.

چرا؟ پیش از بررسی داستان چین، لازم به یادآوری است که توسعه این کشور که همزمان با اصلاحات سال ۱۹۷۸ شروع شد، بسیار فراتر از انتظار برنامه‌ریزان آن بوده است. در عین حال، این رخداد را می‌توان نتیجه نوعی آزمون و خطا دانست چرا که هیچ کدام از نظریه‌های اقتصادی موجود نمی‌توانست چنین راهبردهایی را به این کشور پیشنهاد دهد.^۱ حتی اگر چنین توصیه‌ها و رویکردهایی

۱. برای آشنایی و تحلیل بیشتر در خصوص رویکرد ظاهرأ پرهج و مرج و با این حال آزمون و خطاهای قاعده‌مند در فرآیند اصلاح و توسعه این کشور به منبع ذیل نگاه کنید:

نیز در غرب وجود داشت، چین برخلاف کشورهای آفریقایی، امریکای لاتین، روسیه و اروپای شرقی، از بکارگیری کورکورانه پیشنهادات مورد اشاره خودداری می‌کرد. تردیدی نیست که مسیر توسعه پس از ۱۹۷۸ یک مسیر ناهموار بود و دولت چین اشتباهات زیادی کرد؛ خوشبختانه هیچکدام از آن اشتباهات کشنده نبود، اگرچه برخی نیز درد و رنج غیرضروری بر دوش مردم چین انداخت. اما دولت چین تحت رهبری دنگ شیائوپینگ، در فرآیند آزمون و خطا، تصمیمات درست زیادی نیز گرفت که مشخص شد برای راه‌اندازی انقلاب صنعتی چشم‌انتظار چین، نقشی حیاتی داشت. آنگونه که استیون چونگ نظریه‌پرداز نهادی و اقتصاددان نامی مکتب شیکاگو به روشنی بیان می‌کند:

«من خیلی ساده می‌توانم یک کتاب قطور ظرف یک هفته در انتقاد از چین بنویسم. اما این واقعیت که معجزه رشد چین برای این مدت طولانی و با وجود بسیاری شرایط اجتماعی-سیاسی خصمانه دوام آورده است در تاریخ بشر واقعاً حیرت‌آور و بی‌سابقه است... چین باید یک کار کاملاً درستی را انجام داده باشد... آن کار چیست؟ این همان چالش واقعی است.»^۱

با بازبینی مسیری که چین در سه دهه گذشته طی کرده است می‌توان به پرسش‌هایی از قبیل آنهایی که دیوید لندز یا استیون چونگ مطرح کردند پاسخ داد. برای درک بهتر این موضوع، باید توجه داشت که در صورت بازنگری فرآیند توسعه صنعتی این کشور از سال ۱۹۷۸ به این سوی، آشکارا می‌توان دید که الگوی چینی توسعه صنعتی، برخلاف گمانه‌های مرسوم و بدون توجه به شرایط دگرگون اقتصادی و سیاسی جهان در اواخر سده بیستم و شرایط پیچیده‌تر محیط بین‌الملل، همان منطق آهنی‌نی را دارد که انقلاب صنعتی انگلیس در ۲۵۰ سال پیش داشت. الگوی توسعه صنعتی چین بدون توجه به ناهمسانی‌های ظاهری در بخش‌های روبنای‌های سیاسی و نهادی، مشابه الگوی توسعه بریتانیا در سده هجدهم، امریکای سده نوزدهم و ژاپن سده بیستم می‌باشد.

۱. استیون شونگ چونگ، «تهادهای اقتصادی چین» (به زبان چینی)، نقل شده در زایائوپینگ لی (۲۰۱۲)، پشت جلد کتاب.

فصل دوم

اقدامات بنیادین چین در جهت انقلاب صنعتی

الف) امنیت غذایی و دام مالتوس

با وجود سابقه نه چندان مثبت نهادهای بهره‌کش^۱ کشور چین در طول تاریخ بلندبالای خود، این کشور حتی در طول دوران آخرین حکومت خاندان چینگ در اواخر سده نوزدهم و انقلاب فرهنگی سال‌های ۷۶-۱۹۶۶ شاهد تغییرات فن‌آورانه و نوآورانه بوده است. به لحاظ تاریخی، این پیشرفت‌های فن‌آوری عمدتاً در بخش کشاورزی بکار گرفته شده و شوربختانه نیز بجای افزایش استاندارد زندگی مردم، به رشد قابل توجه جمعیت انجامید. برای نمونه، جمعیت این کشور بین سال‌های ۱۹۰۰-۱۵۰۰ با رشدی چهار برابری از ۱۰۰ میلیون نفر به ۴۰۰ میلیون نفر افزایش یافت و در عین حال، امنیت غذایی جمعیت جدید نیز عمدتاً از محل نوآوری‌های سریع فن‌آوری در بخش کشاورزی تأمین شد و سهم بسیار ناچیزی از آن از محل افزایش سطح زمین‌های قابل کشت تأمین شده است. علاوه بر این، در دوران رژیم کمونیستی مائو یعنی سال‌های ۷۶-۱۹۴۹، سطح امید به زندگی در چین از ۳۵ سال به ۶۸ سال و جمعیت این کشور از ۶۰۰ میلیون نفر به یک میلیارد نفر افزایش یافت؛ این در حالی بود که طی دوره مورد اشاره، سطح زمین زیر کشت هرگز تغییر نکرد و بدین ترتیب، امنیت غذایی این جمعیت جدید تنها از محل نوآوری‌های سریع فن‌آوری در بخش کشاورزی تأمین شد. علیرغم افزایش تناژ غلات و به علت افزایش تعداد جمعیت کشور، سرانه غذایی چندان تغییر نکرده بود. مهمتر از همه این که، با

1. extractive institutions

وجود پیشرفت شدید سیستم‌های آبیاری و ایجاد جاده‌های محلی، برداشت محصول و غلات به علت وجود مزارع اشتراکی، بیماری طاعون و دیگر عوامل طبیعی و جغرافیایی به شدت محدود شده و این خود موجب ایجاد نوسانات شدید مصرف در فصل‌های مختلف سال می‌شد.

چرا چینی‌ها برخلاف بریتانیایی‌ها در سده‌های هفدهم و هجدهم یا برخلاف امریکایی‌ها در سده‌های هجدهم و نوزدهم، بجای استفاده از مواد غذایی و زمین‌های بیشتر برای توانمندی مالی و افزایش میزان ثروت و رفاه خود، از آن برای تأمین غذای فرزندان بیشتر متولد شده استفاده کردند؟

غذا یک نوع بسیار ویژه از کالاهای مصرفی بشمار می‌رود؛ چرا که از یک طرف، بدون آن انسان تنها در طول چند روز می‌میرد و از طرف دیگر، مطلوبیت نهایی آن همزمان با پُرشدن معده به سرعت هر چه تمام‌تر به صفر می‌رسد. از این رو، مطلوبیت نگهداری میزان هنگفتی مواد غذایی به عنوان مال و دارایی (به جز موارد ویژه‌ای همچون سیل و زلزله) بسیار ناچیز است. همچنین، در شرایط تولید مبتنی بر صنعت‌گر- کارگاه، میزان دسترسی به کالاهای صنعتی، به شدت کاهش می‌یابد. از این رو، کالاهای صنعتی تولید شده بسیار گران بوده و دادوستد پایاپای غذا با کالای صنعتی، گزینه پایدار و مناسبی نیز بشمار نمی‌آید. پس، با کالای مازاد چه باید کرد؟^۱

در چنین جامعه خودبسند و دارای اقتصادی کشاورزی و سازمان نیافته بدون وجود کارخانه‌ها و خودروها، بزرگراه‌ها و مراکز خرید و با امید به زندگی ۳۰-۴۰ سال، به دست آوردن میزان بیشتر مواد غذایی چه خوشی و پاداش اضافی می‌توانست برای افراد به همراه داشته باشد؟ در چنین محیطی، تنها

۱. در جوامع کشاورزی، یک تکه پوشاک چه بسا ارزش بسیاری برای افراد داشته باشد و معادل سال‌ها درآمد آنها باشد و بنابراین به لحاظ قیمت نسبی که در مقایسه به غذا دارد، بسیار گران باشد. مورخ اقتصادی، کارلو ام سی پالو (Carlo M. Cipolla) دام مالتوس را در دوره پیشاصنعتی اروپا چنین تشریح می‌کند: «بخش عمده‌ای از مردم، وسیع مالی اندکی برای برآورده شدن دیگر خواسته‌های اولیه‌شان به جز غذا از جمله لباس و پوشاک داشتند. در اروپای پیشاصنعتی شدن، خرید پوشاک یا خرید پارچه برای دوخت یک دست لباس همچنان کالایی لوکس قلمداد می‌شد. مردم عادی به ندرت می‌توانستند تجربه خرید پوشاک را در زندگی‌شان داشته باشند. یکی از اصلی‌ترین مشغله بخش اداری بیمارستان‌ها تضمین این بود که لباس‌های افراد مرحوم را دیگران غصب نکنند و به دست وارثان قانونی آنها برسد. در زمان همه‌گیر شدن بیماری طاعون، مقامات شهر مجبور بودند برای توقیف لباس‌های مردگان و سوزاندن آنها با دیگران وارد جنگ و نزاع شوند؛ مردم منتظر بودند تا فردی بمیرد و لباس‌های او را صاحب شوند- در شهر پراتو در شمال ایتالیا در سال ۱۶۳۱ یعنی زمان عمومی شدن بیماری طاعون، یک جراح مجبور بود برای مدت حدود ۸ ماه در اتاقی محبوس شود تا زمانی که زخم‌های بیمار را درمان کرده و به تدریج آثار این بیماری رفع شود. در طول این مدت، او فقط از یک دست لباس استفاده می‌کرد.»

Carlo M. Cipolla, (1994) Before the Industrial Revolution: European Society and Economy, 1000-170 W.W. Norton & Company. pp. (25-26)

گزینه منطقی، افزایش تعداد نوزادان با انگیزه استفاده از مواد غذایی مازاد بر نیاز بود (دقیقاً همانند سایر گونه‌های حیوانی) و این همان دامی است که «دام مالتوس» نامیده می‌شود.

اما داستان یک جامعه صنعتی شده بسیار متفاوت است. در چنین جامعه‌ای، بخش عمده‌ای از نیروی کار در بخش تولید مشغول به کار بوده و در صنایع مختلف تولید کالاهای مصرفی از قبیل فرش، پرده، پوشاک، کت، چکمه، کفش‌های پاشنه بلند، اسباب‌بازی، عطر، گلدان، ظروف، مبل، تخت‌خواب، صندلی، میز، دوربین، رایانه، تلفن‌های همراه، لوازم الکترونیکی، میکروویو، یخچال و فریزر، سی‌دی، فیلم، دوچرخه، خودرو، هواپیما، کتاب، مجله، ماشین لباسشویی، استخرهای شنا، آپارتمان‌ها، منازل مسکونی و تمامی کالاهای واسطه‌ای و هر نوع ماشین‌آلات و تجهیزاتی که می‌توان نام برد، پخش شده‌اند. برای هر گروهی از محصولات نیز ده‌ها یا صدها طیف و برند مختلف انتخابی وجود دارد.^۱ مردم می‌توانند با انباشت اشکال گوناگونی از کالاهای بادوام و همچنین انواع مطالبات مالی روی هر یک از این کالاها (پول، سهام، اوراق بهادار و اوراق قرضه) مال و دارایی بیشتر انباشت کنند. همچنین، پول نیز برای نخستین بار در کل تاریخ بشر حالا دیگر در پیوند با شرایط دادوستد کالاهای موجود نبود بلکه به کالاهای ناشناخته‌ای که هنوز به تولید یا به اختراع نرسیده بودند، ولی توانایی دسترسی به آنها در آینده وجود داشت نیز پیوند خورده بود و اینک «آینده هم می‌توانست مورد دادوستد قرار گیرد!»^۲

از این رو یکی دیگر از انگیزه‌های بنیادین کتاب حاضر، پاسخ به این پرسش است که چگونه تولید در مقیاس انبوه و با تنوع روزافزون و بی‌شمار کالاهای مصرفی در سده هجدهم و نوزدهم میلادی در کشور انگلستان (که با صنعت نساجی نیز شروع شد) سبب‌ساز تغییر رجحان مردم از داشتن فرزندان بیشتر به سمت تولید کالاها و انباشت ثروت مادی شد. این جریان سبب تشکیل شرایط لازم برای فرار بزرگ از دام مالتوس و زیر سوال بردن قانون نزولی بودن مطلوبیت نهایی شد و برای نسل جدید مصرف‌کنندگان دوره انقلاب صنعتی جا افتاد که داشتن فرزند و محصولات کشاورزی، تنها بخشی

۱. به عنوان مثال، در مشهورترین مرکز تجاری چین در Yiwu که مربوط به کالاهای مصرفی سبک است بیش از ۴۰۰ هزار نوع کالا برای حوزه عمده‌فروشی و خرده‌فروشی وجود دارد. این مرکز تجاری بزرگ در ابتدا در خیابانی کوچک و کوتاه و در قالب مغازه کوچک آب نبات فروشی با نام پدر و مادر در اواخر دهه ۱۹۷۰ پایه‌گذاری شد و توانست در اوایل ۲۰۰۰ با ایجاد ظرفیت لازم برای دادوستد هزاران کالای مصرفی و صنعتی سبک، به عنوان بزرگترین مرکز تجاری جهان مشهور گردد.

۲. رنسانس و اکتشافات جهانی پس از آن، برای خانوارهای اروپایی معمولی، کالاهای مصرفی گوناگون با میزانی بسیار بیشتر به ارمغان آورد در مقایسه با آنچه که قبلاً مصرف می‌کردند یا توان خریدش را داشتند. این کالاها شامل انواع ساعت، تابلوها و آثار هنری، عینک، ادویه‌جات، ترشی‌جات، چای، قهوه، شکر، ابریشم، پنبه، پشم، چرم، فرش، منسوجات، پرده‌ها، لباس، پوشاک، سفال، ظروف چینی، ظروف، کاغذ، چاپ، کتاب، آهن، باروت، تریاک، و... می‌شد.

کوچک و زیرمجموعه طیف متنوعی از کالاها و پاداش‌هایی است که می‌توان از آن لذت برد و آن را مصرف یا پس‌انداز کرد.

به بیانی دیگر، قانون نزولی بودن مطلوبیت نهایی نشان می‌دهد گزینه تنوع بیشتر با تعداد کالای یکسان، گزینه به مراتب بهینه‌تری نسبت به تعداد بالاتر با تنوع یکسانی از کالاها می‌باشد.^۱ این افزایش عرضه و تقاضا برای طیف وسیعی از کالاها، به این معنی نبود که تعداد جمعیت لزوماً همزمان با افزایش درآمد کاهش می‌یابد، بلکه نشان می‌داد رشد جمعیت با همان سرعت رشد درآمد افزایش نخواهد یافت. بنابراین همزمان با افزایش توانایی خرید کالا در میان مردم انگلستان در سده نوزدهم و پس از آن، گسترده شدن بازار، شاهد تولید انبوه طیف متنوعی از کالاهای مصرفی بادوام، کاهش سریع قیمت‌ها و در نهایت خروج این کشور از دام مالتوس، بودیم.

خلاصه اینکه، قانون نزولی بودن مطلوبیت نهایی تنها برای مقدار کالاها اما نه برای تنوع کالاها کاربرد دارد. پس، افزودن تنوع جدید به سبد مصرف تنها راه مقابله با معضل قانون نزولی بودن مطلوبیت نهایی و فرار از دام مالتوس است.^۲ بنابراین، نه تنها باید انقلاب صنعتی را به عنوان سبک جدیدی از

۱. این پدیده بی‌گمان در هر کشوری پیش از تجربه آنها از انقلاب صنعتی باید وجود داشته باشد. برای نمونه، «در انگلستان سده‌های ۱۷ و ۱۸، نخستین بار بود که شاهد وجود طیف گسترده‌ای از کالاهای مصرفی میان خانواده‌های انگلیسی در آن سال‌ها بودیم.» (وریگلی، ۲۰۱۰، ص ۷۱) برای آشنایی بیشتر با جزئیات تحلیل تاریخی انقلاب مصرفی در سده‌های ۱۷ و ۱۸ انگلستان به منابع زیر نگاه کنید:

- McKendrick, Brewer and Plumb, 1982; Shammass, 1990; and Weatherill, 1988.

۲. برپایه ادبیات علم اقتصاد، اگر U را شکل تابع مطلوبیت مقعر، N را تعداد گونه‌های کالاهای مصرفی و c را مقادیر مصرف برای تعداد مشخصی از کالاها در نظر گرفته و انگاره قیمت یکسان برای مقدار و میزان گونه‌های کالا را بپذیریم، در این صورت، تابع مطلوبیت با مقادیری از کالاهای کمتر می‌تواند بیشینه شده و به بیانی دیگر، تابع مطلوبیت صعودی گردد. از این رو می‌توان به آسانی نشان داد که کل مطلوبیت ناشی از مصرف تعداد بیشتری از کالاها در همسنجی با مقدار کمتری از هر کالا سبب تشکیل مازاد عرضه برای کالاهای با مقادیر بیشتر و گونه‌های کمتر شود. به بیان دیگر، اگر که متغیرهای $[c, N]$ هر دو به میزان بسنده بزرگ باشند، آنگاه $U(N*c) > n.U(c)$. برای نمونه با انگاره تابع مطلوبیت با ریشه مربع، داریم $(Nc)0.5 > (Nc)0.5$ اگر $N > 1$ باشد و لگاریتم تابع مطلوبیت را برآورد نماییم داریم: $\log(N.C) > \log(c)$ if $c > 1$ به شرطی که N به میزان بسنده بزرگ باشد (برای نمونه اگر $N > 2$ ، $c = 2$ و $N > 1.5$ و $c = 3$ باشد) به بیان دیگر، هر چقدر c بزرگتر باشد، مقدار N کمتری برای جبران ناهمسانی بوجود آمده لازم است و برعکس. این بدین معنی است که زمانی که درآمد مصرف‌کننده به مقدار ویژه‌ای برسد، بجای افزایش مقداری، گزینه بهتر برای مصرف‌کننده، افزایش تنوع کالاهاست و یا اینکه مصرف‌کننده از همان مقدار درآمد پیشین خود برای خرید تعداد کالای با گونه‌های بیشتر استفاده کند. اما شرط توانایی افراد برای بکارگیری چنین تصمیمی، در مرتبه نخست، در دسترس بودن گونه جدیدی از کالاها و در مرتبه دوم، داشتن درآمد کافیتست. این دو شرط، بی‌گمان همان شرایطی هستند که انقلاب صنعتی را در انگلستان، آمریکا، ژاپن و... بوجود آورد. برای مطالعه بیشتر در این خصوص، به (Desmet and Parente (2012) نگاه کنید.

عرضه انبوه محصولات موجود دانست بلکه باید آن را سبک جدیدی از عرضه انبوه طیف وسیعی از محصولات نیز تلقی کرد. (بسیار متنوع‌تر از آنی که مادر طبیعت در تمام طول تاریخ زندگی بشر قادر به ارائه آن بوده است).

در حقیقت، تولید انبوه مبتنی بر تقاضا و نوآوری (کشف و اختراع طیف جدیدی از کالاهای مصرفی جدید و کالاهای واسطه‌ای و حتی مواد خام) دو پیشران اصلی نظام سرمایه‌داری و انقلاب صنعتی به شمار می‌آیند.

تولید کالاهای صنعتی همچنین به معنای تغییرات چشمگیر در مناسبات اقتصادی اجتماعی مردم و سازمان‌دهی کار بود. شیوه جدید تولید صنعتی و ثمره آن یعنی افزایش قابل توجه بهره‌روی نیروی کار، اساساً به کار تیمی و هماهنگی بین ناآشنایان به وظایف تعریف شده و مشخصی در طول واحدهای زمانی خاص بستگی داشت. به طور خلاصه، مشاغل کارخانه‌ای و «فن‌آوری‌های صنعتی مدرن...» برای نیروهای کاری که تحت نظم و ترتیب درآمدی بودند و متعهد و وظیفه‌شناس بودند، طراحی شده بود. محصولات به واسطه مجموعه‌ای از دست‌ها که هر یک به تنهایی قادر به ایجاد اختلال در ارزش نهایی آن هستند، تولید می‌شود و جریان می‌یابد. برای حفظ موفقیت چنین فرآیندی، نرخ خطایی که هر یک از کارگران مرتکب می‌شدند باید به حداقل ممکن می‌رسید.» (Gregory Clark, 2007, p. 15)

نکته مهم اینجاست که چنین دگرگونی انقلابی در سازمان تولید، تنها ناشی از نوآوری‌های فن‌آورانه که تعداد انگشت‌شماری از نوابغ و مخترعان در جهان ایجاد کرده‌اند، نیست بلکه ناشی از بسیج نیروی قابل توجهی از دهقانان، صنعت‌گران و بازرگانان و همچنین، افزایش سود به علت افزایش تقاضا برای کالاهای صنعتی، است. در صورت نبود قدرت خرید کافی در بین مردم و همچنین، نبود شبکه تجاری سریع و گسترده، هیچ تولیدکننده یا کارآفرینی حتی اگر فن‌آوری تولید انبوه را نیز در اختیار داشته باشد، جسارت افزایش چشمگیر تولید را ندارد. صدها هزار نفر از کارگران، صنعت‌گران و تجار می‌باید به شکلی هماهنگ برای پایه‌ریزی فعالیت‌های بزرگ تولیدی، توزیع و بازار انبوه با یکدیگر مشارکت کنند. از این رو، وجود بازاری با مقیاس بزرگ و تخصص و تقسیم کار مناسب، از آن جامعه‌ای است که بتواند هزینه‌های بی‌سابقه این هماهنگی اجتماعی را بپردازد. این هزینه‌ها در ابتدای امر توسط بازرگانانی که به دنبال کسب سود هستند، پرداخت می‌شود اما در نهایت به وسیله اقتصاد ملی و از محل افزایش بهره‌وری تمامی گروه‌های اجتماعی و تقسیم کار مناسب پرداخت می‌شود. از این رو، شرط لازم برای تولید انبوه و تقسیم کار، وجود بازاری بزرگ، سازمان یافته، عاری از خشونت و فساد، قابل اعتماد و

یکپارچه است. کشورهایی که موفق به پایه‌ریزی بازارهای باثبات (به لحاظ سیاسی) جهت پشتیبانی از خصوصی‌سازی و تخصص‌گرایی، تقسیم کار و تولید انبوه، نمی‌شوند، همچنان در تعادلی بر پایه اقتصاد کشاورزی و به بیانی دیگر، تعادلی «خودبسنده» باقی خواهند ماند.

در پایه‌ریزی یک چنین دگرگونی انقلابی از تولید کشاورزی بر پایه خانواده به تولید انبوه صنعتی بر پایه کارخانه، کسب درآمدی مصرف از اهمیت بسزایی برخوردار است. این مفهوم از یک طرف به تأمین آنچه نیاز است و از طرف دیگر در صورت وجود مازاد (ثروت، کار، زمان و غیره) به بدست آوردن آنچه مفید است، مرتبط است. شاید بازگویی برخی از حقایق ساده زیست‌شناختی بتواند کمک شایانی در فهم و درک این نکته داشته باشد؛ مردم بدون مصرف هیچ‌گونه کالای صنعتی نیز می‌توانند هفته‌ها، ماه‌ها، سال‌ها و حتی برای یک عمر زنده بمانند ولی بدون مواد غذایی، چنین چیزی امکان‌پذیر نیست. در ادبیات اقتصادی، کالاهای صنعتی، کالاهای با کسب درآمدی بالا بشمار می‌آیند و این به معنای وجود نوعی انعطاف‌پذیری در مصرف‌کنندگان، برای تصمیم‌گیری در خصوص خرید کالاهای صنعتی است که در خصوص مواد غذایی صحت ندارد. به بیان دیگر می‌توان گفت این نوع از کالاها باکسب نیستند چرا که در جرگه نیازهای نخستین زندگی انسان بشمار می‌روند (توجه داشته باشید که حتی عشق و محبت نسبت به بچه‌ها نیز دارای کسب درآمدی است).^۱ بد نیست نگاهی به برخی حقایق ساده تاریخی داشته باشیم: اگر ما در سال ۱۹۵۹ در دوره جهش بزرگ به پیش^۲، به مردم اجازه می‌داد بجای تولید فولاد، غذای بیشتری تولید کنند، به احتمال زیاد قحطی بزرگ این کشور رخ نمی‌داد و زندگی ده‌ها میلیون نفر از مردم (به این سبب که تقاضا برای غذا دارای کسب قیمتی و درآمدی نیست) نجات پیدا می‌کرد. نه تنها جانشینی برای مواد غذایی و غلات وجود ندارد بلکه امکان تولید آنها دست‌کم در هر زمانی از سال نیز حتمی نیست و نمی‌توان مواد غذایی و غلات را در کارخانه تولید کرد (نه تنها تقاضا برای مواد غذایی بلکه عرضه آنها نیز بی‌کسب است).^۳

۱. به لحاظ سلسله‌نسل‌ها، کودکان نیز دارای کسب درآمدی صفر هستند. نسل بشر بدون زاد و ولد جدید منقرض خواهد شد اما زاد و ولد فراتر از نیاز بشر برای بقا، ضرورت بسیار اندکی دارد.

2. Great Leap Forward

۳. در روزگار جهش بزرگ، کشاورزان همانند سربازان در ارتش، سازمان یافته بودند و به صورت اشتراکی در مزارع برنج کار و استراحت می‌کردند، غذا می‌خوردند و همانند کارمندان دولت مورد شمارش قرار می‌گرفتند و این اقدامات به منظور سازمان‌دهی و مدیریت تولید و عرضه مواد غذایی بود. بنابراین، برنامه‌ریزان اجتماعی هرگز به نیازهای ویژه افراد توجهی نداشتند تا افراد بتوانند از مسیر ذخایری که در درازای سال انباشت می‌کنند از بحران‌های قحطی در آینده جلوگیری نمایند. ایجاد یک نظام تأمین اجتماعی پیچیده در آن سال‌ها با توجه به ظرفیت سازمانی و مالی دولت این کشور در دهه ۱۹۵۰ ناممکن بود.

بنابراین پرسش اینست که چگونه می‌توان با در اختیار داشتن نیروی کار محدود و بدون در خطر انداختن امنیت غذایی مردم، عرضه کالای مصرفی خاص یا انواع کالاهای جدید که اتفاقاً جانشین‌های کاملی نیز برای مواد غذایی و نوزادان بشمار نمی‌آیند، افزایش داد؟ در جوامع کشاورزی، دهقانان باید به شکلی پایدار و برای ساعت‌های متمادی کار می‌کردند تا بتوانند پایه استانداردهای زندگی و گذران زندگی خود را در حد تعادل مالتوسی حفظ نمایند. در چنین جوامعی، هم مقدار اوقات فراغت و هم میزان مصرف، تحت تسلط شرایط آب و هوایی و وضعیت فصول بوده و بلایای طبیعی، قحطی و جنگ بر سر حقوق انحصاری و قدرت کنترل و سلب مالکیت از دیگران، هنجارهای کاملاً ارزشی بشمار می‌روند.

انقلاب صنعتی به این معنا بود که در گام نخست باید بخشی از مردم تولید مواد غذایی را متوقف کرده و شروع به تولید کالاهای صنعتی در کارخانه‌ها کنند. اما به علت ریسک ناشی از به خطر افتادن امنیت غذایی، چنین تقسیم مجددی در نیروی کار عملی نبود مگر اینکه بهره‌وری بخش کشاورزی افزایش می‌یافت تا بتوان همزمان با تعداد کمتری نیروی انسانی، همان میزان برداشت پیشین را از زمین داشت.^۱ به احتمال خیلی زیاد، مائو در سال ۱۹۵۹ یعنی زمانی که حدود ۳۰ تا ۵۰ میلیون نفر از کشاورزان (۱۰ الی ۲۰ درصد از کل نیروی انسانی بخش روستایی چین در آن زمان) را به بخش تولید فولاد گماشت، از چنین منطقی باخبر بود.^۲ اما او بهره‌وری کارگروهی و سازمان یافته در زمین‌ها و مزارع اشتراکی را بیش از حد تخمین زده و فقدان اثرات مقیاسی تولید پیشین کشاورزها را نادیده گرفته و بازدهی به شدت نزولی تولید نیروی کار در زمین‌های کشاورزی را کمتر از حد تخمین زده بود. در پایان نیز همین تخمین‌های نادرست، به کمبود شدید مواد غذایی در سال‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۶۱ منجر شد.^۳

این همان بنیادی‌ترین انگیزه بی‌ریزی فاجعه بزرگ چین در شکل قحطی بزرگ بود. قحطی بزرگ در این کشور باعث مرگ و میر ۲۰ تا ۳۰ میلیون نفر یعنی چیزی در حدود ۵ درصد کل جمعیت دهقانی ۵۴۰ میلیونی این کشور در آن زمان، شد.

۱. یکی از جایگزین‌های تولید داخلی مواد غذایی، واردات آن است ولی برای تحقق آن باید منابع طبیعی بسنده برای دادوستد در بازارهای جهانی وجود داشته باشد. اما از منظر امنیت غذایی، چنین رویکردی بسیار خطرناک است. کشورهای فقیر متأسفانه ظرفیت و نظام‌های توزیع مناسب برای توزیع مناسب مواد غذایی وارد شده به کشور را در میان کشاورزان و خانوارها ندارند. حتی امروزه نیز کشورهای صنعتی شده‌ای چون ژاپن، از اینکه اقتصاد خود را وابسته به واردات مواد غذایی بکنند دوری کرده و با قیمت تمام شده بیشتری، مواد غذایی مورد نیاز و ضروری خود را در داخل کشور تولید می‌کنند.

۲. در سال ۱۹۵۸ حدود ۶ میلیون شرکت روستایی در این کشور پایه‌ریزی شد. تصور کنید اگر هر شرکت حدود ۵ تا ۱۰ کارگر را بکار گماشته بود، تعداد کل کشاورزان بکار گرفته شده به ۳۰ تا ۶۰ میلیون نفر می‌رسید. همچنین، آمارها نشان می‌دهد که بعد از قحطی بزرگ سال‌های ۶۲-۱۹۶۱ دولت چین اقدام به انتقال ۵۰ میلیون نفر از مردم به زمین‌های روستایی کرد که بخش عمده‌ای از آنها کسانی بودند که از شرکت‌های روستایی اخراج شده بودند.

۳. در آن زمان، کشاورزان چینی اشتیاق زیادی برای کار کردن بر اساس بخش‌نامه‌ها و سهمیه‌های صادره از جانب دولت مرکزی داشتند چرا که بر این باور بودند دولت می‌تواند در پایه‌ریزی یک چین جدید و ثروتمند کمک کرده و خواسته‌های مادی آنها را از مسیر کار گروهی در مزارع اشتراکی و مالکیت جمعی زمین‌های کشاورزی تأمین کند.

اما بین سال‌های ۱۹۷۸ و ۱۹۸۸، کشور چین کم‌کم ۳۰ تا ۹۰ میلیون نفر از کشاورزان را در هر سال (بدون وقوع کمبود مواد غذایی یا نیاز به تأمین مواد غذایی از مسیر واردات) به کار در کارخانه‌های روستایی گماشت. طی این دوره ۱۰ ساله، تولیدات صنعتی روستایی این کشور حدود ۱۵ برابر شد (به لحاظ حجم و بزرگی، درست برابر آن چیزی بود که لوکاس^۱ (۲۰۰۳) و مکلاسکی^۲ (۲۰۱۰) آن را بزرگترین و مرموزترین افزایش درآمد در جهان از هنگام انقلاب صنعتی انگلستان به بعد نامگذاری کردند). نکته مهم اینجاست که چین تنها با ۱۰ سال رشد خیره‌کننده اقتصادی توانست بدون به خطر انداختن امنیت غذایی مردمان خود، به شکل پیروزمندانه‌ای خود را از دام مالتوس برهاند.^۳ چطور موفق به انجام چنین کاری شد؟ راز رهایی این کشور از دام مالتوس و تأمین امنیت غذایی در چیست؟

ب) انقلاب کشاورزی اولیه

محصولات کشاورزی (در هر دو روش سنتی و نوین) در جرگه محصولات ویژه بشمار می‌آیند. این بخش همیشه نیازمند اندک کار گروهی و مشارکت افرادی فراتر از اعضای خانواده است. در این بخش، نرخ بازدهی تقسیم کار، تخصصی کردن و هماهنگی میان نیروی کار، درست برخلاف کارگاه سنجاق‌سازی که آدم اسمیت از آن بازدید کرده بود و همچنین، کارخانه‌های نساجی اواخر سده نوزدهم انگلستان که دارای تولید انبوه بر پایه نیروی کار بودند و نیز خطوط مونتاژ کارخانه خودروسازی فورد در اوایل سده بیستم در امریکا، بسیار پایین و نادر است. رشد غلات کاملاً تحت تاثیر چرخه‌های زیست‌شناسی طبیعت قرار دارد و به سختی بتوان ادعا کرد که می‌توان مراحل تولید این محصول را به صورتی دلخواه به مراحل میانی یا کالاهای واسطه‌ای تقسیم کرد. محصولات کشاورزی به شدت زمین‌بر بوده و حساسیت بسیار بالایی به وضعیت آب و هوایی و فصول سال دارند و همین موضوع است که بازده نیروی کار یا هر نوع سازماندهی در مقیاس بزرگ نیروی کار را در این بخش به شدت نزولی می‌کند.

با توجه به موارد پیش‌گفته، رویکرد مائو در سازمان‌دهی کشاورزی به شکل گروه‌های بزرگ یا «کمون»‌ها با حضور و فعالیت صدها و هزاران نفر از کشاورزان در هر کمون (همانند آنچه در ارتش شاهد آن هستیم و پیش از این نیز به آن اشاره شد) جهت افزایش بهره‌وری بخش کشاورزی، اشتباه

1. Lucas

2. McCloskey

۳. این کشور تمام بخش‌نامه‌ها و سیاست‌های جیره‌بندی محصولات غذایی، گوشت و محصولات صنعتی و مصرفی سبک همچون پوشاک را کنار گذاشته و به «اقتصاد کمبود» پایان داد.

بزرگ و احمقانه‌ای بود.^۱ به علت نبود اصل «مکمل بودن» تلاش هر یک از کشاورزان بکارگماشته شده در این مزارع اشتراکی، مشکلات ناشی از مخاطره اخلاقی سواری مجانی می‌توانست به راحتی و بدون در نظر گرفتن حقوق مالکیت، در آشکال سازمان یافته بزرگ کار گروهی از جمله همین کمون‌ها، افزایش یابد. حتی در تاریخ توسعه کشورهای صنعتی غربی، بخش کشاورزی همواره واپسین بخشی بوده که صنعتی شده^۲ یا به صرفه‌های حاصل از مقیاس با تجهیزات ماشینی سنگین مجهز شده است. برای نمونه، ماشینی کردن کامل بخش کشاورزی در ایالات متحده امریکا تا اواخر دهه ۱۹۴۰ اتفاق نیفتاد و این در حالیست که در میانه سده نوزدهم میلادی شاهد پایه‌ریزی صنایع نساجی ماشینی در این کشور بودیم.

اگرچه وجود نظام بازار آزاد می‌توانست به‌طور طبیعی از اشتباهات نظام برنامه‌ریزی مرکزی مانو جلوگیری کند اما به این معنا نبود که همین نظام بازار آزاد می‌توانست به شکل خودکار مشکلات امنیت غذایی چینی‌ها را حل کرده و زمینه‌های شروع انقلاب صنعتی و کشاورزی را در این کشور فراهم کند. این امنیت غذایی که در طول حکومت سلسله پادشاهی چینگ و همچنین تجربه دوره جمهوری این کشور حل نشد، در دهه‌های ۱۹۵۰ یا ۱۹۸۰ حل شد؟

اصلاحات سال ۱۹۷۸ دنگ شیائوپینگ در راستای براندازی مزارع اشتراکی و بازگشت به همان واحدهای طبیعی یعنی خانواده‌ها، گامی درست برای افزایش بهره‌وری کشاورزی (جدای از مسئله مالکیت زمین) بود. اما این گام به معنای بازگشت دگرباره به شرایط حاکم بر کشور در دوره پیشاکمونیسیم بود. در طول دوران حکومت سلسله پادشاهی چینگ (پیش از ۱۹۱۱) و همچنین دوران جمهوری (۴۹-۱۹۱۱) بخش کشاورزی در چین بر اساس واحدهای طبیعی خود یعنی خانوارها سازمان یافته بود اما هیچ وقت شاهد خودکفایی کشور در بخش کشاورزی و در هم شکستن دام مالتوس و عدم تجربه بحران امنیت غذا نبودیم. اما آنچه این کشور در دوران حکومت سلسله چینگ و دوران حکومت جمهوری، از نبودنش در رنج بود، حقوق مالکیت خصوصی نبود. بلکه برعکس، (۱) در نظر نگرفتن

۱. با توجه به فقر منابع طبیعی این کشور، مانو جهت شروع فرآیند انقلاب صنعتی، مجبور به استفاده از محصولات کشاورزی برای دادوستد آنها و خرید تجهیزات صنعتی سنگین با اتحاد جماهیر شوروی پیشین بود. او همچنین تحت تأثیر کشاورزی ماشینی شده اتحاد جماهیر شوروی پیشین قرار گرفت چرا که چین تجهیزات ماشینی ویژه‌ای در بخش کشاورزی نداشت و هرچه وجود داشت نیروی انسانی مازاد بود. از این رو بر این باور بود که می‌تواند با تشکیل مزارع اشتراکی در مقیاس بسیار بزرگ، نیروی کار را جانشین ماشین‌آلات خودکار کند- با توجه به تابع تولید نئوکلاسیک‌ها یعنی تابع کاب داگلاس- اما این رویکرد به شدت اشتباه و تاسف‌بار بود.

۲. منظور از صنعتی شدن، ماشینی شدن این بخش است.

حق تقاضای محصول مازاد بر سهمیه برای کشاورزان، در نظام به اصطلاح قراردادهای «بازار-محور» بین زمینداران و کشاورزان بود؛ (۲) فقدان شبکه‌های آبیاری در پهنه روستا و جاده‌های عمومی که روستاها و شهرستان‌ها را به هم متصل کند (نبود چنین زیرساخت‌های حیاتی و اندازه بازار بزرگتری که می‌توانست برای محصولات کشاورزی تجاری شده فراهم کند، کشاورزی خانوادگی را در دوره حکومت سلسله چینگ و نظام جمهوری، با وجود مالکیت خصوصی زمین، کاملاً غیربهره‌ور ساخت، چون که ریسک غیرقابل تحمل تخصصی شدن کشاورزی از خشکسالی و سیل و سایر بلایای طبیعی را بر کشاورزان تحمیل می‌کرد)؛ و (۳) عدم توسعه صنعتی روستاها با انگیزه افزایش و تحریک تقاضا برای طیف متنوعی از کالاهای کشاورزی و استخدام و بکارگیری نیروی مازاد در مناطق روستایی (این موضوع را به تفصیل در ادامه تحلیل خواهیم کرد).

دولت مائو در دوره تقریباً ۳۰ ساله جهش بزرگ، سیستم‌های زیرساختی از جمله جاده‌های محلی، سدهای برق‌آبی و آبیاری محلی را پایه‌ریزی کرد. این سیستم‌ها زیرساختی (بر اساس رویکرد واحدهای بزرگ کشاورزی اشتراکی مائو) واقعاً یک بنیان فن‌آورانه فراهم کرد که به افزایش بهره‌وری در نظام کشاورزی بر پایه خانوارها طی دوره اصلاحات کشاورزی دنگ شیائوپینگ انجامید (با وجود این واقعیت که زمین‌ها در زمان اصلاحات اقتصادی دنگ شیائوپینگ، همچنان در مالکیت اشتراکی باقی ماند).^۱

افزون بر این، به سبب اصلاحات دنگ شیائوپینگ، کشاورزان انگیزه لازم برای سخت‌تر و بیشتر کار کردن را داشتند به این دلیل که علیرغم مالکیت عمومی بر زمین‌های کشاورزی، پاداش و نتیجه پایانی به تلاش هر فرد بستگی داشت. با کشاورزان قراردادهای اجاره ۱۵ تا ۳۰ ساله زمین منعقد می‌شد، و آنها آزاد بودند که تصمیم بگیرند (۱) چه محصولی را بر اساس تقاضای بازار کشت کنند و (۲) چه زمانی و به چه مدتی بر روی زمین‌های خود کار کنند. مقدار بهره‌وری زمین‌های کشاورزی وابستگی شدیدی به نوع خاک و محصول کشت شده دارد. این نظام به کشاورزان اجازه می‌داد تا با برابرسنجی خاک با نوع محصول قابل کشت و نیز نوع محصول قابل کشت با تقاضای موجود در بازار، تولید خود را بیشینه کنند.

۱. تا سال ۲۰۰۹ چین بیش از ۸۷ هزار سد آبی داشت که بیش از ۹۹ درصد آنها یعنی ۸۶ هزار و ۲۵۸ واحد بین سال‌های ۱۹۴۹-۷۸ ساخته شده بود. در واقع در دوره کمونیسم مائو بیش از ۸۰ درصد نظام‌های آبیاری و کانال‌های روستایی موجود این کشور، که نظام کشاورزی بر پایه خانوار دنگ شیائوپینگ را نیز به شدت بهره‌مند نمود، تشکیل شد. برای مطالعه بیشتر به مقاله زیر نگاه کنید:

دوم و مهمتر اینکه تحت فرآیند جدیدی که در دوران دنگ شیائوپینگ طراحی شد، کشاورزان مدعی و مالک محصول مازاد بر سهمیه مصوب دولت بودند. از این رو، آنها هم سخت تر و هم ساعاتی بیشتری را مشغول به کار در زمین‌های خود شدند و حتی می‌توانستند زمان‌های استراحت خود و بخشی از ساعات شبانه را برای کار در زمین‌های کشاورزی اختصاص داده و در عین حال نیز زنان و کودکان با انجام کارهای حاشیه‌ای از قبیل نگهداری از خوک‌ها و بافندگی در منزل، به بخش مهمی از نیروی کار کشاورزی تبدیل شوند.

اگرچه برخی از این عوامل در دوران حکومت سلسله چینگ و نظام جمهوری نیز وجود داشت ولی افتراق مهم این بود که در دوران مورد اشاره، هر چند زمین‌ها تحت مالکیت بخش خصوصی یا همان کشاورزان نبود اما آنها اختیارات و انگیزه‌های لازم برای کارآفرین شدن را هم نداشتند چرا که آنها مالک محصول تولیدی مازاد بر سهمیه از زمین نبودند بلکه بیشتر مانند مزدبگیران استخدام شده یک شرکت تلقی می‌شدند. با این وجود، تحت اصلاحات دنگ شیائوپینگ، اگرچه مالکیت زمین در اختیار کشاورزان نبود و تنها می‌توانستند زمین را از دولت اجاره بگیرند، آنها قادر بودند پس از تأمین سهمیه مصوب دولت، هر طور که می‌خواهند در مورد زمین در اختیار خود تصمیم بگیرند (تنها استثناء موجود این بود که نمی‌توانستند زمین‌ها را خرید و فروش کرده یا سهمیه‌ها را در بازار بفروشند).^۱ این ترتیبات «نهادی» جدید، برای ایجاد انگیزه‌های مورد نیاز در راستای کشت و برداشت کارآمدتر، سودجویی کشاورزان، کارآفرینی و نوآوری در بخش کشاورزی و بدون خصوصی سازی زمین یا انقلاب متقابل^۲ کافی بود. این ترتیبات نهادی، به رونقی بی‌سابقه در بخش کشاورزی این کشور در سال‌های نخست شروع اصلاحات ۱۹۷۸ انجامید.

مهمتر اینکه، به سبب ارتباطات و دسترسی بهتر به بازارهای خارجی بزرگ‌تر، تخصص‌گرایی محصولات کشاورزی (تقسیم نیروی کار در بخش کشاورزی) هم سودآورتر و هم کم‌ریسک‌تر شده بود (به لحاظ به خطر افتادن امنیت غذایی تحت ناپایداری‌های جوی و بلایای طبیعی) و این مهم به شدت به سیستم‌های آبیاری، برق‌رسانی و جاده‌ای ایجاد شده تا پیش از سال ۱۹۷۸ در سیستم مزارع اشتراکی مائو، مدیون بود.

۱. امروز کشاورزان چینی می‌توانند حتی با وجود باقی ماندن مالکیت عمومی بر زمین‌ها، زمین‌های کشاورزی خود را از مسیر فرآیند بازار به کارآفرینان بخش کشاورزی دوباره اجاره بدهند. کارآفرینان نیز از مسیر بکارگیری روش‌های مدرن و مبتنی بر ماشین‌آلات در صدها و هزاران قطعه زمینی که از هر یک از خانوارها اجاره نموده‌اند و یکپارچه‌سازی آنها، کسب سود می‌نمایند. از این رو، بر اساس قرارداد جدید هم کشاورزان و هم کارآفرینان می‌توانستند سود بیشتری کسب کنند.

2. counter-revolution

ترکیب تمامی این عوامل به رونق بی‌سابقه بهره‌وری کشاورزی در چین در سال‌های اولیه آغاز اصلاحات سال ۱۹۷۸ انجامید.^۱

در نتیجه این انقلاب کشاورزی اولیه، حجم کل تولید کشاورزی در چین به طور قابل توجه و به صورت دائم، افزایش یافت. برای مثال، کل برداشت محصول این کشور تنها در سال ۱۹۸۰ بیش از ۲۰ درصد افزایش یافت. با این حال، این افزایش دائمی ۲۰ درصدی در تولید بخش کشاورزی این کشور صرف سیر کردن شکم ۲۰۰ میلیون نفری شد که به جمعیت این کشور افزوده شده بود.^۲ اما پرسش اینجاست که چرا همزمان شاهد کنترل جمعیت و افزایش کارایی و سرانه غذایی در این کشور بودیم؟ نخست اینکه در سال ۱۹۷۹، دولت جدید سیاست تک فرزندی را به اجرا گذاشت. علت دوم، در جریان بودن انقلابی دیگر در این کشور بود که این انقلاب همان «صنعتی شدن روستاها» بود که توانست طیف متنوعی از کالاهای مصرفی را جانشین نوزادان جدید کرده و همچنان آن روند ادامه داشت.^۳

ج) صنعتی شدن اولیه در مناطق روستایی چین

یکی از پدیده‌های مستند در مراحل اولیه توسعه چین بعد از اصلاحات سال ۱۹۷۸، شکل‌گیری [یا زایش قارچ‌گونه] شرکت‌هایی با نام شرکت‌های روستا-شهرستان^۴ در سطح وسیعی از مناطق روستایی این کشور بود که شکل‌گیری و شکوفایی آنها دو علت مهم داشت: الف) کشاورزان به دنبال روشی جدید برای کسب سود و همچنین، یافتن جایگزینی برای درآمد در سطح حداقل معیشت خود بودند، ب) دولت‌های محلی و شهرستانی نیز تمایل داشتند (بنا بر دستور دنگ شیائوپینگ) روشی برای توسعه سریع اقتصاد منطقه تحت مدیریت خود، پیدا کرده و به توانمندتر شدن کشاورزان و نجات آنها از دام مالتوس یاری رسانند.

هر چند پدیده شکل‌گیری و رشد سریع شرکت‌های روستایی با مالکیت جمعی در چین به خوبی

۱. انگلستان نیز از سده ۱۶ تا ۱۸ تجربه مشابهی در بخش کشاورزی خود داشت که انقلاب صنعتی را به دنبال آورد. برای مطالعه بیشتر می‌توانید به منبع زیر نگاه کنید:

http://en.wikipedia.org/wiki/British_Agricultural_Revolution and Clark (2002).

۲. کشاورزی چین در اواخر دهه ۱۹۷۰ و اوایل ۱۹۸۰ توانایی تغذیه یک میلیارد نفر چینی را پیدا کرد.

۳. اکنون با اینکه دولت چین سخت‌گیری‌های خود در خصوص سیاست تک فرزندی را کاهش داده است ولی زوج‌های جوان گرایشی به داشتن بیش از یک فرزند ندارند و این موضوع با توجه به سرعت بالای نرخ پیری جمعیت در این کشور، به یکی از نگرانی‌های جدید دولت این کشور تبدیل شده است.

4. Township-Village-Enterprises (TVEs)

شناخته شده است اما ارتباط آن با تاریخ تحولات اقتصادی غرب و اثرات آن بر فرآیند انقلاب صنعتی چین چندان درک نشده است. از زاویه تاریخی که نگاه کنیم، این شکل توسعه صنعتی روستاها «به سبک چینی» در حقیقت یادآور پدیده «صنعتی شدن اولیه» است که در سده‌های هفدهم و هجدهم انگلستان و درست پیش از شروع انقلاب صنعتی در این کشور، شاهد آن بودیم. (برای مطالعه بیشتر در خصوص پدیده صنعتی شدن اولیه می‌توان به مطالعه‌ای که مندلز و فرانکلین در سال ۱۹۷۲ انجام دادند مراجعه کرد (Mendels, Franklin 1972).^۱

در سرتاسر سده هفدهم و نیمه نخست سده هجدهم (که انقلاب صنعتی در انگلستان به خوبی پا گرفته بود) صنعتی شدن روستاها در این کشور به ثمر نشست. در طول این فرآیند، خانواده‌های روستایی (که زنان و بچه‌ها را نیز شامل می‌شد) هر چه بیشتر در بخش تولیدات کارخانه‌ای مشغول شده و به تخصص در حوزه محصولات نساجی و سایر محصولات که بازار بزرگی برای آنها تشکیل شده بود، سوق پیدا کرده و تعداد زیادی از صنایع کوچک خانوادگی به صنایع پروتو مبتنی بر مشارکت و تعاونی افراد (که شامل تخصصی شدن و تجارت از راه دور بود) تغییر یافته بودند. این موضوع نیز خود سبب ایجاد صنایع روستایی بیشتری در تمامی روستاهای کشور شد. بعد از یک و نیم سده تجربه توسعه به سبک کارخانه‌های کوچک و بازارهای کم و بیش محدود داخلی، درست زمانی که شیوه تولید انبوه به ابزاری لازم برای تجار و سرمایه‌داران برای ربودن گوی سبقت در فضای رقابتی و گرفتن سهم بیشتری از بازار داخلی و بین‌المللی، شناخته شد، روستائینی که تا آن زمان کارگران پاره وقت کارخانه‌های تقریباً کوچک بشمار می‌رفتند، به کارگران تمام وقت کارخانه‌های بسیار بزرگ تبدیل شدند.^۲

۱. برای مطالعه بیشتر به کتاب مندلز (۱۹۸۱) با عنوان «صنعتی شدن و فشار جمعیت در سده هجدهم» نگاه کنید که برگرفته از رساله دکتری وی در سال ۱۹۶۹ از دانشگاه ویسکانسین است؛ همچنین می‌توان به اثر Kriedte, Medick, and Schlumbohm (۱۹۷۷) با عنوان «صنعتی شدن قبل از صنعتی شدن: نقش صنعت روستایی در تکوین سرمایه‌داری» اشاره کرد که Beate Schmpf ترجمه کرده است.

۲. واقعیت اینست که صنایع اولیه بریتانیا بجای شکل‌گیری و ایجاد در شهرهای بزرگ تجاری این کشور همانند لندن، ابتدا در روستاها و مناطق حومه‌ای کشور شکل گرفتند که البته شرح حال شکل‌گیری این صنایع در کتابی با عنوان «انقلاب صنعتی ۱۸۳۰-۱۷۶۰» به قلم اشتون (۱۹۶۸) به خوبی تشریح شده است. در مراحل اولیه صنعتی شدن در انگلستان، استقرار این کارخانه‌ها در مناطق شهری، علاوه بر مشکل امنیت غذایی، مشکل دیگری نیز به دنبال داشت بدین ترتیب که میزبانی از تعداد بیشماری از کارگران روستایی و فراهم کردن فضاهای مناسب جهت استراحت و زندگی این کارگران، هم بسیار پرهزینه و هم غیراقتصادی بود.

همان‌طور که اشاره شد، صنعتی شدن اولیه برای بوجود آوردن انقلاب صنعتی شرطی ضروری بود، چون صنعتی شدن بر پایه تولید انبوه نیازمند بازاری بزرگ و عمیق است تا باعث تقسیم هر چه بیشتر نیروی کار و ایجاد شرکت‌های بزرگ سودآور شود که در عوض به درآمدهای (دستمزدهای) به حد کافی بالا و قدرت خرید لازم توده مردم معمولی متکی است. اینها نیز در مقابل مستلزم دگرگونی و جذب لشکر عظیم کشاورزان خودبسند به سازمان‌های تولیدی و صنعتی برپایه همکاری بود، البته بدون اینکه امنیت غذایی را به خطر اندازد. از این رو، شروع کردن از روستاها با بهره‌برداری از نیروی کار مازاد روستایی و اوقات بیکاری فصلی و پنهان کشاورزان، برای تولید کالاهای کارخانه‌ای ابتدایی کاربرد با ارزش افزوده پایین، از جنبه محلی یک روش طبیعی و اقتصادی برای برانگیختن و تحریک (تهییج) بازار انبوه، پرورش روحیه کارآفرینی، توسعه اکوسیستمی ملی از زنجیره‌های تأمین و شبکه‌های توزیع و خوشه‌های صنعتی، افزایش تقاضای صنعتی و بهره‌وری یک بخش کشاورزی تجارت-بنیان، افزایش درآمد کشاورزان، ایجاد درآمد برای دولت جهت ایجاد زیرساخت‌ها و سرانجام، نواخته شدن ضربه شروع انقلاب صنعتی، بشمار می‌آید.

تنها تفاوت اصلی بین صنعتی شدن روستایی چین با صنعتی شدن اولیه در کشورهای اروپایی یا انگلستان این بود که در اروپا یا انگلستان، تاجرانی وجود داشتند که پیش زمینه‌های تسهیل، تأمین مالی و سازمان‌دهی صنایع روستایی و تجارت را فراهم کردند: آنها روستائیان را تشویق می‌کردند و به کار می‌گرفتند تا به صورت گروهی کار کنند و سیستم‌های تولید و کارگاه‌های مبتنی بر صنعت‌گر را در جهت تولید کالاهای مصرفی کاربرد (عمدتاً پارچه)^۱ هماهنگ می‌کردند؛ و در نهایت نیز این کالاهای را در سرتاسر کشور و جهان توزیع می‌کردند (به عنوان مثال، از پیدایش سیستم‌های پیش‌پا افتاده کار در خانه تا شکل‌گیری کارخانه‌های بزرگ در مناطق روستایی).^۲ بدین ترتیب، در اروپا و بریتانیای کبیر،

۱. از دیگر انواع صنایع اولیه می‌توان به استخراج فلز و کار روی فلز، تولید چرم، کار روی چوب، معدن و غیره اشاره کرد.
 ۲. سیستم پیمانکاری در محل، سیستم تولید خانگی مبتنی بر خانواده بود که در مناطق روستایی اروپای غربی در سده‌های هفدهم و هجدهم فراگیر شده بود. این سیستم پیش از این در سده شانزدهم در ایتالیا نیز فراگیر شده بود. کارگران خانگی درگیر در این نظام به‌طور معمول ابزارهای اولیه و اصلی مورد نیاز و متعلق به خود از قبیل دستگاه‌های بافندگی و چرخ ریسندگی را وارد چرخه تولید می‌کردند ولی به علت تأمین مواد اولیه مورد نیاز جهت تولید محصول از جانب تجار، به شدت به آنها وابسته بودند و از این رو چنین به نظر می‌رسید که این محصولات متعلق به تجار است. محصولات نیمه تمام نیز جهت تکمیل چرخه تولید و پایه‌ریزی محصول نهایی، توسط این تجار به کارخانه‌ها و مکان‌های دیگری منتقل می‌شد و در پایان نیز محصول نهایی توسط آنها مستقیماً وارد بازار می‌شد.

http://www.encyclopedia.com/topic/Putting-Out_System.aspx at Encyclopedia.com

حتی صنعتکاران مستقل خانگی که روی پای خودشان کار می‌کردند نیز برای فروش محصولاتشان در بازارهای دوردست به تجار متکی بودند.

تجار، شتاب‌دهنده‌ها (آنزیم‌های اقتصادی) پایه‌ریزی بازار و تشکیلات صنعتی روستا بشمار می‌آمدند. با این وجود، در چین و در مراحل اولیه، نقش کارآفرینانه پایه‌ریزی بازار و تشکیلات صنعتی روستا، عمدتاً به وسیله دولت‌های محلی در سطح شهرستان‌ها و روستاها انجام گرفت. (تحلیل‌های بیشتر در خصوص شکل‌گیری صنایع روستایی به وسیله دولت‌های مرکزیت‌گرا چین در بخش‌های بعدی ارائه خواهد شد).^۱

«سبک چینی» صنعتی شدن روستاها از مسیر ظهور تعداد بی‌شماری شرکت‌های (با مالکیت جمعی) روستا و شهر از سال ۱۹۷۸، در نهایت به کمبودهای اقتصادی ناشی از دوران برنامه‌ریزی متمرکز مائو پایان بخشید؛ تنها در کمتر از ۵ سال پس از شروع اصلاحات اقتصادی سال ۱۹۷۸، چین موفق به برچیدن سیاست‌های جیره‌بندی وضع شده بر مواد غذایی، گوشت، صنایع نساجی و دیگر محصولات صنعتی سبک شد.

اما صنعتی شدن روستاها نقطه شروع انقلاب صنعتی و پرش اقتصادی کشور چین در اواخر دهه ۱۹۸۰ و اوایل ۱۹۹۰ شد. با این وجود، در آن زمان، این کشور همچنان به بخش کشاورزی وابسته بود و کشوری فقیر بشمار می‌آمد. هنوز هم وابستگی زیادی به فن‌آوری‌های اولیه در بخش صنعتی روستایی داشت. بر همین اساس نیز تعداد اندکی (به جز خود دنگ شیائوپینگ) توانستند به اهمیت این صنایع روستایی و این واقعیت که چین در آستانه انقلابی صنعتی است پی ببرند و آن را تشخیص دهند. این ناآگاهی، چندان هم تعجب‌برانگیز نبود زیرا اولین گام انقلاب صنعتی هرگز آنچنان نمایشی

۱. تمایز اصلی بین کارگاه‌های شهری مبتنی بر صنعت‌گران و صنایع اولیه این است که کارگاه‌های مزبور دارای بازارهای محدودی هستند و تنها بازارهای محلی را هدف قرار می‌دهند در حالی که صنایع اولیه دارای بازارهای بزرگتری در سطح ملی و بین‌المللی هستند. کارگاه‌های مبتنی بر صنعت‌گر سال‌ها قبل از انقلاب صنعتی در سرتاسر اروپا (و همچنین دیگر بخش‌های جهان از جمله چین باستان و هند) و عمدتاً نیز در شهرستان‌ها و با هدف تأمین تقاضای جمعیت شهرستان‌ها و جامعه کشاورزی حومه شهرستان، ایجاد شده بودند. اما این قبیل کارگاه‌ها جزء صنایع اولیه و تولید کارخانه‌ای بشمار نمی‌آمدند. صنایع اولیه برای بازارهای ملی و بین‌المللی رقابت می‌کردند و به علت نیروی ارزان‌تر روستاها، عمدتاً در این مناطق شکل گرفته بودند. وقتی حجم تقاضا (اندازه بازار) بزرگ است، هزینه‌های نیروی کار برای تجاری که دنبال حداکثر کردن سود خود هستند، به اصلی‌ترین نگرانی آنها مبدل می‌شود و از طرف دیگر هزینه‌هایی حمل و نقل نیز متناسب با افزایش مسافت، افزایش نخواهد یافت بخصوص برای روستاهایی که در کنار رودخانه‌ها، کانال‌ها یا شبکه‌های ملی حمل و نقل قرار دارند. این نشان می‌دهد که چرا صنایع اولیه در کشورهای اروپایی (یا کسب‌وکارهای روستا-شهر چینی‌ها) بجای مناطق صعب‌العبور و کوهستانی در مناطق ساحلی شکل گرفته و رونق یافتند. از طرف دیگر، شهرهایی که در مناطق تولیدی واقع شده بودند اساساً به عنوان مراکز بازرگانی و تجارت بحساب می‌آمدند و تجاری که از طریق تأمین اعتبار و شبکه‌های توزیع و مواد اولیه برای کارخانه‌های روستایی، صنایع اولیه را سازماندهی می‌کردند، در شهرها می‌زیستند.

و انقلابی نیست که فکر و ذهن مردم را درگیر خود کند. حتی افرادی مثل آدام اسمیت، توماس مالتوس،^۱ دیوید ریکاردو^۲ و جان استوارت میل^۳ نیز شناخت و درک چندانی از انقلاب صنعتی انگلستان که در سده هجدهم و حتی اوایل سده نوزدهم در مقابل چشمانشان در جریان بود، نداشتند و تنها پس از پایان نخستین انقلاب صنعتی بریتانیا و شروع انقلاب صنعتی دوم (در حدود سال‌های ۶۰-۱۸۴۰) بود که نیروی کامل و اهمیت تاریخی انقلاب صنعتی به طور کامل توسط تنی چند از اقتصاددانان سیاسی حوزه روشنگری از قبیل کارل مارکس^۴ و فردریش انگلس^۵ تشخیص داده و به رسمیت شناخته شد.

بنابراین، انقلاب صنعتی چین نیز با دنباله‌روی از مسیر منطقی و تاریخی مشابه با مسیر انقلاب صنعتی انگلستان و با ایجاد ده‌ها میلیون شرکت روستایی در سرتاسر کشور به‌ویژه در مناطق بسیار فقیر روستایی در اواخر دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰ شروع شد؛ این شرکت‌های روستایی با کمک دولت‌های محلی و به وسیله همان روستاییان و کشاورزان بی‌سواد که چندان تفاوت خاصی با اجداد خود در دوران حکومت سلسله پادشاهی چینگ در سده هفدهم و هجدهم نداشتند، مدیریت و سازماندهی می‌شد. برخی تاریخ‌نویسان و مکتب سرمایه انسانی توسعه، شکست چین در مسیر توسعه در سده‌های هفدهم و هجدهم را به نبود دانش و آموزش‌های لازم در میان کشاورزان روستایی نسبت می‌دهند اما نباید فراموش کرد که همین کشاورزان روستایی بی‌سواد بودند که در اواخر سده بیستم توانستند مشعل انقلاب صنعتی چین را شعله‌ور کنند.

«صنعتی شدن اولیه» در چین، به لحاظ مقیاس و سرعت، حتی در مقایسه با تاریخ ۲۰۰ ساله صنعتی شدن اولیه در بریتانیای کبیر و صنعتی شدن اولیه و سریع در آلمان و ایالات متحده آمریکا (حدود ۱۰۰ سال از اواسط قرن هیجدهم تا اواسط قرن نوزدهم) بی‌سابقه است. بین سال‌های ۱۹۷۸ و ۱۹۸۸ در دوره‌ای ۱۰ ساله پس از اصلاحات، تعداد شرکت‌های روستایی چین به بیش از ۱۲ برابر افزایش یافت به شکلی که از ۱,۵ میلیون به ۱۸,۹ میلیون واحد رسید. تولید ناخالص این صنایع و شرکت‌های روستایی بیش از ۱۳,۵ برابر افزایش یافت به طوری که از ۵۱,۵ میلیارد یوان (۱۴ درصد تولید ناخالص داخلی این کشور) به ۷۰۲ میلیارد یوان (۴۶ درصد تولید ناخالص داخلی) رسید. اشتغال در روستاهای این کشور بیش از ۳ برابر افزایش یافت و از ۲۸ میلیون نفر به ۹۵ میلیون نفر رسید.

-
1. T. R. Malthus
 2. David Ricardo
 3. John Stuart Mill
 4. Karl Marx
 5. Friedrich Engels

درآمد حاصل از حقوق و دستمزد کل کشاورزان نیز با افزایشی ۱۲ برابری از ۸,۷ میلیارد یوان به ۹۶,۳ میلیارد یوان افزایش یافت. کل سرمایه شرکت‌های روستایی با افزایشی ۹ برابری از ۲۳ میلیارد یوان به ۲۱۰ میلیارد یوان رسید. در این دوره همچنین تعداد کارگران روستایی شاغل در کارخانه‌ها به نسبت کل نیروی کار روستایی از ۹ درصد به ۲۳ درصد افزایش یافت.^۱

این رشد انفجاری در سراسر دهه ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰ نیز تداوم یافت و درست همانند واکنش زنجیره‌ای انفجار هسته‌ای، این گسترش منجر به گسترش بیشتر و رشد منجر به رشد هر چه بیشتر شد. در سال ۲۰۰۰، تعداد کارگران شاغل در شرکت‌های روستایی به بیش از ۱۲۸ میلیون نفر (این رقم شامل کارگران مهاجر در شهرها نیست) رسید که معادل ۳۰ درصد کل نیروی کار فعال در مناطق روستایی این کشور در آن زمان بشمار می‌رفت. تولید ناخالص صنایع روستایی در مقایسه با سال ۱۹۸۸ با افزایشی ۱۶,۵ برابری به ۱۱,۶ هزار میلیارد یوان رسید که این میزان در مقایسه با سال ۱۹۷۸ نشان از افزایشی ۲۲۵ برابری دارد. نرخ رشد میانگین تولید صنایع روستایی بین سال‌های ۱۹۷۸ و ۲۰۰۰ سالیانه معادل ۲۸ درصد بود که هر ۳ سال ۲ برابر میزان پیشین خود شده بود. اگر ارقام مورد اشاره را برحسب نرخ تورم تعدیل کنیم،^۲ نرخ رشد واقعی تولید صنایع روستایی همچنان معادل سالیانه ۲۱ درصد خواهد بود (یعنی هر ۳,۷ سال دو برابر رقم پیشین). همچنین کل رقم افزایش تولید ناخالص واقعی صنایع روستایی در سال‌های ۱۹۷۸-۲۰۰۰ بیش از ۶۶ برابر بود که چنین مقیاس و سرعت رشد اقتصادی بلندمدتی تا به حال در کشوری به جز چین به ثبت نرسیده است.

همزمان با ثبت چنین رشد خیره‌کننده اقتصادی از مسیر صنعتی شدن اولیه (۸۸-۱۹۷۸) و همچنین شروع نخستین انقلاب صنعتی این کشور (۹۸-۱۹۸۸)، لحظه خیز اقتصادی روستو فرا رسیده بود. این لحظه، در سال‌های ۱۹۹۵-۲۰۰۰ یعنی زمانی که تولید ناخالص داخلی سرانه این کشور در سال ۲۰۰۰ به هزار دلار رسید، رخ داد. هر چند ممکن است در ابتدا، رقم هزار دلاری که بانک جهانی بیشتر از آن برای اشاره به آستانه ورود به باشگاه کشورهای با درآمد متوسط یاد می‌کند، ایده‌آل و مناسب بنظر نرسد (چرا که برای نمونه در حال حاضر برخی از کشورهای امریکای لاتین دارای درآمد سرانه‌ای حتی ۱۰ برابر این رقم هستند) اما نکته اساسی، داشتن قدرت و پویایی‌های لازم جهت

۱. منبع داده‌ها: جدول ۱ پیوست در

"A Short History of China's Village Enterprises", by Zhang Yi and Zhang Song-song, 2001, Chinese Agricultural Publication.

۲. میانگین سالانه نرخ تورم (شاخص قیمت مصرف‌کننده) کشور چین در آن دوره ۶,۹ درصد بود.

افزایش این درآمد سرانه و سرانجام، توسعه صنعتی است که از قضا همین کشورهای امریکای لاتین با درآمد سرانه‌ای بیشتر از چین، از نبود آن در رنج هستند. اما در واقع برای چینی‌ها چه اهمیتی داشت که ظرفیت تولید انبوه محصولات مصرفی سبک صنعتی و همچنین، بازارهای داخلی و خارجی برای کالاهای ساخت این کشور، این چنین بزرگ و عظیم باشند؟^۱ این بازار عظیم بود که تقاضای هنگفت بخش کارخانه‌ای این کشور برای انرژی، لوکوموتیو، زیرساخت‌های لازم و تجهیزات و ماشین‌آلات سنگین را بوجود آورد و در پایان نیز تولید کالاهای صنعتی سنگین را در این کشور سودآور و اقتصادی کرد.

بنابراین، در حدود سال‌های ۲۰۰۰-۱۹۹۵، چین در آستانه تجربه انقلاب صنعتی دوم خود یعنی مرحله تولید انبوه تجهیزات و ماشین‌آلات با استفاده از ماشین، قرار گرفت.^۲ در ابتدای دهه ۲۰۰۰ بعد از پیوستن این کشور به سازمان تجارت جهانی^۳ چین به صورت رسمی وارد مرحله ساخت ماشین‌آلات صنعتی سنگین شد و تأمین مالی این صنایع نیز بیشتر از مسیر پس‌اندازهای هنگفت داخلی و فروش بین‌المللی کالاهای مصرفی سبک صنعتی انجام پذیرفت و پس از آن، در عمل، گام تولید انبوه محصولات شیمیایی، سیمان، برق، فولاد، محصولات فلزی، کامیون، خودرو، کشتی، بزرگراه، خطوط راه آهن، قطار با سرعت بالا و ماشین‌آلات کشاورزی و نساجی و همچنین خطوط مونتاژ و ابزارهای تولید انواع محصولات سبک صنعتی از قبیل الکترونیک، کامپیوتر، یخچال و فریزر، موتور سیکلت، تلویزیون، مبلمان و... شروع شد. بحران مالی مشهور به بحران آسیایی ۱۹۹۷ و نیز بحران مالی سال ۲۰۰۷ که سبب کاهش دائمی ۴۰ درصدی حجم صادرات این کشور نسبت به روند بلندمدت آن شده بود نیز نتوانست رشد این کشور را متوقف کند. وضعیت چین از این لحاظ درست همانند وضعیت امریکا در سده نوزدهم بود: کشور امریکا در سده مزبور بیش از ۱۵ بحران مالی و جنگ داخلی چهار ساله را تجربه کرد اما هیچ یک از این اتفاقات نتوانست از تبدیل شدن این کشور به مرکز تولیدات صنعتی دنیا و ابرقدرت اقتصادی جلوگیری کند.

یک روش برای فرمول‌بندی توسعه چین در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ (به زبان ساده اقتصادی) این است که فرض کنیم دو فن‌آوری مختلف وجود دارد؛ فن‌آوری ابتدایی با تابع تولید $y=n^{0.5}$ و فن‌آوری صنعتی با تابع تولید $y=2^{n-100}$ که در هر دو تابع تولید، y تولید و n نهاده کار است. y در تابع تولید

۱. این کشور در سال ۱۹۹۵ به بزرگترین تولیدکننده و صادرکننده پوشاک و محصولات نساجی در جهان تبدیل شد.

2. David Landes, 1999, p.380

3. WTO

نخست نشان‌دهنده فن‌آوری تولید محصول اول و در تابع تولید دوم، نشان‌دهنده فن‌آوری تولید محصول دوم است. همچنین فرض می‌شود هر یک واحد محصول اول را می‌توان به جای یک واحد محصول دوم در بازار مورد دادوستد قرار داد. فن‌آوری دوم هزینه ثابت ۱۰۰ واحدی دارد که نشان‌دهنده هزینه عملیاتی روزانه یا هزینه استهلاک نوآوری، سازمان‌دهی یا سرمایه‌گذاری اولیه جهت استقرار صنعت مورد اشاره است.

در فن‌آوری نخست که زمین‌بر نیز است، نیروی کار بازدهی نهایی نزولی دارد اما در فن‌آوری دوم چنین نیست چرا که در این فن‌آوری، نیروی کار به لحاظ تولید نهایی، بهره‌ورتر است. با این حال، زمانی که تقاضا ناچیز است (مثلاً $y=1$) به طور قطع استفاده از فن‌آوری نخست سودمندتر است. فن‌آوری دوم برای اینکه بتواند پس از جبران هزینه ثابت ۱۰۰ واحدی، در نقطه سر به سر تولید قرار گیرد، نیازمند دست‌کم ۵۱ واحد نیروی کار برای نهاده تولید است. اما به هنگام افزایش تقاضا برای منسوجات (y) مثلاً از ۱ به ۱۰ واحد محصول افزایش می‌یابد، استفاده از فن‌آوری نخست نیازمند ۱۰۰ واحد نیروی کار است در حالی که فن‌آوری دوم فقط به ۵۵ واحد نیروی کار نیاز دارد. (برای اینکه در تابع تولید دوم، y همان تقاضا یا حجم بازار محصول دوم، برابر ۱۰ واحد بدست آید، به نیروی کار برابر با ۵۵ واحد نیاز است اما در تابع تولید نخست، زمانی که به جای y عدد ۱۰ قرار دهیم، n یا نیروی کار معادل ۱۰۰ واحد خواهد بود.)

اکنون تصور کنید در روستایی ۲۰۰ خانوار وجود دارد که در هر یک از این خانواده‌ها یک واحد نیروی کار موجود است. اگر هر یک از این خانواده‌ها تنها به میزان خودکفایی خود تولید کنند، تولید ناخالص داخلی این روستا ۲۰۰ واحد خواهد بود. اما اگر بتوانند کارخانه‌ای ایجاد کنند که بتواند از مسیر کار گروهی و تقسیم کار و با استفاده از فن‌آوری دوم اقدام به تولید کند، تولید ناخالص داخلی این روستا به ۳۰۰ واحد افزایش خواهد یافت. مهمتر اینکه، هر چقدر این روستا دارای خانواده‌های بیشتری باشد، تولید بیشتر، و نیروی کار، بهره‌ورتر خواهد شد و بدین ترتیب، این نیروی بهره‌ورتر می‌تواند برای تولید به شکل فن‌آوری دوم مورد استفاده قرار گیرد. از این‌رو، اندازه یا حجم بازار (یا همان تقاضا) میزان تقسیم کار (شرکت) و استفاده از فن‌آوری‌های جدید را تعیین می‌کند.

اما بازار انبوه (تقاضای زیاد) از کجا می‌آید و در وهله نخست، چه کسی این بازار را پایه‌ریزی می‌کند؟

د) تغییر ایدئولوژیک به سمت تجارت و تجارت‌گرایی

«این ایده‌ها و نه منافع تثبیت‌شده هستند که خطرناک می‌شوند، خواه با نیتی خیر یا شریرانه مطرح شده باشند.»^۱

از قضا، «انقلاب صنعتی اولیه» که بعد از سال ۱۹۷۸ در مناطق روستایی چین پا گرفته بود، برای نخستین بار در سال ۱۹۵۸ یعنی در دوران جهش بزرگ نیز از سوی مائو به عنوان یکی از راهبردهای بنیادین و اساسی توسعه مورد استفاده قرار گرفت. بر همین اساس نیز شاید بتوان گفت ایجاد ۱,۵ میلیون شرکت روستایی در سال ۱۹۷۸ به نوعی میراث دوره جهش بزرگ بشمار می‌آید و به عنوان شتاب‌دهنده صنعتی شدن روستایی چین عمل کرد.

مائو روستازاده‌ای بود که از یک سیاستمدار به استراتژیست نظامی تبدیل شده بود و رهبری راهپیمایی بزرگ^۲ و جنگ چین و ژاپن^۳ و جنگ داخلی را با سازمان‌دهی و بسیج دهقانان و کل توده‌های مردم چین برعهده داشت. او به خوبی می‌دانست که علت فقر چینی‌ها صرفاً کمبود سرمایه نیست بلکه نبود سازمان‌دهنده است. مائو به مقامات دولت خود می‌گفت انقلاب صنعتی چین باید به دهقانانی متکی باشد که نظم و ترتیب و سازماندهی در سرتاسر کشور داشته باشند و با تعداد عظیمی از سایت‌های کوچک تولید روستایی شروع شود. چنین شرکت‌های تولیدی روستایی می‌بایستی ابزارهای مورد نیاز کشاورزان و کالاهای مصرفی آنها را تأمین می‌کردند تا هم از تولیدات کشاورزی پشتیبانی کرده و هم نیازهای روزمره آنها را تأمین کنند. مائو بر این گمان بود که بهبود گام به گام فن‌آوری‌ها و مقیاس تولید این شرکت‌های روستایی باید در پایان، با استقرار و تشکیل صنایع سنگین در این سایت‌ها، فرآیند توسعه صنعتی و مدرنیزاسیون این کشور را ساده می‌کرد.^۴

اما پس از آن که کشاورزان مشتاق و دولت‌های محلی در سال ۱۹۵۸ و در طول فقط یک سال اقدام به تشکیل ۶ میلیون شرکت روستایی کردند و ۵۰ میلیون نفر از کشاورزان در این کارخانه‌های روستایی استقرار مکانی یافتند، در سال ۱۹۶۰ شاهد کمبود و قحطی شدید مواد غذایی در این کشور بودیم که باعث کاهش شدید تولید بخش کشاورزی چین ظرف مدت ۳ سال و ورود اقتصاد این کشور

1. John Maynard Keynes, [1936] 1964, pp. 383–384

2. Long March

3. Sino-Japanese

4. See “A Short History of China’s Village Enterprises”, by Zhang Yi and Zhang Song-song, 2001

به رکودی سخت شد. بعد از پایان قحطی بزرگ، شرکت‌های روستایی مائو نیز به طور کامل رها شدند.^۱ اما چرا تشکیل شرکت‌های روستایی در دوره جهش بزرگ پیامدهایی درست عکس آنچه در دوره صنعتی شدن روستاها در سال‌های ۸۸-۱۹۷۸ شاهد آن بودیم، به دنبال داشت؟ با وجود ناکارایی واحدها و قطعات زمین‌های کشاورزی و سازمان‌دهی نیروی کار در این زمین‌ها، برخی از دلایل این موضوع فلسفی و ایدئولوژیک است. در دوره جهش بزرگ مائو، منابع و تولیدات به جای فرآیند بازار، از مسیر برنامه‌های از پیش تعیین شده دولتی، مشخص شده و تخصیص داده می‌شد. تجارت به معنای واقعی کلمه وجود خارجی نداشت و همه چیز از پیش طراحی می‌شد: مائو، تجارت را سرچشمه اصلی بهره‌کشی و ناسازگار با نظریه ارزش کار مارکس می‌دانست و از این رو، فرآیند تخصیص توسط بازار را در تضاد با تلاش‌های دولت برای صنعتی شدن عادلانه برای همه می‌دانست.

اما در سال ۱۹۷۸، رهبری جدید چین دیدگاهی منسجم‌تر با کوله‌باری از تجربه در اختیار داشت. دنگ شیائوپینگ تجربه رفاه بوجود آمده در نتیجه بکارگیری الگوی سرمایه‌داری و در مقابل آن، نتایج مصیبت‌بار ناشی از نظام سوسیالیسم را در سده بیستم با چشمان خود نظاره کرده بود. با اینکه هنوز هم عدالت درآمدی انگیزه اصلی نظام بود، اما دنگ شیائوپینگ بر این باور بود که اگرچه احتمال دارد در این فرآیند، برخی نسبت به برخی دیگر اموال و دارایی بیشتری بدست آورند، اما دستیابی به رفاه و در عین حال عدالت درآمدی نمی‌توانست تنها در یک گام خلاصه شده و بدست آید. بدین ترتیب، دنگ شیائوپینگ با نیم‌نگاهی به برابری درآمدها در سال‌های بعد و با چشم‌پوشی از عدالت درآمدی در مرحله نخست اصلاحات، اولویت نخست دولت خود را شکوفایی اقتصادی و افزایش رفاه کشور قرار داد و بر این اساس دادوستد بازاری را، نه در ناسازگار ذاتی با برنامه‌ریزی متمرکز، بلکه کامل‌کننده نظام برنامه‌ریزی متمرکز، فرض کرد.

امروزه در برخی اقتصادهای توسعه یافته و سرمایه‌داری غرب، شاهد حضور برخی از عناصر سوسیالیسم و همچنین سیاست‌های توسعه‌ای بر پایه مهندسی اجتماعی هستیم. بنابراین، چرا چین نباید برای صنعتی شدن، از فرآیند تخصیص منابع از کانال بازار و ابزار نظام برنامه‌ریزی متمرکز به صورتی مکمل استفاده می‌کرد؟ بازار و حاکمیت آن می‌توانست از کانال افزایش بهره‌وری فردی و رقابت‌پذیری شرکت‌ها در دستیابی به کارایی در سطح اقتصاد خرد کمک کرده و در عین حال برنامه‌ریزی

۱. تعداد شرکت‌های روستایی از ۶ میلیون واحد به ۱۱۸ هزار واحد در سال ۱۹۶۰ و سپس به کمتر از ۴۷ هزار واحد در سال ۱۹۷۰ کاهش یافت اما به تدریج از زمانی که مائو در سال‌های پایانی انقلاب فرهنگی به صورت مخفیانه چراغ سبزی برای تسهیل شرکت‌های روستایی از خود نشان داد، تا سال ۱۹۷۸ تعداد آنها به ۱ میلیون و ۵۲۰ هزار واحد افزایش یافت.

اجتماعی نیز می‌توانست از کانال برنامه‌ریزی راهبردی و مدیریت شاخص‌های کل (بی‌گمان همانند مدیریت یک شرکت بسیار بزرگ) به موفقیت و کارایی در سطح اقتصاد کلان بینجامد. اما بازارها اتکای زیادی به تجارت دارند. تجارت به عنوان یکی از نیروهای اصلی اقتصاد خرد که عرضه و تقاضا را به هم می‌رساند، موجب ساخت و ایجاد، عمق‌بخشی و تقویت بازارها می‌شود؛ کالاها را برای برآورده کردن تقاضا هدایت می‌کند؛ اطلاعاتی در مورد دو جزء اصلی بازارها فراهم می‌کند؛ به دنبال سود رفتن را تشویق کرده و برای حذف ناکارایی و عدم تخصیص منابع در سطح شرکت، به عنوان میانجی یا داور رفتار می‌کند؛ بازار به عنوان تحقق‌بخش سازوکار بنیادی «انتخاب طبیعی» بین شرکت‌های «خوب» و «بد» و نیز هماهنگ‌کننده‌ای «نامرئی» بین عرضه و تقاضا با وجود تقسیم کار مناسب، خط سیردهنده به بازار و روان‌کننده چرخ صنعتی است. با این وجود، بازارهایی که مطلقاً آزاد و بدون هر نوع مقررات‌گذاری و مدیریت کلان باشند، سبب‌ساز نابرابری و رفتارهای سوداگرانه شده و این خود می‌تواند به بی‌ثباتی اقتصاد کلان و ایجاد بحران اقتصادی بینجامد. بازار مطلقاً آزاد، همچنین سبب تشویق رفتارهای خودخواهانه و کوتاه‌بینانه‌ای می‌شود که اثرات جانبی منفی بر جامعه داشته و ممکن است با اهداف بلندمدت اجتماعی ناسازگار باشد. از این روست که بازارها نیازمند هماهنگی، راهنمایی، مقررات‌گذاری، مدیریت و برنامه‌ریزی در سطح کلان هستند. با توجه به همه این موارد، دنگ شیائوپینگ امیدوار بود فرآیندهای بازاری در سطح خرد را برای پوشش نقاط ضعف برنامه‌ریزی متمرکز (همان‌طور که در دوران مائو آشکار شده بود) معرفی و در عین حال، قدرت دولت برای هماهنگی، انضباط‌بخشی، مدیریت، مقررات‌گذاری و نظارت بر اقتصاد کلان و طراحی راهبردهای بلندمدت توسعه در گستره ملی را حفظ کند.

مائو و دنگ شیائوپینگ هر دو به شکست‌های بازار، نبود راهبردهای توسعه بلندمدت، ناتوانی دولت در سازمان‌دهی توده مردم و ارائه نظم اجتماعی و حفظ ثبات سیاسی، به عنوان علت اصلی شکست پی در پی خاندان سلطنتی چینگ و حکومت جمهوری‌خواه این کشور در مسیر صنعتی شدن، آگاه بودند. کشور چین بدون چنین قدرت سیاسی و اقتصاد کلانی، قادر به دفاع از منافع ملی خود در رویارویی با قدرتهای سرمایه‌داری غربی سده نوزدهم و یورش نظامی ژاپن در سده بیستم نبود. بر همین اساس، دنگ شیائوپینگ باور داشت که تنها با وجود دولت قدرتمند است که می‌توان ثبات سیاسی و نظم اجتماعی در کشور را تضمین کرد و بر همین اساس نیز ثبات سیاسی و نظم اجتماعی، صنعتی شدن کشور چین را تحت سیاست درهای باز و اصلاحات اقتصادی (همانند معرفی بازارهای آزاد به بخش‌های مختلف اقتصاد این کشور) به همراه داشت. دنگ شیائوپینگ همچنین باور داشت

که برخی صنایع سنگین از قبیل صنایع مربوط به زیرساخت‌های کشور و امنیت ملی می‌باید همچنان به دولت و نظام بانکی قدرتمند متکی باشند. بدین ترتیب، زمانی که در اواخر دهه ۱۹۷۰ رقابت بازار را وارد الگوی برنامه‌ریزی اجتماعی این کشور کرد، به اصطلاح «از اینکه تر و خشک با همدیگر بسوزد»^۱ جلوگیری کرد. دینگ شیائوپینگ در گرماگرم فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و کمونیسم حاکم بر کشورهای اروپای شرقی، مخالف جدی استفاده از دموکراسی و شوک درمانی بود و در دهه ۱۹۸۰ یعنی پیش از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، در گفتگوهای خصوصی با رهبران کشورها آشکارا می‌گفت: «رهبران سیاسی روسیه بسیار ساده و احمق‌اند».^۲

اما راهبرد مکملی دینگ شیائوپینگ (بازار آزاد به علاوه برنامه‌ریزی متمرکز) چگونه در کنار هم کارساز شد؟ از سده شانزدهم تا هجدهم در اروپا، یعنی پیش از وقوع انقلاب صنعتی انگلستان، بازرگانی و تجارت دوربرد تحت تجارت‌گرایی و ایدئولوژی مرکانتیلیستی با پشتیبانی دولت شکوفا شد. این تجارت، برای فرآیند صنعتی شدن اولیه اروپا و پیش‌شرط انقلاب صنعتی انگلستان بسیار حیاتی بود چون که بازار انبوه مورد نیاز برای پشتیبانی از تولید انبوه را ایجاد و «تهیه» کرد.^۳ تحت سیاست‌های اقتصادی و راهبردهای توسعه عمل‌گرایانه و تدریجی، نه تنها تجارت آزاد بود

1. to throw the baby out with the bathwater

2. See Ezra F. Vogel's 2013 book "Deng Xiaoping and the Transformation of China." Also see <http://www.economist.com/node/21533354>. Also see Chrystia Freeland's vivid descriptions of Russia's horrifying economic and political collapse under "shock therapy" (Chrystia Freeland (2000), *Sale of the Century: Russia's Wild Ride from Communism to Capitalism*).

۳. تاریخ‌نویسان و اقتصاددانان (از جمله کارل مارکس و فردریش لیست) مدت‌ها از رابطه مائوس بین «انقلاب تجاری» در سده‌ها ۱۶ تا ۱۸ اروپا و انقلاب صنعتی انگلستان در انتهای سده هجدهم سخن می‌گفتند. تجارت سبب تشکیل بازارهای انبوه می‌شود و در نتیجه راه را برای انقلاب صنعتی هموار می‌کند، که اتکالی حیاتی به بازارهای گسترده دارد تا تولید انبوه را سودآور سازد. (برای اینکه عرضه بتواند تقاضای خود را ایجاد کند). به طور کلی به قضیه نگاه شود، انقلاب تجاری به خودی خود هم می‌تواند رشد درآمدی به اندازه انقلاب صنعتی داشته باشد به استثنای اینکه انقلاب تجاری عمدتاً از ناحیه تغییر فن‌آورانه به حرکت در نمی‌آید. این پدیده آن معمایی را تبیین می‌کند که تاریخ‌نگاران نتوانستند نقطه عطف و شتاب گرفتن رشد تولید ناخالص داخلی در اواخر سده هجدهم یعنی مقطع مبنایی انقلاب صنعتی انگلستان را ردیابی کنند. این قضیه همچنین تبیین می‌کند که چرا در دهه ۱۸۶۰ کشور ژاپن برای رویارویی با چالش‌های ناشی از باز شدن درهای کشور به روی قدرت‌های بزرگ صنعتی غرب و بهره‌مندی از این موضوع، در مقایسه با چین بمراتب مجهزتر و آماده‌تر بود. ژاپن رونق طولانی در تجارت خود در دوره توکوگاوا سده‌های هجدهم و نوزدهم تجربه کرد درحالیکه در چین تجارت برای سال‌های سال تحت سیاست‌های حکومت‌های چینگ و جمهوری‌خواهان محدود شده بود و در زمان نظام کمونیستی مائو حتی به کلی ممنوع اعلام شد.

بلکه توسط دولت‌های محلی نیز مورد تشویق و حمایت قرار می‌گرفت. پس از شروع اصلاحات، دولت دنگ شیائوپینگ نه تنها فعالیت‌های تجاری را به‌ویژه در سطح مناطق روستایی تشویق می‌کرد بلکه با استفاده از ابزارهایی چون یارانه و منابع دولتی، خود نیز به شکل مستقیم مشارکت می‌کرد. ضرب المثل معروفی که دنگ شیائوپینگ برای توجیه این عمل بکار می‌گرفت چنین بود: «تا وقتی گربه موش شکار می‌کند، سفید یا سیاه بودن رنگ گربه مهم نیست.» بنابراین، تا زمانی که تجارت روستایی می‌توانست سبب بهتر شدن وضعیت کشاورزان و روستائیان شود، نه تنها دولت دخالتی نمی‌کرد بلکه از آن حمایت و پشتیبانی نیز می‌کرد. بدین ترتیب، از سال ۱۹۷۸ به بعد، تجارت هم در روستاها و هم در شهرها توسعه و رونق یافت. در واقع، چین در نهایت به ملتی از «مغازه‌داران»^۱ تبدیل شد. در آن زمان برای کارکنان حوزه عمومی شهرها شعار «رفقا! به دریای تجارت بپريد» فراگیر شده بود.^۲

برای چین کمونیست، دستیابی به چنین شور و شوقی در تجارت، پیروزی بزرگی بشمار نمی‌آمد چرا که این موضوع نیازمند تغییراتی بنیادین و ایدئولوژیک در نظام فکری و اخلاقی این کشور و آنچه مردم تحت عنوان «راست و دروغ» و «خوب و بد» درک کرده و به آن باور داشتند، بود.^۳ همان‌طور که مورخ اقتصادی، جوئل ماکیر^۴ نیز اشاره می‌کند:

«برخلاف آنچه بیشتر اقتصاددانان تصور می‌کنند، تحولات اقتصادی در هر دوره‌ای، به شدت به باورهای مردم بستگی دارد.»^۵

دیری نپایید که صنعتی شدن و تجارت-محوری روستاها که به شکلی مهندسی شده به وسیله دولت شکل گرفته بود، خود را به شکل بازاری یکپارچه و عظیم در داخل کشور نشان داد. مغازه‌های پدر و مادر و به طور کلی آنچه تحت عنوان تجارت‌گرایی شکل گرفته بود (رقابت برای استانداردهای بالاتر زندگی) در سرتاسر روستاها و شهرها گسترش پیدا کرده بود. روح سرگردان و بیدار تجارت و

1. shopkeepers

۲. اینکه ناپلئون انگلستان را به عنوان «ملتی از مغازه‌داران» می‌دید، واقعاً درست بود. اما در واقع این تجارت بود که انگلستان را از یک جزیره کشاورزی به قدرت صنعتی تبدیل کرد؛ فرآیندی بنیادین که پایه‌های هژمونی بریتانیا را پس از نبرد واترلو برای یک سده تثبیت کرد.

۳. به لحاظ تاریخی، در چین کمونیستی و سایر موارد مشابه، تجارت، نوعی انگیزه، حمایت و توجیه برای رفتارهای خود سود-محور، مادی‌گرایانه و اولویت منافع فردی نسبت به رفاه عمومی، تلقی می‌شد.

4. Joel Mokyr

5. Joel Mokyr, 2009, p. 1

پیدایش سریع شبکه‌های تجاری، تا حد زیادی، به آسان شدن دادوستدهای تجاری، کاهش هزینه‌های معاملاتی بازار، عمیق‌تر کردن و افزایش اندازه بازار برای طیف وسیعی از کالاها، کمک کرده و موجب برانگیختن شدید تقسیم کار بنگاه‌های روستایی و تخصص‌گرایی در تولید و همچنین تقاضا برای کالاهای واسطه‌ای و مواد اولیه در دسترس در مناطق روستایی شد. در واقع، آنچه که اصطلاحاً از آن به فرآیند طبیعی و بلندمدت «تهییج بازار»^۱ یاد می‌شود و در قرن‌های هفده و هیجده در رخ داده بود، در چین به شکلی بسیار فشرده و در طول مدت تنها یک دهه رخ داد.^۲

بنابراین نه تنها تخصیص تعداد کثیری از کشاورزان به شرکت‌های روستایی و در نتیجه زمینه‌سازی برای کمبود مواد غذایی در دوران جهش بزرگ ۶۲-۱۹۵۸ و اقدام برای صنعتی کردن روستاها سیاستی اشتباه بود بلکه استقرار و سازمان‌دهی شرکت‌های روستایی تنها با انگیزه تأمین تقاضای روستای محلی بجای بازارهای بزرگتر در سطح ملی و بین‌المللی نیز اشتباه بعدی بود (زیرا وقتی تجارتی در کار نبود، بازاری هم نبود). با توجه به هزینه‌های ثابت گزافی که (نسبت به درآمد) صرف سازمان‌دهی و تشکیل شرکت‌ها و کارخانه‌ها می‌شد (حتی در مقیاس کمابیش کوچک)، نبود بازار لزوماً به تقسیم بسیار محدود نیروی کار، میزان بسیار اندک تخصصی شدن تولید، مازاد ظرفیت و نبود مقیاس کافی عملیاتی حتی در حد جبران هزینه‌های ثابت، منجر می‌شد. بنابراین چنین شرکت‌های روستایی نه تنها ناکارآمد بودند بلکه نسبت به تقاضا و بازار محصول خود نیز بی‌توجه بوده و در نتیجه، دارای فشار رقابتی لازم برای تصحیح خطاهای سیاستی و تصمیم‌گیری در زمینه تولید نبودند و بدین ترتیب شاهد ظهور کارخانه‌هایی حتی بسیار ناکارآمدتر از کارگاه‌های بسیار کوچک خانوادگی بودیم.^۳

(و) دولت‌های مرکانتیلیست؛ خالقین بازارها و پایه‌گذاران تجارت

همان‌طور که پیش‌تر نیز اشاره شد، تجارت‌گرایی در اصل نوعی ملی‌گرایی اقتصادی^۴ برای ایجاد دولتی بر پایه تجارت و تولید است که به دنبال توانمندسازی کشور از طریق تشویق صادرات کالاهای تولیدی

1. market-fermentation

۲. امروزه، تجار چینی در سرتاسر جهان از اروپا و آسیای مرکزی گرفته تا آمریکای لاتین و آفریقا، حضور یافته‌اند تا ایجاد بازارهای خارجی و صادرات کالاهای ساخت چین را دقیقاً مشابه وضعیتی که در سده‌های هفدهم تا نوزدهم در میان تجار اروپایی شاهد آن بودیم، تسهیل کنند.

۳. در سال ۱۹۵۸، یک شرکت متوسط روستایی ۸ کارگر داشت در حالی که در دهه ۱۹۸۰ و حتی ۱۹۹۰ با وجود بازارهای داخلی و بین‌المللی بسیار بزرگ برای این شرکت‌ها، این رقم به کمتر از ۶ نفر رسیده بود.

4. economic nationalism

است. به عبارت دیگر، تولید را به کشاورزی و تجارت‌گرایی را به فیزیوکراسی^۱ ترجیح داده و از آن حمایت می‌کند.

در یک جامعه کشاورزی اولیه، خانواده واحد اصلی تولید و دادوستد است. اعضای خانواده هر چیزی را که مورد نیازشان هست تولید کرده و به علت فقدان بازار سازمان یافته، انگیزه چندانی برای تخصص و تولید بیشتر از حد نیاز خود ندارند؛ تخصص در تولید تنها یک نوع کالای مورد مصرف خانواده‌ها، بسیار پرریسک بوده و به وضعیت دیگر منابع موجود برای تولید سایر کالاهای ضروری بستگی دارد چرا که امنیت غذایی برای خانواده‌ها بالاترین اولویت را دارد و نبود تضمین برای محصولات بفروش نرسیده، بسیار دلهره‌آور است. با وجود این، تقسیم کار و تفکیک تقاضا و عرضه از مسیر تخصصی شدن، کلید افزایش بهره‌وری نیروی کار بشمار می‌رود. از این رو، شکل‌گیری تجارت انبوه یا تجارت در مقیاس بزرگ، پیش‌شرط صنعتی شدن اولیه و انقلاب صنعتی است.

حتی ابتدایی‌ترین شکل کارخانه‌های روستایی نیز برای اینکه بتوانند افراد شاغل در کارخانه را به

۱. physiocracy: فیزیوکراسی یا فیزیوکراتیسم به معنی تسلط بر طبیعت و در واقع آموزه اقتصاد ملی طبیعت می‌باشد. دوران حیات این مکتب از سال ۱۷۵۸ همزمان با «تابلوی اقتصادی» دکتر کینه بنیان‌گذار این مکتب تا سال ۱۷۷۶ یعنی تاریخ انتشار کتاب معروف و ارزشمند «ثروت و ملل» آدام اسمیت می‌باشد. در واقع حیات این مکتب همزمان با پیشرفت علوم و فنون مکانیک و گسترش افکار طبیعت‌گرایی بوجود آمد.

فیزیوکراتیسم اولین مکتب اقتصادی است که به بیان قواعد علمی اقتصاد پرداخت و بیشترین سهم را در شکل‌گیری اصول اولیه نظام اقتصادی سرمایه‌داری داشت. مبنای این مکتب بر پایه فلسفه دئیسم استوار بود. دئیسم یا «مکتب خداپرستی طبیعی» از ریشه لاتین دئوس به معنی خداست که در سده‌های ۱۷ و ۱۸ پدید آمد و با کلیسا مخالف بود و منکر وحی بود و عقل و ندای طبیعت را برای سعادت‌مند شدن انسان کافی می‌دانست و کلاً بر طبق نظر این فلسفه خداوند منشأ هستی می‌باشد و دنیا را خلق نموده و پس از خلقت هیچ چیز در جریان عالم دخالت نمی‌کند. در واقع خداوند دخالتی در این دنیا بعد از خلقت نمی‌کند مانند ساعت‌سازی که ساعتی را می‌سازد اما بعد از آن ساعت خودش کار می‌کند و نیازی به دخالت سازنده‌اش ندارد. همین‌طور جهان هستی نیز با قواعد طبیعی که خداوند در بدو خلق کردن در آن به ودیعه نهاده است به حیات خود بدون نیاز به دخالت خدا ادامه می‌دهد در واقع تعبیر دئیسم از خداوند معمار بازنشسته است. مکتب فیزیوکراتیسم با استفاده از دئیسم در شکل‌گیری لیبرالیسم اقتصادی که یکی دیگر از اصول سرمایه‌داری است نیز نقش داشته؛ زیرا از یک طرف شرایط طبیعی حاصل از عدم دخالت را بهترین شرایط دانسته و از طرفی دیگر با نفی لزوم وحی، معتقد است که انسان‌ها با استفاده از قانونمندی‌های فطری آزادانه به بهترین نحو عمل خواهند کرد و به علت همسویی منافع، محدود نکردن آزادی‌های آنها موجب بهره‌مندی هرچه بیشتر کل جامعه خواهد شد. به این صورت بود که سه اصل اساسی نظام سرمایه‌داری یعنی اصل «تعادل اقتصادی خودکار» و اصل «عدم مداخله دولت در امور اقتصادی» و در نهایت اصل «لیبرالیسم اقتصادی» توسط فلسفه دئیسم در مکتب فیزیوکراتیسم شکل گرفت. (مترجم)

تولید همگانی و تسهیم سود و زیان کسب‌وکار تشویق کرده و آنها را در گروهی هماهنگ، سازمان‌دهی نمایند، نیازمند روستائینی از خانواده‌های مختلف است. چنین سازمانی نیازمند سرمایه اولیه هنگفتی معادل یکصد و حتی هزار برابر بزرگتر از درآمد سالانه یک خانواده روستایی^۱ و نیز وجود اعتماد اساسی میان کارگران و مدیران یا همان سازمان‌دهندگان است. هر نوع موفقیت در این مسیر نیز به شدت به کانال‌های کارآمد توزیع در بلندمدت بستگی دارد. در دوره تجربه صنعتی شدن اولیه در سده‌های هفدهم و هجدهم در اروپا و انگلستان، رسالت سازمان‌دهی، تأمین مالی و هماهنگی، بر دوش تجار بود. از این رو، این عامل «واسط»^۲ مهمترین عامل و سازمان‌دهنده در هدایت و تسهیل انقلاب صنعتی اولیه در اروپا بشمار می‌آید.

جستاری کوتاه در تاریخ نشان می‌دهد که در سرتاسر تاریخ بشر، در جوامع کشاورزی، نگاه به تجار از زاویه مذهب بسیار منفی بوده است. به آنها برچسب متقلب، منفعت‌طلب، حریص و بهره‌کش زده می‌شد و متهم به محاسبه هر چیزی از جمله استعداد و دوستی می‌شدند.^۳ اما از رنسانس به بعد، شرایط و زمینه‌ها دگرگون شد: دولت-ملت‌ها در اروپا شکل گرفت و رقابت نظامی و ناسازگاری‌ها میان قدرت‌های نوظهور اروپایی بالا گرفت. سیاست‌های تجارت-بنیان، مهندسی و تأمین مالی تجارت جهانی توسط دولت انگلستان (همانند کمپانی هند شرقی و تجارت برده در اقیانوس اطلس) طبقه بزرگ و توانمندی از «واسطه‌ها» را پی‌ریزی کرد.^۴ این روحیه کسب‌وکار-محور، کارآفرین، ریسک‌پذیر و سودطلب تجار، مقدمات پی‌ریزی و توسعه بازارها، سازمان‌دهی و تأمین مالی گروهی تولید و فروش (برای نمونه،

۱. ارزش متوسط سرمایه ثابت این کارخانه‌های روستایی در سال ۱۹۷۸ در حدود ۱۵ هزار یوان بود در حالی که ارزش متوسط پس‌اندازهای خانواده‌های روستایی کمتر از ۱۵ یوان بود.

2. middlemen

۳. همان‌طور که ناپلئون بناپارت (۱۸۲۱-۱۷۶۹) در مورد فرهنگ تجاری انگلیسی اظهار نظر کرده بود: «انگلیسی‌ها احساسات متعالی ندارند. همه آنها را می‌توان خرید.»

۴. انگلستان یکی از اصلی‌ترین مشارکت‌کنندگان در تجارت در آن طرف اقیانوس اطلس در سرتاسر سده هفدهم تا نوزدهم بود. این الگوی تجارت دوربرد و بسیار سودآور، قهوه، پنبه، شکر، عرق نیشکر و تنباکو را از جهان جدید (آمریکای جنوبی، شمالی و مرکزی) به اروپا و کالاهای تولیدی به‌ویژه محصولات نساجی را از اروپا به آفریقا و برده را از آفریقا به جهان جدید منتقل می‌کرد. انگلستان همچنین معمار و خالق سیستم تجاری سه گوش دیگری هم بود که شبیه همان سیستم تجاری واقع در اقیانوس اطلس، کالاهای تولیدی بریتانیا را به هندوستان و پنبه هند و تریاک و چای چین را به انگلستان وارد می‌کرد. این سیستم تجاری بین‌المللی وسیع در عین حال نیازمند شبکه‌های تجاری داخلی پیچیده و بسیار زیادی بود تا بتواند این حجم بسیار زیاد کالا و مواد خام را به دست تعداد بی‌شماری کارخانه و مصرف‌کننده در نواحی شهری و روستایی کشور برساند؛ از این رو، جای شگفتی نیست که چرا ناپلئون انگلستان را «ملت مغازه‌داران» نامیده بود.

از مسیر روش قراردادی کردن، راه‌اندازی کارگاه‌ها و کارخانه‌های تولیدی در مناطق روستایی، افزایش میزان تقسیم کار و استفاده از فن‌آوری، تقویت و پرورش زنجیره تأمین مواد اولیه و کالاهای واسطه‌ای، توزیع کالاهای نهایی به مصرف‌کنندگان نهایی و تأمین اعتبارات تجاری مورد نیاز تولیدکنندگان را فراهم نمود. این تجار (یا همان سرمایه‌داران اولیه) شکل دهندگان عصر جدید بودند. آنها در کسب و انباشت مال و دارایی با یکدیگر به رقابت پرداخته و اصول اخلاقی و منافع شخصی‌شان مورد حمایت ایدئولوژی مرکانتیلیسم دولتی بود و چه در حوزه داخل و چه در حوزه بین‌الملل، توسط دولت‌های محلی مورد پشتیبانی قرار می‌گرفتند. پس از پایان عصر تاریکی، به این علت که تجارت، نسبت به کشاورزی و زمین‌داری، منبع بمراتب بهتری برای تأمین مالی مجموعه جنگ‌های مداوم میان قدرت‌های اروپایی و همچنین تسلط بر ثروت‌های طبیعی مستعمرات خارجی بود، تجار سرانجام عزت و احترام خود را بدست آوردند.^۱

ظهور این طبقه تجاری قدرتمند و جدید، شرایط سیاسی و اقتصادی دیگری را برای انقلاب صنعتی انگلستان رقم زد. اما کشورهای هند و چین در قرون هفدهم و هجدهم به علت نداشتن ایدئولوژی مرکانتیلیسم با پشتیبانی دولتی و همچنین عدم حمایت دولت از پایه‌ریزی، سازماندهی و توسعه تجارت داخلی و بین‌المللی، موفق به تشکیل چنین طبقه تجاری قدرتمندی نشدند.^۲

بدیهی است حتی در سال ۱۹۷۸، چین از داشتن چنین طبقه قدرتمندی از تجار محروم بود. ولی سیاست‌های عمل‌گرایانه دنگ شیائوپینگ در تشویق تجارت سبب شد این کشور مسیری را که اروپا و انگلستان در مدت زمان دو یا سه سده سپری کردند تنها در طول دو تا سه سال سپری نموده و موفق به پایه‌ریزی طبقه قدرتمند و توانمندی از تجار و سرمایه‌داران (به‌ویژه در غیاب توسعه‌طلبی و سرمایه‌داری

۱. سده‌های هفده و هجده اروپا عصر تشکیل دولت-ملت‌ها و رقابت شدید ملی بود. «این طبیعت اروپا بود که نسبت به چین و هندوستان بسیار ناهمگون بود. اروپا شامل کشورهای بزرگ و کوچکی بود... که همه این دولت‌ها از اهمیت و نقش پول برای توسعه و قدرت آگاه بودند.» این اهمیت و برتری پول برای قدرت به خوبی از بررسی و تشریح دولت‌ها و سیاست‌های مرکانتیلیستی آنها هویداست... تجارت‌گرایی صرفاً نظریه یا مجموعه‌ای از قوانین نبود بلکه یک عامل اساسی و بخش‌نامه کلان برای مدیریت سیاسی-اقتصادی کشور بشمار می‌آمد. حتی آدام اسمیت در بسیاری از نوشته‌های خود به اهمیت این سیاست‌های مرکانتیلیستی اشاره می‌کند: «عملیات ناوبری هر چند ممکن است در بدو امر تنها هزینه‌ای بر دوش مصرف‌کنندگان بریتانیایی باشد اما برای حذف و جلوگیری از قدرت دریانوردی هلندی‌ها به نحو اساسی کارساز است» (دیوید لندز، ۱۹۹۹، ص ۴۴۳)

۲. غفلت دولت از ترغیب تجارت و مرکانتیلیسم به علت وجود نهادهای «غیرفراگیر» در این کشور نبود بلکه به علت سیاست‌ها و ایده‌های اقتصادی نامناسب بود.

و اموال بادآورده) شود. چین چگونه توانست پس از شروع اصلاحات سال ۱۹۷۸، هیزم انقلاب صنعتی اولیه را این چنین سریع مشتعل نماید؟^۱

راز آن در پس دولت‌های شهری و مالکیت جمعی زمین در مناطق روستایی این کشور، نهفته است.^۲ همزمان با ترتیبات نهادی جدید چین در حوزه مالکیت عمومی زمین و قدرت اداری دولت‌های محلی (میراث کمونیسم مائو) کشاورزان و روستاییان قادر و مشتاق شده بودند تا پس‌اندازهای خود را برای تأمین سرمایه اولیه مورد نیاز (نقدی و غیرنقدی در شکل زمین) برای تشکیل شرکتی که مالکیت آن همگانی بوده و سود و فرصت‌های کاری آن به شکلی برابر بین کشاورزان تقسیم می‌شد، اختصاص دهند.^۳ نظر به اینکه از سال ۱۹۷۸ بر پایه نظام تعهد خانواده، زمین‌ها به شکل اجاره بلندمدت در اختیار هر یک از خانواده‌ها قرار می‌گرفت، طبیعت مالکیت عمومی زمین دچار هیچ نوع تغییری نشد و بدین ترتیب، برای روستاییان و دولت‌های محلی، تخصیص زمین برای اهداف شرکتی و صنعتی، بازدارنده مهمی نبود. مدیران این شرکت‌های جمعی که بیشتر نیز همان افراد پرقدرت و مقامات محلی و روستایی بودند، به شکلی دموکراتیک انتخاب شده و مدیریت این شرکت‌ها را بر عهده می‌گرفتند (شکلی اولیه از مدیران عامل امروزی در چین).^۴ اگرچه دنگ کمون‌هایی را که تحت رژیم مائو ایجاد شده بودن را منحل کرد اما میراث جهش بزرگ و جنبش ارتباطی آن، استقرار مجدد سازمان‌های با مالکیت همگانی را تسهیل نمود. انقلاب فرهنگی در چین هر چند سرمایه‌های انسانی را در شهرها بکلی از بین برد ولی روح کارآفرینی کشاورزان و مدیران اجرایی شرکت‌های روستایی را در سرتاسر مناطق روستایی کشور تقویت کرده بود. درجه بالای پشت‌گرمی میان خانواده‌های روستایی و مقامات دولت‌های

۱. تعداد شرکت‌های روستایی تنها در سال ۱۹۸۴ با رشد خیره‌کننده ۴۵۰ درصدی روبرو شد.

۲. برای آشنایی با ادبیات و تاریخ صنایع روستایی چین می‌توانید به منابع زیر نگاه کنید:

Barry Naughton (1995), Jean Oi (1992), and Xu and Zhang (2009)

- همچنین، برای آشنایی با تحلیل‌های متفکرانه در خصوص نهادهای زمین چین می‌توانید به منبع زیر نگاه کنید:

Hua Sheng (2014), available at

http://www.360doc.com/content/14/1210/21/14561708_431886261.shtml.

۳. در برخی از روستاها کشاورزان برای کار در شرکت‌های روستایی مورد اشاره باید از بلیت‌های بخت‌آزمایی (لاتاری) استفاده می‌کردند. برای مطالعه بیشتر در این زمینه می‌توانید به منبع زیر نگاه کنید:

Tiejun Wen, 2011, "Understanding the Sunan Model of Village Industries"

۴. حتی در زمان مائو، کمون‌ها یا مقامات رسمی روستاها به شکل دموکراتیک توسط روستاییان انتخاب می‌شدند و تنها این مقامات بلندپایه و بالاتر از سطح شهرستان‌ها بودند که توسط دولت ایالتی و یا دولت مرکزی انتخاب می‌شدند. برای نمونه، رئیس جمهور فعلی چین شی جین‌پینگ در سال ۱۹۷۰ زمانی که به عنوان فرستاده دولت وقت در راستای جنبش انقلاب فرهنگی به روستاها فرستاده شده بود، از مسیر کشاورزان محلی به عنوان رهبر یکی از این روستاها انتخاب شد.

محلی، در جامعه‌ای بر پایه کشاورزی و فقدان نظام حقوقی و قوانین اجرایی، به کشاورزان چینی کمک کرد تا بر هزینه‌های معاملاتی هنگفت قراردادها چیره شوند؛ آن‌ها در اصل، به توزیع عادلانه درآمدها، بخش‌بندی ریسک و پرداخت‌های اعتباری اعتماد کرده بودند. در نبود اعتماد در این زمینه و هزینه‌های مبادلاتی مربوط به تشکیل شرکت در مناطق روستایی نه تنها از مسیر جمعیت محلی بلکه از مسیر تجار سود-محور، کارآفرین و ریسک‌پذیری جبران شد که به لحاظ مالی دارای محدودیت کمتری بودند و در زمینه نظام قراردادی و تجارت دوربرد تجربه زیادی داشتند. اما یک بار دیگر، شکل‌دهی این چنین طبقه تجار قدرتمند از مسیر تجارت‌گرایی، استعمارطلبی، امپریالیسم، مرکانتیلیسم و تجارت در اقیانوس اطلس، سده‌ها به طول انجامید. این فرآیند شکل‌دهی بازارها در انگلستان، اروپا و سایر نقاط جهان در قالب استعمارطلبی را می‌توان همانند «تهییج طبیعی بازار»^۱ در نظر گرفت که مهمترین عاملین آن، همان «تجار قدرتمند» بودند. امروزه هر فرآیند تهییج طبیعی (برای مثال، همانند آنچه در ساخت نان، پنیر و مسکرات بکار گرفته می‌شود) می‌تواند از مسیر مهندسی و با استفاده از فن‌آوری‌های بیولوژیک، نتایج بهتر و سریع‌تری به همراه داشته باشد. چین نیز در فرآیند تهییج بازار خود، راهی مشابه را از کانال استفاده از دولت‌های محلی و سرمایه‌های سازمانی آنها (به شکل «آنزیم‌های تهییج بازار») دنبال کرد. دولت‌های محلی، تشکیل شرکت‌ها را تسهیل کرده و پیش‌نیازهای افزایش سرعت فرآیند تشکیل بازار را فراهم نمودند. این یکی از عوامل کلیدی در فهم و درک خیز اقتصادی و توسعه صنعتی سریع چین بشمار می‌آید.

دولت دنگ شیائوپینگ یک ایدئولوژی ملی را نیز تحمیل نمود: «توسعه اقتصادی از مسیر تمامی گزینه‌های ممکن نیازمند ثبات سیاسی و نظم اجتماعی است. اگر حزب کمونیست قادر به فراهم کردن زندگی مادی مناسب برای روستاییان نبوده، بنابراین حق نمایندگی و تکرار مجدد رویکردهای خود را ندارد. هر مقام دولتی که در یافتن راهی برای کسب مال و دارایی مادی برای مردم محلی بی‌لیاقتی از خود نشان دهد، می‌باید از منصب خود با عنایت به سخت‌ترین تدابیر ملی کنار گذاشته شود تا بتوان شاهد رقابت برای موفقیت اقتصادی در روستاها، شهرستان‌ها و استان‌ها بود.» این عمل‌گرایی به شکلی کارساز سبب پی‌ریزی تغییراتی بنیادین در تمامی سطوح مقامات دولتی چین شد (که به وسیله مائو در دوره ۳۰ ساله رهبری برنامه‌ریزی متمرکز کمونیستی در کشور و از مسیر استقرار شبکه‌های قدرتمند اداری، ایجاد شده بود) و این سازمان‌ها را به طبقه‌ای جدید با نام «تجار عمومی» با انگیزه بالا، تبدیل

1. natural market fermentation

کرد. از مسیر شایسته‌سالاری و رقابت هر روستا، شهر یا استان با روستا، شهر یا استان همجوار خود، نسل جدیدی از مدیران اجرایی بسیار توانمند و کارآفرین بوجود آمد که در تشکیل بازارهای محلی، ملی و بین‌المللی کمک شایانی کرده و مقدمات جذب سرمایه‌های خارجی، بازاریابی محصولات محلی و انجام مذاکرات کسب‌وکار و تشکیل شبکه‌های توزیع قدرتمند را فراهم نمودند. این خالقین بازارها، دیگر شاهد برچسب‌هایی که تا پیش از این به تجار سنتی زده می‌شد نبودند و به آنها به دید سودطلب، فرصت‌طلب، متقلب و... نگاه نمی‌شد. این طبقه جدید، نظام قراردادی اروپا را با مقیاسی بزرگتر و با مأموریتی بیش از حد ملی‌تر بازتولید کرد؛ آنها با انجام خدمات کارآفرینانه و واسطه‌ای بسیار مهمی همانند «اعضاء هیئت مدیره یک شرکت»^۱ از مسیر تأمین اعتبار، اجرای پرداخت‌ها، تهیه اطلاعات تجاری، سازماندهی پارک‌های صنعتی و برگزاری نمایشگاه‌های تجاری و مذاکره با سایر بازرگانان خارجی برای خرید و فروش مواد اولیه و واسطه‌ای و هر آنچه برای تولیدات داخل کشور مورد نیاز بود، خدمات شایانی را به شرکت‌هایی روستایی ارائه دادند. علاوه بر این، گاهی اوقات نقش تعدیل‌کننده تکنه‌های ناشی از عرضه و تقاضا و نیز جذب مازاد محصولات تولید شده در شرکت‌ها را بازی می‌کردند.^۲

1. Jean Oi, 1992

۲. داستان گو ژن شهری در استان گواندونگ در سواحل جنوب شرقی را ملاحظه کنید. این شهر که در اوایل دهه ۱۹۸۰، روستایی فقیر بشمار می‌آمد، در حال حاضر به خاطر تولید لوازم روشنایی مشهور است. در دهه ۱۹۸۰، دولت محلی اقدام به انتقال دو شرکت مونتاژ لوازم روشنایی از هنگ‌کنگ به این روستا کرد. لازم به ذکر است که کارآفرینان محلی در زمینه فن‌آوری تولید و مدل کسب‌وکار آموزش‌های لازم را نیز دیدند. هنگامی که شرکت‌های محلی شروع به توسعه کردند، دولت محلی انواع پشتیبانی خود در زمینه تأمین منابع مالی، ارائه اطلاعات، آموزش نیروی کار و مساعدت در زمینه انتقال فن‌آوری‌ها را به این شرکت‌ها پیشنهاد داد. از سال ۱۹۹۹ به بعد، از زمانی که اقتصاد محلی رونق گرفته و کارخانه‌ها به صورت قارچ‌گونه افزایش یافته و مقیاس تولید آنها نیز گسترده شده بود، دولت محلی گو ژن هر ساله نمایشگاه‌های بین‌المللی برای گسترش محصولات شرکت‌های محلی در بازارهای بین‌المللی برگزار می‌کرد. این خدمات واسطه‌ای که توسط دولت محلی گو ژن به شرکت‌ها ارائه می‌شد، در زمینه جذب سرمایه‌گذاری و انگیزش اقتصاد محلی و پرورش کسب‌وکارهای خصوصی از مسیر هزینه‌های دادوستد و اطلاعاتی مورد نیاز آنها بسیار تأثیرگذار و مفید است. برای مطالعه بیشتر در این زمینه می‌توانید به منبع زیر نگاه کنید:

Yang, 2010, *Industrial Cluster and Regional Brand: A Study of Gu Zhen's Light-Fixture Industrial Cluster*, Guangzhou: Guangdong People Press House

چین در تمامی سطوح دولت مرکزی و محلی انگیزه بسیار زیادی برای فراهم کردن تسهیلات و خدمات مورد نیاز شرکت‌ها در راستای کمک به جذب سرمایه‌های خارجی و اطلاعات کسب‌وکارهای محلی داشت. در هر یک از شهرستان‌های این کشور، دست‌کم یک پارک صنعتی دولتی پایه‌ریزی شده بود تا به تشکیل شرکت، سرمایه‌گذاری در کسب‌وکارها و رشد اقتصادی کمک کند. در عین حال، زمانی که یک کسب‌وکار محلی نیازمند مواد اولیه از قبیل پنبه بود، دولت بیشتر از مسیر خرید مازاد محصول تولید شده توسط کشاورز در جهت همسان کردن قیمت پنبه کمک می‌کرد.

همچنین، کمک شایانی به کشاورزان به منظور بهره‌گیری از اوقات فراغت آنها برای ساخت جاده‌ها، بهبود نظام‌های آبیاری و اخذ تسهیلات از بانک‌های استانی یا ملی برای پی‌ریزی زیرساخت‌های مورد نیاز، می‌کردند. طبق نظر دانشمند علوم سیاسی ژان اوی (۱۹۹۲)^۱ «رشد قابل توجه تولید صنایع جمعی روستایی بین سال‌های ۱۹۷۸ و ۱۹۸۸ عمدتاً ناشی از کارآفرینی دولت‌های محلی بود.» اصلاحات مالی دولت‌های محلی را بیشتر از درآمد به سمت حقوق مالکیت سوق داد و انگیزه‌های بسیار زیادی برای مقامات رسمی به منظور تعقیب توسعه اقتصاد محلی ایجاد نمود. در این فرآیند، دولت‌های محلی به بسیاری از مشخصه‌های یک شرکت کسب‌وکار - محور مجهز شده بودند به طوری که این مقامات درست شبیه هیئت مدیره شرکت‌ها عمل می‌کردند.^۲

جوامع کشاورزی و کشورهای در حال توسعه، در زمینه بنگاه‌های تولیدی در مقیاس کارآمد به خصوص در نواحی روستایی، مشکل دارند. تجمیع کردن قطعات بزرگی از زمین‌ها، تضمین تامین برق قابل‌اتکا و به بازار رساندن سریع کالاها (که نیازمند وجود جاده‌های خوب و بنادر مناسب است) کاری بسیار دشوار است. در چین، تدارک و تأمین این قبیل کالاهای عمومی عمدتاً توسط دولت‌های محلی انجام شد.

پس از شروع اصلاحات سال ۱۹۷۸ و با بهره‌گیری از چنین طبقه اجتماعی قابل اعتماد، قدرتمند و بزرگی از «تجار یا کارآفرینان عمومی»، اندازه و تعداد شرکت‌های روستایی با سرعت بالایی افزایش یافت در حالی که هنوز خبری از نظام‌های مالی بازار - محور و حمایت‌های اعتباری و مالی سنتی از جانب بانک‌ها نبود.^۳

اندازه متوسط یک شرکت روستایی را می‌توان از ارزش میانگین سرمایه ثابت این شرکت‌ها اندازه‌گیری کرد. این میزان از ۱۵ هزار یوآن در سال ۱۹۷۸ به ۱۲۵ هزار یوآن در سال ۲۰۰۰ افزایش یافت که نشان از افزایشی ۸ برابری در دوره مورد بررسی دارد. نکته اینجاست که افزایش ۸ برابری سرمایه ثابت مورد نیاز برای هر شرکت تنها زمانی ممکن است که اندازه بازار محصولات نیز افزایش یافته باشد. بنابراین، تعداد کل شرکت‌های روستایی در همین دوره، چهارده برابر شد و حجم بازار صنایع

1. Jean Oi

۲. ژان اوی (۱۹۹۲) تحلیل‌هایی جذاب در خصوص روش‌های مشارکت دولت‌های محلی چین در فعالیت‌های اقتصادی و بازتقسیم درآمدهای ناشی از تولید صنعتی ارائه می‌کند.

۳. نظام بانکی دولتی تنها مسئول تأمین مالی کسب‌وکارهایی بود که هم بزرگ و هم در مالکیت دولت قرار داشتند و از این رو، بیشتر شرکت‌های روستایی در دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ از مسیر پس‌اندازهای کشاورزان و تشکیل تعاونی‌ها یا اتحادیه‌های اعتباری محلی، مستقل بودند.

روستایی نیز بین سال‌های ۱۹۷۸ و ۲۰۰۰ می‌باید به حدود ۸*۱۴ یعنی ۱۱۲ برابر رسیده باشد که نشان از نرخ رشد میانگین سالیانه‌ای حدود ۲۴ درصد دارد. در واقع کل ارزش سرمایه شرکت‌های روستایی طی دوره مورد بررسی ۱۱۴ برابر شده بود (معادل نمودار ۱۱۲).^۱

چنین سرعتی در انباشت سرمایه اولیه در چین بی‌سابقه بود چرا که در مقایسه با وضعیت انگلستان در قرون هفدهم و هجدهم بسیار قابل توجه بشمار می‌آمد.^۲ با این حال، کشور چین این انباشت سرمایه را بدون دنباله‌روی از سیاست‌های استعمارطلبانه، تجارت برده و امپریالیستی تجربه کرد و به نظر می‌رسد حجم بازار داخلی این کشور نقش شایانی در این بین بازی کرده باشد. اما تعداد قابل توجه روستائیان فقیری که قدرت خرید آنچنانی نداشتند و در عین حال نیز زیرساخت‌های لازم برای اتصال روستاهای محل زندگی‌شان وجود نداشت، تنها بازاری بالقوه بود نه واقعی. این بازار بالقوه در دوره حکومت سلسله چینگ و جمهوری خواهان نیز وجود داشت اما هیچ‌گاه صورت خارجی به خود نگرفت. نه دولت جمهوری خواه و نه حکومت چینگ هیچ‌کدام توجه چندانی به سازماندهی روستائیان نداشتند. حکومت چینگ بر استقرار کارخانه‌های دولتی بزرگ و دولت جمهوری خواه بر اقتصاد آزاد و مالکیت خصوصی زمین تمرکز داشتند. بدین ترتیب، افزایش همزمان عرضه و تقاضا در چین روستایی از سال ۱۹۷۸ از کانال تشکیل تعداد قابل توجهی از شرکت‌های روستایی و همچنین بازار پر حجم داخلی، عمدتاً ناشی از سازماندهی روستائیان توسط مقامات دولت مرکزانیلیستی چین در تمامی سطوح اداری و دولتی بود. این مقامات دولت تجارت‌گرا (و دفاتر اداری‌شان) بی‌گمان کاری را انجام دادند که طبقه تجار انگلیس در پی‌ریزی بازارها و صنایع اولیه در این کشور پیش از صنعتی شدن انجام دادند که در پایان نیز به انتشار کتاب ثروت ملل در سال ۱۷۷۶ منجر شد.

این نکته کلیدی نه تنها برای چین بلکه برای تمامی کشورهای مبتنی بر کشاورزی در جهان کنونی نیز کاربرد دارد. پایه‌ریزی مقدمات شروع انقلاب صنعتی با تکیه کامل بر اقتصاد آزاد و تهییج طبیعی

1. Zhang, Yi and Zhang, Song-song (2001), Data Appendix.

۲. برخی مورخین بر این باورند که برده‌داری و تجارت آن در دو سوی اقیانوس اطلس، منابع مالی مورد نیاز انقلاب صنعتی انگلستان را فراهم کرد. صاحبان مزارع، کشتی‌سازان و تجار کسانی بودند که به نوعی به تجارت برده وابسته شده بودند و از مسیر آن موفق به انباشت منابع هنگفتی شدند و توانستند بانک‌ها و کارخانه‌های بزرگی را در اروپا پی‌ریزی نموده تا کمک زیادی در توسعه سرمایه‌داری در جهان نمایند. مهمتر اینکه، بردگان بکار گرفته شده در مزارع پنبه در سرتاسر آفریقا و آمریکا توانستند حجم قابل توجه پنبه مورد نیاز برای شروع انقلاب صنعتی مبتنی بر کارخانه‌های نساجی را تأمین کنند. برای مطالعه بیشتر در خصوص نقش تجارت برده در انقلاب صنعتی انگلستان می‌توانید از جمله به منابع زیر نگاه کنید:

Sven Beckert (2014), *Empire of Cotton: A Global History*; and Eric Williams (1994), *Capitalism and Slavery*.

بازار امکان‌پذیر نیست زیرا اگر چنین بود تاکنون باید شاهد چند نمونه واقعی از این کشورها در جهان می‌بودیم. این روند تهییج بازار، دست‌کم در مورد قدرت‌های بزرگ صنعتی جهان به پشتیبانی دولت قدرتمند و تجارت‌گرا، روندی بسیار زمان‌بر و بلندمدت بوده و بر همین اساس نیز سال‌های سال به طول انجامید. به علاوه این فرآیند به شدت به سیاست‌های استعمارطلبانه و سیاست‌هایی همچون تجارت برده وابسته بود ولی با وجود این، در جهان امروزی، تهییج بازار به صورتی «مهندسی‌شده» به رهبری دولت‌های محلی و ایالتی (همان‌طور که در چین انجام شد) شاید راهی بهتر یا تنها گزینه امکان‌پذیر برای صنعتی شدن، به‌ویژه در کشورهای در حال توسعه مبتنی بر کشاورزی باشد.^۱

ارتباطی منطقی بین رونق صنعتی روستاها- شهرستان‌های چین در دهه ۱۹۸۰ (سال‌های پیش از جهش اقتصادی این کشور در اواسط دهه ۱۹۹۰) و صنعتی شدن اولیه در انگلستان در دوره ۱۷۶۰-۱۶۰۰ یعنی دوره پیش از شروع انقلاب صنعتی در این کشور (۱۸۵۰-۱۷۶۰) وجود دارد؛ هم مقامات دولت‌های محلی و ایالتی چین و هم تجار انگلیسی، نقشی فعال در پی‌ریزی بازار آزاد و بنیاد اصلی آن یعنی «اعتماد اجتماعی» و کمک در استقرار تعداد زیادی از شرکت‌های صنعتی اولیه بازی کردند.^۲ بنابراین، پاسخ به این معما که چرا صنعتی شدن اولیه بعد از سال ۱۹۷۸ به شکلی ناگهانی و انفجاری در چین شروع شد آسانتر از طرح این پرسش است که چرا با وجود حقوق مالکیت خصوصی،

۱. آدام اسمیت هنگام بازدید و مطالعه در مورد کارگاه سنجاق‌سازی در اوایل سده ۱۸ میلادی، تنها متوجه افزایش هنگام بهره‌وری از مسیر تقسیم کار شد. اما نپرسید که چطور چنین افزایش هنگامی در تولید و عرضه (در اینجا عرضه سنجاق) توانسته بود بازار و تقاضای خود را شکل دهد. او این موضوع را به فرآیند بازاری نسبت داد که سابق بر این وجود داشته است و از مسیر فرض «دست نامرئی» چنین اقدامی را انجام داده است. اما مشکل اینجاست که توجه کافی به تهییج آهسته بازارهای تجاری و شبکه‌های توزیع و زنجیره‌های تأمین در دوره‌های چند صد ساله در اروپا را که پیش‌شرط تخصصی شدن محصولات و تولید و همچنین جدایی و تمایز بین تقاضا و عرضه و تقسیم کار فراهم شده بود، نداشت. هیچ خانواده یا شرکتی جرأت نداشت ظرفیت تولید و عرضه خود را در بازار افزایش دهد مگر اینکه تقاضای کافی در بازار برای این میزان تولید و عرضه وجود داشت. اما چطور یک مغازه روستایی می‌توانست خریداران خود را پیدا کند؟ چطور کسی می‌تواند از جریان ثابت و پایدار مواد اولیه و خام و همچنین ثبات قیمت‌ها و تقاضای بازار در درازای زمان مطمئن باشد؟ تقسیم کار در یک شرکت لزوماً نیازمند تقسیم کار در سایر شرکت‌ها است. از این رو این یک مشکل هماهنگی اجتماعی در مقیاسی بزرگ است. اروپا و به‌ویژه کشور انگلستان، پیش از شروع انقلاب صنعتی و تحت سیاست‌هایی از قبیل تجارت‌گرایی، استعمارطلب، امپریالیسم و تجارت برده توانستند این مشکل هماهنگی اجتماعی را در مدت زمان بیش از یک و نیم سده تهییج طبیعی بازار، حل کنند.

۲. صنایع اولیه در بیشتر جوامع کشاورزی وجود دارد، به‌ویژه در ناحیه دلتای یانگژی در چین. اما بدون دولت تجارت‌گرای قدرتمند و نیز طبقه‌ای بزرگ از تجار برای کمک در پی‌ریزی بازاری حجیم در داخل کشور و همچنین سازماندهی مناسب شبکه‌های تجاری در بازارهای بین‌المللی، این کشورها هرگز نمی‌توانند تا میزانی رشد کنند که بتوان گفت «صنعتی شدن اولیه» را تجربه کرده و پشت سر گذاشته‌اند. برای مطالعه بیشتر در این خصوص به فصل سوم کتاب نگاه کنید.

این فرآیند در نخستین و دومین تلاش‌های حکومت چین و جمهوری خواهان این کشور در سده‌های نوزدهم و بیستم، رخ نداد. با توجه به آنچه تاکنون بدان اشاره شد، اکنون پاسخ به این پرسش ممکن است؛ این کشور در دوره حکومت چین و جمهوری خواهان نه دارای بازاری تهییج شده بود و نه تعداد چندانی سازمان‌دهنده شرکت‌های روستایی و سازندگان بازار داشت. این نبود بازار یا نبود واسطه و سازمان دهنده‌ای برای پی‌ریزی آن، تنها از مسیر رویکردی پایین به بالا به مقوله توسعه صنعتی و به وسیله دولتی قدرتمند و حامی صنعت و تجارت (همانند میچی در ژاپن) قابل حل بود.

ه) فساد به سبک چین

شاید بنیادی‌ترین پرسش برای کشورهایی که تصمیم دارند به صورتی مهندسی شده، سبک چینی راهبرد تهییج بازار را دنبال کنند، به پادشاه مربوط می‌شود: مشخصاً اینکه چگونه تعداد انبوه مقامات دولتی بابت خدمات «واسطه‌گری» آنها پاداش داده می‌شوند و چه هنگام و چگونه این مقامات پس از اجرای وظایف و رسالت خویش باید از صحنه «خارج شوند»؟

پاسخ چینی‌ها به این پرسش بسیار جالب است. اما پیش از بررسی پاسخ چینی‌ها، بد نیست از خود بپرسیم که در گذشته به رهبران چنین دولت‌هایی در سایر کشورها چه پاداش‌هایی داده شده است؟ پاداش‌های مادی که جورج واشنگتن^۱ و آبراهام لینکلن^۲ برای خدماتشان به امریکایی‌ها دریافت کردند، چه بود؟ دنگ شیائوپینگ بابت خدماتش به چین چه چیزی دریافت کرد؟ این پرسش را همچنین می‌توان در مورد ایتو هیروبوما^۳ در ژاپن، پارک چونگ هی^۴ در کره جنوبی و لی کوان یی^۵ در سنگاپور و تعداد دیگری از رهبرانی که توانستند خدمات شایانی به کشور خود ارائه دهند نیز مطرح کرد.^۶ شاید در گام نخست تصور شود این رهبران از سر سخاوتمندی و نجیب‌زادگی خود، اهداف ملی را به منافع شخصی خود ترجیح داده باشند اما ظهور و تقویت چنین احساسات اخلاقی به کنار، نگرانی اصلی و دغدغه مشروع نسبت به بروز فساد وجود دارد؛ تضاد منافع هنگامی رخ می‌دهد که مقامات

1. George Washington
2. Abraham Lincoln
3. Ito Hirobuma
4. Park Chung Hee
5. Lee Kwan Yew

۶. به منظور بررسی زندگی‌نامه یکی از مقامات دولت محلی چین و مسیر وی برای رسیدن به قدرت پس از اصلاحات اقتصادی سال ۱۹۷۸ می‌توانید به داستان شی جین پینگ در آدرس اینترنتی زیر نگاه کنید:

دولتی به شدت درگیر کسب‌وکاری هستند. به هیچ وجه نمی‌توان منکر این موضوع شد که فساد در چین امروزی به شدت رایج شده و تقریباً در سایر کشورهای در حال توسعه از قبیل هند، فیلیپین، مکزیک و اوکراین نیز این معضل وجود دارد. این وضعیت فساد در امریکای انتهای سده نوزدهم و ابتدای سده بیستم نیز وجود داشت.^۱ با این وجود، فساد دولت در چین شکل ویژه‌ای به خود گرفته است: مقامات دولتی در قالب «واسطه‌ها»، به شکلی فعال در حال ارائه خدمات مولد به مشارکت‌کنندگان در بازار هستند و در عوض، مبالغی («رانت») بابت ارائه آن خدمات دریافت می‌کنند. اگرچه این نوع رفتار «رانت‌جویی» دچار مسائل سازگاری با انگیزه و تعارض منافع است، در واقعیت امر با «بهره‌کشی» فاصله داشته و تأثیر مثبتی بر فرآیند توسعه صنعتی چین داشته است.^۲ شاید یکی از عوامل اصلی عدم درک درست و برآورد دقیق وضعیت چین توسط ناظران غربی و نظریه‌پردازان نهادی، همین نقش فعال و کلیدی مقامات چین در هر دو جبهه محلی و ملی است.^۳ این کشور موفق به پایه‌ریزی «نهادهای سیاسی» جدید و انواع جدیدی از خدمات عمومی شده است که دولت ارائه می‌کند. «سرمایه‌داری رفاقتی»^۴ پدیده‌ای شناخته شده است اما هیچ‌گاه اصل و اساس عملکرد دولتمردان چین برای توسعه اقتصادی قرار نداشته است. درست است که بخش‌هایی از سرمایه‌داری رفاقتی در دولت تجارت‌گرای چین وجود دارد (همان‌طور که در سایر کشورهای در حال توسعه نیز وجود دارد) ولی این سرمایه‌داری به هیچ وجه مشخصه و کارکرد کلیدی دولت تجارت‌گرای چین نبوده و عناصر نوآورانه و خلاقانه رفتارهای دولت این کشور را تسخیر نکرده است.^۵

۱. نگاه کنید به:

Carlos D. Ramirez, 2014, Is corruption in China "out of control"? A comparison with the US in historical perspective, *Journal of Comparative Economics*, Volume 42, Issue 1, February 2014, Pages 76-91.

۲. بسیاری از شرکت‌های روستایی چین از اواسط دهه ۱۹۹۰ یا خصوصی شدند یا با سایر شرکت‌های خصوصی ادغام گردیدند.
۳. نظریه‌پردازان نهادی و رسانه‌های غربی بر این باورند که تمامی برنامه‌های توسعه اقتصادی و اصلاحات سال ۱۹۷۸ در چین وسیله‌ای برای حفظ بقای حزب کمونیست چین بوده است. به عنوان نمونه به مقاله‌ای که رویترز در ۸ سپتامبر ۲۰۱۴ منتشر کرد نگاه کنید: «اما یک اقتصاد شکوفا و پررونق صرفاً وسیله‌ای برای رسیدن به هدف نهایی است. علاوه بر این شی جین‌پینگ، اقتصاد این کشور را آزاد کرد چرا که همان‌طور که در سطور پیشین نیز اشاره شد، او به دنبال بقای حزب کمونیست و تضمین آن در بلندمدت بود.» اما اگر تمامی احزاب سیاسی و دولت‌ها در کشورهای در حال توسعه می‌توانستند از حزب کمونیست چین تقلید کنند، مشکل فقر باید در این جهان حل می‌شد.

4. "Crony capitalism"

۵. نظام «غنایم و تاراج» (که مناصب عمومی به وفاداران حزب یا طبقه حاکم تخصیص داده می‌شود) و «تبارگماری» (این عمل مختص کسانی است که با استفاده از قدرت یا نفوذ خود، به خویشاوندان و دوستان نزدیک خود الطافی، به‌ویژه با دادن شغل، اعطا می‌کنند) در اروپا و امریکای سده نوزدهم به طور گسترده‌ای رایج بود و هواخواه داشت. مورخ اقتصادی، هاجون

به منظور درک بهتر نقش دولت چین در جهش اقتصادی این کشور، باید توسعه اقتصادی را در بستر اقتصاد سیاسی، یعنی جایی که هیچ توسعه اقتصادی بدون وجود و مشارکت دولتی فعال امکان‌پذیر نیست، جستجو کرد. این موضوع در خصوص انگلستان سده‌های هجدهم و نوزدهم، امریکا و ژاپن سده‌های نوزدهم و بیستم، و نیز چین امروزی مصداق دارد. پرسش واقعی این نیست که آیا دولت باید نقشی داشته باشد یا خیر، بلکه در این مورد است که چطور باید درگیر این موضوع شود. در دولت‌های رفاه (همانند دولت‌های مدرن امروزی امریکا و اروپا) نقش اساسی دولت دگرگون شده است؛ دولت نقش بازتوزیع درآمدها یا به تعبیری دیگر، چگونگی تقسیم کیک اقتصادی را دارد. اما در چین، نقش اساسی دولت، پی‌ریزی شرایط کسب‌وکارها (از جمله زیرساخت‌های مورد نیاز) است به نحوی که حتی مردم فقیر انگیزه و ابزارهای لازم برای کار کردن، درآمدزایی و رشد و بزرگ کردن کیک اقتصاد را داشته باشند.^۱

دولت صرفاً نهادی نیست که وظیفه کنترل خشونت و ایجاد نظم اجتماعی را بر عهده داشته باشد؛ دولت همچنین نهادی است که می‌تواند شکست‌های بازار را حذف یا بر آنها غلبه کند، و مسائل نبود

چانگ، به روشنی بیان می‌کند: «فروش آزادانه مناصب دولتی و امتیازات عمومی - گاهی اوقات با اعلان عمومی قیمت هر کدام - عملی متداول در بیشتر کشورهای اکنون توسعه یافته، چه پیش و چه در طول دوران صنعتی شدن آنها بوده است.» (Ha-Joon Chang, 2003, p. 78)

۱. این تفاوت حیاتی در نقش دولت، در برنامه‌های محرک مالی آمریکا و چین پس از بحران مالی سال ۲۰۰۷ نیز به خوبی هر چه تمام‌تر آشکار شد: هر دو کشور با هدف مبارزه با بحران مالی و جلوگیری از رکود اقتصادی پس از آن، برنامه‌های محرک مالی بزرگی را که حجم آن به بیش از ۵ درصد تولید ناخالص داخلی هر یک می‌رسید، به اجرا گذاشتند. اما در ایالات متحده آمریکا این منابع مالی بیشتر خرج سیاست‌های انتقال درآمدی شد در حالی که در چین عمدتاً خرج پی‌ریزی زیرساخت‌های اقتصادی شد. ظاهراً برنامه‌های محرک اقتصادی در چین در مقایسه با آمریکا کارسازتر بوده است (Wen And Wu, 2014). در مورد یونان، دولت این کشور برای چندین دهه با ارایه مشاغل دولتی با درآمد عالی و همچنین پرداخت مستمری‌های سخاوتمندانه در حوزه بازنشستگی و سایر مزایای رفاهی، به شکل مستقیم به شهروندان خود یارانه می‌داد ولی در پایان این موضوع منجر به پایه‌ریزی اقتصادی شد که در آن از هر پنج شهروند در سن فعالیت یک نفر دارای شغل دولتی بود. همین مخارج سنگین و سخاوتمندانه دولتی یکی از مهم‌ترین دلایل بحران بدهی این کشور در ابتدای دهه ۲۰۱۰ بود. یونان برخلاف آلمان و بدون به اتمام رساندن دوره دوم انقلاب صنعتی، وارد مرحله دولت رفاه شد. بنابراین مشکلات مالی یونان در سده ۲۱ در واقع از دهه‌ها پیش شروع شده بود یعنی زمانی که احزاب سیاسی این کشور برای پیروزی در رقابت‌های انتخاباتی و به منظور جذب آرای افراد، وعده افزایش هر چه بیشتر برنامه‌های رفاهی را به مردم می‌دادند. همین موضوع نیز یکی از چندین مشکل کلیدی دموکراسی نیز بشمار می‌آید.

2. North, Wallis and Weingast, 2009

این کتاب با مشخصات «خشونت و نظم اجتماعی»، نوشته نورت، والیس و وینگاست، ترجمه جعفر خیرخواهان و رضا مجیدزاده، ۱۳۹۶، نشر روزنه منتشر شده است.

بازار و پی‌ریزی و خلق بازار غایب را در کشورهای در حال توسعه حل و فصل کند. عدم موفقیت در ایجاد بازار کالا، بازار کار و بازار مالی داخلی یکپارچه در بسیاری از جوامع مبتنی بر کشاورزی، همیشه به علت وجود دولت‌های «استثمارگر یا بهره‌کش» با منافع مستحکم گسترده پشت پرده نبوده است بلکه هزینه‌های هنگفت مورد نیاز برای هماهنگی اجتماعی در جهت پایه‌ریزی چنین بازارهایی نیز بسیار حائز اهمیت است. از این رو مشکل نبود بازار مناسب، که در کشورهای در حال توسعه امری عادی است، به عدم حضور دولت و خدمات آن برمی‌گردد: بدون وجود طبقه بزرگ و قدرتمندی از تجار، هزینه‌های هنگفت هماهنگی تبدیل کارگاه‌های صنعتکار خانوادگی به کارخانه‌های بر پایه کار گروهی و متکی بر اصل تقسیم نیروی کار، تخصصی شدن و تفکیک عرضه و تقاضا، تنها از مسیر کمک و رهبری دولت به سرانجام می‌رسد. تنها چند کسب و کار سرمایه‌بر با شرکت‌های بزرگ بین‌المللی نمی‌توانند صنعتی شدن واقعی را به وجود آورند. چین پس از شوریهایی همچون ژاپن، سنگاپور، کره جنوبی و تایوان، یک بار دیگر به جهانیان نشان داد چطور انقلاب صنعتی از مسیر نوعی تهییج مهندسی شده بازار و با حضور فعال دولت‌های ملی و محلی امکان‌پذیر است. به همین دلیل، عدم رشد شرکت‌ها و تشکیل بازارها در کشورهای در حال توسعه (از قبیل کشورهای جنوب صحرای آفریقا و حتی هند امروزی) بیشتر از آنکه نشان از شکست بازار (غیبت بازار) باشد نشان از شکست دولت (غیبت دولت) دارد.

بسیاری از مقامات دولت‌های محلی و روستایی چین از یک طرف نقش رهبرانی خیرخواه (به سبک دنگ شیائوپینگ) و از طرف دیگر نقش تجار را بازی می‌کنند؛^۱ این مقامات عزمی جزم دارند (و در عین حال دارای اختیارات لازم هستند) تا برای توسعه اقتصاد نواحی و مناطق تحت اختیار خود و همچنین، طراحی سیاست‌های توسعه‌ای مناسب بر پایه شرایط اقتصادی (مزایای نسبی و مواهب طبیعی) هر منطقه، اقدامات مناسب را انجام دهند. این گروه مدیران دولتی انگیزه لازم برای فعالیت سرسختانه و پایدار برای جذب سرمایه‌گذاری از خارج، ساخت پل‌ها، تعمیر جاده‌ها، مذاکره برای اخذ وام بانکی، ارائه اطلاعات تجاری به کسب‌وکارهای محلی، مذاکرات اقتصادی فرامنطقه‌ای، راه‌اندازی پارک‌های علم و فن‌آوری، سازماندهی نمایشگاه‌های تجاری برای تشکیل روابط تجاری با جهان خارج، حل و فصل اختلافات کسب‌وکارها، تهیه زمین برای تسهیل ورود شرکت‌ها و سایر موارد

۱. طنزی رایج در میان چینی‌ها با این مضمون وجود دارد: «مقامات دولتی چین فاسدترین و در عین حال، کارآترین؛ مولدترین و زحمت‌کش‌ترین مدیران اجرایی بر روی زمین هستند.»

مشابه را داشتند. البته، طبیعی بود برخی از این مقامات محلی تطمیع شده و برای ارایه خدمات خود رشوه‌هایی از شرکت‌های محلی و حتی شرکت‌های خارجی نیز دریافت کنند. به لحاظ سیاسی، جبران ارزش افزوده‌ای که هر یک از این مقامات به اقتصاد هر منطقه سرازیر کردند، از مسیر پرداخت پاداش و حقوق بیشتر امکان‌پذیر نبود. اما خلاقیت، کارآفرینی و فعالیت سرسختانه این گروه «خالقان بازار» (یا همان آنزیم‌های تهییج بازار) اجازه داد کشور چین فرآیند تهییج بازار را که در انگلستان حدود یک و نیم سده به طول انجامید، تنها در مدت کمتر از یک دهه به سرانجام برساند. این فرآیند سریع در چین (مشابه کشورهای موسوم به ببرهای آسیا) ثابت کرد تهییج مهندسی شده بازار در دستیابی به توسعه اقتصادی نه یک اتفاق نادر، بلکه الگو و منطقی قانونمند برای توسعه اقتصادی در تمامی کشورهای در حال توسعه کنونی نیز بشمار می‌آید.^۱

هنگامی که رهبران کشورهای خارجی در دیدار سال‌های ۸۷-۱۹۸۵ خود از چین از دلایل تجربه چنین رشد سریعی پس از شروع اصلاحات سال ۱۹۷۸ در این کشور می‌پرسیدند،^۲ پاسخ دینگ شیائوپینگ نشان از نقش ضروری و محوری شرکت‌های روستایی در این فرآیند داشت: «ما هر ساله ۷ میلیون جوان جویای شغل داریم.^۳ چطور می‌توان این مشکل را حل کرد؟ ما راه حل خود را پیدا کرده‌ایم ... راه حل ما شرکت‌های روستایی است ... رشد خیره‌کننده و غیرمنتظره ناشی از اصلاحات در مناطق روستایی در نتیجه رشد خیره‌کننده و انفجاری شرکت‌های روستایی است ... همچنین، پیدایش ناگهانی تعداد زیاد وگسترده‌ای از کسب‌وکارهای حرفه‌ای و تشکیل محصولات تخصصی منطقه‌ای نیز محصول شرکت‌های روستایی است. این فرآیند به هیچ وجه پیشاپیش توسط دولت مرکزی طراحی نشده بود و نمی‌توان آن را به دولت مرکزی نسبت داد. نرخ رشد پایدار واقعی ۲۰ درصدی سالیانه کسب‌وکارهای روستایی، به شکلی معجزه‌آسا مشکل اشتغال را برای نیروهای کار مازاد در مناطق روستایی کشور حل کرد به طوری که این شرکت‌ها سالانه برای بیش از ۵۰ درصد نیروی کار موجود در روستاها شغل ایجاد کردند. چنین نتایج خیره‌کننده‌ای نشانگر آن است که ما توانسته‌ایم کار درستی برای مردمان مان انجام دهیم. همه این نتایج واقعاً فراتر از انتظاراتم بوده و

۱. به جز ژاپن، دولت‌های محلی در دیگر کشورهای موسوم به ببرهای آسیا، به نسبت آنچه در چین اتفاق افتاد اهمیتی نداشته‌اند چرا که اقتصاد این کشورها خیلی کوچک است.

۲. البته این ناظران در آن زمان دگرگونی‌های بسیار چشمگیرتر اقتصاد این کشور در دهه ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰ را هنوز ندیده بودند.

۳. در سال ۲۰۱۳، در میانه کندشدن رشد اقتصادی جهان، کشور چین موفق به ایجاد ۱۳٫۱ میلیون شغل جدید شد که در مقایسه با رقم ۲٫۲ میلیونی ایالات متحده آمریکا بسیار چشمگیر بود.

با کمال تعجب و ناباوری اتفاق افتاده است.^۱ شاید بتوان گفت دنگ شیائوپینگ در پاسخ به پرسش ناظران غربی کمی جانب احتیاط را رعایت کرده باشد. چرا که از اشاره به اینکه مقامات دولتی در سطح شهرستان‌ها و روستاها نقش محوری و اساسی در پایه‌ریزی و راه‌اندازی سریع شرکت‌ها و صنایع روستایی داشته‌اند، خودداری کرد.

سرمایه‌گذاری بیش از حد در زیرساخت‌های بخش عمومی یکی دیگر از زمینه‌های فسادزای دولت بشمار می‌آید. وجود رقابت میان دولت‌های محلی چین در تقویت اقتصادهای محلی (و همچنین در رانت‌جویی) خود را در استقرار بیش از نیاز زیرساخت‌های محلی نشان داد (همانند پدیده «شهر ارواح» و جاده‌های خالی از خودرو که به جای خاصی نمی‌رسید). اگرچه در واقعیت امر این مشکلی بشمار می‌آید اما این نوع فساد با آن نوع فساد که در بیشتر کشورهای در حال توسعه شاهد آن هستیم متفاوت بود چرا که در آن کشورها هر چند مقامات دولتی اقدام به دریافت مبالغ هنگفتی پول در قالب رشوه می‌کردند ولی این دریافت‌ها منتج به تشکیل چیزی نمی‌شد در حالی که در چین گرچه مشکل فساد و رشوه وجود داشت ولی در عوض، این مبالغ پرداختی خود را در توسعه مناطق نشان می‌داد.^۲ اما به طور کلی، مشکل سرمایه‌گذاری مازاد بر نیاز باید با احتیاط تفسیر کرد؛ همان‌طور که بارها و بارها در حین چرخه‌های سرمایه‌گذاری و بحران مالی در اقتصادهای سرمایه‌داری سنتی آشکار شده است، نیروهای بازار نیز گرایش به تشکیل سرمایه‌گذاری مازاد مثلاً سرمایه‌گذاری مازاد در بخش زیرساخت‌ها دارند.

رونق بخش راه‌آهن در امریکای سده نوزدهم یکی از این موارد بشمار می‌آید. کمپانی‌های راه‌آهن امریکا در این سده با ترسیم چشم‌انداز کسب سود هنگفت ناشی از انحصار طبیعی و در رقابت شدید جهت افزایش سهم بازار خود در حوزه حمل و نقل، شروع به سرمایه‌گذاری عظیم در بخش راه‌آهن کردند. در نتیجه این سرمایه‌گذاری‌های عظیم، «تُن- مسافت طی شده توسط ۱۳ تا از بزرگترین

۱. دنگ شیائوپینگ به خوبی می‌دانست که ایده شرکت‌های روستایی برای نخستین بار توسط مائو در سال ۱۹۵۸ و در دوران جهش بزرگ معرفی شده بود و تلاشی هم که در آن دوران در این راستا صورت گرفته بود با شکست اساسی روبرو شد. دنگ شیائوپینگ مسئول اصلی تعطیلی شرکت‌های روستایی بعد از قحطی بزرگ سال‌های ۶۲-۱۹۶۱ بود. او همیشه مدافع فعال رویکرد از بالا به پایین به توسعه صنعتی و طرفدار استقرار و پایه‌ریزی شرکت‌های بزرگ با فن‌آوری‌های به‌روز و برتر بود. ... اینها همه تا زمانی بود که در پایان انقلاب فرهنگی عدم کارایی شدید برنامه‌ریزی متمرکز بر او کاملاً آشکار شد. او هرگز بر این باور نبود که شرکت‌های روستایی مائو راهی برای شکستن بلای برنامه‌ریزی متمرکز باشند، بنابراین زمانی که شرکت‌های روستایی به شکل ناگهانی بعد از اصلاحات سال ۱۹۷۸ رونق گرفت، او بسیار متعجب شد.

۲. برای بحث بیشتر در مورد مسئله فساد به فصل پنجم نگاه کنید.

خطوط راه‌آهن این کشور بین سال‌های ۸۰-۱۸۶۵ حدود ۶۰۰ درصد افزایش یافت و تنها در فاصله زمانی ۶ ساله از ۷۶-۱۸۷۰ مسافت طی شده به بیش از دو برابر رسید ... و رقابت در میان بزرگترین خطوط راه‌آهن به حد اعلائی خود رسیده بود. این شرکت‌ها بیشتر از آنچه که در واقع نیاز بود، اقدام به ساخت خطوط ریلی می‌کردند و بیشتر نیز درگیر جنگ‌های ویرانگر قیمتی بودند؛ به عنوان نمونه، در دهه ۱۸۸۰ بین سنت لوئیس و آتلانتا بیش از ۲۰ مسیر رقابتی ایجاد شده بود.^۱

ر) قوانین، درس‌ها و پرسش‌های بنیادین توسعه

علیرغم تلاش‌های عظیم بسیاری از کشورهای در حال توسعه در جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی و تشکیل صنایع تولیدی کارآمد و به‌روز در شهرهای بزرگ، این کشورها در تقلید انقلاب صنعتی با شکست روبرو شدند چرا که یک مسئله اساسی را نادیده گرفتند و آن بی‌توجهی به پیش‌زمینه‌های ظهور انقلاب صنعتی یا اصطلاحاً «سیکل اولیه صنعتی شدن» یا «توسعه صنعتی اولیه» است. بسیاری از این کشورها بجای اینکه در مرحله نخست، زیربنای اصلی نیل به صنعتی شدن را در میان گروه عظیم جمعیت دهقانی و کشاورزی در سرتاسر مناطق شهرستانی و روستایی کشور مستقر نمایند، با شتاب‌زدگی اقدام به پی‌ریزی و تشکیل صنایع مدرن سنگین و سرمایه‌بر در شهرهای بزرگ یا مناطق تجاری کردند.^۲ همین امر نیز باعث شد تا در این دوره، هشدارهایی ناصواب نسبت به شروع انقلاب صنعتی در برخی کشورهای در حال توسعه و توسعه یافته کنونی داده شود. برای نمونه، در سال ۱۹۶۰ دلبلیو دلبلیو روستو^۳ ادعا کرد چین و هند انقلاب صنعتی خود را شروع کرده و در آستانه جهش

۱. اتفاقاً، بسیاری از کارگران بخش راه‌آهن، از چین اواخر سلسله چینگ آمده بودند. این کارگران چینی ثابت کردند که هم سخت‌کوش‌تر و هم ماهرتر از هم‌تایان قفقازی خود هستند. اما این کارگران چینی و فرزندان‌شان حتی تا اوایل سده بیستم در آمریکا در شرایط تبعیضی قومی و نژادی بسیار بدی بسر می‌بردند. برای نمونه، قانون منع مهاجرت کارگران چینی به آمریکا که قانون دولت فدرال آمریکا بود و در ششم ماه می ۱۸۸۲ به امضاء رییس جمهور چستر آلن آرتور رسیده بود، یکی از مهمترین محدودیت‌های مهاجرت آزاد در تاریخ آمریکا بود که کارگران چینی را از مهاجرت به آمریکا به شدت محروم کرده و نخستین قانون اجرا شده برای جلوگیری از ورود یک گروه قومی خاص به ایالات متحده آمریکا بشمار می‌آمد. این قانون تا ۱۷ دسامبر سال ۱۹۴۳ همچنان پابرجا بود.

Political Order and Political Decay, 2014, p.166

این کتاب با مشخصات «نظم و زوال سیاسی» نوشته فرانسویس فوکویا، ترجمه رحمن قهرمانپور، چاپ اول، ۱۳۹۶، ۶۰۶ صفحه در انتشارات روزنه منتشر شده است.

۲. از قبیل شرکت خودروسازی آسترا اینترنشنال در اندونزی که در سال ۱۹۵۷ تاسیس شد و صنعت هواپیمایی اندونزی که در دهه ۱۹۸۰ ساخته شد.

3. W.W. Rostow

اقتصادی قرار دارند؛ او رشد صنعتی سریع و نرخ رشد ۱۰ درصدی سالیانه سرمایه‌گذاری‌ها را در این کشورها دیده بود.^۱ اما ثابت شد که هشدارش به کلی اشتباه بوده چرا که نه تنها در دهه ۱۹۷۰ شاهد جهش اقتصادی این دو کشور نبودیم بلکه هر دو کشور همچنان در دام مالتوس باقی مانده بودند. از این‌رو، می‌توان گفت رشد تولید ناخالص داخلی و نرخ سرمایه‌گذاری را نمی‌توان به عنوان شاخصی از وقوع یا عدم وقوع انقلاب صنعتی در یک کشور قلمداد کرد بلکه برعکس، این توالی و فرایند تولید صنعتی است که اهمیت دارد. در سال‌های ۱۸۴۰-۱۷۵۰ اقتصاد انگلستان با نرخ رشد میانگین سالیانه یک تا یک و نیم درصد حال افزایش بود اما در واقع، این کشور در حال تجربه نخستین انقلاب صنعتی خود بود.

در اواسط سده بیستم، برخی از کشورهای امریکای لاتین و کشورهای جنوب شرقی آسیا دهه‌ها بود که رشد اقتصادی بالای ۵ درصد را تجربه می‌کردند اما هنوز قادر به شروع انقلاب صنعتی و تجربه مرحله نخست آن نبودند. چین نیز بین سال‌های ۱۹۵۳-۷۸ (دوره تجربه سومین تلاش این کشور برای صنعتی شدن) نرخ رشد میانگین سالیانه شش و نیم درصدی را تجربه کرد که در مقایسه با نرخ رشد اقتصادی کره جنوبی بین سال‌های ۱۹۶۲-۹۲ نیز بالاتر بود اما این کشور قادر به شروع مرحله نخست توسعه صنعتی نبود و در مقابل، این کره جنوبی بود که این مرحله را تجربه کرد.^۲

بنابراین، تجربه صنعتی شدن چین از سال ۱۹۷۸ به بعد (و همچنین ۳ تجربه ناموفق پیشین این کشور) باری دیگر نشان داد صنعتی شدن به سادگی و تنها از مسیر ثبت نرخ رشد بالای سرمایه‌گذاری

1. W.W. Rostow, 1960. *The Stages of Economic Growth: A Non-Communist Manifesto*. Cambridge UK: University Press.

۲. اصولاً به دو دلیل، رشد تولید ناخالص داخلی ابزاری دقیق برای اندازه‌گیری عملکرد اقتصادی پویایی صنعتی یک کشور نیست: علت نخست اینکه، این شاخص چندان پرمعنی و عمیق نیست و دچار خطاهای بزرگ اندازه‌گیری است و دوم اینکه، بسیاری از اجزای اصلی آن برای اندازه‌گیری توسعه صنعتی در یک کشور بسیار نامناسب هستند. اما معیار بهتر از آن، نرخ رشد تولیدات صنعتی در صنایع مهم و محوری است که با مرحله توسعه یافتگی هر کشور ارتباط تنگاتنگی دارد. برای نمونه، رشد تولید منسوجات برای کشورهایی که در حال تجربه نخستین مرحله انقلاب صنعتی خود هستند، معیاری درست از وضعیت سلامت اقتصادی است. بین سال‌های ۳۳-۱۸۰۳، در مدت زمان نخستین انقلاب صنعتی انگلستان، تعداد دستگاه‌های بافندگی و نساجی در این کشور از ۲ هزار و ۴۰۰ فقره به ۱۰ هزار فقره افزایش یافت.

http://en.wikipedia.org/wiki/Textile_manufacture_during_the_Industrial_Revolution

که نشان از نرخ رشد ۱۳ درصدی سالیانه در مدت زمانی ۳۰ ساله داشت. در عین حال، طی دوره مورد اشاره نرخ رشد اقتصادی در این کشور در هر سال کمتر از یک و نیم درصد بود. همچنین، زمانی که ایالات متحده آمریکا در حال شروع نخستین تجربه انقلاب صنعتی خود بین سال‌های ۳۰-۱۸۱۰ بود، در این دوره ۲۰ ساله، تعداد دوک‌های پنبه به‌طور متوسط سالیانه ۱۳ درصد رشد کرد و از ۱۰۰ هزار فقره به ۱ میلیون و ۲۰۰ هزار فقره افزایش یافت. (نگاه کنید به (David Landes, 1999, p. 300

در حوزه فن‌آوری‌های مدرن و کارآمد بدست نمی‌آید. در عین حال، صنعتی شدن نه می‌تواند با تغییرات ناگهانی مسیر کشور در جهت دموکراسی و نه با حق رأی اکثریت حاصل شود بلکه پیش از هر چیز باید به شکلی اولیه، ساده و ابتدایی، در مناطق روستایی و تحت شرایط باثبات سیاسی (عدم وقوع انقلاب و شورش) شروع شود. لازم است این فرآیند، از پایین به بالا باشد تا بتواند به آزادسازی ظرفیت خفته توده مردم و آزادسازی روح کارآفرینی منجر شود و در عین سازماندهی، روستاییان و نیروی کار روستایی را از شکل اتم‌های آزاد و خود محور به نیروهایی جهت‌دار و سازماندهی شده مبدل کند. این فرآیند سبب تقویت و گسترش تقسیم کار و تخصصی شدن تولیدات شده و بهبود قدرت خرید و سطح دستمزدهای مردم را به همراه دارد و در پایان نیز تهییج و تعمیق بازار را به دنبال خواهد داشت. مسیر مورد اشاره، اساسی‌ترین شیوه برای فرار همزمان از دام مالتوس و همچنین شروع انقلابی فراگیر در راستای صنعتی شدن بشمار می‌آید.

فشار در جهت تشکیل صنایع مدرن سنگین در مقیاس‌های بزرگ از مسیر راهبرد جایگزینی واردات (همان راهبردی که در دهه ۷۰-۱۹۵۰ در چین و کشورهای امریکای لاتین دنبال شد) و وابستگی شدید به بدهی خارجی (همانند تجربه اروپای شرقی پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی) یا از مسیر تشکیل پیش از موعد نهادهای سیاسی و مالی مدرن (که خود سبب به خطر انداختن ثبات سیاسی و مالی کشور می‌شود، این اصل اساسی نظریه آدام اسمیت را که ثروت ملل از تقسیم کار ناشی می‌شود کنار گذاشته و در عوض، به حجم بازار محدود می‌گردد. به عبارت دیگر، این رویکردها در درک اینکه تولید انبوه کالا نیازمند قدرت خرید مناسب (بازار بزرگ) و استفاده از شبکه‌های توزیع گسترده است و این نکته که پی‌ریزی تمامی مراحل مورد اشاره در گام نخست بسیار هزینه‌بر است، ناتوانند. بدین ترتیب، اصلی‌ترین دلیل ناکامی این راهبردهای توسعه، عدم درک این اصل ساده اقتصادی است که برخلاف قانون موسوم به «قانون سی»، عرضه به شکل خودکار تقاضای خود را ایجاد نمی‌کند.

بین سال‌های ۱۸۶۰ (جنگ دوم تریاک) و ۱۸۹۴ (جنگ نخست با ژاپن) حاکم وقت در زمان حکومت سلسله چینگ، بیش از ۱۵۰ کارخانه مدرن در مقیاس بزرگ ایجاد کرد که شامل ۱۶ شرکت بزرگ کشتی‌سازی و ساخت ماشین‌آلات و تجهیزات، ۹۷ کارخانه مکانیزه تولید منسوجات، ۸ شرکت چاپ و ۴ شرکت فولاد بود. این شرکت‌های مدرن بیشتر تحت مالکیت دولت بودند و از مسیر بدهی خارجی و بدهی دولت تأمین مالی می‌شدند اما مهمتر اینکه تمامی شرکت‌های مورد اشاره در شهرها و مناطق بزرگ تجاری از قبیل شانگهای (۲۵ درصد) و گوانگدونگ (۶۰ درصد) تشکیل

شده بودند. صنایع اولیه، مغازه‌ها، کارگاه و تجارت فعال در مناطق گسترده روستایی این کشور به طور کامل نادیده گرفته شده و حتی مورد بی‌مهری دولت نیز قرار می‌گرفت. جمهوری خواهان نیز رویکردی مشابه رویکرد توسعه صنعتی از بالا به پایین آخرین سلسله چینگ دنبال کردند. این دولت توجه اندکی به توسعه مناطق روستایی داشت و در عوض تمرکز اصلی خود را بر تشکیل شرکت‌های تولیدی مدرن با مقیاس بزرگ در شهرهای بزرگ تجاری گذاشت. برای نمونه، در سال ۱۹۳۷، بیش از ۴۰ درصد ظرفیت صنعتی چین (که بیشتر شامل کارخانه‌های تولید نساجی بود) در شانگهای واقع شده بود.^۱ چنین رویکرد از بالا به پایین به صنعتی شدن بر پایه شهرهای بزرگ، در نقطه مقابل رویکرد ژاپنی صنعتی شدن و سیاست‌های صنعتی این کشور پیش و پس از انقلاب میجی در سال ۱۸۶۸ بشمار می‌آمد. دوره ادو^۲ در ژاپن (۶۸-۱۶۰۳) یعنی سال‌های پیش از شروع انقلاب میجی، اساسی‌ترین و مهم‌ترین گام‌ها در آماده‌سازی کشور جهت توسعه صنعتی برداشته شد. در اصل، سال‌های مورد اشاره دوره بازرگانی فعال، تهییج بازار، ثبات سیاسی، رشد کشاورزی، هماهنگی ملی از مسیر تشکیل زیرساخت‌های ارتباطی، رونق تولیدات کارخانه‌ای و صنعت کاران در مناطق روستایی، افزایش و پشتیبانی رسمی از صنایع روستایی به وسیله دولت ملی و دولت‌های محلی و گسترش آموزش در این کشور بشمار می‌آمد.^۳ دوره موسوم به «صنعتی شدن اولیه» در ژاپن در عین حال هم پیروزمندانه و هم بسیار چشم‌گیر و بی‌نظیر بود چرا که دیوید لندز، مورخ اقتصادی، عمیقاً بر این باور بود که «ژاپنی‌ها حتی در صورت عدم شروع انقلاب صنعتی در اروپا، دیر یا زود انقلاب صنعتی خاص خود را به راه می‌انداختند.» (Landes, 1999, p. 368)

این فرآیند صنعتی شدن اولیه، هرچه بیشتر مورد توجه و پشتیبانی دولت میجی قرار گرفت. چرا که تأکید و تکیه او بر ملی‌گرایی، انگیزه و نیرویی برای جلوگیری از حمله احتمالی خارجی‌ان، توسعه‌طلبان و از دست دادن حاکمیت این کشور بشمار می‌آمد. دولت میجی نیز درست همانند چین در سال‌های پس از شروع اصلاحات ۱۹۷۸، تمامی نیروی کار موجود در مناطق روستایی این کشور را درگیر توسعه صنعتی اولیه کرد و اصلاحات اقتصادی و سیاسی مورد نیاز را برای تسهیل تجارت، تشکیل زیرساخت‌ها و تقویت تجارت بین‌المللی فراهم کرد. اهمیت چنین حرکتی در این بود که دولت میجی سعی نکرد

1. See, e.g., Li Zhou (2005), "The Origin and Development of Rural Industrialization in China: A Case Study of Yong Village (1978-2004)."

2. Edo

3. See, e.g., Toyo Keizai Shimposha (2000, pp.42-46), "The Industrialization and Global Integration of Meiji Japan," Chapter 5 in "Globalization of Developing Countries: Is Autonomous Development Possible?" Also see David Landes, 1999, *The Wealth and Poverty of Nations*, Chapter 22

تا توسعه صنعتی کشور را از مسیر ایجاد کارخانه‌های مدرن تولیدی بزرگ در سطح شهرهای تجاری بزرگ این کشور شروع کند (شاید به خاطر نبود تسهیلات کلان خارجی در آن برهه از زمان) ولی در مقابل، همه تمرکز خود را بر تشکیل صنایع نساجی با مقیاس کوچک و کاربر و همچنین صنایع تبدیلی مواد غذایی در مناطق روستایی گذاشت تا بتواند یک پایگاه مناسب صنعتی در ژاپن ایجاد کند تا در آینده نه چندان دور توانایی رقابت در پهنه بین‌المللی را داشته باشد.

«مهمترین قلم صادراتی ژاپن در دوران حکومت میجی (۱۹۱۲-۱۸۶۸)، تایشو (۲۶-۱۹۱۲) و شائولین (۳۶-۱۹۲۶)، نخ ابریشم، چای و محصولات دریایی بود ... در دوران حکومت میجی تمام روستاهایی که می‌توانستند توت کافی برای پرورش کرم ابریشم جمع‌آوری کنند، قادر بودند درآمد بسیار مناسبی از این محل بدست آورند (چیزی که تقریباً در ژاپن امروزی مشاهده نمی‌شود). از این بُعد، ابریشم نه تنها محصولی سنتی بشمار می‌آمد بلکه می‌توانست سبب سرریز شدن مال و دارایی به سمت روستاها شود اما ابریشم به علت ارزآوری هنگفتی که داشت، نقشی اساسی در فرآیند توسعه صنعتی ژاپن بازی کرد... کشور ژاپن کالاهای نیم ساخته و اولیه را صادر و محصولات ساخته شده و کارخانه‌ای از قبیل منسوجات را وارد می‌کرد (الگوی تجاری که خیلی از کشورهای در حال توسعه هنوز هم درگیر آن هستند) با این وجود، زمانی که صنعت پنبه در ژاپن رشد خود را شروع کرد، واردات منسوجات گام به گام و پیوسته کاهش یافت به طوری که در سال ۱۹۰۰ تقریباً به صفر رسید. علاوه بر این، از نیمه دوم دهه ۱۸۹۰ این کشور صادرات نخ پنبه و پوشاک را به کشورهای همسایه آسیایی خود شروع کرد و در همین دوره پنبه خام را در مقیاس بسیار عظیم، به‌ویژه از هند وارد کرد. به بیان دیگر، توسعه صنعتی کشور ژاپن در دوره میجی نوعی انقلاب صنعتی خفیف بشمار می‌آمد که مسیر خود را از واردات به تولید داخلی و سپس به صادرات باز کرد. لازم به ذکر است که در مدت زمان این دوره‌گذار، تولید پنبه نقشی اساسی داشت.» (Toyo Keizai Shimposha, 2000, pp. 51-52)

ژاپن تشکیل صنایع سنگین را تا پایان حکومت میجی به ویژه تا دوره پس از جنگ جهانی نخست شروع نکرد. حتی پس از پایان دوره میجی، صنایع شیمیایی، کشتی‌سازی و آهن و فولاد و همچنین کارخانه‌های ماشین‌آلات و تجهیزات الکتریکی و لوازم برقی در مراحل ابتدایی خود قرار داشتند و کشور هنوز در فرآیند یادگیری و تقلید از غرب بود. صنایع مورد اشاره هنوز در شرایطی قرار نداشتند که بتوان آنها را به عنوان عوامل یا نیروهای اصلی تولید دانست. این صنایع حتی توان لازم برای رقابت در حوزه بین‌المللی را نداشتند و ماشین‌آلات و تجهیزات سرمایه‌ای مورد نیازشان همگی از کشورهای

غربی وارد می‌شد.^۱ زمانی که ژاپن در اوان ورود به سده بیستم، نخستین انقلاب صنعتی خود را به اتمام رساند، تقاضای هنگفت داخلی برای زیرساخت‌ها و ماشین‌آلات مدرن، پایه‌ریزی انقلاب صنعتی دوم را گریزناپذیر کرده بود. دولت میجی از مسیر پی‌ریزی نخستین صنایع دولتی سنگین از قبیل کارخانه ساخت توپ توکیو، زرادخانه نیروی دریایی یوکوزوگا^۲، کارخانه ساخت توپ اوزاکا^۳ و زرادخانه نیروی دریایی کوور^۴ که همگی از فن‌آوری‌ها و تجهیزات وارداتی از غرب تغذیه می‌شدند، شالوده‌های انقلاب صنعتی دوم را پی‌ریزی کرد و به تدریج با یادگیری و مهندسی معکوس چنین فن‌آوری‌هایی در داخل کشور، این صنایع نیز خصوصی شدند و همین خصوصی‌سازی صنایع سنگین، خود نتیجه‌ای بزرگ بشمار می‌آمد.

دولت ژاپن بعد از اتمام دوره توسعه صنعتی اولیه و نخستین انقلاب صنعتی، زمینه‌های ایجاد فرآیند «فشار بزرگ» در جهت به‌روزرسانی صنایع را فراهم کرد. اقدام دولت ژاپن در بدست گرفتن ابتکار عمل برای ایجاد صنایع سنگین بر مبنای بازار بزرگ و شبکه‌های توزیع مناسب و نیز استفاده از صرفه‌ها و پس‌اندازهای مراحل پیشین توسعه صنعتی کشور، منحنی یادگیری ژاپنی‌ها در تشکیل صنایع سنگین را به‌طور جدی هموار و کوتاه کرد. بدین ترتیب، در اواخر دوران میجی، بخش خصوصی به تدریج در حوزه‌هایی همچون کشتی‌سازی، واگن‌های قطار و ابزارآلات و تجهیزات مربوط به ماشین‌آلات جای پای خود را محکم کرد. در عین حال، مهندسی و کارگرانی که درگیر فن‌آوری‌های جدید بکار گرفته شده در سایت‌های اسلحه و مهمات‌سازی دولتی بودند به تدریج شروع به انتقال دانش خود به بخش خصوصی و ایجاد کسب‌وکارهای شخصی کردند. به دنبال آن، فن‌آوری‌های غربی به‌طور گسترده‌ای رواج یافت و کسب‌وکارهای کوچک و پیمانکاران فرعی در توکیو و اوزاکا به تدریج پی‌ریزی شدند. بدین ترتیب، در حالی که در اواخر حکومت میجی صنایع سنگین هنوز در مراحل ابتدایی خود قرار داشت، این کشور در دوره پس از جنگ جهانی اول خود را برای جهش بزرگ آماده کرده بود.^۵

ژاپن تنها کشور آسیایی بود که در اواخر سده نوزدهم توانست ضربه‌های آغازین انقلاب صنعتی را بنوازد و به قدرت صنعتی بزرگی در نیمه نخست سده بیستم مبدل شود. این واقعیت با توجه به تاریخ نسبتاً کوتاه و فقر طبیعی این کشور (در مقایسه با چین و کشورهای اروپایی) بسیاری از مورخین

-
1. Toyo Keizai Shimposha, 2000, p. 52
 2. Yokosuka
 3. Osaka
 4. Kure
 5. Toyo Keizai Shimposha, 2000, p. 52.

اقتصادی و حتی جامعه‌شناسان و انسان‌شناسان را شگفت‌زده کرده است. بنابراین به طور معمول، بسیاری از پژوهشگران، معجزه اقتصادی ژاپن را به شاخصه‌های فرهنگی و شخصی این کشور ربط می‌دهند:

«شخصیت ملی (ژاپن) نسبت به آنچه در سراسر منطقه آسیا وجود دارد، به طرز عجیبی متفاوت و خاص است. ژاپنی‌ها حتی نسبت به نزدیک‌ترین همسایه خود یعنی چینی‌ها بسیار متفاوت‌اند... در مقابل شخصیت آرام، منظم، خاموش و چابک‌ترین همسایه چینی‌ها که آنها را مستعد استبداد و خودکامگی ساخته است، ژاپنی‌ها بسیار پرنرژی، مستقل و دارای روحیه احترام و افتخار هستند.»
(David Landes, 1999, p. 351)

اما وقتی منطق تاریخی انقلاب صنعتی را درک می‌کنیم، حقیقت برایمان بسیار ساده‌تر شده و به لحاظ اقتصادی نیز درک آن راحت‌تر می‌شود: معجزه اقتصادی ژاپن به سده‌ها ثبات سیاسی این کشور به یمن انزوای جغرافیایی این کشور از اوراسیا و راهبردهای مرکانتیلیستی از پایین به بالا با رعایت توالی درست ایجاد بازار مرتبط است که عمدتاً نیز خارج از اراده امپراتوران این کشور بوده است: حرکت از انقلاب کشاورزی اولیه مبتنی بر تجارت و صنعتی شدن اولیه در مناطق روستایی (عمدتاً پیش و در طول فاز اول اصلاحات میجی) به تولید انبوه مبتنی به نیروی کار و صادرات - یا مبتنی بر بازارهای جهانی - (در طول فاز آخر اصلاحات میجی) و سپس حرکت به سمت ایجاد سه‌گانه صنعتی انرژی، لوکوموتیو و زیرساخت‌های حمل‌ونقل در کشور و در نهایت، دستیابی به صنایع سنگین سرمایه‌بر، به رهبری اراده قدرتمند سلطنت مرکانتیلیستی یا دولت‌های ایالتی، منجر شده است.^۱

جای تعجب نیست که حتی ایالات متحده آمریکا نیز بجای ایجاد مراکز مالی و تجاری بزرگ در شهرهای بزرگی همچون نیویورک و فیلادلفیا و تمرکز بر فن‌آوری‌های روز بریتانیا یا کسب‌وکارهای بزرگ سرمایه‌بری همچون شرکت‌های فولاد و راه‌آهن، پیش‌زمینه‌های انقلاب صنعتی خود در سده نوزدهم را ابتدا در نواحی روستایی (درست همانند بریتانیا در سده هجدهم) و بر پایه رشد قارچ‌گونه صنایع اولیه آغاز کرد.

۱. برای آشنایی بیشتر با جزئیات صنعتی شدن اولیه در ژاپن در سده نوزدهم و تشابهات آن با صنعتی شدن اولیه در اروپای سده‌های هفدهم و هجدهم یعنی دوره قبل از انقلاب صنعتی بریتانیا می‌توانید به فصول ۲۲ و ۲۳ دیوید لندز (۱۹۹۹) به خصوص صفحات ۳۶۸-۳۶۴ نگاه کنید.

آنتونی اف سی والاس (۱۹۷۸، ص ۵)^۱ بی‌خبر از این واقعیت که انگلستان زمینه‌های شروع انقلاب صنعتی را با موتور بخار، ذغال سنگ، فولاد و راه آهن شروع نکرد، در مورد رونق اقتصادی روستای امریکایی کوچکی بنام راکدیل^۲ در کرانه چستر گریک^۳ در دِلور^۴ در دوره فاز نخست انقلاب صنعتی امریکا از اوایل سده نوزدهم تا اواسط این سده چنین می‌نویسد: «برخلاف انگلستان که در آنجا به علت استفاده از موتورهای بخار برای ایجاد نیرو، تولید عمدتاً در شهرهای دودگرفته همچون منچستر متمرکز شده بود، نواحی تولیدی در امریکا روستایی بودند و به کشور جدیدی وابسته بودند که هنوز در آن خبری از بهره‌برداری از منابع نیروی آب نبود. ناحیه تولیدی راکدیل تقریباً یک جامعه روستایی خودکفا شبیه یک مزرعه یا یک کمون بود که به لحاظ اقتصادی به سبب خرید پنبه خام و فروش نخ و پارچه لباس، به بازارهای جهانی و مراکز مالی گره خورده بود.»

تجربیات موفقیت‌آمیز صنعتی شدن در کشورهای بریتانیا، ایالات متحده امریکا (که جلوتر بیشتر در مورد آن خواهیم گفت)، ژاپن و چین چه درس‌هایی برای دیگران دارند؟

صنعتی شدن را به سادگی از شهرهای بزرگ تجاری آغاز نکنید. از فن‌آوری‌های تولیدی مدرن و اصلاحات (یا اتخاذ سیستم‌های) مالی لیبرال پیش از ایجاد بازار صنایع اولیه و صنایع سبک و همچنین شبکه‌های توزیع این صنایع تا زمانی که تقاضای انبوه (قدرت خرید) زمینه‌های تولید انبوه کالاهای صنعتی سنگینی همچون فولاد و ماشین‌آلات را فراهم نکرده باشد، کورکورانه استفاده نکنید. رویکرد کم هزینه شروع صنعتی شدن از نواحی روستایی را دنبال کنید. صنایع سبک و کارگاه‌های صنعتی اولیه را که دارای ارزش افزوده کمتر و کاربر هستند اما رویکردی صادرات-محور (یا بازار بزرگ-محور) دارند را تشویق کنید. اما برای انجام این کار، به ایجاد دولت مرکزی مرکانتیلیستی قدرتمند و شبکه‌های اداری محلی آن نیازمندیم که بتوانند بازارهای محلی و بین‌المللی را ساماندهی کرده، پس‌اندازهای داخلی و تأمین اعتبار را برای صنایع روستایی مدیریت کرده و زیرساخت‌ها، مقرهای تجاری و زنجیره‌های تأمین مواد اولیه را برای این صنایع ایجاد نمایند.

بررسی و مطالعه سایر رویکردهای مخالف، از قبیل راهبرد فشار بزرگ، شوک درمانی یا راهبرد از بالا به پایین جایگزینی واردات و تشکیل صنایع سنگین- نشان می‌دهد که استفاده از این راهبردها

1. Anthony F. C. Wallace
2. Rockdale
3. Chester Creek
4. Delaware

به هیچ وجه نتایج چندان خوشایندی به همراه نداشته است؛ صنایع ناکارآمد (بدون توجه به نوع مالکیت)، سطوح بالای نابرابری درآمد و دارایی در شهرهای دارای سطح توسعه نامتوازن (که به جذب تعداد انبوهی از بیکاران و فقیران گرایش دارند) همانند بمبئی، سائوپائولو، مکزیکوسیتی و ... و میزان بالای بدهی دولت به همراه کسری تجاری غیرقابل تحمل که در پایان نیز ورشکستگی کشور را به همراه خواهد داشت، از جمله پیامدهای ناخوشایند این سیاست‌های صنعتی شدن بشمار می‌آیند. در حقیقت، چنین نتایج ناخوشایندی را می‌توان در طول هر سه تجربه ناموفق پیشین چین در صنعتی شدن و همچنین در تجربه اکثر کشورهای امریکای لاتین و کشورهای جنوب شرقی آسیا، دید. اما امروزه دیگر شاهد حضور تعداد انبوهی از بیکاران و فقیرانی که در شهرهای صنعتی بزرگ همانند آنچه در انگلستان سده‌های هجدهم و نوزدهم، امریکای اواخر سده نوزدهم، ژاپن اوایل سده بیستم و چین چند دهه اخیر شاهد آن بوده‌ایم، نیستیم چرا که این کشورها توانستند دوره صنعتی شدن اولیه را (در انگلستان در سال‌های ۱۷۵۰-۱۶۰۰، در امریکا ۱۸۲۰-۱۷۰۰، در ژاپن ۹۰-۱۸۵۰ و در چین ۹۵-۱۹۷۸) به شکلی پیروزمندانه پشت سر گذاشته و پس از آن نخستین انقلاب صنعتی را به‌ویژه در تمامی مناطق روستانشین و شهرستان‌نشین کشور (و نه شهرهای بزرگ) تجربه کنند.

همان‌طور که پیش‌تر نیز اشاره شد، مائو بر صنایع سنگین متمرکز شده بود. این کشور موفق شده بود با کمک اتحاد جماهیر شوروی بسیاری از مراکز صنعتی بزرگ تولیدکننده کالاهای صنعتی سنگین از قبیل خودرو، فولاد، ابزار دقیق و ... را ایجاد کند. روشن است که چنین صنایعی می‌توانستند تنها در شهرهای بزرگ ایجاد شوند. مائو در دهه ۶۰-۱۹۵۰ برای تأمین مالی این صنایع سنگین، مالیات سنگینی بر بخش کشاورزی وضع کرد (این همان انگیزه اقتصادی برای جهش بزرگ وی بود) اما نه تنها کالاهای واسطه‌ای و قطعات تولیدی به شکلی انبوه در داخل کشور تولید نشد بلکه میزان تولید کارخانه‌ها نیز به کمتر از ۵۰-۳۰ درصد ظرفیت اسمی هر کارخانه رسیده (و بدیهی بود که این موضوع خود را در موضوع ناکارایی عملیاتی شرکت‌ها نشان دهد) و در عین حال، بازارهای داخلی و بین‌المللی برای محصولات تولیدی این کارخانه‌ها نیز بسیار محدود شده بود. برای سودآور بودن چنین صنایعی یا دست‌کم، پوشش و جبران سرمایه اولیه و نیز جبران هزینه‌های ثابت عملیاتی، حجم و اندازه بازار باید تا حدی بزرگ می‌شد که این شرکت‌ها دست‌کم با ۸۰-۷۰ درصد ظرفیت اسمی خود تولید می‌کردند. این پدیده مازاد ظرفیت تولید نه تنها به علت برآورد نادرست تقاضای بازار بلکه به علت وجود این باور

غلط بود که تحت سیطره نظام برنامه‌ریزی مرکزی، عرضه می‌توانست تقاضای خود را ایجاد کند.^۱ گذشته از نوع مالکیت یا هر نوع عامل نهادی دیگر، اگر بازار محصول یا مقیاس تولید هر صنعتی بسیار کوچک باشد، به طور قطع آن صنعت سودآور نخواهد بود. مثلاً اگر هدف از ایجاد خطوط مونتاژ خودروی فورد در دهه ۱۹۳۰ در امریکا، بجای تیراژ چند صد هزار دستگاه در سال، تنها چند ده واحد می‌بود، این شرکت به هیچ وجه قادر به ادامه حیات نمی‌بود؛ اگر تقاضا برای نخ بجای چند هزار پوند تنها معادل چند پوند در روز می‌بود، هیچ انگیزه‌ای برای اختراع جنی نخ‌ریسی^۲ در سده هجدهم در انگلستان وجود نداشت؛ اگر تقاضای بازار برای کارخانه سنجاقی که آدام اسمیت مورد بررسی قرار داد، بجای ۴۰ هزار سنجاق تنها معادل چند ده سنجاق در روز می‌بود، سیاست تقسیم کار به هیچ دردی نمی‌خورد.

بنابراین، همان‌طور که کارخانه‌دار مشهور انگلیسی متیو بولتون (۱۸۰۹-۱۷۲۸)^۳ در سال ۱۷۶۹ خطاب به شریک تجاری خود جیمز وات (۱۸۱۹-۱۷۳۶)^۴ مخترع موتور بخار نوشت:

«تولید موتور بخار شما زمانی ارزشمند است که بتوانم آن را به تمام جهان بفروشم نه فقط به سه

شهرستان» (Eric Roll, 1968, p. 14)

شرکت‌های دولتی چین^۵ در دهه ۱۹۶۰، بر محور اصولی چون خودکفایی و خوداتکایی شکل گرفته بودند و بنابراین تولیدات آنها تنها برای تأمین تقاضای بسیار اندک و محدود داخل کشور جوابگو بود و به همین دلیل این شرکت‌ها ناکارآمد و عقیم بودند. اما امروزه با وجود شرکت‌های دولتی در

۱. در میان کشورهای کمونیستی اروپای شرقی، تنها اتحاد جماهیر شوروی بود که قادر به ایجاد نظام صنایع سنگین بر اساس تخصص‌های داخلی و بین‌المللی موجود شده بود. اما این نظام برای پاسخ به تقاضای موجود و رقابت در بازار طراحی نشده بود و از این رو از داشتن نیروی درونی و محرکه لازم برای تشکیل نوآوری و تخریب خلاق به دور بود. توسعه صنعتی بر پایه صنایع سنگین تحت سیاست «فشار بزرگ» استالین امکان‌پذیر بود چرا که روسیه اساساً با ورود به سده بیستم میلادی و زیر پرچم حکومت استبدادی تزار توانسته بود دوره توسعه صنعتی اولیه و به همین شکل، نخستین انقلاب صنعتی را پشت سر بگذارد. برای نمونه، اصلاحاتی که در اوایل دهه ۱۸۶۰ توسط الکساندر دوم شروع شده بود برای تقویت فرآیند انتقال در اقتصاد روسیه طراحی شده بود. در دهه ۱۸۷۰، دولت روسیه چندین برنامه بزرگ زیربنایی به‌ویژه در حوزه ساخت راه‌آهن را شروع کرد. در سال ۱۹۰۰ این کشور توانسته بود نظام راه‌آهن بسیار توسعه یافته و مناسبی از قبیل راه‌آهن سراسری سیبری را پی‌ریزی نماید و امپراتوری روسیه چهارمین تولیدکننده بزرگ فولاد در جهان و نیز دومین دارنده بزرگ ذخایر نفتی در جهان بشمار می‌رفت. برای اطلاعات بیشتر به این آدرس نگاه کنید:

<http://alphahistory.com/russianrevolution/russian-industrialisation/#sthash.DcvGOnuL.dpuf>.

2. Jenny

3. Matthew Boulton

4. James Watt

5. state-owned enterprises (SOEs)

این کشور، یک تفاوت اصولی بین شرکت‌های دولتی دهه ۱۹۶۰ و شرکت‌های دولتی کنونی وجود دارد و آن شکل‌گیری این شرکت‌ها بر پایه «اصل اندازه بازار» اسمیت و راهبری تولید با انگیزه رسیدن به بازارهای داخلی و بین‌المللی بزرگ و مناسب است. از این رو، این شرکت‌ها برخلاف شرکت‌های دهه ۱۹۶۰، هم فعال و هم بسیار کارآمد هستند. در حقیقت، صنایع سنگین چین که روزگاری در سال‌های دهه ۱۹۶۰ بسیار ناکارآمد و زیانده بودند، اکنون به علت در اختیار داشتن بازار مناسب جهت حمایت از تولیدات انبوه‌شان، بسیار کارآمد و سودآور شده‌اند. در حال حاضر، شرکت‌های دولتی چین (شرکت‌هایی که سهم دولت در آنها بیش از ۵۰ درصد است) در مقایسه با شرکت‌های خصوصی (برحسب سرانه سود هر شرکت) ۴ تا ۵ برابر سودآورتر هستند. همچنین به لحاظ سرانه سود به ازای هر کارگر نیز این شرکت‌ها بیش از ۲ برابر شرکت‌های بخش خصوصی سودآورترند.^۱ این حاشیه سود بسیار مناسب را نمی‌توان به قدرت انحصاری این شرکت‌ها نسبت داد چرا که همین شرکت‌ها زیر پرچم نظام برنامه‌ریزی متمرکز مائو دارای قدرت انحصاری مطلق بودند ولی نه تنها سودآور نبودند بلکه زیان‌آور نیز شدند. بنابراین، ناکارایی شرکت‌های دولتی در کشورهای در حال توسعه به علت مشکلات مالکیتی و مواردی این چنینی که از جانب مکاتب اقتصاد توسعه و نظریه‌های نهادی نیز تقویت می‌شود، نیست، بلکه مشکل اصلی به حجم و گستره تقاضای بازار، مقیاس عملیاتی این شرکت‌ها، کامل بودن شبکه توزیع و زنجیره تامین و همینطور فشار رقابتی برای کسب سود برمی‌گردد.

با این وجود، دولت‌ها در کشورهای در حال توسعه، بیشتر مشتاق‌اند تا اقتصاد خود را با استفاده از جدیدترین فن‌آوری‌های تولید انبوه و بدون به پایان رساندن دوره موسوم به صنعتی شدن اولیه و شروع نخستین مرحله صنعتی شدن، ماشینی کنند. (چرا زحمت استفاده از فن‌آوری‌های از رده خارج شده سده نوزدهم را به دوش بکشند) نکته اینجاست که دلیل اصلی شکست آنها، درک نادرست‌شان از رابطه بین تولید انبوه و اندازه بازار است. بنابراین، در چنین شرایطی (بازار کم حجم و ظرفیت تولید اندک) صنایع سنگین باید مورد پشتیبانی مالی و یارانه‌ای دولت، بدهی داخلی یا خارجی قرار گیرد که پیامدی جز بار مالی طاقت‌فرسا، ورشکستگی یا نکول سررسید بدهی‌ها در پی نخواهد داشت.^۲

«تولید در مقیاس بزرگ نه تنها نیازمند تقسیم کار و تخصصی شدن است بلکه نیازمند پشتیبانی

سازمان یافته سیستم‌هایی چون حمل و نقل، بازرگانی و اعتباری است.»^۳

1. See Li, Liu, and Wang (2014) for detailed information on the profitability of Chinese SOEs

2. See Justin Yifu Lin's (1996, 2009, 2011, 2012, 2013) many excellent analyses on the failure of China's heavy industry-based development strategy under communism in the 1950s-1970s.

3. T.S. Ashton, 1970, p.3

بسیاری از اقتصاددانان، موفقیت چین در تبدیل شدن به بزرگترین قدرت کارخانه‌ای جهان را تنها به جمعیت عظیم و نیروی کار ارزان قیمت این کشور نسبت می‌دهند. درست است که این کشور در دهه ۱۹۸۰ هم جمعیت زیاد و هم نیروی کار ارزانی در اختیار داشت اما همین وضعیت در زمان سلطنت سلسله چینگ در سده هجدهم و حکومت جمهوری خواهان در سده بیستم نیز وجود داشته است. پس چرا این کشور بجای سده‌های بیستم یا نوزدهم، در سده بیست و یکم موفق شد به قدرت بی‌چون و چرای تولیدات کارخانه‌ای در جهان تبدیل شود؟

پاسخ روش است: از سال ۱۹۷۸ به بعد، این کشور انتخاب کرد (هر چند در ابتدا به صورتی ناخواسته) بجای تمرکز بر تشکیل صنایع سنگین یا حرکت تند و سریع در جهت ماشینی کردن کشور (شاید به علت محدودیت‌های مالی و درس‌هایی که از سه شکست پیشین خود گرفته بود) تمرکز خود را بر هدفی محدودتر و دست یافتنی‌تر که همانا پی‌ریزی جامعه‌ای اصطلاحاً «در حد متوسط مرفه»^۱ بود، قرار دهد و این فرآیند را با تشکیل تعداد زیادی کارخانه کوچک در مناطق روستایی و شهرستان‌نشین کشور (همان صنایع ویژه دوره صنعتی شدن اولیه) که تنها تولیدکننده کالاهای صنعتی و مصرفی سبک با ارزش افزوده و کیفیت پایین و در عین حال کاربر بودند شروع کرد؛ این کالاها شامل مسواک، بشقاب‌های پلاستیکی، لیوان کاغذی، سطل، ظروف، دکمه، سنجاق، ناخن‌گیر، منسوجات، ژاکت‌های بافتنی، دامن، پیراهن، کفش، کلاه، دستکش، سفال، چینی، میز، صندلی، پرده، مبلمان منزل، وسایل آشپزخانه، مبلمان اداری، دوچرخه، سه چرخه، موتور سیکلت، ابزار ساده کشاورزی، کود، لوازم مدرسه، اسباب‌بازی، تلویزیون سیاه و سفید، ساعت با کیفیت پایین و ... می‌شد. با این وجود، این کارخانه‌های روستایی تعداد هنگفتی از نیروی کار روستایی را که در اواخر دهه ۱۹۷۰ و ابتدای دهه ۱۹۸۰ بیش از ۸۰ درصد کل نیروی کار موجود در این کشور شامل می‌شد، جذب کردند و در عوض، طیف متنوعی از کالاهای مصرفی جدید را که نوعی جانشین برای مواد غذایی مازاد و نوزادان بیشتر بشمار می‌آمدند فراهم کرد. بنابراین، درآمد و هزینه فرصت کشاورزان که به نحوه استفاده از زمان در اختیارشان مرتبط بود، افزایش یافته و تابع مطلوبیت‌شان برای طیف وسیعی از کالاهای مصرفی، به تدریج از وابستگی کامل به تعداد فرزند، به افزایش تنوع کالاهای صنعتی مصرفی تولیدی کارخانه‌های دوره صنعتی شدن اولیه دگرگون شد.^۲

1. *xiaokang*

۲. در واقع، چین چهارمین تلاش خود برای صنعتی شدن را در اواخر دهه ۱۹۷۰ از مسیر واردات هنگفت فن‌آوری‌های مدرن و کارآمد در جهت ارتقاء صنایع سنگین از رده خارج شده شروع کرد اما چندی نگذشت که مجبور شد برنامه توسعه بلندپروازانه خود را به علت فشارهای مالی موجود در کشور و نیز میزان بدهی ناپایدار ملی رها کند. محدودیت این کشور به دسترسی

رونق صنایع روستایی چین مدتهاست از سوی اقتصاددانان مختلفی در سرتاسر جهان حتی بیشتر از خود چینی‌ها مورد توجه قرار گرفته ولی ارتباط آن با تاریخ تحولات اقتصادی در غرب و نیز اهمیت اقتصادی آن در ایجاد مقدمات انقلاب صنعتی این کشور، هیچ وقت به‌طور کامل و شفاف توسط این اقتصاددانان درک نشده است. بسیاری از این اقتصاددانان، دلیل اصلی این اتفاق را گذار اقتصاد چین از اقتصادی بر پایه نظام برنامه‌ریزی متمرکز به اقتصادی بر پایه بازار به علت نبود حقوق مالکیت خصوصی در این کشور تلقی می‌کنند. اما این موضوع به هیچ وجه واقعیت ندارد.^۱

پدیده شرکت‌های روستایی در چین پدیده‌ای منحصر به این کشور نیست و می‌توان اشکال مختلفی از آن را در بسیاری از تجربیات موفق کشورهای توسعه یافته در دوره صنعتی شدن اولیه دید ولی تنها تفاوت اصلی این تجربیات با تجربه چین، موضوع مالکیت است: شرکت‌های روستایی چین از همان ابتدا به شکل شرکت‌های با مالکیت جمعی و عمومی (و نه شرکت‌های با مالکیت خصوصی) بشمار می‌آمدند. با این وجود، صرف‌نظر از نوع مالکیت، یکی از مشخصه‌های اصلی اقتصاد کشورهای صنعتی

به کمک‌های مناسب خارجی و نیز بدهی خارجی در آن زمان، دنگ شیائوپینگ و سایر رهبران این کشور را متوجه این موضوع کرده بود که چین باید برای بدست آوردن ارز مورد نیاز خود جهت تأمین مالی بخش فن‌آوری‌های صنایع سنگین به صادرات تکیه کند. از این رو، از سال ۱۹۸۴، دولت چین بدون آگاهی نسبت به این موضوع که این رشد سریع صنایع روستایی بود که سبب رشد خیره‌کننده اقتصاد این کشور و نیز رخداد انقلاب صنعتی دیرپا در این کشور شده بود، شروع به تشویق صنایع کوچک روستایی با هدف قراردادن بازارهای بین‌المللی کرد. اگر که چین همانند کشورهای خاورمیانه، مقادیر انبوهی نفت و ذخایر نفتی در اختیار داشت و یا همانند بیشتر کشورهای آمریکای لاتین در دهه‌های ۸۰-۱۹۶۰ و نیز کشورهای اروپای شرقی بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، امکان دسترسی آسان به وام‌های خارجی را داشت، شاید این کشور به هیچ وجه لازم نبود که چنین مسیر دشواری را برای شروع دوره صنعتی شدن اولیه دنبال کند. همان‌طور که در فصول پیشین نیز اشاره شد، بدون طی دوره صنعتی شدن اولیه، کشور چین باز شاهد چهارمین تلاش نافرجام‌اش در جهت صنعتی شدن بود و جهان قاعدتاً چهره‌ای متفاوت‌تر از آنچه که در حال حاضر دارد تجربه می‌کرد. اما کشور چین نیز همانند ژاپن و هنگ‌کنگ در دوره میجی، کره جنوبی، سنگاپور و تایوان در دوره پس از جنگ جهانی دوم، امکان کسب روزی از منابع سرشار نفت را نداشت و بنابراین به شدت به کار سخت برای صادرات کالاهای تولیدی کاربر داخل کشور متکی بود تا از این طریق بتواند ذخایر ارزی مورد نیاز خود برای واردات و تأمین مالی تجهیزات مدرن مورد نیاز کارخانه‌های خود از کشورهای صنعتی را فراهم کند. (این فرآیند درست همانند رفتار کشور بریتانیا در سده هجدهم و نوزدهم است). یکی از مفاهیم موجود در کتاب‌های درسی اقتصاد بین‌الملل در مقطع کارشناسی اقتصاد این است که چین باید ما به ازای خرید یک فروند هواپیمای بوئینگ آمریکا، ۱۰۰ میلیون تی شرت بفروشد. اما نکته اینجاست که این داستان تنها به عنوان نمونه‌ای از نحوه کارکرد اصل تخصصی شدن در محیط بین‌المللی بر مبنای مزیت نسبی کلاسیک ریکاردویی است. این نمونه بیشتر از آنچه بدان اشاره شد، می‌تواند نمونه‌ای از راهبرد توسعه عمیق چین باشد و این موضوع که این کشور توانست قبل از اینکه دومین انقلاب صنعتی خود را با تولید انبوه کالاهای صنعتی سنگین شروع کند، نخستین انقلاب صنعتی خود را با تولید انبوه کالاهای مصرفی سبک به اتمام رساند.

1. See, e.g., Jinglian Wu (2005), *Understanding and Interpreting Chinese Economic Reform*; and Tiejun Wen (2011), *Understanding the Sunan Model of Village Industries*.

موفق در دوره صنعتی شدن اولیه، جهش بزرگ تعداد زیادی از صنایع روستایی در سرتاسر مناطق روستایی این کشورها است؛ همان‌طور که اشاره شد، می‌توان در تجربه انگلستان در سده‌های هفدهم تا نوزدهم، امریکا در اواخر سده هجدهم و اواسط سده نوزدهم و ژاپن در اواسط سده نوزدهم و اوایل سده بیستم چنین وضعیتی را مشاهده کرد. این پدیده صنعتی شدن روستاها برای اولین بار توسط فرانکلین مندلز در سال ۱۹۷۲^۱ مورد اشاره و بررسی قرار گرفت که مندلز از آن به «دوره صنعتی شدن اولیه» یاد می‌کند.

اهمیت اقتصادی این نوع صنعتی شدن اولیه به عنوان یک مرحله لازم و ضروری برای گذار از یک جامعه کشاورزی به اقتصاد تولید انبوه چنین است: (۱) باعث تحریک تجاری‌سازی محصولات کشاورزی و افزایش نرخ بهره‌وری نیروی کار کشاورزی در حوزه تولید می‌شود (برای نمونه در فصول بیکاری کشاورزان) و بدون به خطر انداختن امنیت غذایی، مقدمات افزایش درآمد کشاورزان را فراهم می‌کند؛ (۲) دوره صنعتی شدن اولیه باعث تبدیل نیروی دهقانی خودکفا و نه چندان کارا در بخش کشاورزی (از جمله زنان و کودکان) به نیروی کار ذخیره یا به تعبیر نظامی، همان «ارتش ذخیره» برای شروع انقلاب صنعتی شد؛ (۳) این فرآیند سبب پی‌ریزی و تعمیق بازار انبوه (قدرت خرید توده مردم) جهت پی‌ریزی و تشکیل کارخانه‌های تولیدی شد؛ (۴) این فرآیند سبب رفع موانع مالی و فن‌آوری و ایجاد شرکت‌ها و نیز کاهش هزینه‌های تولید از مسیر در اختیار قرار دادن زمین ارزان و حذف هزینه‌های جابجایی مکانی نیروی کار می‌شود و به دنبال آن، زمینه‌های تسهیل انباشت سرمایه‌های نخستین بدست آمده را فراهم می‌کند؛ (۵) این فرآیند سبب تحریک تخصصی شدن ناحیه‌ای و تجارت بین‌المللی و داخلی بر پایه مزیت نسبی هر منطقه روستایی شد که این نیز به خودی خود به توسعه بازارهای خارجی و انباشت ذخایر ارزی ارزشمند مورد نیاز برای واردات فن‌آوری‌های پیشرفته و همچنین افزایش درآمدهای دولت جهت توسعه زیرساخت‌های محلی و منطقه‌ای منجر می‌شود؛ (۶) این فرآیند، نیروی کار ماهر و کارآفرین را از طریق یادگیری حین انجام کار پرورش می‌دهد و زمینه‌های بهبود و تقویت تقسیم نیروی کار و تخصصی شدن محصولات را هم در حوزه تولید صنعتی و هم در حوزه تولیدات تجاری بخش کشاورزی فراهم نمود؛ (۷) دوره توسعه صنعتی اولیه شرایط لازم برای پایه‌ریزی نظام توزیع، زنجیره تأمین و خوشه‌های صنعتی را برای دوره تولید انبوه یا همان مرحله اولین انقلاب صنعتی فراهم می‌کرد.^۲

1. Franklin Mendels (1972)

۲. برای آشنایی با الگوهای صنعتی شدن چین از مسیر تمرکزگرایی، تخصص‌گرایی و خوشه‌های صنعتی، به منبع زیر نگاه کنید: Long and Zhang (2011, 2012)

شرکت‌های روستایی و صنایع حمل و نقل از مسیر «انتخاب طبیعی» بر پایه رقابت بازار و اصل تخریب خلاق شومپیتر، ورود و خروج، ادغام و همچنین «یادگیری حین انجام کار»، رشد کرده و به شکل اکوسیستم کاربر خوشه‌های صنعتی، زنجیره‌های عرضه صنعتی و شبکه‌های داده- ستانده صنعتی مبتنی بر تقسیم نیروی کار تکامل یافتند. در پایان نیز موفق‌ترین شرکت روستایی به شرکتی مدرن و بازیگری بزرگ در بازارهای بین‌المللی مبدل شد (همانند کمپانی‌های هوآوی^۱ و چاینا هایر^۲). چنین شرکت‌های موفق معمولاً به علت وفور سرمایه، شرکت‌های با محصولات چندگانه بشمار می‌آمدند و روستاها و شهرستان‌های موفق در این زمینه نیز در پایان به شهرهای مهمی مبدل می‌شدند که به عنوان نمونه می‌توان به شهر دونگ گوان^۳ در استان گوانگدونگ^۴ چین اشاره کرد. همچنین می‌توان به مغازه‌های موفق پدر و مادر که به مراکز خرید بزرگی همچون یی وو^۵ مبدل شده و معروف‌ترین و بزرگترین مرکز تجاری بزرگ در جهان نیز بشمار می‌رود، اشاره کرد. این مرکز تجاری در سال ۲۰۰۵ توسط سازمان ملل متحد، بانک جهانی و مورگان استنلی و ... به عنوان بزرگترین بازار عمده‌فروشی کالاهای کوچک در جهان انتخاب شد. همچنین، مناطقی با منابع طبیعی عظیم از قبیل ذغال‌سنگ و سنگ آهن، توانستند به شهرک‌های صنعتی بزرگ مبدل شوند (مناطق همچون منطقه دا تانگ^۶ و شان^۷ در چین و پیتسبورگ^۸ در ایالات متحده آمریکا). تقاضا برای برق، حمل و نقل، آب و دیگر محصولات زیربنایی به طور مداوم در حال افزایش بود و در عین حال، به علت افزایش چشمگیر درآمدهای دولت و انگیزه دولت برای تأمین مالی این قبیل پروژه‌ها، این محصولات هم در دسترس و هم مقرون به صرفه بودند.

افزایش سریع بازارهای داخلی و بین‌المللی در طول صنعتی شدن اولیه در نهایت تولید انبوه کاربر کالاهای مصرفی سبک را سودآور کرد. بنابراین، انقلاب صنعتی نخست چین بعد از ۱۰ سال رونق صنایع روستایی پیش فعال و انقلاب تجاری در این کشور، در اواخر دهه ۱۹۸۰ به وقوع پیوست.

از این زاویه، علت اصلی فقر بسیاری از کشورهای آفریقایی، فقدان صنعتی شدن اولیه تمام عیار در این کشورها است. بدون صنعتی شدن اولیه، این کشورها توانایی لازم برای فرار از دام مالتوس و

-
1. Hua Wei
 2. China's Haier
 3. Dong Guan
 4. Guangdong
 5. Yiwu City
 6. Da Tong
 7. Shan
 8. Pittsburgh

نفرین امنیت غذایی را نداشته و وارد مرحله بعدی تولید انبوه نمی‌شوند. بدون تولید انبوه، تولید هر چیزی از محصولات کشاورزی گرفته، تا غذاهای فرآوری شده، پوشاک، وسایل آشپزی، ابزار ساده کشاورزی، کود و وسایل حمل و نقل گران بدست خواهد آمد (چه برسد به سیستم‌های آبیاری مدرن و شبکه‌های برق). بنابراین، برداشت بیشتر از نیاز مواد غذایی در چنین کشورهایی بلافاصله به زادوولد نوزدان بیشتر اختصاص می‌یابد.

انقلاب صنعتی نخست چین از محل پس‌اندازهای دوره صنعتی شدن اولیه تأمین مالی شد و عمده نیروی خود را از محل واردات فن‌آوری‌های خارجی (ابزارهای مکانیکی وارداتی از کشورهای توسعه یافته) دریافت کرد. اما چین قادر بود تا هزینه مالی واردات انبوه فن‌آوری‌های گران را از طریق صادرات انبوه کالاهای مصرفی سبک و کاربر جبران کند. این فرآیند رشد مبتنی بر صادرات، چرخه بازخوردی مثبتی را ایجاد کرد: استفاده از صادرات تولید انبوه برای حمایت از به‌روزرسانی فن‌آوری‌ها و استفاده از واردات فن‌آوری‌های پیشرفته برای تولید کالاهای صادراتی بیشتر. این چرخه صنعتی شدن درست در نقطه مقابل راهبردهای توسعه کشورهای امریکای لاتین قرار دارد که مقوله صنعتی شدن آنها تنها بر صادرات محصولات کشاورزی متکی است. اما بازدهی حاصل از مقیاس در بخش کشاورزی کاملاً محدود است زیرا فرآیند تولید آن مبتنی بر زمین است. مهمتر اینکه، درست برخلاف تولیدات انبوه مبتنی بر صنایع سبک، هرچقدر بخش کشاورزی مکانیزه‌تر شود، تقاضا برای نیروی کار نیز کاهش می‌یابد. از این رو، هر چند چنین راهبردهای توسعه که بر صادرات محصولات کشاورزی یا منابع طبیعی از قبیل مواد معدنی و نفت متکی هستند، از مزیت نسبی کشورهای امریکای لاتین در فراوانی زمین‌های زراعی و دیگر منابع طبیعی حکایت دارد اما نمی‌تواند اشتغال انبوه ایجاد کند و در ایجاد طبقه‌ای از کارآفرینان و بازاری انبوه برای حمایت از صنعتی شدن پایدار از طریق به‌روزرسانی فن‌آوری‌ها، ناتوان است. در نتیجه، بیشتر کشورهای حوزه امریکای لاتین، توانستند با سرعت تمام بخش کشاورزی خود را مدرنیزه کنند اما در صنعتی شدن کامل از طریق صنایع سبک و سنگین رقابتی، ناموفق بودند و بنابراین به دام درآمد متوسط افتادند.^۱

افزایش سریع ظرفیت تولید ملی در طول انقلاب صنعتی بر پایه شیوه تولید انبوه، اغلب، دولت‌های

۱. بر اساس داده‌های بانک جهانی، سهم ارزش افزوده بخش کشاورزی از تولید ناخالص داخلی در بسیاری از کشورهای امریکای لاتین نه تنها پایین است بلکه نسبت به کشورهای موسوم به OECD نیز کمتر است. این در حالی است که سهم ارزش افزوده بخش تولیدات این بخش نسبت به تولید ناخالص داخلی آنها در حدود ۲۰ تا ۳۰ درصد است و بنابراین به اندازه کافی برای حمایت از صنعتی شدن این کشورها بالا است.

محلی و ایالتی را به کمک در پی‌ریزی و جستجو برای بازارهای بین‌المللی بزرگتر با انگیزه فروش تولیدات انبوه و در نتیجه، تضمین ثبات عرضه مواد اولیه، برانگیخت. این موضوع به نوبه خود می‌تواند دلیل اصلی شروع دو جنگ موسوم به جنگ‌های تریاک انگلستان با چین در دهه‌های ۱۸۴۰ و ۱۸۶۰ بعد از به ثمر نشستن انقلاب صنعتی در این کشور باشد که امپراتوری بریتانیا به منظور ورود به بازار چین و عرضه محصولات انبوه خود در این بازار به این جنگ دامن زد. در عین حال می‌تواند دلیلی بر این باشد که چرا امروزه دولت چین خود را مدافع تجارت آزاد (البته بدون هر نوع خشونت و سلطه و جنگ) می‌داند و چرا در جستجوی بازارهای صادراتی جدید در سطح جهان برای محصولات ساخت چین و همچنین تأمین مواد اولیه لازم برای سوخت سیستم ماشینی کارخانه‌های تولیدی محصولات ساخت خود، اینچنین فعالانه عمل می‌کند. سرمایه‌داری ذاتاً انبساط‌گرا است چرا که یک اقتصاد سرمایه‌داری می‌تواند تحت شرایط تولید انبوه، بیشتر از آنچه نیاز است تولید کند.^۱

تحلیل‌های مان تا اینجا به تعبیری می‌تواند پاسخی به دو پرسش اصلی حوزه توسعه باشد که: الف) در یک جامعه شدیداً وابسته به کشاورزی و دارای کشاورزان خودکفا با قدرت خرید نزدیک به صفر، چطور می‌توان انتظار داشت تولید انبوه حتی بدون به خطر افتادن امنیت غذایی مردم، شکل گرفته و در عین حال سودآور شود؟ ب) چرا برخی کشورها (به‌ویژه کشورهای اروپایی) ۲۵۰ سال پیش، این گذار بزرگ را با پیروزی پشت سر گذاشتند ولی هنوز بسیاری از کشورها هستند که با وجود تلاش‌های مضاعف و پی‌درپی، همچنان در گذار اقتصاد خود به اقتصادی صنعتی ناتوان هستند؟ در فصول آتی تلاش داریم نشان دهیم که بررسی هرچه بیشتر تجربه صنعتی شدن چین می‌تواند پاسخی مناسب برای چنین پرسش‌هایی فراهم کند و برای کشورهای در حال توسعه و همچنین، شاخه‌های مختلف علوم اجتماعی و سیاسی نیز بسیار پربار و آموزنده باشد.

۱. به گفته فردریش لیست (۱۹۰۹-۱۸۴۱) در نظام طبیعی اقتصاد سیاسی) اصل تجارت آزاد آدام اسمیت تنها به لحاظ نظری صحیح است که می‌تواند بدون هر نوع محدودیت و قید و بندی در سطح ملی و بدون ایجاد تنش‌های خاص، تشکیل شود. اما در جهان واقع با وجود رقابت شدید بین کشورهای مختلف، تجارت آزاد به عنوان ابزاری در جهت افزایش منافع قدرت‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد و از این رو کشورهایی که قدرت کمتری دارند، مادامی که این صنایع قادر به رقابت با هم‌تایان خود نباشند، با دخالت بیشتر دولت در توسعه اقتصادی و حمایت از صنایع داخلی، این معادله را به هم می‌زنند.

Shaun Breslin, 2009, "State Led Development in Historical Perspective: From Friedrich List to a Chinese Model of Governanc

با این وجود، به نظر می‌رسد اسمیت و فردریش لیست از این نکته مهم غافل بوده‌اند که هر اقتصادی حتی بدون محدودیت‌ها و قید و بندهای ملی هنوز هم ممکن است به علت هزینه‌های هنگفت پایه‌ریزی بازار انبوه برای پشتیبانی از تقسیم نیروی کار و تولید انبوه، حتی با بکارگیری و پایبندی به اصول تقسیم نیروی کار و همچنین تجارت و دادوستد آزاد، نتوانند به اهداف اصلی خود در سازماندهی و رونق و شکوفایی نائل گردند.

فصل سوم

نگاهی روشنگرانه به ماهیت و علت انقلاب صنعتی

الف) ماهیت بنگاه

رونالد کوز (۱۹۳۷)^۱ برنده جایزه نوبل اقتصاد بر این باور است که علت اصلی ظهور و شکل‌گیری بنگاه، کاهش هزینه مبادلات در بازار است چرا که این هزینه‌ها برای اشخاص حقیقی گزاف است. بنابراین اگر هزینه مبادلاتی در بازار به حدود صفر برسد، بنگاهی نیز شکل نخواهد گرفت. از این رو، اندازه بهینه هر بنگاه به مقدار هزینه‌های مبادلات بستگی دارد. اما یک چنین نظریه‌ای در مورد سرشت و چرایی شکل‌گیری بنگاه‌ها نمی‌تواند تفسیر و توضیحی قانع‌کننده برای انقلاب صنعتی و رشد شگفت‌آور شرکت‌های روستایی در چین ارائه کند.

به نظر می‌رسد کارکرد اولیه هر بنگاه نه کاهش هزینه مبادله (با طرف تقاضای بازار)، بلکه عرضه انبوه و سازمان یافته است. انقلاب صنعتی را با ادغام عرضه و تقاضای بازار برای کاهش یا خودداری از مبادلات بازاری توصیف نمی‌کنند. بلکه برعکس، انقلاب صنعتی با تفکیک عرضه و تقاضا از یکدیگر با استفاده از تخصص‌گرایی و تقسیم نیروی کار از مسیر انتقال از کارگاه‌های کوچک صنعت‌گران خودکفا با سطح تولید بسیار اندک، به کارخانه‌های بزرگ با تولید انبوه و همچنین ظرفیت‌های اسمی بسیار بزرگ مشخص می‌گردد.

بنابراین، تبیین پیدایش تولید انبوه یا رشد چشمگیر بهره‌وری بنگاه، کلید درک ماهیت بنگاه و

1. Ronald Coase

انقلاب صنعتی است. اما اگر بخواهیم پیدایش کارخانه‌های با مقیاس بزرگ و تولید انبوه را بر پایه نظریه کوز^۱ تبیین کنیم، باید فرض کنیم علت ایجاد کارخانه‌های بزرگ با تولید انبوه در انگلستان سده هجدهم، بالا بودن هزینه مبادلات در این کشور بوده تا حدی که برای سرمایه‌داران ارزش داشت اندازه شرکت‌ها را چنان بزرگتر کنند که بتوانند هزینه‌های روزافزون مبادلات در بازار را کاهش دهند. در عین حال، این موضوع نشان می‌دهد عدم وقوع انقلاب صنعتی در کشورهای در حال توسعه نیز به علت پایین بودن هزینه‌های مبادلات در این کشورها است و به همین دلیل نیز ایجاد شرکت‌های بزرگ در این کشورها غیرضروری است و ارزش سرمایه‌گذاری کردن ندارد.

اما به نظر می‌رسد این نظریه با مشکلات زیادی مواجه بوده و به هیچ وجه توانایی پاسخگویی به پرسش کلیدی مزبور را ندارد. نگاهی به واقعیت‌های موجود نشان می‌دهد اتفاقاً هزینه‌های مبادلات بازاری در کشورهای در حال توسعه بسیار هنگفت است ولی هنوز شاهد ایجاد شرکت‌های بزرگی در این کشورها نیستیم. چرا؟ زیرا به گفته آدام اسمیت (۱۷۷۶) ماهیت اصلی بنگاه خود را در تقسیم نیروی کار نشان می‌دهد و تقسیم نیروی کار نیز به اندازه و محدوده بازار محدود می‌شود.

بنابراین برخلاف آنچه نظریه کوز ادعا می‌کند، نبود هزینه‌های مبادله و در نتیجه آن عدم ضرورت تشکیل شرکت، دلیل عدم شکل‌گیری شرکت‌های مدرن و تولید انبوه در جوامع کشاورزی نیست بلکه علت اصلی، هزینه‌های بالای مبادلات در این کشورهاست که عمدتاً نیز از عدم قطعیت بسیار زیاد در محیط کسب‌وکار این کشورها و نبود اعتماد اجتماعی، زیرساخت‌های مناسب تجاری و در یک جمله، نبود بازار آنچنان بزرگ در این کشورها، ناشی می‌شود. اگر بازار بزرگی وجود نداشته باشد (تقاضای کافی)، شرکت بزرگی نیز وجود نخواهد داشت (عدم نیاز به تولید).

بدین ترتیب، همیشه ایجاد کارخانه‌های بزرگ پاسخی به ایجاد بازارهای بزرگ است کما اینکه می‌توان این پدیده را در انگلستان سده هجدهم و دوره پس از شروع اصلاحات سال ۱۹۷۸ در چین مشاهده کرد. بنابراین نکته اینجاست که نبود شرکت به علت فقدان هزینه‌های مبادلاتی بازار نیست، بلکه نشان‌دهنده نبود خود بازار است.

عدم درک درست از ماهیت بنیادی‌تر بنگاه، ناتوانی نظریه کوز در توضیح فرآیند انقلاب صنعتی و به‌ویژه، ناتوانی‌اش در تبیین دلایل صنعتی شدن سریع چین را نشان می‌دهد.^۲ البته، پافشاری کوز

1. Coase theory

۲. برای آشنایی با انتقادات ایراد شده به نظریه‌های سازماندهی صنعتی وی و همچنین نظراتش در خصوص دولت، نهادها، قرارداد اجتماعی و تقسیم کالاهای عمومی می‌توانید به منابع زیر نگاه کنید:

Xiaopeng Li (2012), Ping Chen (2007, 2010)

بر ناتوانی پارادیم اقتصاد کلان مسلط کنونی و نظریه رشد نئوکلاسیک بدون نهاد در تبیین صنعتی شدن سریع چین، تنها وجه صحیح و سازگار این نظریه است.^۱

ب) سندرم صنعت نساجی هند

پس از تجربه موفق انگلستان در پشت سر گذاشتن دوره صنعتی شدن اولیه و ایجاد بازار پیشاصنعتی، انقلاب صنعتی در این کشور با محوریت صنعت نساجی بزودی شروع شد. صنعت نساجی مشخصه اصلی انقلاب صنعتی انگلستان بشمار می‌آید (Allen, 2009) اما تمامی مورخین اقتصادی این پرسش را مطرح کردند که اگر صنعت نساجی برای شروع مقدمات انقلاب صنعتی این چنین حائز اهمیت است، چرا هند نتوانست انقلاب صنعتی را تجربه کند؟ چرا که در سده‌های هفدهم و هجدهم، صنعت نساجی در این کشور جایگاه نخست را در جهان از آن خود کرده بود. در حقیقت، می‌توان گفت که استعمارگران بریتانیایی فن‌آوری صنعت نساجی را از هندی‌ها تقلید کردند و آموختند چرا که هندوستان حتی تا دهه ۱۸۴۰ یعنی پس از وقوع نخستین انقلاب صنعتی در انگلستان همچنان در زمینه فن‌آوری‌های نساجی در جهان بسیار پیشرفته بود به شکلی که کیفیت محصولات نساجی دست‌ساز این کشور در مقایسه با محصولات نساجی ساخت کارخانجات بریتانیایی بمراتب بهتر بود.

«به نظر می‌رسید» صنعت نساجی هند نیز دارای بازاری آنچنان بزرگ است که بتواند انگیزه لازم برای ماشینی کردن صنعت نساجی و اختراع و استفاده از ماشین‌های نخ‌ریسی سودآور را فراهم کند. این صنعت نه تنها قادر به پاسخگویی به تقاضای هنگفت داخلی بود بلکه حدود نیمی از تولیدات آن به بقیه جهان به ویژه به اروپا و انگلستان صادر می‌شد.

نظریات زیادی تلاش کرده‌اند دلیلی برای معمای صنعت نساجی هند بیابند اما یکی از ویژگی‌های اکثر این نظریه‌ها، نسبت دادن شکست هند در شروع مقدمات انقلاب صنعتی به مزیت نسبی (یا نبود مزیت نسبی) این کشور به لحاظ نیروی کار ارزان است.^۲ استدلال این نظریه‌ها بیشتر این است که هند در سده هجدهم همانند چین، نیروی کار ارزان و فراوان در اختیار داشت. بنابراین، اختراع ماشین‌هایی که جایگزین نیروی کار شوند، اقدامی سودآور نبود. برعکس اینها، کشور انگلستان از نظر هزینه‌های

1. See Ronald Coase's excellent new book "How China Became Capitalist," 2013, with coauthor Ning Wang

«چین چگونه سرمایه‌داری شد؟»، نوشته رونالد کوز و نینگ وانگ، ترجمه سید پیمان اسدی، انتشارات دنیای اقتصاد.

2. Allen 2009, Broadberry and Gupta, 2009

نیروی کار و میزان دستمزدهای واقعی، بالاترین رتبه (پس از هلند) در میان تمامی کشورهای اروپایی داشت، این بالا بودن هزینه‌های نیروی کار بود که کارآفرینان انگلستان را به سرمایه‌گذاری در ماشین‌آلات صنعت نساجی با هدف جانشینی آنها با نیروی انسانی ترغیب کرد.^۱

اما این استدلال که به علت بالاتر بودن دستمزدها در انگلستان در مقایسه با هند، شاهد وقوع انقلاب صنعتی در این کشور بوده‌ایم، قانع‌کننده نیست؛ زیرا اگر چنین بود، تمامی کشورهای در حال توسعه کنونی باید پیش از شروع انقلاب صنعتی منتظر می‌ماندند تا سطح دستمزدهای حقیقی در کشور به شکل چشمگیری افزایش یابد. اما این نظریه به هیچ وجه نمی‌تواند توضیح دهد که چرا اتفاقاً همین نیروی کار ارزان در سده نوزدهم باعث شد ژاپن بتواند انقلاب صنعتی را پشت سر گذاشته و صنعت نساجی خود را ماشینی کند. چین نیز از سال ۱۹۷۸ از همین مزیت نیروی انسانی ارزان برای موفقیت هرچه بیشتر صنعتی شدن و تبدیل شدن به بزرگترین تولیدکننده منسوجات در جهان در سال ۱۹۹۵ بهره جست. در واقع، بسیاری از کشورهای در حال توسعه کنونی بر نیروی کار ارزان خود به عنوان پله پرتابی در جهت صنعتی شدن استفاده کرده‌اند. در عین حال، دستمزدهای بالاتر لزوماً به معنای هزینه‌های بالای نیروی انسانی نیست بلکه به بهره‌وری بالای نیروی کار اشاره دارد.^۲ در واقع، افزایش مداوم دستمزدها در انگلستان سده‌های هفدهم و هجدهم پیش از شروع انقلاب صنعتی و برابر آنچه رابرت آلن (۲۰۰۹) اشاره می‌کند، موضوع خاصی جز پیامد صنعتی شدن اولیه را نشان نمی‌دهد. این صنعتی شدن مقدماتی، از کانال تجارت، تخصص‌گرایی اولیه و تقسیم کار، بهره‌وری نیروی کار را در انگلستان به‌طور قابل توجهی افزایش داده بود.

اگر مطابق فرضیه رابرت آلن (۲۰۰۹) کاهش هزینه نیروی کار یا جانشینی سرمایه با نیروی کار، تنها انگیزه لازم برای استفاده از ماشین‌های نخ‌ریسی بوده باشد، چطور می‌توان پاسخی برای این واقعیت آورد که دستمزدهای واقعی و تقاضا برای نیروی کار در انگلستان در طول انقلاب صنعتی افزایش به مراتب بیشتری در مقایسه با دوره صنعتی شدن اولیه داشته است؟ برای نمونه، بین دوره صد ساله از ۱۶۷۵-۱۷۷۵ دستمزدها در بریتانیا کمتر از ۲۰ درصد افزایش داشته و این در حالی است که این میزان افزایش برای دوره ۵۰ ساله از ۱۷۷۵ تا ۱۸۲۵ یعنی دوره تجربه نخستین انقلاب صنعتی در

۱. شاید اینجا این پرسش مطرح شود که چرا انقلاب صنعتی در هلند شروع نشد. پاسخ رابرت آلن به این پرسش این است که هلند به منابع ارزان ذغال‌سنگ دسترسی نداشت. در فصل بعدی، نظریه ذغال‌سنگ را مورد بررسی قرار خواهیم داد.
 ۲. به بررسی تجربی و مقایسه بین کشوری دستمزدهای حقیقی و کارایی نیروی کار در ابتدای سده بیستم به کلارک (۱۹۷۸) نگاه کنید.

این کشور، بیش از ۵۰ درصد بوده است.^۱ به علاوه، همان‌طور که آلن اشاره می‌کند، در سرتاسر سده‌های هفدهم و هجدهم، دستمزدهای واقعی در هلند نسبت به انگلستان بالاتر بوده ولی با این حال خبری از اختراع و استفاده از ماشین‌نخ‌ریسی و شروع مقدمات انقلاب صنعتی در این کشور نبوده است.^۲ بنابراین، اختراع و استفاده گسترده از «ماشین‌نخ‌ریسی چند دوکه»^۳ و «ماکو پُران»^۴ در اواسط تا اواخر سده هجدهم در انگلستان تنها به علت ضرورت کاهش هزینه‌های نیروی کار (یا هزینه‌های انرژی) نبود. ضرورت مکانیزاسیون تولید برای نساجی بریتانیا، پیش از هر چیز به علت نیاز به افزایش سرعت تولید برای پاسخگویی به تقاضای جهانی در حال رشد برای منسوجات انگلیسی و تحویل به موقع این محصولات، با مزیت اضافی حذف کردن رقابت (داخلی و خارجی) بود.

من با این نظر کلی رابرت آلن موافقم که انقلاب صنعتی بیشتر از طریق ایجاد تقاضا برای فن‌آوری‌های جدید و نه اختراع و تولید فن‌آوری‌های جدید، شکل گرفت. اما درست برخلاف نظریه دستمزد بالا و ذغال‌سنگ ارزان آلن (۲۰۰۹)، تقاضا برای فن‌آوری‌های جدید، به دلایلی چون کاهش هزینه سرانه نیروی کار یا مصرف سرانه انرژی نبود بلکه از رقابت برای گرفتن سهم بیشتری از بازار (بر پایه اصل صرفه‌های حاصل از مقیاس) ناشی می‌شد. همان‌طور که مورخ اقتصادی، فیلیس دیبن (۱۹۷۹)^۵ با تیزبینی اشاره می‌کند:

«تنها زمانی که بازار بالقوه و کشش داخلی محصولات به اندازه کافی بالا رفت، به شکلی که می‌توانست افزایش قابل توجه تولیدات را توجیه کند، شاهد عبور دسته دسته کارآفرینان و صاحبان شرکت‌ها از تکنیک‌های قدیمی به سمت بهره جستن از فرصت‌های فنی جدیدی بودیم که به روی آنها گشوده شد.»^۶

دستمزدهای بالا در انگلستان در سده‌های هفدهم و هجدهم، نتیجه دوره صنعتی شدن اولیه در

۱. داده‌ها از آلن (۲۰۰۹) شکل ۲، ۱ صفحه ۳۴ گرفته شده است.

۲. توجه دارید که اختراع و استفاده از ماشین‌نخ‌ریسی چند دوکه، ماشین بافندگی آبی و دیگر ماشین‌آلات نساجی در دوره انقلاب صنعتی نخست، بجای ذغال‌سنگ، از محل نیروهای طبیعی آغاز شد. این بحث آلن (۲۰۰۹) که شکست کشور هلند در اختراع ماشین‌آلات نساجی برای آغاز انقلاب صنعتی نخست را به جای بالا بودن دستمزدها، به عدم دسترسی این کشور به ذغال‌سنگ ارزان قیمت نسبت می‌دهد بسیار شک‌برانگیز است. برای آشنایی بیشتر با این موضوع می‌توانید به تحلیل‌های ارایه شده در خصوص نظریه ذغال‌سنگ و نقش آن در انقلاب صنعتی در بخش بعدی نگاه کنید.

3. spinning jenny

4. flying shuttle

5. Phyllis Deane

6. Phyllis Deane (1979), *The First Industrial Revolution*, Second Edition, p. 131.

این کشور بود و بنابراین صرفاً تصویری از اندازه (عمق) موجود بازار انگلستان و قدرت خرید جمعیت این کشور در دوره پیش از انقلاب صنعتی ارائه می‌دهد. اما اختراع و اقتباس ماشین‌های نخریسی چند دوکه، نظام تولید کارخانه‌ای و روش‌های تولید انبوه در طول دوره انقلاب صنعتی، همگی از تقاضای فزاینده بازار و رقابت برای کسب سهم بیشتری از میان تعداد قابل توجه و روزافزون تولیدکنندگان و تجار حوزه نساجی بود که در عین حال، زمینه افزایش چشمگیر دستمزدها و تقاضا برای نیروی کار (و نه کاهش آن) را فراهم کردند.^۱

ویژگی‌های رشد دستمزدها در چین از سال ۱۹۷۸ به بعد نیز می‌تواند در این خصوص روشن‌گرانه باشد. میانگین دستمزد حقیقی در چین در طول دوره صنعتی شدن اولیه (۸۸-۱۹۷۸) با نرخ متعادلی در حال رشد بود به طوری که با نرخ ۴٫۹ درصد در سال افزایش می‌یافت (نرخ رشد تولید ناخالص داخلی واقعی این کشور در دوره مزبور به طور میانگین سالیانه ۱۰ درصد و نرخ رشد تولید صنعتی روستایی این کشور معادل ۲۸ درصد بود). در طول دوره انقلاب صنعتی نخست چین (حدود دوره ۹۸-۱۹۸۸) نرخ رشد دستمزدها در سرتاسر کشور هنوز هم در حد متعادل ۳٫۹ درصد باقی مانده بود در حالی که اشتغال در کسب‌وکارهای خصوصی و کسب‌وکارهای مشترک و مبتنی بر تعاونی با رشد خیره‌کننده‌ای همراه شده بود و روش تولید انبوه کالاهای مصرفی سبک نیز به صورتی گسترده مورد استفاده قرار می‌گرفت. تنها زمانی که چین توانست انقلاب صنعتی دوم خود را حدود سال‌های ۹۸-۱۹۹۷ آغاز کند (که از مشخصه‌های اصلی آن می‌توان به رونق صنایع سنگین و استفاده از تولید انبوه کالاهای واسطه‌ای سنگینی همچون مواد شیمیایی، فولاد و ابزارآلات ماشینی اشاره کرد) و در سال ۲۰۰۱ به عضویت در سازمان تجارت جهانی درآمد، نرخ رشد دستمزدهای حقیقی در این کشور شتاب گرفت و از نرخ رشد تولید ناخالص داخلی واقعی آن پیشی گرفت. برای مثال، در دوره ۲۰۰۷-۱۹۹۸ نرخ رشد دستمزد حقیقی با رقم شگفت‌انگیز ۱۳٫۲ درصد در سال شتابی فراوان گرفت.^۲

بنابراین، دلایلی چون بالا بودن سطح دستمزدهای حقیقی در بریتانیا در مقایسه با هند، سودآوری جابگزینی سرمایه با نیروی انسانی و پایین بودن دستمزد حقیقی در هند (که کارگاه‌ها و مغازه‌های

۱. افزایش چشمگیر جمعیت کشور انگلستان در طول دوره انقلاب صنعتی نخست، می‌باید فشار بسیار زیادی بر دستمزدهای حقیقی و تشویق سرمایه‌گذاران به استفاده از نیروی کار بجای سرمایه و اجتناب از کاهش هزینه‌های نیروی انسانی، وارد می‌کرد. اما در واقعیت شاهد افزایش بمراتب بیشتر دستمزدهای حقیقی در طول دوره انقلاب صنعتی نسبت به دوره پیش از آن بودیم.

2. See Yang, Chen, and Monarch (2010).

کوچک مبتنی بر صنعت گران خودکفا را تشویق به استفاده از نیروی کار به جای سرمایه می‌کرد) نمی‌تواند دلایلی واقع‌بینانه و قانع‌کننده برای شکست هند از یک طرف و موفقیت بریتانیا در شروع انقلاب صنعتی با محوریت صنعت نساجی از طرف دیگر بشمار آیند. در مقابل، شکست در ایجاد بازاری سازمان یافته در داخل و خارج از کشور (اعتبار، واسطه‌ها، ضمانت اجرای پرداخت‌ها، اعتماد و قدرت خرید) فقدان بازاری رقابتی با ابزارهای کارآمد برای تولید و عرضه مواد خام (پنبه) و همچنین نبود نظام توزیع مناسب برای تولیدات انبوه در کشورهایی همچون هند (و همچنین در چین پیشاصنعتی شدن) می‌تواند دلایل اصلی آن بشمار آید. انگلستان در اواسط سده هجدهم نه تنها توانسته بود بازاری عظیم برای محصولات نساجی خود در داخل و خارج از کشور بنا کند بلکه زنجیره تأمین متنوع صنعت نساجی این کشور (از هند تا مستعمرات آمریکا) و شبکه‌های توزیع مناسب محصولات نساجی آن به یمن شبکه‌های مبادلاتی پیشرفته و نظام ناوبری و نیروی دریایی قدرتمندی که به شکلی منظم و دقیق به وسیله دولت برای ربودن گوی سبقت در رقابت جهانی در حوزه تجارت و سلطه نظامی با دیگر قدرت‌های اروپایی، ایجاد شده بود، از دیگر موفقیت‌های این کشور بشمار می‌آمد. وجود فشار رقابتی زیاد میان شرکت‌های دوره صنعتی شدن اولیه در بریتانیا و سایر کشورهای اروپایی بر سر افزایش سهم خود از بازارهای داخلی و خارجی (که به سبب چند صد سال صنعتی شدن اولیه و بر پایه نظام مرکانتیلیستی در کشورهای اروپایی بوجود آمده بود) کارآفرینان و تجار بریتانیایی را به یافتن روش‌های مناسب جهت بهبود سطح بهره‌وری و سرعت و درجه تولید و سودآوری کل از طریق استفاده از صرفه‌های حاصل از مقیاس، ترغیب کرد. این همان فرآیند انتقال از مغازه‌ها یا کارگاه‌های با مقیاس کوچک (با ابزارهای ساده و تقسیم کار بسیار پیش پا افتاده) به کارخانه‌های بزرگ مقیاس (با ماشین‌آلات قابل بازتولید با ساختار هوشمند و پیچیده سازمانی نیروی کار) است.

به‌طور کلی، اندازه بازار یک محصول، رابطه‌ای غیرمستقیم و منفی با هزینه‌های مبادلاتی و حمل و نقل دارد اما رابطه آن با سطح پیشرفت تجارت و خدمات تجار (یا همان واسطه‌ها)، قدرت حفظ عرضه پایدار مواد اولیه و کاهش ریسک فروش نرفتن کالاها، فن‌آوری ارتباطات و اطلاعات در مورد تقاضای بازار در فواصل دور و قدرت خرید مصرف‌کنندگان، رابطه‌ای مثبت و مستقیم است. انگلستان سده نوزدهم به سبب شروع دوره صنعتی شدن اولیه و پشتیبانی دولت قدرتمند (سیاست‌های تجارت‌گرا و پشتیبانی از تجارت با مناطق جغرافیایی دوربرد از طریق نیروی دریایی)، به بازاری کمابیش بزرگ و مناسب در سطح داخلی و خارجی و کاهش هزینه‌های حمل و نقل انبوهی از منسوجات تولید شده،

جبران هزینه‌های ثابت سرمایه‌گذاری در بخش ماشین‌آلات و تجهیزات، متنوع‌سازی و کاهش ریسک در تخصصی کردن محصول و تقسیم کار، احتیاج داشت. اما هندوستان سده هجدهم (و چین در آن زمان) دارای چنین موقعیتی نبودند. حتی هلند هم چنین بازار داخلی و جهانی عظیم و زنجیره‌های تأمین و شبکه‌های توزیع در منسوجات را ایجاد نکرد.^۱

اکثر مورخان اقتصادی، در درک مفهومی بسیار ساده ولی مهم (که قاعده‌تاً به اندازه بازار مربوط می‌شود) و نقش و اهمیت آن در فهم انقلاب صنعتی و توسعه اقتصادی ناتوان بوده‌اند؛ این مفهوم همان ارتباط بین صرفه‌های حاصل از مقیاس و هزینه‌های جبرانی و هدررفت سرمایه‌گذاری است. هنگامی که سرمایه‌ای هزینه می‌شود، هزینه نهایی استفاده از آن، حتی صرف‌نظر از هزینه‌های استقرارش، در اصل برابر صفر است. از آن به بعد نیز، هزینه‌های تولید، صرفاً (با عمدتاً) به هزینه نهاده‌های متغیری چون نیروی کار، مواد خام و واسطه‌ای و انرژی بستگی دارد. به بیان دیگر، پس از اینکه سرمایه اولیه (زیرساخت‌ها و تجهیزات) هزینه شد، هزینه استفاده از آن صفر خواهد بود. از این رو، توسعه و افزایش مقیاس تولید، (تا سطح ظرفیت اسمی) به سبب اینکه سرمایه، تجدیدپذیر است ولی زمین خیر، نیروی محرک تولید سرمایه‌بر (و نه تولید زمین‌بر) برای تمامی کشورهای صنعتی است. جریان سودهای آتی نیز تماماً به اندازه و حجم بازار بستگی دارد چرا که بازار کوچک نمی‌تواند منابع لازم برای بازگشت هزینه‌های سرمایه‌گذاری ثابت را تأمین کند.^۲ اما بازار نیز نمی‌تواند برای هر حجمی از زیرساخت‌ها و تجهیزات آنچنان بزرگ باشد. همچنین، قیمت محصولات نیز همزمان با حجم و اندازه بازار (به علت هزینه‌های سرمایه‌گذاری ثابت و هزینه نهایی صفر استفاده از سرمایه موجود) کاهش یافته و موجب افزایش سطح رقابتی شرکت‌های بزرگتر می‌شود در حالی که به صورت همزمان تقاضای هنگفتی را برای محصولات نساجی با کشش درآمدی بسیار بالا، ایجاد می‌کند.

۱. نظریه اسمیت درباره اندازه بازار به تبیین یکی از بزرگترین معماها در تاریخ اقتصادی نیز کمک می‌کند: چرا هلندی‌ها نتوانستند انقلاب صنعتی را کلید بزنند؟ این کشور تا پایان سده نوزدهم حتی موفق به همراهی و تمام کردن صنعتی شدن نگردید (در رده عقبتر از فرانسه و آلمان جای می‌گیرد). نظریه بالا بودن دستمزدهای رابرت آلن (۲۰۰۹) قادر به تبیین این مساله نیست چون هلند در آن زمان بالاترین دستمزدها را در جهان داشت. نظریه نهادی عجم‌اوغلو و رابینسون (۲۰۰۵)، ۲۰۱۲) نیز آن را تبیین نمی‌کند چون هلند از لیبرال‌ترین نهادهای سیاسی و اقتصادی در اروپا برخوردار بود.

۲. شرکت‌های بزرگ نساجی فعال در بریتانیای سده نوزدهم و نیز چین سده بیست و یکم به روشن نگه داشتن ماشین‌آلات خود در طول ۲۴ ساعت شبانه روز و ۳۶۵ روز سال، علاقه داشته و دارند. ساعات کار کارگران، در دوران تجربه انقلاب صنعتی نخست، در هر کشوری تا حد محدودیت‌های بیولوژیکی انسان به طول می‌انجامد.

بنابراین، انقلاب صنعتی انگلستان پیامد دستمزدهای بالای نیروی کار نبود بلکه به علت افزایش فشارهای رقابتی میان تعداد بیشماری از کارگاه‌های نساجی یا همان شرکت‌های دوره صنعتی شدن اولیه به منظور افزایش سهم بازار، بوده است. تقاضای هنگفت بازار در کنار فشارهای رقابتی سرسختانه، استفاده بیشتر از ماشین‌های نخ‌ریسی چند دوکه را سودمندتر کرده بود چرا که تولید نیمه ماشینی می‌توانست سرعت و حجم عرضه و تولید را به شکل چشم‌گیری افزایش داده و میانگین قیمت‌ها را بی‌توجه به هزینه‌های بالای دستمزد کارگران انگلیسی، کاهش دهد. دستمزدهای بالا، بیشتر از اینکه عاملی هزینه‌ای در سمت عرضه باشد، عاملی از سمت تقاضا (همان قدرت خرید مردم) بشمار می‌آید. جای شگفتی نیست که حتی از زمان آشکار شدن استفاده از سرمایه در فرآیند تولید (ماشین‌های نخ‌ریسی چند دوکه و موتور بخار)، تنها محرک مهم و واپسین هدف تمامی سرمایه‌داران و محصولات سرمایه‌داری، کشف فن‌آوری‌ها و توسعه بازارهای جدید بوده است. بنابراین، پس از پایان انقلاب صنعتی نخست در تولید منسوجات و رونق حمل و نقل ریلی، دولت بریتانیا و سرمایه‌داران - بازرگانان با شور و شوقی مثال‌زدنی به ترویج تجارت آزاد پرداختند.

دقیقا همان‌گونه که شهر رُم در یک روز ساخته نشد، انقلاب صنعتی نیز در طول تنها چند سال ایجاد نشد. کارگاه‌های ایجاد شده بر پایه صنعت‌گر و خانواده نمی‌توانستند خود را بدون «واسطه» به نظام تولید انبوه مبتنی بر کارخانه منتقل کنند چرا که هم به لحاظ اندازه و حجم بازار و هم به لحاظ داشتن قدرت خرید لازم برای تقاضای محصولات متنوع و بیشتر، محدودیت‌هایی اساسی داشتند. در عین حال، محدودیت‌های دیگری چون عدم دسترسی به ابزارهای مناسب حمل و نقل، تحویل کالا و اعتبار تجار (مشهور به «واسطه‌گری مالی») برای رسیدن به مشتریان (شامل عمده‌فروش‌ها و خرده‌فروش‌ها) و تضمین تامین مواد خام نیز وجود داشت. صنعت نساجی انگلستان ابزارهای لازم برای رسیدن به مشتریان خود در سرتاسر کشور و جهان و مستعمراتی برای فراهم کردن مواد خام مورد نیاز (پنبه) را به راحتی در اختیار داشت اما صنعتگران و پیشه‌وران هندی چنین امکاناتی را در اختیار نداشتند. به عبارت دیگر، کارگاه‌های تولید سنجاق در عصر آدام اسمیت که از تقسیم کار عالی و تخصص‌گرایی منطقه‌ای محصولات و شبکه‌های تجاری و زنجیره‌های تامین منابع با هزینه‌هایی اندک برخوردار بودند، همان صنایع وابسته به دوره صنعتی شدن اولیه انگلستان در سده‌های هفدهم و هجدهم بودند؛ در حالی که در این دوره، چنین وضعیتی در چین و هند حکمفرما نبود.

آنچه که دولتمردان و بازرگانان انگلیسی را از همتایان آنها در جاهای دیگر جدا می‌کرد توانایی آنها

در تسلط یافتن بر تجارت جهانی منسوجات و زنجیره‌های تامین پنبه بود. هند (و چین) به چین سلطه جهانی حتی نزدیک هم نشدند. و با اینحال از سده شانزدهم بود که سلاطین اروپایی (و خصوصاً بریتانیا) و بازرگانان مسلح‌شده با پشتیبانی حکومت‌ها به تدریج بزرگترین و پیچیده‌ترین بازار جهانی منسوجات و زنجیره‌های تامین پنبه را ایجاد کردند که در تاریخ متاخر بشر قابل تصور نبود. این بازار عظیم و فشار رقابتی شدید که حکومت‌های اروپایی و تولیدکنندگان منسوجات مواجه بودند پیش‌شرطی برای انقلاب صنعتی فراهم کرد. (به اسون بکرت، ۲۰۱۴ نیز نگاه کنید).

این عامل همچنین تبیین می‌کند چرا ملت‌های اروپایی پیرامون بریتانیا و سهمی شدن در بازار تجاری جهانی بریتانیا و زنجیره‌های تامین پنبه، به جای ملت‌های آسیایی و امریکای لاتین، بودند که با موفقیت از انقلاب صنعتی بریتانیا در میانه سده نوزدهم تقلید کردند با وجود این واقعیت که کشت و تولید پنبه هرگز مزیت رقابتی اروپا در مقایسه با آسیا و امریکای لاتین نبود.

دیوید لندز (1999, p. 225) هنگام بحث در مورد دلایل شکست هند در شروع فرآیند انقلاب صنعتی در سده هجدهم، پرسشی بنیادین را مطرح کرد: «چه کسانی از ماشینی شدن و دگرگونی [در هند] بهره‌مند می‌شدند؟» پاسخ این بود که این تجار و واسطه‌ها بودند که بیشترین بهره‌مندی را از این موضوع می‌بردند چرا که صنعت گران هندی، امکان آربیتراژ سود هنگفت حاصل از تجارت بین‌المللی را نداشتند (درست همانند تولیدکنندگان چای در چین یا تولیدکنندگان ادویه در اندونزی که توانایی بهره‌برداری و کسب سود از تفاوت هنگفت قیمت این محصولات بین بازارهای آسیا و اروپا را نداشتند). نخستین کارگاه‌های کوچک نساجی در هند که بر پایه نیرو و توان خانواده‌ها مستقر شده بود، توانایی ایجاد تقاضای لازم برای محصولات تولیدی خود را نداشتند و بنابراین، هندی‌ها مجبور بودند برای سازماندهی (و تامین مالی) تولید بزرگ مقیاس و فروش به مسافت‌های دور، امکان افزایش و توسعه ظرفیت شرکت‌ها از طریق کار گروهی، تقسیم نیروی کار، تخصصی شدن محصولات و استفاده از فن‌آوری‌های نوین سرمایه‌بر، بر واسطه‌ها و تجار ثروتمند و قدرتمند متکی باشند. اما در عین حال، تولید انبوه و تجارت دوربرد به اعتبار تجاری هنگفتی برای پشتیبانی از عرضه و فراهم شدن مواد اولیه، تأمین مالی سرمایه‌گذاری‌ها، زیرساخت‌های پیشرفته جهت حمل و نقل و تحویل محصول به مشتریان (بدون تحمیل هر نوع هزینه گزاف و تاخیرهای زمانی غیرقابل پیش‌بینی) و نیز بازاری بزرگ و عمیق برای جذب و تضمین حجم زیاد محصول تولید شده، نیاز داشت. هند فاقد تمامی این عوامل تسهیل‌کننده و ضروری بود: این کشور طبقه قدرتمندی از واسطه‌های ثروتمند که بتواند جریان پایدار مواد

اولیه کارخانه‌ها، تأمین مالی سرمایه‌گذاری و اعتبار تجاری این کشور را تضمین کند و ریسک ضرر و زیان احتمالی ناشی از فروش نرفتن محصولات را کاهش دهد، در اختیار نداشت. همچنین زیرساخت‌های کافی برای کاهش هزینه‌های تجارت دوربرد و بازاری عمیق، بزرگ و یکپارچه داخلی با قدرت خرید مناسب برای جذب تولیدات انبوه کارخانه‌ها وجود نداشت. کشور هند نه تنها فاقد این عوامل تسهیل کننده در ۲۰۰ سال اخیر بوده است بلکه امروزه نیز همچنان امکانات ضروری برای انجام این مهم را در اختیار ندارد و این خود پاسخی برای چرایی عدم توسعه صنعتی این کشور تاکنون است. با وجود بخش نساجی بسیار پیشرفته و مبتنی بر نیروی خانواده‌های هندی در سده هجدهم، و زمین‌های بارور برای کشت پنبه، ساختار اقتصادی این کشور برای شروع انقلاب صنعتی نخست به هیچ وجه آماده نبود. همان‌طور که اشاره شد، همین بخش بود که به انگلستان کمک شایانی کرد تا انقلاب صنعتی را شروع کند (البته با وجود اینکه پنبه در این کشور کشت نمی‌شد). انگلستان نمی‌توانست بدون انتقال به داخل فن‌آوری نساجی از هندوستان و دسترسی به بازار نسبتاً عمیق، بزرگ و یکپارچه داخلی خود و بازارهای بین‌المللی کاملاً آماده، انقلاب صنعتی نخست خود را آغاز کند (مورد حمایت میلیون‌ها نفر مصرف کنندگان بورژوازی انگلیسی و بازرگانان، و نیروی دریایی این کشور و تجار فراسوی اقیانوس اطلس، همچنین زیرساخت و شبکه‌های تجاری پیشرفته قرار داشت).^۱

بنابراین، با اینکه هند امروزی بازار داخلی بزرگی با جمعیت حدود ۱٫۳ میلیارد نفر دارد، هنوز هم در زمینه اقلام با تولید انبوه در جهان، خارج از زنجیره تأمین جهانی قرار دارد؛ این کشور هنوز به واردات طیف وسیعی از کالاها از ماشین‌آلات، تجهیزات صنعتی و گوشی‌های تلفن همراه گرفته تا محصولات ساده‌ای از قبیل لامپ و اسباب‌بازی، از کشورهایی چون چین وابسته است. چرا هند نمی‌تواند حتی کالاهای مصرفی ساده‌ای همچون لامپ و اسباب‌بازی را تولید کند؟ در دهه ۱۹۶۰ اقتصاد هند ۲۰ درصد بزرگتر از اقتصاد چین بود ولی امروزه اقتصاد چین ۶ برابر بزرگتر از اقتصاد این کشور است. با وجودی که هر دو کشور جمعیت تقریباً یکسانی دارند اما چین امروزه حدود ۷ برابر هند سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی جذب می‌کند و ۶۰ درصد تولید و مصرف سیمان جهان را از آن خود کرده در حالی که سهم کشور هند تنها ۷ درصد است.

۱. اقتصاددانان نئوکلاسیک (شاید به استثناء نظریه تجارت جدید پل کروگمن) به ندرت بر این موضوع تأکید دارند که مهمترین محرک برای تجارت بین‌الملل به جای مزیت نسبی، حجم و اندازه بازار است. اندازه بازار در اقتصادهای سرمایه‌داری به سبب اثر مقیاسی فعالیت‌ها بر پایه هزینه نهایی صفر استفاده از سرمایه ایجاد شده، اهمیت دارد. در دوره‌های رکودی کوتاه‌مدت و نیز رشد بلندمدت، این تقاضا (یا همان بازار) است که سطح و شیوه تولید بنگاه‌ها را مشخص می‌کند نه عکس آن.

چه چیزی مانع از آن شد که کشور هند بتواند با گرت‌برداری از چین، انقلاب صنعتی خود را شروع کند؟ آیا علت اصلی‌اش، عدم دسترسی به فن‌آوری است؟ خیر. هندوستان سابق بر این توانایی خود در ارسال سفینه فضایی به مریخ را نشان داده بود. پس آیا علت اصلی، دموکراسی است؟ باز هم خیر. چرا که هند بزرگترین دموکراسی روی زمین بوده و هست. پس آیا نبود حقوق مالکیت علت اصلی عدم توسعه صنعتی این کشور است؟ خیر. هزاران سال است که در این کشور حقوق مالکیت خصوصی مورد احترام بوده است. پس آیا نبود حاکمیت قانون در این کشور علت این موضوع است؟ باز هم خیر. چرا که این کشور حقوق عرفی کشور انگلستان را در سده هجدهم به ارث برده است. پس چرا هند بجای تولید داخلی اسباب بازی اقدام به واردات آن می‌کند؟ برای پاسخ به این پرسش، باید قوانینی چون قانون مزیت نسبی یا شعارهای هیجان‌انگیز نهادهای بهره‌کش یا فراگیر را فراموش کرد و بجای آن به شکست هماهنگی در بازار فکر کرد. این هماهنگی، همان نبود بازار تهییج شده و مناسب و همچنین، فقدان واسطه‌هایی است که بتوانند تعداد بیشماری از دهقانان خودبسند و ناآشنا به کارهای گروهی را در شکل سازمان‌هایی بر پایه اصل تقسیم کار و تولید تخصصی محصول، سازمان‌دهی کنند. این نبود خالقین بازار و واسطه‌های قدرتمند است که از انتقال کارگاه‌های کوچک و تولید در حد نیاز، به کارخانه‌های بزرگ با تولید انبوه، جلوگیری کرده است. خلاصه اینکه، فقدان تجربه صنعتی شدن اولیه در هندوستان بود که از آغاز انقلاب صنعتی نخست در این کشور و ایجاد و پرورش طبقه قدرتمند و بزرگی از تجار، انتقال جمعیت روستایی این کشور در قالب نیروی کار سازمان یافته، رونق و گسترش تقسیم نیروی کار و شکل‌گیری زنجیره تأمین و شبکه‌های توزیع در این کشور، جلوگیری کرد.

موفقیت کشور هند در دستیابی به توسعه صنعتی در یک دوره زمانی کوتاه‌مدت و بی‌توجه به تغییرات سریع محیط کسب‌وکار جهانی به علت حضور قدرت‌های صنعتی بزرگ و رقابت بسیار بالا در بازارهای جهانی، به وجود دولت‌های مرکزی و محلی قدرتمندی وابسته است (نه سرمایه‌گذاران خارجی یا شرکت‌های بزرگ بین‌المللی) که تهییج بازارهای داخلی این کشور و صنایع مرتبط با دوره صنعتی شدن اولیه را ایجاد و تسهیل کرده و زیرساخت‌های مناسب‌تر و بیشتری را فراهم کنند. لازم به توضیح است که شرکت‌های بزرگ بین‌المللی در غیاب نظام سازمان‌یافته حمل و نقل، تجارت، زنجیره تأمین و اعتبار تجاری، در هیچ کشوری حضور پیدا نمی‌کنند. در واقع، جریان عظیم سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی از کشورهای صنعتی پیشرفته به چین تا اواسط دهه ۱۹۹۰ یعنی زمانی که این کشور هنوز موفق به اتمام دوره صنعتی شدن اولیه و شروع انقلاب صنعتی نخست خود نشده بود، جریان نیافت.

از آن پس بود که چین به بازاری واقعی (و نه بالقوه) برای استفاده شرکت‌های بزرگ بین‌المللی و هدفی جدید برای جریان‌های خروجی سرمایه از کشورهای غربی، تبدیل شد. از این زمان به بعد بود که جمعیت عظیم چین به جمعیتی با قدرت خریدی واقعی (و نه بالقوه) و منبعی ارزان برای کاهش هزینه‌های شرکت‌های بین‌المللی و در نتیجه، افزایش حاشیه سود آنها، تبدیل شد.^۱

ج) ظهور صنعت نساجی و منطق انقلاب صنعتی انگلستان

رشد صنعت نساجی چین

چین پس از تهییج سریع بازار یکپارچه داخلی خود و تقریباً یک دهه شکوفایی صنایع مربوط به دوره صنعتی شدن اولیه و ایجاد شبکه‌های تجاری داخلی و بین‌المللی، در انتهای دهه ۱۹۸۰ به اوج انقلاب صنعتی نخست خود رسیده بود و حیاتی‌ترین صنعت این کشور برای آغاز این انقلاب، صنعت نساجی و پوشاک بود.

در دهه ۱۹۸۰ و همزمان با بهبود سریع استاندارد زندگی عامه مردم این کشور، تقاضای محلی برای

۱. جریان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در چین در دوره تجربه صنعتی شدن اولیه یعنی دهه ۱۹۸۰ بسیار آهسته و اندک بود. برای مثال، در سال ۱۹۸۳، جریان ورود سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی به چین حدود ۶۳۶ میلیون دلار یعنی معادل ۳ دهم درصد تولید ناخالص داخلی این کشور بود و تا اواخر دهه ۱۹۸۰ به زحمت به ۱ درصد رسید. اما در دهه ۱۹۹۰ در طول تجربه انقلاب صنعتی نخست در این کشور، جریان مزبور بیش از ۱۰ برابر شد و از ۴ میلیارد و ۳۷۰ میلیون دلار در سال ۱۹۹۱ به ۴۵ میلیارد و ۲۶۰ میلیون دلار در سال ۱۹۹۷ رسید که معادل ۵ درصد تولید ناخالص داخلی چین در آن زمان بود. بعد از اتمام انقلاب صنعتی نخست و با رسیدن به سال‌های پایانی دهه ۱۹۹۰ و فراهم شدن مقدمات انقلاب صنعتی دوم، این نرخ رشد شتاب گرفت به شکلی که در سال ۲۰۱۴ چین توانست به لحاظ جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در جایگاه نخست قرار گرفته و از آمریکا پیشی بگیرد بطوری که این رقم برای خود کشور چین معادل ۱۲۸ میلیارد دلار، برای منطقه هنگ‌کنگ معادل ۱۱۱ میلیارد دلار و برای ایالات متحده آمریکا معادل ۸۶ میلیارد دلار رسید. بطور کلی، ماهیت خاص جریان ورود سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی به چین در طول سه فاز (موج) مشابه به مرحله صنعتی شدن چین رسید: در دهه ۱۹۸۰، این سرمایه‌گذاری‌ها بیشتر از محل شرکت‌های هنگ‌کنگی کاربر کوچک با سطح فن‌آوری پایین ناشی می‌شد که به نواحی روستایی چین (بخصوص استان گوانگدونگ که لهجه‌های شبیه لهجه هنگ‌کنگی‌ها دارند) سرازیر شد. در دهه ۱۹۹۰، این سرمایه‌گذاری‌ها عمدتاً از شرکت‌های بزرگ و کاربر تایوانی و کره‌جنوبی تأمین می‌شد. از اواخر دهه ۱۹۹۰ و اوایل ۲۰۰۰، این سرمایه‌گذاری‌ها عمدتاً از شرکت‌های مدرن و بزرگ و سرمایه‌بر کشورهای پیشرفته‌ای چون ژاپن، آلمان و ایالات متحده آمریکا تأمین شده است. شرکت‌های خارجی، بخصوص شرکت‌های بزرگ فعال در صنایع سنگین، در صورت مناسب نبودن اندازه بازار چین و زنجیره تأمین و سیستم‌های حمل و نقل تجاری نامناسب در این کشور، وارد بازار چین نمی‌شدند. این موضوع نشان می‌دهد که چرا کشوری مثل هند که به لحاظ حجم جمعیتی تقریباً مشابه چین است، نتوانسته در جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی موفق عمل کند.

محصولات نساجی این کشور عمدتاً به لطف کشش درآمدی بسیار بالای این گروه از محصولات، همچنان در حال افزایش بود. تولید انبوه منسوجات و پوشاک در این کشور به علت افزایش تقاضا و رقابت شدید، سودآور شده بود. از این رو، کل تولید نخ و پارچه‌های کتان این کشور به ترتیب از ۳۳۰ هزار تن و یک میلیارد و ۹۰۰ میلیون متر در سال ۱۹۸۵ به ۸ میلیون و ۵۰۰ هزار تن و ۳۲ میلیارد و ۲۰۰ میلیون متر در سال ۲۰۰۲ افزایش یافت که از افزایش ۲۳ برابری تولید نخ و افزایش ۱۵ برابری تولید پارچه‌های کتان در طول یک دوره ۱۷ ساله حکایت داشت (با نرخ رشد میانگین سالیانه ۲۰ درصدی برای نخ و نرخ رشد ۱۷ درصدی برای پارچه کتان). کل تولید پوشاک این کشور از یک میلیارد و ۳۰۰ میلیون قطعه در سال ۱۹۸۵ به ۹ میلیارد و ۵۰۰ میلیون قطعه در سال ۱۹۹۶ افزایش یافت که نشان از نرخ رشد میانگین سالیانه ۲۲ درصدی داشت. کل تولید پارچه شیمیایی نیز از ۹۴ هزار و ۸۰۰ تن در سال ۱۹۸۶ به ۹۹۱ هزار تن در سال ۲۰۰۲ افزایش یافت که از نرخ رشد میانگین سالیانه ۱۶ درصدی حکایت دارد.^۱ در اوایل ۱۹۹۰، ده‌ها میلیون دوک در جنوب و شرق چین به شکل زنجیره‌های تولید صنعتی و نیز خوشه‌های صنعت نساجی وجود داشت. در سال‌های ۹۵-۱۹۹۴ تعداد دوک‌های نخ‌ریسی به ۴۰ میلیون رسید و این یعنی به ازای هر ۲۵ نفر چینی یک دوک وجود داشت.^۲

در ابتدای کار، این رشد را شرکت‌های بزرگ دولتی^۳ ایجاد کردند اما پس از آن و همزمان با ورود شرکت‌های خصوصی^۴ در حوزه فن‌آوری‌های تولید انبوه با منابع مالی خود، این گروه از شرکت‌ها رشد محصولات نساجی را به پیش راندند. بین سال‌های ۹۷-۱۹۹۰ سود شرکت‌های خصوصی سالیانه حدود ۲۳,۵ درصد افزایش می‌یافت.

1. Data source: Larry D. Qiu (2005).

۲. در سال ۲۰۰۶ این رقم به ۸۰ میلیون واحد رسید که در حدود نیمی از کل دوک‌های نخ‌ریسی در جهان بود. در مقام مقایسه، در اوایل دهه ۱۷۸۰، در لنکشایر حدود ۱ میلیون و ۷۰۰ هزار دوک نخ‌ریسی وجود داشت اما در سال ۱۸۱۳ حدود ۲۴۰ هزار دستگاه نساجی و بافندگی در انگلستان وجود داشت که یعنی به ازای هر ۴۰ بریتانیایی یک دستگاه وجود داشت. اما تنها ۱ درصد از این دستگاه‌های بافندگی با برق کار می‌کردند و مابقی آنها بشکل دستی عمل می‌کردند. در ایالات متحده آمریکا در سال ۱۸۳۱ یعنی مرز شروع انقلاب صنعتی در این کشور، حدود ۱ میلیون و ۲۰۰ هزار دوک و ۳۳ هزار و ۵۰۰ دستگاه بافندگی وجود داشت. بر اساس این قاعده سرانگشتی که هر یک سال رشد و توسعه اقتصادی چین برابر ۵ سال رشد و توسعه در کشورهای غربی است و اینکه نقطه شروع دوره صنعتی شدن اولیه در چین از سال ۱۹۸۰ و برای بریتانیا ۵۰-۱۷۳۰ است، کشور چین در سال ۱۹۹۰ می‌باید وضعیتی مشابه وضعیت انگلستان در سال‌های ۱۸۰۰-۱۷۸۰ تجربه می‌کرد و وضعیت چین در سال ۲۰۰۰ درست شبیه وضعیت انگلستان در سال‌های ۵۰-۱۸۳۰ بود یعنی زمانی که بریتانیا انقلاب صنعتی نخست خود را به اتمام و انقلاب صنعتی دوم را با رونق و شکوفایی سه‌گانه صنعتی ذغال‌سنگ، موتور بخار و راه‌آهن آغاز کرد.

3. state-owned enterprises (SOE)

4. privately owned enterprises (POEs)

تولید انبوه نیازمند تحرک و بسیج انبوه نیروی کار است. از اواخر دهه ۱۹۸۰ و اوایل دهه ۱۹۹۰ تاکنون، چین وارد عصر جریان انبوه کارگران مهاجر از کارگاه‌های روستایی به کارخانه‌های شهری شد. هر ساله صدها میلیون کارگر مهاجر بعد از سپری کردن سال نو چینی در موطن خود، که هزاران و شاید ده‌ها هزار کیلومتر را در بزرگراه‌ها و شبکه‌های راه آهن کشور سفر می‌کنند، به محل کار خود در سواحل نسبتاً پررونق و دارای ارتباطات بهتر بین‌المللی در سواحل شرقی و جنوبی بازمی‌گردند. درست شبیه سده نوزدهم اروپا و انگلستان، که تولید انبوه کاربر در کارخانه‌های تولید محصولات نساجی عمدتاً به توانایی ترغیب، اغفال یا حتی اجبار نیروی انسانی به کنار گذاشتن فعالیت‌هایی که هزاران سال زندگی انسان‌ها حول محور آن می‌چرخید و پیوستن‌شان به نظام کارخانه‌ای نوظهور و ارتشی از نیروی کار صنعتی، بستگی داشت، چینی‌ها نیز لازم بود چنین عملی را انجام دهند. این کار خیلی آسانی نبود و نیازمند شرایط سیاسی، اقتصادی، حقوقی و اجتماعی خاصی بود. این شرایط در چین در اواخر سده بیستم (اما آشکارا نه در زمان سلسله چینگ یا عصر جمهوری) پس از یک دهه اصلاحات و صنعتی شدن سریع اولیه، آماده شده بود.

در نتیجه، صنعت نساجی و پوشاک به بزرگترین صنعت تولید کارخانه‌ای و منبع اصلی ارزآوری در چین در دوره انقلاب صنعتی نخست این کشور (بین سال‌های ۹۸-۱۹۸۸) تبدیل شد. این صنعت، از حدود ۲۴ هزار تشکل بزرگ تولیدی و ۸ میلیون کارگر در اواخر دهه ۱۹۹۰ تشکیل می‌شد و صادرات آن بیش از ۲۰ درصد کل صادرات چین به حساب می‌آمد.^۱ پس شگفتی ندارد که چین ۶ تا ۷ سال پیش از پیوستن به سازمان تجارت جهانی، در سال ۱۹۹۵ توانست به عنوان بزرگترین تولیدکننده و صادرکننده منسوجات و پوشاک در جهان از امریکا پیشی بگیرد و از آن زمان تاکنون این جایگاه را حفظ کند.^۲

یک بار دیگر، دولت نقشی اساسی در شروع مقدمات انقلاب صنعتی نخست (بر پایه صنعت نساجی) بازی کرد. دولت این کشور در سال ۱۹۷۹ برای کمک به اصلاحات اقتصادی و سیاست درهای باز، گزینشی هوشمندانه صنعت منسوجات و پوشاک را به عنوان یکی از صنایع نخست جهت رونق و

۱. کل اشتغال در صنعت نساجی و پوشاک چین در سال ۲۰۰۷ به ۲۰ میلیون نفر رسید. در مقابل، در اوج انقلاب صنعتی کشورهای غربی در ابتدای دهه ۱۸۶۰، تعداد کارگران نساجی در انگلستان ۴۴۶ هزار نفر، در آلمان ۲۵۰ هزار نفر، در فرانسه ۲۰۰ هزار نفر، در روسیه ۱۵۰ هزار نفر، در اسپانیا ۱۰۵ هزار نفر و در ایالات متحده آمریکا ۱۲۲ هزار نفر بود. (Sven Beckert, 2014, p. 180)

۲. چین همچنان در حوزه تولید محصولات نساجی و پوشاک از قبیل نخ پنبه‌ای، بافت‌های پشمی، پارچه‌های کتان، پارچه‌های ابریشم، پوشاک، الیاف مصنوعی و کالاهای دوخته، بزرگترین تولیدکننده جهان است.

پیشرفت هدفگذاری کرد. این درست در نقطه مقابل راهبرد پیشین توسعه این کشور یعنی حمایت از صنایع سنگینی چون فولاد بود. دو علت اصلی دولت برای این انتخاب چنین بود: الف) با توجه به کاربر بودن این صنعت، مزیت نسبی این کشور یعنی نیروی کار فراوان و ارزان، لحاظ شده بود ب) نیازمند فن‌آوری‌های چندان پیشرفته‌ای نبود و هزینه‌های ورود نسبتاً اندکی داشت و (۳) بازار داخلی و بین‌المللی بسیار بزرگی داشت.

دولت این کشور با هدف بهبود و پیشرفت صنعت نساجی، سیاستی را به نام «شش اولویت»^۱ بکار گرفت که بر پایه این سیاست، صنعت نساجی در شش حوزه تأمین مواد خام، انرژی و برق، وام‌های بانکی، منابع ارزی، فن‌آوری پیشرفته وارداتی و حمل و نقل، از امکانات و حمایت‌های ترجیحی دولت برخوردار می‌شد. (Larry D. Qiu, 2005)

بر این اساس، سازمان‌های دولتی خبره با هدف تسهیل، واسطه‌گری و نظارت و تنظیم صنعت نساجی کشور تاسیس شدند. برای نمونه، چین علاوه بر حضور مستقیم دولت در مدیریت موجودی انبار پنبه ملی تا در برابر نوسانات جهانی قیمت پنبه پوشش‌تأمینی داشته باشد، ارگان‌های دولتی زیر را (مدتها پیش از پیوستن به سازمان تجارت جهانی) برای نظارت، تنظیم و کمک به صنعت نساجی و پوشاک برای مقابله و کنار آمدن با قوانین و رقابت موجود در بازار جهانی منسوجات، ایجاد کرد:

- وزارت کشاورزی^۲
- کمیسیون اصلاحات و توسعه ملی^۳
- وزارت بازرگانی^۴
- کمیسیون نظارت و اداره دارایی‌های دولتی^۵
- اتاق بازرگانی چین برای واردات و صادرات منسوجات^۶
- شورای ملی صنعت نساجی چین^۷
- انجمن صنایع نفت و مواد شیمیایی چین^۸
- سازمان حمایت از محیط زیست^۹

1. Six Priorities
 2. MOA - Ministry of Agriculture
 3. NDRC - National Development and Reform Commission
 4. MOFCOM - Ministry of Commerce
 5. SASAC - State-owned Assets Supervision and Administration Commission
 6. CCCT - China Chamber of Commerce for Import and Export of Textiles
 7. CNTIC - China National Textile Industry Council
 8. CPCIA - China Petroleum and Chemical Industry Association
 9. SEPA - State Environmental Protection Administration

برخی از وظایف معین این سازمان‌های دولتی به شرح زیر است:

۱. تأمین مواد اولیه

وزارت کشاورزی مسئول تأمین مواد اولیه اصلی صنعتی همچون پنبه، ابریشم و پشم بود. با این وجود، کمیسیون اصلاحات و توسعه ملی عهده‌دار واردات مواد اولیه مورد نیاز بود (که سهمیه‌های وارداتی برای آنها هنوز بکار می‌رفت).

۲. تولید و ساخت

شورای ملی صنعت نساجی چین عهده‌دار آموزش و هدایت حوزه تولید و ساخت در صنعت نساجی بود. این کمیسیون در اصل همان وزارت صنعت نساجی کنونی چین است. مسئولیت‌های گسترده این شورا، اجرای بخش‌نامه‌ها و تهیه اصول راهنما برای توسعه صنعتی این بخش بود.

۳. مجوز سهمیه صادرات

مأموریت کمیسیون اصلاحات و توسعه ملی وزارت صنعت، نظارت بر صنعت نساجی کشور است. دفتر «عملکرد اقتصادی» عهده‌دار تنظیم سیاست‌ها و کنترل نظام صدور سهمیه‌های صادراتی در صنعت نساجی است. با این وجود، وزارت بازرگانی اصلی‌ترین مرجع صدور سهمیه صادرات است.^۱

۴. تعیین استانداردها

اداره نظارت، بازرسی و کیفیت^۲ اداره‌ای دولتی و عهده‌دار تعیین استانداردهای فنی، ایمنی و حمایت از محیط زیست در صنعت نساجی چین است. در بخش نساجی، این اداره به عنوان هماهنگ‌کننده استانداردهای تعیین شده عمل می‌کند. زمانی که استانداردها تعیین می‌شوند، این اداره به دنبال پشتیبانی فنی از سازمان استانداردسازی صنعت نساجی^۳ بوده و به شورای ملی صنعت نساجی کشور مشاوره می‌دهد. این اداره همچنین مسئول اجرای استانداردها و صدور گواهینامه‌های استاندارد برای

۱. از آنجا که حمایت‌گرایی تجاری از سوی کشورهای توسعه یافته، محدودیت شدیدی بر صادرات منسوجات و پوشاک چین ایجاد کرده بود، دولت چین این سازمان را به منظور مدیریت و انتخاب تعداد و انواعی از شرکت‌هایی که وارد بازار صادراتی می‌شدند (برای کاهش رقابت بی‌رحمانه) ایجاد کرد. از سال ۱۹۷۴ آمریکا، اروپا و سایر کشورهای ثروتمند به شبکه‌ای از محدودیت‌ها بر کشورهای در حال توسعه برای تولیدات و تولیدکنندگان منسوجات آنها رسمیت بخشیدند که به «ترتیبات الیاف چندگانه (Multifibre Arrangement (MFA)» مشهور شد. این نظام نتوانست به هدفش که مقابله با کاهش پیوسته اشتغال در این صنعت در غرب باشد برسد اما تجارت را به شدت مختل کرد و هزینه‌های سنگینی بر مصرف‌کنندگان غربی و نیز اقتصادهای در حال توسعه تحمیل کرد.

2. Administration for Quality, Supervision, Inspection and Quarantine (AQSIQ)

3. National Textile Industry Council (CNTIC)

شرکت‌ها و محصولات است. این اداره همچنین در تهیه پیش‌نویس قوانین و مقررات حاکم بر استانداردهای صنعتی بخش نساجی کشور نقش دارد.

منطق انقلاب صنعتی انگلستان

واقعیت اینست که صنعت نساجی در شروع مقدمات انقلاب صنعتی نخست چین نقشی بنیادین و اساسی بر عهده داشت و با باز کردن مسیر برای انقلاب صنعتی دوم در این کشور (از سال ۱۹۹۸ تاکنون) با الگوی انقلاب صنعتی بریتانیا قابل مقایسه است. این پدیده، موجب حل معمای دیرینه و «منطق درونی انقلاب صنعتی» در جهان شد.

انقلاب صنعتی برای نخستین بار در انگلستان و نیز ابتدا از صنعت نساجی شروع شد. این صنعت از طریق ماشینی شدن تولید منسوجات در دهه‌های ۱۷۶۰ تا ۱۸۳۰ و از طریق تعدادی اختراعات ساده و در عین حال قدرتمند در زمینه ابزار قالب‌های چوبی و ماشین‌آلات و تجهیزات، شکوفا شد. این ماشین‌آلات و ابزارها سرعت ریسندگی و بافندگی را خیلی سریع بالا بردند.^۱

با این وجود، انقلاب صنعتی انگلستان، صرفاً پیامد ذاتی چنین اختراعات فن‌آورانه، که فهم متعارف اغلب چنین فرض می‌کند، نبود؛ بلکه عمدتاً از ایجاد بازار عظیم منسوجات نشأت می‌گرفت که بریتانیایی‌ها ایجاد کردند و رقابت شدیدی که میان شرکت‌های منسوجات دوره صنعتی شده اولیه برای گرفتن سهم بیشتری از بازار بوجود آمد.

به بیان دیگر، انقلاب صنعتی به این دلیل برای نخستین بار در کشور انگلستان و از صنعت نساجی شروع شد که: الف) در میان تمامی فعالیت‌های اقتصادی، تولید مواد غذایی، پوشاک و سرپناه جزء نیازهای بسیار اساسی و ضروری بشمار می‌آید الیاف پنبه (در مقایسه با سایر الیاف‌های طبیعی) خیلی آسان قابل کنترل و دستکاری است، و ریسندگی و بافندگی وابستگی کمتری به شرایط آب و هوایی، تغییرات فصلی و تغییرات روز و شب دارد و استفاده از ابزارهای کم هزینه ساده، خیلی راحت‌تر نسبت به کشت محصولات کشاورزی یا ساختن سرپناه قابلیت ماشینی شدن دارد؛^۲ ب) بازار منسوجات در

۱. با توجه به گاه‌شماری مرسوم پذیرفته شده، نخستین انقلاب صنعتی در سال‌های ۸۰-۱۷۶۰ شروع و در سال‌های ۴۰-۱۸۳۰ به پایان رسید.

۲. تنوع پنبه سبب امکان ترکیب آن با پارچه‌های کتان و تولید پارچه مخمل شد. این پارچه جدید نسبت به پارچه ابریشمی ارزانتر بوده و راحت‌تر از پشم نقش‌گذاری شود که برای پوشاک الگودار زنانه مناسب‌تر بود. این پارچه‌ها نه تنها به مد روز تبدیل شدند بلکه به علت قیمت پایین، قابل دسترس و استفاده برای عموم مردم بود. اختراعات جدید در دهه ۱۷۷۰ (از قبیل

مقایسه با بازار دیگر کالاهای سبک مصرفی (از قبیل جواهرآلات و سفال و مبلمان)، بزرگتر و دارای کثرت درآمدی بیشتری است و بنابراین همزمان با افزایش درآمد، به سرعت رشد می‌کند، به تولید انبوه می‌رسد و نوآوری‌های را در شرایط رقابتی تحریک می‌کند.^۱ و ج) پیش از شروع انقلاب صنعتی در بریتانیا، این کشور بازار منسوجات خود را برای صدها سال دست‌کم از زمان الیزابت اول (۱۵۵۸-۱۶۰۳) یا حتی مدتی پیش از آن (که به ایجاد بزرگترین بازار پارچه و منسوجات در اوایل سده هجدهم در اروپا منجر شده بود) رونق داده بود و انگلستان سرانجام صاحب بیشترین تعداد بنگاه‌های متقدم در حوزه نساجی شد.^۲ با این حال، در اواسط سده هجدهم، پس از سده‌ها تجربه دوره صنعتی شدن اولیه و

دوک‌ها و ماشین‌های نخ‌ریسی، ماشین‌های بافندگی آبی) بخش‌های زیادی از بریتانیا را به مراکز کارخانه‌ای بسیار سودآور تبدیل کرد. در سال‌های ۹۶-۱۷۹۴، محصولات پنبه‌ای بریتانیا ۱۵٫۶ درصد کل صادرات این کشور را تشکیل می‌داد و در سال ۰۶-۱۸۰۴ این سهم به ۴۲٫۳ درصد افزایش یافت. برای مطالعه بیشتر در این زمینه به منبع زیر نگاه کنید:

http://en.wikipedia.org/wiki/History_of_cotton#British_Empire

۱. کثرت درآمدی/ قیمتی منسوجات و پوشاک در مقایسه با سایر کالاهای مصرفی در دسترس در اروپای سده‌های هجدهم و نوزدهم یا هر جامعه کشاورزی دیگری همچون چای، قهوه، شکر، لیوان، جواهرآلات، سفال، ساعت، و مبلمان، به شدت بالا بوده است. همان‌طور که فیلیس دبین (۱۹۷۹، ص ۶۶) به طور کامل بیان می‌کند: «پارچه پنبه‌ای به حدی ارزان بود که با بودجه پایین‌ترین طبقات درآمدی همخوانی داشت و چنان مرغوب و ظریف بود که مورد خواهان اغنا و همچنین فقرا بود؛ این پارچه‌ها هم در مناطق گرمسیری و هم در آب و هوای معتدل قابل استفاده بودند؛ و دولت انگلستان نیز توانسته بود برای این پارچه‌ها بازاری آماده در مناطقی بیابد که بریتانیا به مدت یک سده مواد اولیه آن را از پارچه‌های ارزان قیمت هندی‌ها تأمین می‌کرد.» چنین کثرت درآمدی/ قیمتی بالایی به وجود ظرفیت بالقوه بالای بازار منسوجات اشاره دارد که نه تنها موجب پایداری انقلاب صنعتی در سده نوزدهم شد بلکه راهی به آینده بشریت نیز گشود. گزاره‌گویی نیست اگر بگوییم صنعت نساجی تمامی اقتصادهای توسعه یافته در سده‌های اخیر از قبیل فرانسه، آلمان، ایتالیا، آمریکا، ژاپن، سنگاپور، تایوان، هنگ‌کنگ، کره جنوبی و چین و بسیاری دیگر از کشورها را در سیطره خود قرار داده و نقشی مهم در صنعتی شدن این کشورها داشته و چنین نقش محوری را برای سایر کشورهای در حال توسعه‌ای که به دنبال صنعتی شدن هستند، ایفا خواهد کرد.

۲. به گفته هاجون چانگ (Ha-Joon Chang, 2003, p.19)، «ادوارد سوم (سال‌های ۷۷-۱۳۲۷ میلادی) اعتقاد داشت او نخستین پادشاهی است که تلاش آگاهانه‌ای برای توسعه بخش تولید پوشاک و پارچه‌های پشمی محلی داشته است. او برای اینکه الگویی برای بقیه مردم کشورش باشد، تنها لباس انگلیسی بر تن می‌کرد و بنابراین با متمرکز کردن تجارت پشم خام و ممنوعیت واردات پارچه‌های پشمی، ارمغانی ارزنده برای بافندگان فلاندرز به همراه آورد.» چنین سیاست‌های صنعتی تجارت‌گرا (با تمرکز ویژه بر منسوجات) برای چندین سده و تا زمان وقوع انقلاب صنعتی نخست در بریتانیا، بی‌درنگ ادامه داشت. برای نمونه، «دانیل دفو توصیف می‌کند که چطور تئودرها به ویژه هنری هفتم (۱۵۰۹-۱۴۸۵) و الیزابت اول (۱۵۵۳-۱۶۰۳) انگلستان را از کشوری متکی به صادرات پشم خام به کشورهای بنلوکس، به توانمندترین کشور در تولید محصولات و پارچه‌های پشمی در جهان مبدل کرد.» (Ha-Joon Chang, 2003, p.20) بنا بر بیانات دفو، تئودورها در سال‌های ۱۴۸۹، ۱۵۱۲، ۱۵۱۳ و ۱۵۳۶ مجموعه‌ای از قوانین برای پشتیبانی از صنعت نساجی انگلستان در مقابل رقابت بین‌المللی کشورهای بنلوکس و ممنوعیت صادرات منسوجات نیمه تمام، به تصویب رساندند و این قوانین تا زمان الیزابت اول (۱۵۸۷) تقریباً صد سال پس از شروع سیاست جایگزینی واردات توسط هنری هفتم (۱۴۸۹) یعنی زمانی که بریتانیا اعتماد

رونق تولیدات نساجی در سرتاسر اروپا^۱ بازار منسوجات برای محصولات نساجی بریتانیا و اروپا (بر پایه کارگاه‌های مبتنی بر صنعت‌گر) تقریباً اشباع شده بود. این وضعیت برای تشویق و تحریک نوآوری‌های فن‌آورانه و کشف طیف‌های جدیدی از محصولات با هدف بقا در شرایط رقابت بازاری از طریق شکل‌دهی مجدد به بازار و بدست آوردن سهمی از بازارهای جدید بسیار مهم و ضروری بود. به عنوان مثال این کار با ایجاد تغییر در صنعت نساجی بریتانیا از خطوط قدیمی پارچه‌های پشمی به خطوط جدید پارچه‌های پنبه‌ای در حدود دهه ۱۷۳۰ (که در قانون موسوم به قانون منچستر در سال ۱۷۳۶ خود را نشان داد) و همچنین از کارگاه‌ها به کارخانه‌های پارچه‌های پنبه‌ای در حدود دهه ۱۷۴۰ و انقلاب صنعتی متعاقب آن بر پایه تولید انبوه و مکانیزه شده پارچه‌های پنبه‌ای، انجام شد.^۲

همچنین، برخلاف فعالیت‌های کشاورزی همچون رشد دانه، تولید منسوجات را می‌توان به راحتی به چند مرحله میانی تقسیم کرد و بر پایه آن اقدام به تقسیم نیروی کار کرد. تولید منسوجات نیازمند

به نفس کافی را برای رقابت در صحنه بین‌المللی و در نتیجه آن برداشتن قانون ممنوعیت صادرات پشم خام به دست آورده بود، همچنان پابرجا بود. این موضوع در نهایت سبب تضعیف صنایع مورد اشاره در سایر کشورهای رقیب شد ... الیزابت اول با هدف باز کردن و ایجاد بازارهای جدید، فرستادگانی را به بارگاه پاپ، امپراتوری روسیه، مغول و ایران رهسپار کرد. سرمایه‌گذاری عظیم بریتانیا در ساخت نیروی دریایی قدرتمند به این کشور اجازه داد تا برای قبضه بازارهای جدید با استفاده از سیاست‌های سلطه‌جویانه خود، وارد کشورهای مختلف شده و بازارهای این کشورها را به چنگ آورد (Ha-Joon Chang, 2003, p.20-21) حمایت‌گرایی انگلیسی حتی بعد از انقلاب شکوهمند به طور چشمگیری افزایش یافت. Ralph Davis, 1966, *The Rise of Protection in England, 1689-1786, The Economic History Review*, Vol. 19, No. 2, pp. 306-317.

1. see, e.g., Franklin F. Mendels, 1972, 1981, and Ogilvie and Cerman, 1996),

۲. صنعت‌گران بریتانیا یک سده پیش از ظهور ماشین نخ‌ریسی هارگریوز، الیاف را به نخ و پنبه بافته شده تبدیل می‌کردند به طوری که برای دوخت پوشاک آماده بود... در سال ۱۷۵۰، اقتصاد بریتانیا توانسته بود نسبت به هر کشوری به جز هندوستان، حجم بسیار زیادی نخ، پارچه و محصول نهایی تولید کند که تمامی یا بخشی از آنها از الیاف پنبه درست شده بود.

Patrick O'Brien et al., 1991, *Political Components of the Industrial Revolution: Parliament and the English Cotton Textile Industry, 1660-1774, Economic History Review*, 44(3), pp. 395-423.

جان کی (۷۹-۱۷۰۴) در لنگشایر یکی از نخستین سری اختراعات مربوط به صنعت پنبه یعنی ماکوپران - Flying Shuttle- را اختراع کرد. این اختراع سبب افزایش عرض پارچه‌های پنبه‌ای و نیز افزایش سرعت تولید هر دستگاه بافندگی شد. ماشین بافندگی را لوئیس پل و جان وایت در دهه ۱۷۴۰ اختراع کردند. این ماشین‌ها نخستین ماشین‌های بدون دخالت انگشتان دست بشر بشمار می‌آمدند و با یک عامل و منبع غیرانسانی هدایت می‌شدند که اجازه استفاده از ماشین‌آلات بزرگتر و امکان تمرکز تولید به شکل یک کارخانه سازمان یافته را فراهم می‌کرد. ماشین بافندگی - نخستین نشان انقلاب صنعتی - را جیمز هارگریوز در سال ۱۷۶۴ در انگلستان اختراع کرد. این دستگاه جدید سرعت تولید را به‌طور چشمگیری افزایش داد به طوری که برای نمونه، هر کارگر همزمان می‌توانست با ۸ ماسوره یا بیشتر کار کند. در سال‌های بعد با پیشرفت فن‌آوری این میزان تا ۱۲۰ ماسوره افزایش یافت.

حرکات متوالی بدن کارگران است و تا حدی این فرآیند ساده است که حتی کارگران جوان غیرماهر (افراد مسن یا بچه‌ها) نیز به آسانی قادر به انجام آن هستند. تولید منسوجات بیشتر نیازمند ساعت‌ها کار متوالی است و بنابراین می‌تواند بخش قابل توجهی از نیروی کار مازاد مناطق روستایی را جذب کند. از این‌رو، شگفت‌آور نیست که انقلاب صنعتی ابتدا در انگلستان و در یک چنین صنعت خاصی شروع شد چرا که تنها یک بازار انبوه با کشش بالای درآمدی تقاضا می‌توانست باعث تحریک و تداوم تولید انبوه سودآور با ماشینی کردن خطوط تولید شود.^۱

ماشینی شدن، پیامد طبیعی سیاست تقسیم کار بر پایه بازار بزرگ است. شرکت‌ها با تقسیم کار می‌توانند بخش‌هایی از فرآیند تولید که نیازمند حرکات مکانیکی است شناسایی کنند. چنین حرکات فیزیکی متوالی، بخشی از فرآیند تولید بشمار می‌آید که به آسانی به وسیله ماشین‌های بسیار ابتدایی (همان ابزارآلات) جایگزین شده و با نیروی طبیعی مثل قدرت بدن انسان، حیوانات یا جریان آب عمل می‌کنند. از جمله این ماشین‌ها یا ابزارهای ابتدایی می‌توان به ماشین بافندگی چوبی و ماشین بافندگی آبی ریچارد آرکرایت اشاره کرد.

با این وجود، پس از آن که کل فرآیند تولید به بخش‌های مختلف تقسیم می‌شود، ماشینی کردن یک بخش خاص تولید، بی‌درنگ تقاضا برای ماشینی شدن سایر بخش‌های تولید را با این توجیه که تمامی فرآیندهای میانی تولید باید به شکلی هماهنگ با هم عمل کنند، افزایش می‌دهد. سرانجام، کل فرآیند تولید ماشینی خواهد شد. کارل مارکس این فرآیند را چنین توصیف کرد: «نخ‌ریسی به وسیله ماشین‌آلات، بافندگی از طریق ماشین را به یک ضرورت تبدیل کرد و این نیز انقلاب شیمیایی و مکانیکی در حوزه چاپ و رنگرزی را به امری ضروری تبدیل کرد. از طرف دیگر، انقلاب در حوزه نخ‌ریسی پنبه، اختراع ماشین پنبه پاک‌کنی برای تفکیک دانه‌ها از الیاف پنبه را ضروری ساخت و صرفاً از طریق این اختراع بود که تولید پنبه در مقیاس بسیار بزرگ کنونی آن امکان‌پذیر شد.»

(Karl Marx, *Capita*, Chapter 15)

۱. باید گفت صنعتی شدن در صنایع دیگری چون صنعت چاپ نیز شروع شده بود اما این صنایع در مقایسه با صنعت نساجی تأثیر بمراتب کمتری بر کل اقتصاد داشتند چرا که بازار منسوجات بازاری بمراتب بزرگتر از بازار دیگر کالاها بود. اقتصاد بریتانیا تنها از محل مقادیر قابل توجه سود و درآمد ناشی از صنعت نساجی توانست منابع مالی لازم برای سرمایه‌گذاری‌های عظیم خود در حوزه ذغال سنگ، قدرت بخار و نیز توسعه راه‌های ریلی را فراهم کند. در حقیقت، کشور هلند در سده هفدهم تقسیم نیروی کار و ماشین‌آلات را در صنعت شایلات بکار گرفت اما این صنعت به آن اندازه بزرگ نبود که بتواند زمینه‌های ایجاد انقلاب صنعتی را در این کشور فراهم کند.

بنابراین، ماشینی شدن نخریسی، جنبه‌های دیگری از انقلاب صنعتی یعنی قدرت مولد انسان برای پاسخگویی به تقاضای فزاینده با کشش درآمدی بسیار متنوع برای محصولات نساجی و طیف متنوعی از کالاهای مصرفی سبک را، ضروری ساخت. در ابتدای سده نوزدهم در انگلستان، افزایش حجم تجارت و تقاضا برای خرید و توزیع چنین کالاهایی در یک چنین مقیاس بزرگی (در سرتاسر کره زمین) زمینه را برای ایجاد انقلاب در بخش‌های دیگری از اقتصاد کشور مثل منابع جدید انرژی (ذغال سنگ)، کالاهای اولیه و واسطه‌ای جدید (سنگ آهن و فولاد)، نیروی محرکه جدید (موتور بخار) و روش جدید ارتباطات (تلگراف) و حمل و نقل (راه آهن و کشتی‌های بخار) فراهم کرد. «در جامعه‌ای با محوریت کشاورزی در مقیاس کوچک که دارای صنایع بسیار کوچک داخلی و پیشه‌وری شهری است، ابزارها و وسایل ارتباطی و حمل‌ونقل به هیچ وجه پاسخگوی نیازهای تولید در دوره ساخت نبود» (Karl Marx, Capita, Chapter 15). پس، تقاضا برای اشکال جدید و کارآمدتری از ارتباطات و حمل‌ونقل (با تکیه بر انرژی‌ها و فن‌آوری‌های جدید) موجب شکل‌گیری صنایع و نوآوری‌های جدید و همچنین روش‌های جدید بکارگیری اکتشافات موجود، مثل جایگزینی کشتی‌های دریایی با سیستمی از کشتی‌های بخار رودخانه‌پیما، راه آهن و کشتی‌های بخار اقیانوس‌پیما و جایگزینی پیام‌رسان‌های انسانی با تلگراف، شد. اما مواد مورد نیاز برای ایجاد یک چنین نظام حمل و نقل و ارتباطات پیچیده و غول‌آسا، نیازمند «مقادیر قابل توجهی آهن و فولاد ریخته‌گری شده، جوشکاری شده، نقب زده و قطعه‌قطعه شده است» (همان).

حتی این روش‌های کمابیش جدید تولید نیز مادامی که اقتصاد رشد می‌کند و بازارها عمیق‌تر می‌شوند، ناکافی است. به بیان دیگر، پس از آنکه تقسیم کار شکل گرفته و عرضه و تقاضا از یکدیگر جدا شده باشند، بخش عرضه و تقاضای بازار هر یک وارد مسابقه‌ای همچون مسابقه اسب‌دوانی می‌شوند تا در پایان نیز هر یک بتواند دیگری را ایجاد و با آن سازگار شود. هر مرحله‌ای از نوسازی، موجب افزایش مقیاس تولید شده و به دنبال آن، به بازاری بزرگتر برای جبران هزینه‌های ثابت و جذب ظرفیت اضافی ایجاد شده نیاز دارد. هر نوع توسعه ظرفیت تولیدی به نوبه خود نیازمند تقاضایی بیشتر بوده و بنابراین با هدف افزایش سودآوری و ایجاد بازارهای جدید، سرمایه‌داران را به مناطق جغرافیایی مختلفی هدایت می‌کند. همین کشف بازارهای جدید، خود چرخه دیگری از نوسازی و بکارگیری فن‌آوری‌های جدیدتر با هدف افزایش سودآوری را سبب می‌شود. همچنین، تحول سریع در ماشینی شدن تولید در بخشی از یک صنعت، سبب تقاضا برای تحولی مشابه در سایر بخش‌های صنعت شده و در نتیجه، رشد و توسعه بیشتر به رشد و توسعه هر چه بیشتر می‌انجامد.

جالب توجه است که این منطق اقتصادی از انقلاب صنعتی بریتانیا به این سو هیچ تغییری نکرده و در عمل نیز تمامی کشورهای جدیداً توسعه یافته، مسیری مشابه آنچه بریتانیایی‌ها برای شروع انقلاب صنعتی نخست خود در پیش گرفتند را دنبال نمودند.

به‌ویژه اینکه رونق صنایع سبک چین به‌ویژه صنعت نساجی و پوشاک و به دنبال آن، رونق تولید فولاد و ذغال‌سنگ در این کشور، ایجاد تعداد زیادی بزرگراه از اواسط دهه ۱۹۹۰ و سرعت بالای ساخت راه‌آهن از اوایل ۲۰۰۰ در این کشور آشکارا نشان از تکرار الگوی تاریخی مشابهی با الگوی انقلاب صنعتی بریتانیا در سده‌های هجدهم و نوزدهم دارد چرا که هر دو کشور از منطق مشابهی استفاده کردند و موج‌های صنعتی شدن در انگلستان قدیم و چین مدرن، به‌طور تمام و کمال، با تقاضای مناسب (بازار) پشتیبانی شد و در یک فرآیند بازخوردی پیوسته و استفاده همیشگی از فن‌آوری و همچنین توسعه بازارها در صنایع بالادستی و پایین‌دستی، به فرآیندی پایدار تبدیل شده است.

نسبت صنایع دوره صنعتی شدن اولیه با انقلاب صنعتی، مثل نسبت اکسیژن با آتش بود. وجود مقدار کمی مولکول O₂ در هوا بدون «چگالی» یا «تراکم بحرانی» مورد نیاز برای روشن شدن آتش، کافی نیست. تمامی جوامع کشاورزی هر یک به نوبه خود دارای برخی صنایع اولیه، به‌ویژه صنعت نساجی هستند. اما این صنایع در برخی از کشورها آن تراکم بحرانی یا چگالی مورد نیاز را ندارد. تنها کشورهایی دارای چنین چگالی بوده‌اند که در گام نخست، از یک بازار داخلی یکپارچه متشکل از یک طبقه بازرگان توسعه یافته و یک شبکه تجاری با شمار زیادی از موقعیت‌های معاملاتی برخوردار باشد. در گام دوم، دولت مرکزی قدرتمندی برای پشتیبانی و ارتقاء تجارت و تولید صادرات محور بر پایه «ایدئولوژی تجارت‌گرایی» داشته‌اند، در گام سوم، از زیربناهای عظیم حمل و نقل برای دادوستد در سطوح داخلی و بین‌المللی و نیز دسترسی آسان و سریع به مواد اولیه و خام- برای نمونه پنبه- برخوردار بوده‌اند و در گام چهارم، تمرکز و بنیان‌آغازین توسعه صنعتی خود را بر صنعت بسیار مناسبی چون صنعت نساجی بنا نهاده باشند که هم عوامل اصلی تولید آن (از قبیل نیروی کار مازاد در مناطق روستایی) در داخل کشور به وفور یافت می‌شود و هم دارای تقاضای قابل توجه بین‌المللی است.

در میان تمامی کشورهای ثروتمند اروپا که از توانایی سفرهای دور و دراز دریایی با تعداد مستعمرات زیاد برخوردار بودند این تنها انگلستان بود که از این شرایط برای شروع انقلاب صنعتی در اواسط سده هجدهم- زمانی که آدام اسمیت کتاب «ثروت ملل» را به رشته تحریر درآورده بود- کمال استفاده را برد ولی کشورهای دیگری چون فرانسه، هلند، آلمان، ایتالیا و اسپانیا که از شرایط مشابهی برخوردار

بودند، نتوانستند چنین کار مهمی را انجام دهند. پس از بیش از ۲۰۰ سال تهییج بازار در انگلستان، بالاخره در دهه ۱۷۲۰ پایه فکری مناسبی برای شروع دوره صنعتی شدن اولیه در این کشور بر پایه تعداد زیادی زنجیره تأمین، خوشه‌های صنعتی و تخصصی شدن منطقه‌ای و همان‌طور که دانیل دفو در کتابی با عنوان «مسافرت از طریق مجموعه جزایر بریتانیای کبیر (۲۶-۱۷۲۴)»^۱ اشاره می‌کند، تمرکز محصولات در حوزه نساجی و دیگر کالاهای کارخانه‌ای از قبیل کالاهای فلزی در شفیلد،^۲ بیرمنگام^۳ و بلک کانتری،^۴ پارچه‌های پشمی در شرق آنجلیا و غرب کشور، پشم تابیده شده در اطراف برادفورد، پارچه‌های پشمی در اطراف لیدز، پنبه در اطراف منچستر و سفال‌گری در چشایر، بنا کند. به عنوان نمونه در دهه ۱۷۵۰ تنها در لنکشایر^۵ تعداد بیشماری کارگاه (یا حتی کارخانجات) نساجی با تقسیم بیشترین نیروی کار و ده‌ها هزار دوک آماده به کار جهت استقبال از انقلاب ماشین‌های نخ‌ریسی وجود داشت. رقابت تنگاتنگ میان صنایع اروپایی و خصوصاً صنایع اولیه انگلستان برای گرفتن سهم بیشتر از بازارهای داخلی و حتی بازارهای بزرگی همچون اروپا و آسیا و آفریقا (و در حقیقت کل جهان) به اقتباس سودآور تولید مکانیزه شده و کارخانه‌های بزرگ مقیاس با نیروی کار سازمان یافته و ماشین‌آلات و تجهیزات مکانیکی، منجر شد، حتی اگر دستمزدها ارزان و ذغال سنگ گرانتر بود.^۶

صنایع نساجی سنتی - دست‌کم صنایع مربوط به حلقه‌های پایانی زنجیره تأمین تولید منسوجات - نه سرمایه‌بر هستند و نه انرژی‌بر. برای نمونه، ماشین‌های نخ‌ریسی و همچنین قاب‌های چوبی و دیگر ماشین‌آلات صنعت نساجی که در طول دوره انقلاب صنعتی نخست، اختراع و مورد استفاده قرار گرفته شده بودند، هم با انرژی آب و هم باد کار می‌کردند. الیاف پنبه در مقایسه با سایر الیاف طبیعی چون پشم و ابریشم به راحتی توسط ابزارهای ساده قابل تفکیک بود و در عین حال، محصولات نساجی در مقایسه با دیگر صنایع سبکی چون کفش، سفال، مبلمان و سیمان، کشش درآمدی بالاتر با زنجیره‌های طولانی‌تر تولید برای تقسیم بهتر و پیچیده‌تر نیروی کار، داشتند. بنابراین، منسوجات دارای بزرگترین بازار بالقوه داخلی و بین‌المللی برای پشتیبانی از سود ماشینی شدن تولید بود و بدین ترتیب هر کشوری

1. Available online at <https://archive.org/search.php?query=A%20tour%20thro%20the%20Whole%20Island%20of%20Great%20Britain%20AND%20mediatype%3A%20text>. Also cited in David Landes (1999, p.215).

2. Sheffield

3. Birmingham

4. Black Country

5. Lancashire

۶. برای آشنایی بیشتر با نقش ذغال سنگ در انقلاب صنعتی به بخش بعدی نگاه کنید.

که موفق به تعمیق بازار منسوجات خود در سطح داخلی و بین‌المللی می‌شد یقیناً برنده مسابقه انقلاب صنعتی نیز بود.

کشور هلند، پیچیده‌ترین فن‌آوری کشتی‌سازی و بهترین دولت حامی بازرگانان را داشت و دارای تسهیلات و نهادهای مالی بسیار پیشرفته‌ای برای پشتیبانی از تجارت بود. اما این کشور در حوزه صنایع اولیه از قبیل صنعت منسوجات بسیار ضعیف بود و بر همین اساس نیز به هیچ وجه قادر به ایجاد زنجیره تأمین صنعت نساجی و ایجاد بازاری گسترده برای این صنعت نبود چرا که این کشور نه با صنعت‌گران حوزه نساجی هند ارتباطی داشت که بتواند فن‌آوری این بخش را از آنها یاد بگیرد و نه زمینه استعماری امریکا را داشت که بتواند سرچشمه نامحدودی برای تأمین مواد اولیه صنعت نساجی خود بیابد. فرانسه، اسپانیا، ایتالیا و آلمان نیز به پای هلند نمی‌رسیدند چه برسد به انگلستان. با این وجود، نخستین انقلاب صنعتی در انگلستان و برای اولین بار از صنعت نساجی شروع شد.^۱

علاوه بر این، کشورهای اخیراً توسعه یافته‌ای از قبیل چین نیز حرکت آغازین انقلاب صنعتی نخست خود را با تکیه شدید بر صنعت نساجی آغاز کردند. این طبیعت محصولات صنعت نساجی و تقاضای هنگفت درآمد-محور و بازارهای جهانی است که این منطق آهنین را به انقلاب صنعتی دیکته کرده است.^۲

د) سه‌گانه صنعتی و نگاهی دیگر به ماهیت و علت انقلاب صنعتی

بسیاری از مورخین اقتصادی ادعا می‌کنند دسترسی به ذغال‌سنگ ارزان بود که آتش انقلاب صنعتی انگلستان را شعله‌ور کرد. (Pomeranz.K, 2001 و R.Allen, 2009) پُمرانز^۳ نشان می‌دهد علت اینکه

۱. برای آشنایی بیشتر با توسعه صنایع اولیه نساجی در کشورهای مختلف اروپایی پیش از دوران انقلاب صنعتی بریتانیا، می‌توانید به مطالعات زیر نگاه کنید:

Franklin F. Mendels (1981), Sheilagh C. Ogilvie and Markus Cerman (1996) and Sven Beckert (2014).
۲. پیش از اینکه ایالات متحده آمریکا در اواخر سده نوزدهم به ابرقدرتی جهانی در حوزه تولیدات کارخانه‌ای تبدیل شود، با پشت سر گذاشتن بریتانیای کبیر توانست به بزرگترین قدرت جهانی در حوزه منسوجات مبدل گردد. ژاپن نیز در اوایل سده بیستم یعنی پیش از اینکه در اواسط سده مزبور به ابرقدرتی اقتصادی در حوزه تولیدات کارخانه‌ای مبدل گردد، به ابرقدرتی جهانی در حوزه نساجی تبدیل شد. چین نیز پیش از اینکه انقلاب صنعتی دوم خود در صنایع سنگین را شروع کند در سال ۱۹۹۵ به ابرقدرتی جهانی در زمینه منسوجات تبدیل شد. این مراحل همسان توسعه، در طول تاریخ توسط کشورهای دیگری همچون آلمان، فرانسه، کره جنوبی، تایوان و بسیاری از اقتصادهای دیگر جهان، جدای از موقعیت جغرافیایی، تعداد جمعیت، فرهنگ و ناهمسانی‌های نهادی هر یک از آنها، دنبال شده است.

3. Pomeranz

انقلاب صنعتی برای نخستین بار بجای چین، ژاپن یا هند، در انگلستان رخ داد، دسترسی این کشور به منابع سرشار ذغال‌سنگ بود اما کشورهایی چون هند، فرانسه، هلند، آلمان، چین و ژاپن چنین شانس را نداشتند و بدین ترتیب قادر به فرار از دام مالتوس به شکلی که بریتانیا موفق به انجامش شد، نبودند.

با این حال، تجربه توسعه چین تردیدهایی اساسی در این قبیل نظریه‌ها ایجاد کرده است. نخست اینکه، چین طی ۳۵ سال گذشته به ذغال‌سنگ به عنوان اصلی‌ترین سرچشمه تأمین انرژی جهت چرخاندن چرخ صنایع خود دسترسی داشته و از آن استفاده کرده است. اما اگر این هزینه‌های سنگین ذغال‌سنگ بود که از برافروخته شدن شعله انقلاب صنعتی در چین در سده هجدهم جلوگیری کرد پس چرا این مشکل ۲۰۰ سال بعد یعنی زمانی که هزینه واقعی ذغال‌سنگ بیش از صد یا هزار برابر افزایش یافت، به شکلی ناگهانی حل شد؟ قیمت واقعی و بین‌المللی ذغال‌سنگ در سال ۱۹۷۸ به هیچ وجه ارزان‌تر نشده بود و چین نیز برای جهش اقتصادی خود به واردات ذغال‌سنگ متکی نبود. همچنین، در دهه ۱۹۹۰ و حتی ۲۰۰۰ هنوز بخش عمده‌ای از معادن کوچک ذغال‌سنگ چین از فن‌آوری‌های قدیمی برای استخراج ذغال‌سنگ استفاده می‌کردند. بر این اساس، به هیچ وجه قیمت ذغال‌سنگ در چین در دهه ۱۹۸۰ در مقایسه با قیمت آن در سده هجدهم چه به قیمت مطلق و چه نسبی، ارزان‌تر نشده بود.

دوم اینکه، در طول دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ یعنی دوره صنعتی شدن اولیه و تجربه انقلاب صنعتی نخست در این کشور، نرخ رشد مصرف سالیانه ذغال‌سنگ آن تنها حدود ۴ تا ۵ درصد بود. این نرخ به هیچ وجه متناسب با نرخ رشد قابل توجه سالیانه ۲۸ درصدی صنایع روستایی این کشور و همچنین، نرخ رشد واقعی سالیانه ۱۰ درصد تولید ناخالص داخلی این کشور در طول دوره مورد اشاره نیست. نرخ رشد مصرف انرژی- و همچنین تولید انرژی- در چین تنها بعد از سال ۲۰۰۰ به ۱۰ درصد در هر سال رسید. در عین حال در این دوره این کشور انقلاب صنعتی نخست خود را به پایان رساند و وارد مرحله انقلاب صنعتی دوم خود شده بود.

سوم اینکه، گذشته از وضعیت کنونی چین و نیز وضعیت انگلستان در سده نوزدهم، نه دوره صنعتی شدن اولیه و نه دوره انقلاب صنعتی نخست، به هیچ وجه در دو کشور مورد اشاره، انرژی بر نبود. در اوایل دهه ۱۹۸۰ و حتی تا اواخر دهه ۱۹۹۰، بیشتر شرکت‌های روستایی چین از ابزارها و ماشین‌آلات بسیار ابتدایی برای تولید استفاده می‌کردند. برای نمونه، بسیاری از این ابزارها و ماشین‌آلات، ساخته

دست خود کشاورزان بودند و گاهی اوقات ابزارها و ماشین‌آلات دست دوم و منسوخ‌ی که از فن‌آوری‌های بسیار ابتدایی در ساخت آنها استفاده شده بود از کارخانجات دولتی در شهرهای مجاور خریداری می‌کردند. هر چند در دهه ۱۹۹۰ به موجب رشد بسیار سریع شرکت‌های روستایی، ماشین‌آلات و تجهیزات بهتری از طریق واردات فراهم شد اما این گروه از ابزارها و ماشین‌آلات مدرن حتی تا اواخر دهه ۱۹۹۰ و اوایل ۲۰۰۰ فن‌آوری‌های غالب بشمار نمی‌آمدند. این سطوح بسیار نازل نقش و استفاده از فن‌آوری نشان می‌دهد چرا رشد سریع صنعتی این کشور در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ با نرخ رشد تقاضای انرژی در این کشور سازگار نیست. رشد قابل توجه تقاضای این کشور برای انرژی تا سال ۲۰۰۰ هنوز بوقوع نپیوسته بود و بعد از اینکه این کشور وارد مرحله دومین انقلاب صنعتی خود شد و به تبع آن صنایع سرمایه‌بر و در عین حال انرژی‌بر ایجاد شد، مصرف انرژی نیز افزایش یافت.

چهارم اینکه، در طول تاریخ، با اینکه دسترسی به ذغال‌سنگ ارزان نیز به وفور وجود داشت، صنعت پیشرو انقلاب صنعتی انگلستان - یعنی همان صنعت نساجی - در اواخر سده هجدهم و اوایل سده نوزدهم (۱۸۴۰ - ۱۷۵۰) بخش عمده‌ای از انرژی خود را از نیروی آب و باد تأمین می‌کرد. تا زمانی که انقلاب صنعتی نخست بریتانیا به پایان خود نزدیک نشده بود یعنی تا اواسط سده نوزدهم، موتور بخار کاربرد چندانی در کارخانه‌های نساجی این کشور نداشت. بلکه در حدود سال‌های ۱۸۳۰ یعنی در دوره‌ای که انقلاب صنعتی نخست در این کشور به پایان خود نزدیک شده بود، حجم روزافزون و قابل توجه دادوستد داخلی و بین‌المللی - که بیشتر ناشی از تولید انبوه منسوجات و تقاضا برای توزیع انبوه محصولات این صنعت و نیز حمل و نقل محوله‌های عظیم مواد اولیه این صنعت مثل پنبه بود - زمینه‌های سرمایه‌گذاری عظیم در حوزه راه‌آهن و موتورهای بخار که متکی بر مصرف ذغال‌سنگ بود و سودآوری استفاده از آنها در کارخانجات را فراهم کرد. در واقع، ذغال‌سنگ چندی پیش از انقلاب صنعتی انگلستان، در کشورهایی چون اروپا و چین کشف و مورد استفاده قرار می‌گرفت اما تولید ذغال‌سنگ در انگلستان تا پس از دهه ۱۸۳۰ یا حتی دهه ۱۸۳۰ رشد چندانی بخصوصی نداشت.^۱ پس از آن بود که تقاضا و عرضه ذغال‌سنگ به سرعت افزایش یافت و خود را با رشد صنعتی سازگار کرد. چنین رونقی در زیرساخت‌های حمل و نقل و نیز مصرف انرژی و تقاضا برای موتور بخار نشان از پایان انقلاب صنعتی نخست و شروع انقلاب دوم - یعنی تولید انبوه ابزارهای ماشینی و محصولات صنایع سنگین از قبیل ذغال‌سنگ، محصولات شیمیایی، آهن و فولاد، راه‌آهن، موتورهای بخار، قایق‌ها و

واگن‌های فلزی و تجهیزات و ماشین‌آلاتی که خود در زمینه تولید ماشین‌آلات و تجهیزات مورد استفاده قرار می‌گیرند- شد. همچنین این انقلاب صنعتی دوم بود که انقلاب کشاورزی را از طریق تولید انبوه ماشین‌آلات سنگین کشاورزی و کودهای شیمیایی امکان‌پذیر کرد.

به بیان دیگر، مرحله اول انقلاب صنعتی- بر پایه ماشینی شدن صنعت نساجی و تجارت جهانی این محصولات- تقاضای سیری‌ناپذیری برای حمل و نقل کارآمدتر و بزرگتر و نیز انرژی‌های جدید بوجود آورد. صنعت نساجی بریتانیا به حجم هنگفت واردات پنبه از هند و ایالت‌های جنوبی امریکا نیاز داشت. همین تقاضای بی‌سابقه برای نیروی محرکه کارآمد در راستای توزیع و جابجایی محصولات و محموله‌های کالایی با مقیاس بزرگ در مسافت‌های طولانی بود که موجب سودآور شدن استفاده از فن‌آوری‌های جدید در حمل و نقل و معادن ذغال سنگ شد.

این موضوع خود دلیلی بر پیدایش سه‌گانه صنعتی انگلستان در اواسط سده نوزدهم یعنی ذغال سنگ، موتور بخار و راه‌آهن است. در اقتصاد صنعتی جدید، این سه‌گانه صنعتی اثرات مثبت قابل توجهی بر رفتار خانوارها، شرکت‌ها و همچنین شبکه‌های خرید و فروش برجای گذاشت. یکی از مشخصه‌های این سه‌گانه صنعتی این است که هیچ کدام از این سه‌گانه‌ها به تنهایی نمی‌تواند محصول تولیدی خود را محصول نهایی قلمداد کند- به استثنای ذغال‌سنگ که می‌تواند به عنوان منبع سوخت حرارتی خانوارها مورد استفاده قرار گیرد. هر یک از این سه‌گانه‌های صنعتی به خودی خود چیزی جز وسیله‌ای برای دستیابی به بهره‌وری بیشتر در جهت سازگاری با تقاضا برای محصولات نهایی یا تولید کالاهای مصرفی نهایی نیستند. از این رو، کسب‌وکار معادن ذغال‌سنگ، تولید موتورهای بخار و ایجاد زیرساخت‌های راه‌آهن بدون وجود تقاضای هنگفت از نوع محصولات نساجی و دیگر کالاهای مصرفی سبک، به هیچ وجه سودآور نبود. پس چرا در گام نخست، تولید انبوه ابزارآلات- کالاهای واسطه‌ای- بدون وجود تقاضای کافی برای کالاهای نهایی، سودمند بود؟ ذغال‌سنگ به عنوان انرژی و سوخت موتور بخار و خود موتور بخار، برای انتقال ذغال‌سنگ از معادن و حمل آن از طریق ریل به مکانی دیگر و ریل نیز برای حرکت موتور بخار و حمل ذغال‌سنگ در مسافت‌های طولانی، مورد استفاده قرار می‌گرفت. اما این سه‌گانه صنعتی به هیچ وجه سودآور نمی‌شد مگر اینکه در خدمت هدف مصرف نهایی قرار می‌گرفت. بدون وجود تقاضا از جانب مصرف‌کننده نهایی، سه‌گانه صنعتی قادر به ایجاد تقاضا برای محصولات نساجی نبود. بر همین اساس نیز، مورخین اقتصادی همواره دچار این مغلطه قانون سی هستند که «عرضه تقاضای خود را ایجاد می‌کند.» اگر از نگاه یک تاجر به جهان واقعی نگاه کنیم شاید

آنوقت بتوان کسی را یافت که با این جمله کینز که: «چه در دوره‌های کوتاه‌مدت رکود اقتصادی و چه در دوره‌های بلندمدت توسعه اقتصادی، این تقاضا است که عرضه خود را ایجاد می‌کند»، موافق باشد.^۱ یکی دیگر از نمونه‌های موجود در این زمینه به سال ۱۸۳۰ یعنی سال‌های پایانی انقلاب صنعتی نخست در انگلستان برمی‌گردد که با اینکه موتور بخار در اوایل سده هجدهم توسط توماس نیوکامن^۲ اختراع شده بود، استفاده از نیروی بخار در معادن ذغال‌سنگ و بخش تولید و همچنین برای تخلیه معدن ذغال‌سنگ (۱۷۱۲) تا حد کمی متداول شده بود و هنوز در مقایسه با نیروی باد و آب بسیار ناچیز بود.^۳ استفاده گسترده از موتور بخار به عنوان نیروی محرکه کارخانه‌ها و حمل و نقل زمینی و دریایی، تا ۱۵۰ سال پس از اختراع موتور بخار یعنی اواسط سده نوزدهم و از کانال تقاضای هنگفت ناشی از انقلاب صنعتی نخست، متداول شد.

داده‌های سری زمانی نیز نشان‌دهنده وجود ارتباط علی از جهت تقاضا به سمت عرضه است. مصرف سرانه ذغال‌سنگ در انگلستان تنها از اواسط سده هفدهم تا نوزدهم افزایش یافت و از ۵ هزار واحد به حدود ۴۰ هزار واحد رسید که به معنای ۸ برابر شدن آن طی یک دوره ۲۰۰ ساله بود- رشد سالیانه ۱ درصد- با این حال، بین سال‌های ۱۸۵۰ تا ۱۸۶۰ مصرف سرانه ذغال‌سنگ دو برابر شد و از ۴۰ هزار واحد به ۹۰ هزار واحد افزایش یافت که نشان از رشد میانگین سالیانه ۸٫۵ درصدی طی یک دوره ده ساله داشت. بنابراین سرعت تغییر بعد از انقلاب صنعتی نخست- در سال ۱۸۵۰- به شکلی ناگهانی بیش از ۸ برابر سریع‌تر شد.^۴

فاز نخست رشد کندتر مصرف انرژی، بیشتر ناشی از رشد جمعیت و شهرنشینی- به سبب تجارت و دوره صنعتی شدن اولیه- بود چرا که در این دوره ذغال‌سنگ بیشتر به عنوان منبعی ارزان و جایگزین برای سوخت‌های گرمایشی در منازل مورد استفاده قرار می‌گرفت. برای نمونه، در آغاز سده هجدهم، حجم سالانه حمل ذغال‌سنگ به لندن در سطح ۱۲۵ تا ۱۵۰ هزار تن قرار داشت. در انتهای سده، این رقم به ۵۰۰ هزار تن رسیده بود که نشان از رشد میانگین سالانه ۱٫۲ تا ۱٫۴ درصد داشت. طی دوره مورد اشاره جمعیت لندن نیز از ۲۰۰ هزار نفر به ۵۷۵ هزار نفر افزایش یافت که نشان از نرخ

۱. تنها در اقتصادهای برنامه‌ریزی متمرکز است که عرضه تقاضای خود را تعیین می‌کند. اما چنین اقتصادهایی به شدت از نظر قدرت تخریب خلاق و نیروی تحول از طریق انتخاب طبیعی، در مضیقه قرار دارند.

2. Thomas Newcomen

۳. آلن، ۲۰۰۹، ص ۱۷۳، جدول ۱-۷.

۴. وریگلی، ۲۰۱۰، ص ۹۵، جدول ۱-۴.

رشد سالیانه نه چندان بالای یک درصدی و همچنین رشد اندک سرانه مصرف ذغال‌سنگ در این کشور داشت. همچنین در پایان سده هجدهم، کل واردات ذغال‌سنگ لندن از بنادر شمال و شرق به ۱ میلیون و ۲۰۰ تن رسیده بود که نرخ رشد میانگین سالیانه ۰,۹ درصدی را نشان می‌داد و این در حالی بود که جمعیت این شهر در سال ۱۸۰۰ با نرخ رشد سالیانه‌ای معادل ۰,۵ درصد به ۹۵۰ هزار نفر رسیده بود. از این رو، مصرف سرانه ذغال‌سنگ در سراسر سده هجدهم رشد چندان زیادی نداشت.^۱ با این حال، بعد از سال ۱۸۲۰ مصرف ذغال‌سنگ به نسبت نرخ رشد جمعیت، افزایش قابل توجهی یافت به طوری که حجم ذغال‌سنگ حمل شده به انگلستان در طول یک دوره ۱۰ ساله دو برابر شد- معادل نرخ رشد معجزه‌آسای تولید ناخالص داخلی چین در سال‌های اخیر. برای حمل و نقل چنین حجم عظیمی ذغال‌سنگ، ظرفیت حمل و نقل بسیار زیادی مورد نیاز بود. از این رو، شگفت‌آور نبود که شاهد انقلاب موتور بخار و ایجاد راه‌های ریلی در این دوره باشیم. به هر حال اساسی‌ترین ناهمسانی بعد از سال ۱۸۲۰ این بود که تقاضا دیگر ناشی از نیازهای گرمایشی خانوارها نبود بلکه ناشی از نیاز موتورهای بخار و قطارها بود- تشکیل حلقه‌ای از سه‌گانه صنعتی که سبب افزایش تقاضا برای حمل و نقل ریلی و تجارت شد.

این نکات نشان می‌دهد برخلاف نظر رابرت آلن (۲۰۰۹) و پمرانز (۲۰۰۱) و برخی دیگر، دسترسی آسان بریتانیا به منابع ذغال‌سنگ ارزان نمی‌توانست سبب و پیش‌شرط شروع انقلاب صنعتی نخست در این کشور باشد بلکه تنها نقش یک تسهیل‌کننده را بازی نمود که بریتانیا را قادر ساخت تا آخرین سال‌های انقلاب صنعتی نخست خود را به پایان رسانده و نخستین ضربه شروع انقلاب صنعتی دوم را نیز با هزینه‌ای بمراتب کمتر و از طریق رونق بخش حمل و نقل ریلی، بنوازد. از این رو، نه ذغال سنگ، نه موتور بخار و نه ریل آهن هیچکدام سبب شروع انقلاب صنعتی نخست (۱۸۳۰-۱۷۵۰) در انگلستان نبوده‌اند.

این یعنی زمانی که انقلاب صنعتی نخست در انگلستان شروع شد، در مقایسه با کشورهایی چون فرانسه، آلمان و هلند آن زمان، دستمزدهای حقیقی در این کشور بسیار پایین‌تر و ذغال سنگ بسیار گرانتر بود. به طور قطع سبب عدم شکل‌گیری انقلاب صنعتی در کشورهایی چون هند و چین در سده هجدهم این بود که دستمزدهای حقیقی در کشورهای مورد اشاره بسیار بالاتر و ذغال‌سنگ بسیار ارزانتر از آن چیزی بود که در انگلستان شاهد آن بودیم. البته انقلاب صنعتی نخست نیز بدون سه‌گانه

صنعتی ذغال‌سنگ، موتورهای بخار و راه‌آهن به‌طور قطع وارد مرحله دوم خود نمی‌شد. اما این سناریو بسیار بعید بود چرا که سه‌گانه صنعتی تنها پیامد (تقاضا) انقلاب صنعتی نخست بود- حتی اگر موتور بخار و ذغال‌سنگ در انگلستان کشف یا اختراع نمی‌شد باز هم می‌شد آن را از طریق واردات یا سرقت از کشوری دیگر انجام داد.^۱

چرایی عدم شروع انقلاب صنعتی در هلند، چین یا هند؟

در اینجا باید تأکید شود که آنچه باعث ایجاد انقلاب صنعتی نخست در بریتانیای کبیر شد، سده‌ها شکل دادن و تهییج بزرگترین بازار داخلی و جهانی منسوجات بود که بکارگیری ماشین‌های نخ‌ریسی و دیگر ماشین‌آلات صنعت نساجی- و تولید انبوه منسوجات- را سودمند و امکان‌پذیر کرده بود. دولت انگلستان به منظور تهییج چنین بازاری، قانون‌های زیادی را برای تشویق و ترغیب مصرف و صادرات پارچه‌های پشمی تولید داخل و محدودیت واردات منسوجات تولید خارج تصویب کرد و در عین حال، تولید و صادرات پارچه‌های پشمی توسط کشورهای مستعمره خود را ممنوع و محدود اعلام نمود. قانون پشم که مربوط به سال ۱۶۹۹ بود توانست تا سال ۱۸۶۷ یعنی زمانی که بریتانیا به انقلاب صنعتی نخست خود پایان بخشیده و حتی در نیمه راه انقلاب صنعتی دوم خود قرار گرفته بود، برقرار باشد.^۲

در اواخر سده هجدهم، هلند و دیگر قدرت‌های اروپایی قادر به ایجاد یک چنین بازار جهانی و داخلی بزرگی برای منسوجات خود نبودند و این در حالی بود که در سراسر سده شانزدهم و هفدهم، هلند نسبت به انگلستان، اقتصادی پیشرفته‌تر با نهادهای مالی مناسب شمرده می‌شد. در عوض، کشور هلند بجای بازار منسوجات، بازار جهانی ادویه را در اختیار گرفت. قدرت بی‌چون و چرای این کشور در تجارت ادویه در جهان، حتی با وجود اینکه تجارت ادویه باعث شروع «عصر اروپایی اکتشافات» شد و پرتغالی‌ها و هلندی‌ها را در زمینه فن‌آوری کشتی‌سازی سرآمد کرد، نتوانست نقشی در توسعه صنعتی این کشور بازی کند. ادویه‌جات در مقایسه با منسوجات کشش درآمدی کمتری دارد و به سختی می‌تواند به تولید انبوه برسد چرا که به شدت زمین‌بر است بجای آنکه کاربر یا سرمایه‌بر باشد. همچنین، تولید شکر در سده‌های هفدهم و هجدهم نمونه‌ای خوب از محدود شدن صرفه‌های حاصل از مقیاس و

۱. در حقیقت، چهار اختراع بزرگ و محوری برای تمدن مدرن غرب (کاغذسازی، باروت، صنعت چاپ و قطب‌نما) همگی از چین آغاز شد. همچنین مقادیر قابل توجه ذغال‌سنگی که برای فراهم کردن انرژی صنعتی شدن ژاپن در اواخر سده نوزدهم و اوایل سده بیستم بسیار ضروری بود، عمدتاً از چین و سایر بخش‌های آسیا به سرقت برده شد.

۲. برای کسب اطلاعات و بحث‌های بیشتر درباره سیاست‌های تجارت‌گرایی بریتانیا به فصول ۵ و ۶ نگاه کنید.

تقسیم نیروی کار بشمار می‌آید. این تنها انگلستان بود که اقتصاد خود را تقریباً به طور کامل بر مبنای تولید منسوجات و تجارت آن بنا کرده و برای افزایش قدرت ملی و ثروت‌اندوزی و افزایش درآمد دولت به شدت بر آن تکیه کرده بود. این انتخاب صحیح سیاست صنعتی در پایان منجر به این شد که بریتانیای کبیر انقلاب صنعتی را شروع کند. اگر هلندی‌ها بازار جهانی پنبه-منسوجات ایجاد کرده بودند و مانند انگلستان تجارت جهانی پنبه-منسوجات را در انحصار داشتند افتخار شروع انقلاب صنعتی نخست به آنها داده می‌شد.

با این حال، کمی بعد از اینکه بریتانیایی‌ها قدرت تولید انبوه در صنعت نساجی را کشف کردند، دیگر ملل اروپایی نیز راه این کشور را دنبال کرده و انقلاب صنعتی خود را از کانال تشویق تولید منسوجات و مشارکت در بازار جهانی آن شروع کردند. فرانسه، آلمان و ایالات متحده آمریکا در سده نوزدهم، ژاپن در اواخر سده مزبور و اوایل سده بیستم، تایوان، سنگاپور و کره جنوبی در اواسط سده بیستم، همگی این مسیر را برای رسیدن به توسعه دنبال کردند؛ چین نیز چنین کرد. این کشور در سال ۱۹۹۵ به بزرگترین تولیدکننده و صادرکننده منسوجات در جهان مبدل شد و در پایان نیز توانست وارد دنیای صنعتی شدن شود.

بنابراین، همان‌طور که پُمرانز می‌گوید، پاسخ معمای واگرایی بزرگ، کاملاً روشن است: علت موفقیت انگلستان در شروع انقلاب صنعتی به هیچ وجه ذغال سنگ نبود. همچنان که علت شکست چین در دستیابی به توسعه صنعتی در سده‌های هفدهم و هجدهم نیز ذغال سنگ نبود. کما اینکه این موضوع در مورد هند نیز مصداق دارد. بنابراین علت را باید در چیزی به جز ذغال سنگ و در دیگر شرایط جغرافیایی دنبال کرد. چین نه تنها در سده نوزدهم بلکه در سده هفدهم و هجدهم نیز علاقه چندانی به ذغال سنگ از خود نشان نداد. ولی ژاپن در اواخر سده نوزدهم و اوایل سده بیستم، به‌ویژه در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ و بعد از اتمام مرحله انقلاب صنعتی نخست خود و در واکنش به تقاضای در حال افزایش سه‌گانه صنعتی، اشتهای سیری‌ناپذیر خود به انرژی را با تاراج مقادیر متنابهی ذغال سنگ از چین - و دیگر نقاط آسیا - سیراب نمود.^۱

دویست سال پیش، هند و چین وضعیت تقریباً مشابهی داشتند. هر دو کشور در دستیابی به توسعه صنعتی ناتوان بودند و این موضوع، بخصوص در مورد هند سده نوزدهم یعنی بعد از اینکه بریتانیای

۱. بسیاری از تاریخ‌دانان از قبیل جی ماکیر (۲۰۰۹) و مکلاسی (۲۰۱۰) نیز استدلال‌هایی در مقابل فرضیه نقش ذغال سنگ ارزان در ایجاد انقلاب صنعتی ارائه کرده‌اند.

استعمارطلب در این کشور شروع به ساخت راه‌آهن- پیشرفته‌ترین شبکه راه‌آهن در تمام پهنه قاره آسیا در آن زمان- کرد، رنگ و بوی بیشتری داشت. ولی حتی پس از گذشت یک سده، توسعه صنعتی هندوستان خواب و خیالی بیش نبود. پایه و اساس دوره صنعتی شدن اولیه و بازار کالاهای مصرفی در هند- و چین- آن زمان، به حدی ضعیف، نامنظم و سازمان نیافته بود که اجازه هیچ‌گونه انقلاب صنعتی را علیرغم جمعیت زیاد به این دو کشور نمی‌داد. اگر نیم نگاهی به رخدادهای چین از دهه ۱۹۸۰ به این سو داشته باشیم و این اتفاقات را به عنوان زمینه‌های توسعه صنعتی این کشور قلمداد کنیم، حجم صنایع دوره صنعتی شدن اولیه (همان تراکم بحرانی یا چگالی) در این کشور می‌باید دست کم به ۴۰ تا ۵۰ درصد کل ارزش افزوده بخش کشاورزی می‌رسید یا اینکه می‌باید حدود ۲۵ درصد تا ۳۰ درصد کل نیروی کار روستایی این کشور (پیش از شروع مرحله انقلاب صنعتی نخست) می‌باید در این صنایع مشغول می‌شدند یا اینکه تولید انبوه کالاهای مصرفی سبک در این کشور سودآور می‌شد.^۱ همان‌طور که پیش‌تر نیز اشاره شد، در وضعیتی که حجم بازار بسیار کوچک و هزینه‌های واسطه‌گری به حدی بزرگ باشد که نتواند پاسخگوی فاصله و مسافت طولانی بین عرضه و تقاضای تخصصی شده باشد، تولید انبوه مبتنی بر بازار منسوجات یا هر کالای مصرفی سبک دیگر، هرگز سودآور نخواهد شد. هندوستان قرون هفدهم و هجدهم در مقایسه با انگلستان آن زمان جمعیت بمراتب بیشتر و در عین حال، بازار بمراتب کوچکتری داشت چرا که هزینه‌های حمل و نقل در روستاهای این کشور بسیار هنگفت بود و بازارها به شدت محلی بودند. در حالی که در سده هجدهم، تمامی طول زنجیره تأمین و نظام‌های حمل و نقل در صنعت نساجی بریتانیا از طریق شبکه گسترده تجاری ملی پشتیبانی می‌شد و در مقابل، کشور هندوستان فاقد طبقه قدرتمندی از تجار بود که بتواند با در دست گرفتن ابتکار عمل، کارخانه‌های صنعتی جدیدی را ایجاد کرده و با استفاده از سیاست تقسیم کار، برای دادوستد کالاهای تولیدی در مسافت‌های طولانی تلاش کند. دولت این کشور نیز دارای قدرت لازم

۱. چین در سال‌های ۱۹۹۲-۹۵ به این مقادیر آستانه‌ای رسید. در مقایسه با انگلستان ۱۸۰۰، حدود ۵۱ درصد از جمعیت روستایی کشور انگلستان تا پیش از انقلاب صنعتی درگیر فعالیت‌های غیرکشاورزی بودند در حالی که این سهم در سال ۱۵۰۰ در حدود ۱۹ درصد بود (رابرت آلن، ۲۰۰۹، ص ۱۷، جدول ۱-۱). در فرانسه، این سهم در سال ۱۸۰۰ معادل ۳۲ درصد و در سال ۱۵۰۰ معادل ۲۰ درصد بود. در اسپانیا، این سهم بین سال‌های ۱۸۰۰-۱۵۰۰ در حدود ۲۰ درصد ثابت باقی مانده بود. حتی در کشورهایی همانند هلند و بلژیک که در دوره مورد بررسی وضعیت بمراتب بهتری در مقایسه با انگلستان برای شروع انقلاب صنعتی داشتند، این نرخ در سال ۱۸۰۰ تنها به ۳۷ درصد رسیده بود. این موضوع نشان می‌دهد که سهم جمیع شاغل در بخش غیرکشاورزی از کل جمعیت روستایی می‌باید در انگلستان در حدود سال‌های ۱۷۰۰ یعنی سال‌های نخستین انقلاب صنعتی به ۴۰ درصد رسیده باشد.

برای پشتیبانی از تجارت و بازرگانی سازمان یافته در داخل و خارج از کشور و نیز پشتیبانی از منافع ملی در طول زنجیره تأمین و شبکه‌های توزیع جهانی مواد اولیه نبود. حتی امروزه نیز بخش عمده‌ای از کارگاه‌های روستایی کشور هندوستان و نیز صنایع دوره صنعتی شدن اولیه این کشور همچنان خودبسند و نامنظم بوده و ارتباط آن‌ها با خوشه‌های صنعتی و شبکه‌های توزیع به شدت ضعیف است به نحوی که می‌توان گفت پس از گذشت ۲۰۰ سال از وقوع انقلاب صنعتی در انگلستان، وضعیت این کشور از این دیدگاه پیشرفت چندانی نداشته است.^۱

انسان‌ها سازمان‌دهی را با هدف رقابت و رقابت را با هدف سازماندهی انجام می‌دهند.^۲ چه کسی می‌توانست هند را در سده‌های هفدهم و هجدهم برای رقابت سازماندهی کند در حالی که این کشور حتی کشوری متحد و یکپارچه نبود؟^۳

۱. زمانی که آدم اسمیت (۱۷۷۶، فصل سوم) در تلاش بود تا برای این نظریه خود که تقسیم کار مقید به محدوده و حجم بازار است، پایه‌هایی بیابد، توصیف وی از موقعیت‌های بازار بسیار شبیه جوامع کشاورزی امروزی از جمله هندوستان است؛ «در خانه‌ها و روستاهای خیلی کوچکی که در سرزمین‌های بسیار کم جمعیت اسکاتلند پراکنده شده‌اند، به ندرت می‌توان انتظار داشت بتوان حتی دو زرگر، نجار و یا حتی دو بنای ساخته شده مشابه هم را در فاصله‌ای کمتر از ۲۰ مایل پیدا کرد. خانواده‌هایی که در فاصله هشت یا ده مایلی از یکدیگر در این روستاها زندگی می‌کنند، باید یاد بگیرند که تعداد زیادی از کارها و امورات خودشان را بجای اینکه همانند کشورهای پرجمعیت، به کارگران یا صنعت‌گران بسپارند، خودشان انجام دهند. چه کالاهایی می‌توانند هزینه‌های حمل‌ونقل زمینی بین لندن و کلکته را توجیه‌پذیر کنند؟ یا حتی اگر توانایی و قدرت لازم برای تحمل این هزینه را نیز داشته باشید، با چه اطمینان خاطری می‌توان این کالاها را از میان مناطق مختلف و سرزمین‌های وحشی منتقل کرد؟»

۲. فرانسیس فوکویاما، ۲۰۱۴، ص ۱۸۶.

۳. توسعه صنعتی بدون وجود یک دولت-ملت واحد و قدرتمند و تجارت‌گرا که بتواند بازاری عمیق و گسترده را در سطح داخلی ایجاد کند و همچنین زیربنای مورد نیاز را فراهم نماید، امکان‌پذیر نیست. از این رو، دیوید لندز موفقیت بریتانیایی‌ها در ظهور انقلاب صنعتی را به این واقعیت (در میان سایر عوامل) گره می‌زند که بریتانیا نخستین کشوری بود که توانست از میدان رقابت شدید کشورهای غربی بر سر قدرت و ثروت، به دولت-ملتی مدرن تبدیل شود: «بریتانیا دارای مزایا و شرایط اولیه مورد نیاز جهت تبدیل شدن به یک ملت بود ... ملت‌ها می‌توانند اهداف اجتماعی را با آرمان‌ها و اهداف فردی آشتی داده و با استفاده از قدرت اجتماع، زمینه‌های افزایش عملکرد و کارایی را فراهم کنند. همیشه کل هر چیزی بیشتر از مجموع اجزای آن است. شهروندان یک ملت به محرک‌ها و مشوق‌های دولت واکنش بهتری نشان خواهند داد؛ در نقطه مقابل، دولت بهتر خواهد دانست چکار بکند و چطور بکند، که مطابق با نیروهای اجتماعی فعال باشد. ملت‌ها می‌توانند رقابت کنند.» (دیوید لندز، ۱۹۹۹، ص ۲۱۹)

فصل چهارم

چرا خیزش چین متوقف شدنی نیست؟

با وجود شرایط نه چندان مناسب سیستم مالی و نهادهای سیاسی چین و علیرغم اینکه هنوز درآمد سرانه این کشور با وجود ۳۵ سال رشد اقتصادی هنگفت، حدود یک هشتم امریکایی‌ها است، صنعتی شدن و رشد اقتصادی این کشور را همچنان «توقف‌ناپذیر» می‌دانم. اما عبارت «توقف‌ناپذیر» دقیقاً به چه معناست؟ دلایل اقتصادی نهفته در پس این خوش‌بینی چیست؟ در فصول پیشین، مسیر چین را در شروع نخستین انقلاب صنعتی خود ملاحظه کردیم و دیدیم که چطور این کشور موفق شد در اواخر دهه ۱۹۹۰ و اوایل ۲۰۰۰ با ایجاد بازاری تقاضا-محور و طراحی برنامه‌هایی منسجم در حوزه سه‌گانه صنعتی به رهبری دولت مرکزی این کشور، انقلاب صنعتی دوم خود را آغاز کند. اما آینده چین کجاست؟ آیا می‌تواند به رشد سریع و پر قدرت خود ادامه دهد به نحوی که در اواسط سده جاری، ایالات متحده آمریکا را نه تنها به لحاظ درآمد سرانه بلکه در حوزه مرزهای فن‌آوری نیز پشت سر بگذارد؟ این رخداد برای اقتصاد جهانی و نظم ژئوپولوتیک جهان به چه معنا خواهد بود؟

از یک سوی، چین توانست با رشدی خیره‌کننده، تجربه ۳۰۰-۲۵۰ ساله اقتصادهای پیشرفته غربی را در دوره زمانی کمتر از ۳۵ سال پشت سر بگذارد- از زمان دوره صنعتی شدن اولیه تا نواخته شدن ضربه انقلاب صنعتی دوم. در عین حال این کشور باید در یک دوره زمانی بسیار کوتاه‌مدت، با تبعات متعدد و تجمیعی از نوع تبعاتی که کشورهای غربی طی ۲۵۰ تا ۳۰۰ سال تجربه توسعه، با آن دست به‌گریبان بوده‌اند، مواجه شود. این مشکلات تنها مسئله فساد، آلودگی‌های زیست محیطی، از بین رفتن ارزش‌های سنتی خانواده‌ها و شتاب آزادی‌های جنسی نیست بلکه مشکلات دیگری چون افزایش طلاق، نرخ بالای خودکشی، تقلب‌های گسترده در کسب‌وکارها، افزایش نابرابری درآمدی و تبعیض

طبقاتی، حوادث صنعتی مکرر، جرم و جنایت‌های سازمان یافته، رسوایی اقتصادی و بیکاری را نیز شامل می‌شود. با توجه به چنین مشکلات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، بدبینانه بودن پیش‌بینی بسیاری از تحلیل‌گران در مورد آینده این کشور، چندان هم شگفت‌آور نیست. برخی حتی بر سر سقوط چشمگیر چین در آینده‌ای نه چندان دور شرط‌بندی‌های آنچنانی کرده‌اند. این دسته از پیش‌بینی‌ها عمدتاً ناشی از ایدئولوژی‌های محبوب غرب-محور و وجود دیدگاهی متضاد و مخرب در مورد چین است.^۱

از سویی دیگر، شاهد ظهور پیش‌بینی‌های خوش‌بینانه در مورد آینده این کشور به‌ویژه از سال ۲۰۰۰ به بعد هستیم. یکی از نخستین پیش‌بینی‌های جسورانه در این زمینه، توسط اقتصاددان ارشد پیشین بانک جهانی، جاستین ییفولن^۲ و همکاران وی- زولی و فنک کای-^۳ در کتابی تحت عنوان «معجزه چین»^۴ که چاپ نخست آن در چین منتشر شد و به زبان‌های مختلف دنیا نیز ترجمه شد، مطرح شده است. در این کتاب، لی و همکارانش اولین مطالعه حساب‌شده و نظام‌مند را در خصوص شکست چین در توسعه صنعتی بین سال‌های ۱۹۴۹ و ۱۹۷۷ و همچنین معجزه رشد اقتصادی این کشور از زمان شروع اصلاحات سال ۱۹۷۸ با تکیه بر مفهوم مزیت نسبی و سایر مزایای اخیر آن به

۱. علاوه بر کتاب معروف گوردون چانگ با عنوان «فروپاشی چین» (۲۰۰۱) می‌توانید به کتاب جیمز گاری (۲۰۱۳) با عنوان «بحران چین: چگونه فروپاشی اقتصاد چین به بحرانی جهانی مبدل خواهد شد» و کتاب پیتر ناوارو و گرگ اوتری (۲۰۱۱) با عنوان «مرگ چین: مقابله با اژدها- فراخوانی جهانی برای اقدام» و صدها کتاب و مقاله دیگر نگاه کنید. چنین دیدگاه‌های بدبینانه و منفی روزافزون نسبت به چین به علت جهل مرکب غربی‌ها در خصوص تاریخ تحولات اقتصادی و همچنین، شکست جریان‌های غالب اقتصاد در توضیح انقلاب صنعتی با وجود تأثیر شگرف نظریه‌های نهادی بر ذهن و افکار مردم، است. چهار دهه پیش، ریچارد نیکسون رئیس‌جمهور آمریکا پس از ملاقات خود از چین در اوایل دهه ۱۹۷۰ چین گفت: «می‌توان لحظه‌ای درنگ کرد و چنین تصور کرد که اگر کسی با یک نظام دولتی نجیب و آراسته، کنترل خاک و سرزمین شما را در دست داشته باشد، چه اتفاقی خواهد افتاد. خدا را شکر ... قدرتی در جهان نیست که بتواند ۸۰۰ میلیون نفر چینی را تحت یک نظام نجیب به کار بگمارد... و بتواند رهبر جهان شود.» (http://www.newsweek.com/henrykissingers-prescription-china-67555) حزب کمونیست چین امروزه ۱ میلیارد و ۳۰۰ میلیون نفر چینی را تحت نظامی «معیوب» و «بسته» که مورد اعتراض نظریه‌های نهادی است (دارون عجم‌اوغلو و جیمز رابینسون، ۲۰۱۲) به کار گماشته و این در حالیست که روسیه، که تا پیش از دهه ۱۹۸۰ یکی از نیروهای اقتصادی توانمند جهان بشمار می‌رفت، هم‌زمان با تقلید و بکارگیری کورکورانه ایدئولوژی نئولیبرالیسم و استفاده از سیاست‌های شوک درمانی برای اصلاح اقتصاد خود، به طور کامل از صحنه اقتصادی جهان خارج شد.

2. Justin Yifu Lin
3. Fang Cai and Zou Li
4. The China Miracle

تصویر کشیده‌اند. آنها بر این باورند که معجزه رشد اقتصادی این کشور از سال ۱۹۷۸ تاکنون بر اساس راهبرد صحیح توسعه با اتکا در ابتدا به صنایع کاربر بوده است پیش از اینکه به تدریج به فن‌آوری‌های سرمایه‌بر انتقال یابد.

اما در عین حال، مدتی زمان زیادی طول کشید تا تعداد انگشت‌شماری از ناظران غربی، خیزش گریزناپذیر چین را به آهستگی تشخیص دهند. برای مثال، وزیر پیشین امور خارجه دولت ایالات متحده آمریکا، هنری کسینجر در سال ۲۰۰۸ اظهار داشت: «ظهور چین اجتناب‌ناپذیر است و برای جلوگیری از آن هیچ اقدامی نمی‌توانیم انجام دهیم». کسینجر زمانی از این جملات استفاده کرد که هنوز درآمد سرانه چینی‌ها تنها یک بیستم امریکایی و یک پنجم درآمد سرانه کشورهای متوسط امریکای لاتین از قبیل آرژانتین و برزیل و مکزیک بود.

جیم راجرز- از بنیانگذاران صندوق کوانتوم^۱- اظهار داشت: «همان‌طور که در سده نوزدهم گفته می‌شد آینده متعلق به بریتانیایی‌ها است و همان‌طور که در سده بیستم گفته می‌شد آینده متعلق به امریکایی‌ها است، اکنون باید بگوییم سده بیست و یکم به چینی‌ها تعلق دارد.» چشم‌انداز رشد قدرتمند چین و اثرات آن بر ژئوپولوتیک جهان در کتابی که مارتین ژاک^۲ در سال ۲۰۰۹ با عنوان «زمان حکمرانی چین بر جهان: ظهور پادشاهی میانه و پایان جهان غرب»^۳ به رشته تحریر درآورد (که چاپ دوم آن نیز در سال ۲۰۱۲ با عنوان «زمان حکمرانی چین بر جهان: پایان جهان غرب و ایجاد نظم جدید جهانی»^۴ منتشر شد) به خوبی به تصویر کشیده شده است.

با این حال، اگرچه این دیدگاه‌های خوش‌بینانه غربی در مورد چین از سال ۲۰۰۷ یعنی زمان شروع بحران مالی جهانی (به‌ویژه زمانی که صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی پیش‌بینی کردند که در سال ۲۰۱۴ کشور چین به لحاظ شاخص قدرت خرید، موفق شد ایالات متحده آمریکا را پشت سر بگذارد) با سرعت بیشتری افزایش یافته است اما این رویکردها بجای تکیه بر دلایل اقتصادی و مبانی نظری، تنها بر برون‌یابی خطی و استفاده از روندهای تاریخی رشد چین، متکی هستند و بنابراین درست به اندازه نگاه بدبینانه، بی‌پایه و اساس بشمار می‌آیند.

وزیر پیشین خزانه‌داری ایالات متحده آمریکا، لری سامرز، پس از بررسی تاریخی داده‌های رشد

1. Jim Rogers

2. Martin Jacques

3. When China Rules the World: The Rise of the Middle Kingdom and the End of the Western World

4. When China Rules the World: the End of the Western World and the Birth of a New Global Orders.

اقتصادی چندین کشور به این نتیجه رسید که پیش‌بینی‌های خوش‌بینانه برای رشد آتی اقتصاد چین و تداوم آن در سال‌های آتی چندان منطقی به نظر نمی‌رسند:^۱

«تاریخ نشان می‌دهد حتی اگر ملاک پیش‌بینی‌های اقتصادی، رشد دوره‌های اخیر یک کشور نیز باشد، رشد سریع و غیرنرمال به ندرت تکرار خواهد شد. در واقع، حرکت در جهت میانگین، یکی از ویژگی‌های ذاتی و اصلی رشد اقتصادی است. این موضوع برای کشورهای با درآمد متوسط در شکل «دام درآمد متوسط» به شکلی قوی‌تر خود را نشان می‌دهد. علاوه بر این، تحلیل‌های آماری از رشد اقتصادی نشان می‌دهد در کشورهای در حال توسعه، نرخ‌های سریع رشد اقتصادی، غالباً به خاطر وجود عواملی نهادی تداوم نخواهد یافت. این داده‌ها نشان می‌دهد ویژگی‌های اصلی کشور چین (سطح بالای کنترل‌های دولتی و فساد دولت همراه با قوانین مستبدانه) حتی تأثیر منفی بمراتب بیشتری بر نرخ رشد اقتصادی این کشور و انحراف آن از میانگین تاریخی خود خواهد گذاشت.»^۲

بر این اساس، چرا باید گفت قدرت روزافزون چین و سلطه بین‌المللی این کشور گریزناپذیر است؟ چین چه مدت و با چه نیرویی می‌تواند به رشد خود ادامه دهد- تا جایی که بتواند به کشوری با درآمد متوسط همانند برزیل یا مکزیک یا به کشوری با درآمد بالا همچون ژاپن و آمریکا مبدل شود؟ اگر ظرف مدت ۱۰ سال آتی چین به کشوری با درآمد متوسط همانند کشورهای امریکای لاتین تبدیل شود، با دام درآمد متوسط چه خواهد کرد؟ در پایان سال ۲۰۱۴، تولید ناخالص داخلی سرانه چینی‌ها یک هشتم و مصرف سرانه آنها یک پانزدهم امریکایی‌ها بود و هنوز جمعیت روستایی در این کشور بالغ بر ۵۰ درصد کل جمعیت کشور را شامل می‌شود. نظر یک شخص معمولی این است که چون چین زمانی بزرگترین تمدن و اقتصاد جهان بوده است، پس جوانه زدن دگرباره آن گریزناپذیر است. اما، اگر نیم‌نگاهی به تاریخ بلندبالای توسعه و تمدن کهن کشورهایی چون مصر و هند (هر دو با تمدن‌هایی به قدمت بیشتر از چین) و این واقعیت که حداقل تا پیش از شروع اصلاحات سال ۱۹۷۹ این کشور به مدت ۲۰۰ سال در وضعیتی بمراتب نامناسب قرار داشت، داشته باشیم متوجه خواهیم شد که چنین دیدگاه‌هایی از اساس در اشتباه‌اند.

1. Lant Pritchett and Lawrence H. Summers, 2014, "Asiaphoria Meets Regression to the Mean." NBER Working Paper No. 20573
<http://www.nber.org/papers/w20573>.

۲. اما استدلال‌هایی که براساس آمار می‌شود گاهی همراه‌کننده است: برای مثال، احتمال انقلاب صنعتی در انتهای سده هجده در انگلستان، به زبان آماری صفر بود. حتی امروزه که ۲۵۰ سال از انقلاب صنعتی بریتانیا می‌گذرد، آمار محض هنوز هم هیچ چیز درباره ماهیت و علت انقلاب صنعتی به ما نمی‌گوید.

طبق بررسی لری سامرز، خوش‌بینی به آینده رشد اقتصاد چین برحسب داده‌های آماری توجیه‌پذیر نیست. نرخ رشد اقتصادی بالای چین در دهه‌های گذشته و شکاف توسعه این کشور با کره جنوبی و ژاپن دلیل قانع‌کننده‌ای برای چنین خوش‌بینی بشمار نمی‌آید. همچنین، داشتن بزرگترین جمعیت جهان و تاریخ بلندبالای تمدن کشاورزی در این کشور نمی‌تواند دلیلی برای چنین خوش‌بینی باشد، همان‌طور که امپراتوری عثمانی دلیلی برای ظهور دیگربراه ترکیه در جهان نیست همان‌طور که تمدن یونان باستان و امپراتوری روم دلیلی برای انتظار تحقق انقلاب صنعتی در انگلستان نبود.

به صورت خلاصه، علیرغم افزایش تعداد خوش‌بینان نسبت به وضعیت آتی رشد چین، چند دلیل اقتصادی در پس چنین خوش‌بینی (یا شاید «ترس») وجود دارد. از سال ۱۹۷۸، رشد سریع این کشور در حال تداوم است و این داستان به دلیل ظرفیت‌های بالقوه و گسترده در اقتصاد این کشور، تعداد قابل توجه نیروی کار ارزان قیمت، آیین کنفوسیوس، نظام سیاسی متمرکز و توانایی قابل توجه آن در تسهیل رقابت‌پذیری شرکت‌های داخلی در سطح بین‌المللی و نیز کاهش شدید ارزش یوان یا جلوگیری از افزایش آن در مقابل سایر ارزها، تداوم خواهد یافت. اما کسانی که چنین دلایلی دارند هیچ وقت از خود نپرسیده‌اند که چرا بسیاری از کشورهای درحال توسعه کنونی با وجود ظرفیت‌های بالقوه بسیار زیاد داخلی، نیروی کار ارزان قیمت، مزیت‌های نسبی، نظام‌های تمرکزگرا و نرخ ارز دستکاری شده و ... همچنان در دستیابی به توسعه صنعتی ناکام‌اند؟ اگر کشور چین هنوز در دام مالتوس گرفتار شده بود و رشد و توسعه امروز را تجربه نمی‌کرد، یقیناً عوامل نهادی و فرهنگی مشابهی به عنوان دلایل «تبیین‌کننده» شکست این کشور برشمرده می‌شد.

همان‌طور که پیش‌تر نیز اشاره شد و در بخش حاضر نیز بیشتر به آن خواهیم پرداخت، درک صحیح منطق درونی انقلاب صنعتی و تجزیه و تحلیل عمیق توسعه و رشد غرب می‌تواند شناخت کاملی از چرایی توقف‌ناپذیر بودن توسعه صنعتی این کشور علیرغم چالش‌های هولناک آتی چین در حوزه نوآوری‌های نهادی (برای حمایت از ثمرات توسعه صنعتی و تعمیق هر چه بیشتر بازار کالاها، خدمات، نیروی کار و سرمایه) ارائه دهد. از این زاویه، چالش‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی که چین امروزی با آنها روبروست تنها مشکلات را افزایش داده و هیچ وجه اشتراکی با موانع ساختاری دلهره‌آوری همچون رخدادهای مرتبط با دام فقر یا دام درآمد متوسط که بسیاری از کشورهای در حال توسعه با آنها دست به گریبان بوده و هستند، ندارد.^۱

۱. هر چند هنوز این کشور به مرحله دام درآمد متوسط نرسیده و به‌طور قطع نیز از آن عبور نکرده است ولی بررسی‌ها نشان می‌دهد اگر بتواند به احتمال زیاد ظرف ۱۰ الی ۲۰ سال آتی و با وجود تمامی تبعات و مشکلاتی که به همراه خواهد

الف) راهبردهای مناسب توسعه

نخستین تبیین از خیز اجتناب‌ناپذیر چین، درک راهبردهای مناسب توسعه و تعقیب توالی صحیح صنعتی شدن است- که اگرچه مشخصاً در مورد چین صحبت می‌کنیم ولی می‌تواند به بسیاری از کشورهای دیگری که در مسیر صنعتی شدن قرار دارند نیز اطلاق شود. علیرغم این واقعیت که شرایط نهادی چین نسبت به شرایط قدرت‌های غربی در سده‌های هجدهم و نوزدهم میلادی متفاوت است، این توالی توسعه، کاملاً با منطق درونی انقلاب صنعتی در انگلستان و دیگر کشورهای توسعه یافته موفق سازگار است.

جمله‌ای که در سراسر این کتاب بارها به آن بازخواهم گشت این است: انقلاب صنعتی دارای منطقی درونی است که در مراحل مختلف توسعه مکرراً آشکار می‌شود. این فرآیند با شروع دوره صنعتی شدن اولیه در مناطق روستایی و بر پایه تقسیم کار (که خود نخستین گام برای فرار از دام مالتوس و رهایی از نفرین امنیت غذایی بشمار می‌آید) شروع می‌شود. در پایان دوره صنعتی شدن اولیه، بازارهای داخلی گسترده و کشف بازارهای بین‌المللی، زنجیره‌های تأمین و شبکه‌های توزیع مناسب و بهبود رقابت در میان شرکت‌های مربوط به صنایع اولیه، استفاده از شیوه تولید انبوه (ماشینی شدن تولید) را سودآور می‌کند. این درست زمان کشیدن ماشه انقلاب صنعتی انگلیسی در شکل مدرن و در شرایطی جدید است که خود را به شکل تولید انبوه کالاهای مصرفی سبک و به شدت کاربر نشان می‌دهد. صنایع کاربر تولید انبوه (در مقایسه با صنایع سنگین) نیاز چندانی به سرمایه و انرژی نداشته و بنابراین تأمین مالی این صنایع با استفاده از پس‌اندازهای دوره صنعتی شدن اولیه انجام می‌شود.

داشت، انقلاب صنعتی دوم خود را با موفقیت به پایان برساند، قادر به عبور از دام درآمد متوسط خواهد بود. مقاله تفسیری تیان زو چنین رویکردی را مطرح می‌کند.

http://www.guancha.cn/ZhuTian/2014_10_17_274362.shtml

مهمترین وظیفه انقلاب صنعتی دوم، ایجاد بنیان بازار، شبکه‌های توزیع و زنجیره‌های تأمین با هدف حمایت از فن‌آوری «تولید انبوه ماشین‌آلات و ابزارهای مورد نیاز برای تولید انبوه» است. همان‌طور که در فصل‌های پنجم و ششم نیز به تفصیل اشاره خواهد شد، علائم تکمیل موفقیت‌آمیز انقلاب صنعتی دوم شامل تکمیل مکانیزاسیون (مدرنیزاسیون) بخش کشاورزی و خیز صنعت مالی (سرمایه‌داری مالی) است. در این صورت، یک چنین کشوری آماده ورود به دوران دولت رفاه یا مرحله صنعتی بعدی خواهد بود.

http://www.guancha.cn/ZhuTian/2014_10_17_274362.shtml

اما ماشینی شدن تنها بخشی از فرآیند تولید، تقاضا برای ماشینی شدن سایر بخش‌ها و فرآیندهای تولید و در نهایت، تمامی فرآیند تولید و همچنین فرآیندهای وابسته به زنجیره تأمین صنعت را به دنبال خواهد داشت. این فرآیند پیوسته ماشینی شدن، سبب شکل‌گیری تقاضا برای تأمین کارآتر مواد خام، کالاهای واسطه‌ای و ماشین‌آلات و تجهیزات مورد نیاز و در عین حال، نظام مناسب‌تر توزیع و زیرساخت‌های حمل و نقل می‌شود. بنابراین، پس از شروع انقلاب صنعتی نخست، تقاضای فزاینده برای تولید، نظام‌های تجاری و شبکه‌های توزیع بزرگتر، با کیفیت‌تر و سریع‌تر، با هدف توسعه مداوم اقتصاد و تسهیل تجارت دوربرد و همچنین تجارت محموله‌های سنگین، تغییری انقلابی در «سه‌گانه صنعتی» ایجاد می‌کند.

چنین رونقی در سه‌گانه صنعتی که از تقاضای بازاری بوجود آمده از دل انقلاب صنعتی نخست نشأت می‌گیرد، موجب تقاضای هنگفت برای کالاهای و مواد اولیه صنایع سنگین می‌شود و این نیز به نوبه خود سبب کشیدن ماشه انقلاب صنعتی دوم خواهد شد که خود را به شکل تولید انبوه ماشین‌آلات و طیف مختلفی از محصولات واسطه‌ای مورد نیاز برای حفظ و ثبات رشد سه‌گانه صنعتی نشان می‌دهد؛ این نیز موجب شکل‌گیری تقاضای انبوه برای محصولات صنعتی سنگینی همچون مواد شیمیایی، سیمان، آهن، فولاد، ارتباطات، خودرو و قطعات آن، کشتی، کامیون، هواپیما و نظام مالی و اعتباری سازمان یافته بزرگ خواهد شد. هر اکتشاف جدیدی که بتواند تولید این کالاهای را تسهیل کند ضرورتاً اختراع و مورد استفاده قرار می‌گیرد و در پایان نیز تا زمانی که سود آن بیشتر از هزینه‌های آن باشد، به صورت انبوه تولید می‌شود- این اکتشافات می‌تواند در شکل منابع جدید انرژی، حمل و نقل، ارتباطات و مواد اولیه باشد. این فرآیند، همچنین موجب نوآوری در خدمات مالی و مدیریت اعتباری با هدف تسهیل بازرگانی در مقیاسی بزرگ می‌شود. بنابراین، وجود یک سیستم بانکداری ملی با مدیریت مناسب، که موجب تسهیل بازرگانی با مقیاس حجیم شود، ضروری است.

بنابراین، کل توالی صنعتی شدن از محل «تقاضا» نیرو می‌گیرد و به وسیله پس‌اندازهای حاصل از مرحله پیشین توسعه، تأمین مالی می‌شود. هر مرحله با مشکل ایجاد، کشف و گسترش بازار جدید روبروست و در نتیجه، برای پوشش هزینه‌های اجتماعی هنگفت ایجاد بازار در سطحی بالاتر و تدارک دیدن کالاهای عمومی، نیازمند اقدام جمعی مشارکت‌کنندگان در بازار جدید است.

به‌ویژه اینکه، هزینه‌های اجتماعی و خصوصی آغاز انقلاب صنعتی نخست، از قبیل هزینه‌های ایجاد بازار و شرکت‌های پیشاصنعتی و نیز استفاده از فن‌آوری و نوآوری‌ها، از محل سرمایه‌های تجمیعی صنایع دوره صنعتی شدن اولیه تأمین مالی می‌شود؛ حتی هزینه‌های اجتماعی و خصوصی بمراتب

بیشتر ایجاد و توسعه سه‌گانه صنعتی (انرژی/قدرت موتور/ زیرساخت‌ها) و شروع انقلاب صنعتی دوم نیز باید از محل پس‌اندازهای تجمیعی انقلاب صنعتی نخست تأمین مالی شود. صرفه‌های حاصل از مقیاس (که عمدتاً از هزینه‌های ثابت بسیار سنگین ایجاد سرمایه خصوصی و سرمایه اجتماعی و هزینه نهایی تقریباً صفر استفاده از این سرمایه‌ها، و همچنین پیامدهای بیرونی مثبت و اثرات سرریز دانش تولیدات کارخانه‌ای ناشی می‌شود) نشان می‌دهد که همه هزینه‌های اجتماعی و خصوصی مرتبط با هر مرحله از توسعه، در نهایت از محل ثمرات و آثار مثبت هر انقلاب صنعتی موفقیت‌آمیز و بازار به شدت گسترش‌یافته (با افزایش قدرت خرید) و کشف شکل‌های جدیدی از مواد خام صنعتی (پشم، پنبه، آهن، فولاد، نفت، پلاستیک، لاستیک، الیاف مصنوعی، عناصر شیمیایی نایاب و آن) جبران می‌شود. برای مثال، انقلاب صنعتی دوم، در نهایت، به شکل مکانیزاسیون بخش کشاورزی بازخورد پیدا کرد، به طوری که این بخش ابتدایی به شدت کاربر و زمین‌بر، می‌تواند به صنعتی سرمایه‌بر تبدیل شده و به اصلی‌ترین و آخرین ذینفع انقلاب صنعتی مبدل شود و بدین ترتیب، راه‌حل کامل و دائمی برای یکی از مهم‌ترین موانع شکل‌گیری انقلاب صنعتی نخست یعنی مشکل امنیت غذایی - (که از هنگام بیرون آمدن آدم از بهشت عدن همیشه در اولویت نخست نوع بشر قرار داشته است) پیدا شد.

بنابراین، صنعتی شدن فرآیندی پویا و خودپیشرونده است که تنها در یک توالی مناسب ظاهر می‌شود. هر مرحله نیازمند «فشار بزرگ» و تلاش مشترک هماهنگ‌شده دولت و بخش خصوصی است. اگرچه نمی‌توان از مراحل نخستین و میانی چشم‌پوشی کرد ولی می‌توان با رفتارها و سیاست‌های دولت - به عنوان پایه‌گذار بازار - به آن شتاب داده و طول این مراحل را کوتاه‌تر کرد. نادیده گرفتن مراحل نخستین و میانی، از قبیل جهش مستقیم به سمت ایجاد صنایع سنگین تحت رویکردهای بالا به پایین توسعه - که گِرشِنکِرُن (۱۹۶۲) و نظریه فشار بزرگ پیشنهاد دادند - می‌تواند به مشکلات توسعه‌ای شدیدی منجر شود، چرا که نبود مراحل نخستین، نه تنها نشان از نبود بازارهای بزرگ برای سودآور کردن صنایع سنگین دارد، بلکه نشان از نبود پس‌انداز داخلی کافی برای تأمین مالی فن‌آوری‌ها و بهبود آنها است که این خود می‌تواند فرآیند پیوسته توسعه صنعتی را به سقوط به دام آنچه «دام درآمد متوسط» خوانده می‌شود، وصل کند.^۱

کشف سرمایه و بازتولید کارای آن، در قلب انقلاب صنعتی و سرمایه‌داری جای دارد. اما میزان تولید انبوه سرمایه یا سرعت و مقیاس بازتولید یا انتشار سرمایه، همانند تقسیم کار، به حجم و اندازه بازار

۱. این موضوع شاید توضیحی مناسب برای معمای «دام درآمد متوسط» باشد.

بستگی دارد و حجم بازار نیز در عوض به افق دید یک ملت و میزان تمایلش به ایجاد بازار و توانایی مالی دولت برای قبول هزینه‌های اجتماعی مرتبط با ایجاد بازار بستگی دارد.

به لحاظ تاریخی، پایه‌گذاران بازار تجار قدرتمند و ثروتمند و نیز واسطه‌های مالی (بانکداران) بوده‌اند. اما چنین فرآیند تهییج طبیعی بازار که وابسته به تجار است، خصوصاً در رابطه با بازار پسا صنعتی یا صنعتی اولیه، حتی تحت پشتیبانی دولتی قدرتمند، سده‌ها زمان می‌برد تا حاصل شود. چین کشف کرده است که از طریق مهندسی تهییج بازار توسط دولتی قدرتمند، می‌توان این فرآیند تدریجی و طولانی مدت تهییج طبیعی بازار را به‌طور چشمگیری کاهش داده و به تنها چند دهه رسانید (همانگونه که ژاپن در دوره اصلاحات میجی و کره جنوبی در سال‌های ۸۰-۱۹۶۰ انجام دادند).

بنابراین، چگونگی حفظ نرخ بالای پس‌انداز ملی برای تأمین مالی مداوم هزینه‌های ثابت فزاینده پایه‌ریزی بازار و بالارفتن از نردبان صنعتی، محور رشد مداوم و صنعتی شدن توقف‌ناپذیر است. رویکردهای بالا به پایین به توسعه صنعتی که تمرکز آنها بر صنایع سنگین است، از چنین منبع عظیم تأمین مالی محروم بوده و وابستگی شدیدی به کمک‌ها و بدهی‌های خارجی یا اخذ مالیات از بخش‌های اولیه اقتصاد از قبیل کشاورزی یا مواد خام و منابع طبیعی دارند. اما چنین رویکرد طرف عرضه (ایجاد فن‌آوری کارای مدرن بدون ایجاد بازار انبوه و نظام توزیع مرتبط در وهله اول) به سختی بتواند شرایط مورد نیاز بازار برای ایجاد تولید انبوه کالاهای صنعتی سنگین سودآور را فراهم کند. هسته صنایع سنگین به سه‌گانه صنعتی (انرژی، قدرت لوکوموتیو و زیرساخت‌ها) وابسته است. هیچ ملتی ابتدا، بدون پایه‌ریزی سه‌گانه صنعتی یادشده، قادر به ایجاد صنایع سنگین سودآور نبوده و نخواهد بود. با این وجود، سه‌گانه صنعتی نه تنها اساساً نوعی کالای عمومی بشمار می‌رود بلکه نوعی کالای واسطه‌ای نیز هست که به خودی خود و در فقدان تقاضای نهایی مناسب، سودآور نخواهد بود. بنابراین پیش‌شرط تأمین مالی آن، استفاده از پس‌اندازهای تجمیعی انقلاب صنعتی نخست است.^۱ با این وجود، تنها پس از پایان انقلاب صنعتی دوم است که تولید انبوه وسایل تولید (ماشین‌آلات و زیرساخت‌ها) امکان‌پذیر است و تنها پس از آن است که یک ملت می‌تواند وارد دوران دولت رفاه شود که اساس آن بر فراوانی محصولات منتج شده از شیوه تولید انبوه استوار است.^۲

۱. انرژی و زیرساخت‌ها و تجهیزات مربوط به لوکوموتیو تنها نوعی ابزار تولید بشمار می‌آیند نه اینکه هدف تولید باشند. بنابراین، کل ساختار صنعتی مدرن بر پایه تقاضای نهایی برای «کالاهای مصرفی» پایه‌ریزی شده است.

۲. یک کشور صنعتی می‌تواند از طریق تجارت بین‌المللی، از تولید کالاهای صنعتی سبک در داخل کشور خودداری کرده و بجای آن از محل صادرات کالاهای و تجهیزات صنعتی سنگین، کالاهای مصرفی سبک را وارد کشور کند. اما یک جامعه کشاورزی قادر به واردات کالاهای مصرفی سبک از محل صادرات محصولات کشاورزی یا استفاده از فن‌آوری‌های ابتدایی،

در عین حال، ریشه اصلی خیلی از بحران‌های اقتصادی کنونی در منطقه اروپا و جهان، همان منطقی است که پیش‌تر تحت عنوان منطق انقلاب صنعتی از آن یاد شد. ریشه اصلی بحران بدهی اروپا از سال ۲۰۰۹ اعتبارات ارزان قیمت یا نبود مقررات‌گذاری مالی در این منطقه نبود بلکه به علت تصمیمات برخی از کشورهای اروپایی (کشورهای جنوب اروپا- از دهه ۱۹۸۰ به بعد) برای ورود به مرحله دولت رفاه و سرمایه‌داری مالی، پیش از اتمام انقلاب صنعتی دوم آنها، بود. به همین دلیل در دوره‌ای که کشورهایی همچون چین و سایر اقتصادهای نوظهور، در حال افزایش سهم بازار و افزایش قدرت رقابت‌پذیری خود در زمینه تجارت جهانی محصولات مصرفی سبک بودند، افزایش هزینه‌های نیروی کار در این کشورها به علت برنامه‌های مختلف رفاه اجتماعی و طرح‌های بازنشستگی عمومی سخاوتمندانه، باعث شد تا صنایع سبک کاربرمحور آنها در سطح بین‌المللی غیررقابتی شوند. این امر به ویژه پس از پیوستن کشور چین به سازمان تجارت جهانی در اواخر سال ۲۰۱۱ رنگ واقعیت به خود گرفت. فروپاشی صنایع سبک این کشورهای اروپایی، سبب افزایش مزمن نرخ بیکاری و کاهش نرخ رشد تولید ناخالص داخلی آنها شد که در آخر نیز دولت‌ها را در این کشورها با کسری بودجه و بدهی‌های بین‌المللی سنگینی روبرو کرد و توانایی آنها برای بازپرداخت با تأمین مالی مجدد بدهی‌های خود را کاهش داد. از این‌رو شکل‌گیری بحران بدهی در اروپا امری اجتناب‌ناپذیر بود.

با این حال، کشورهای اروپایی از قبیل آلمان، تحت تأثیر مستقیم چنین مشکلاتی قرار نداشتند زیرا توانسته بودند بعد از جنگ جهانی دوم، انقلاب صنعتی دوم خود را به پایان رسانده و بدین ترتیب همزمان با شروع فرآیند توسعه صنعتی در چین، از محل صادرات انبوه کالاها و ماشین‌آلات و کالاهای مصرفی بادوام با ارزش افزوده بالای خود به این کشور نیز بهره‌مند شوند. کشورهای دارای منابع طبیعی عظیم از قبیل استرالیا و بخش‌هایی از آفریقا نیز از آغاز فرآیند توسعه صنعتی چین بسیار بهره‌مند شدند. از این‌رو، راه حل نهایی حل بحران بدهی در اروپا نه سیاست‌های ریاضت اقتصادی و نه سیاست‌های کینزی، بلکه راه حل اصلی، پیدا کردن راهی برای اتمام پرداخت بدهی‌های سنگین آنها از محل توسعه صنعتی از طریق رقابتی شدن در بازار جهانی محصولات سنگین یا دیگر محصولات با فن‌آوری‌های بالا از قبیل دارو و خدمات مالی است. با این حال، این امر نیازمند وجود دولتی قدرتمند و

نیست. به همین دلیل است که نظریه کلاسیک ریکاردویی یعنی تجارت بر پایه چیزی که «مزیت نسبی» نامیده می‌شود، کاملاً گمراه‌کننده است.

بکارگیری راهبردهای تجاری و توسعه اقتصادی به رهبری دولت است.^۱

بدین ترتیب، مناسبات درونی انقلاب صنعتی و همچنین مسیرهای تاریخی تمامی کشورهای موفق (و البته ناموفق) در صنعتی شدن، می‌تواند کمک شایانی در پیش‌بینی تداوم مسیر توسعه صنعتی چین و توقف‌ناپذیری آن نماید. کشور چین از سال ۱۹۷۸، مسیر منطقی و موفقیت‌آمیز توسعه صنعتی را (البته در ابتدا به صورت ناخواسته) دنبال کرده و همین موضوع نیز نشان می‌دهد که چرا این کشور از سال ۱۹۷۸ و برخلاف سه تلاش ناموفق پیشین خود برای صنعتی شدن و دقیقاً در نقطه مقابل تجربیات کشورهای امریکای لاتین در استفاده از رویکردهای بالا به پایین توسعه، از هرگونه چرخه معیوب و دست‌وپاگیر در مسیر توسعه صنعتی یا بحران‌های بدهی در زمینه تأمین مالی توسعه صنعتی به دور بوده است. این کشور برای شروع انقلاب صنعتی نخست خود در سال ۱۹۹۰ کاملاً بر پس‌اندازهای داخلی حاصل از توسعه صنعتی روستاهای خود از سال ۱۹۷۸ متکی بوده و همچنین برای شروع انقلاب صنعتی دوم و تأمین مالی بخش‌های ذغال‌سنگ، لوکوموتیو و راه‌های ریلی، بر نرخ بالا و پایدار پس‌اندازهای ناشی از انقلاب صنعتی نخست متکی بوده است. در حال حاضر نرخ پس‌انداز ملی در چین بالاترین نرخ پس‌انداز در جهان بشمار می‌رود. این نرخ معادل ۵۰ درصد تولید ناخالص داخلی این کشور است و بنابراین چین با استفاده از نرخ بالای پس‌انداز ملی و ذخایر ارزی ۴ هزار میلیارد دلاری خود، قطعاً قادر است انقلاب صنعتی دوم خود را در طول ۱۵-۱۰ سال آتی پشت سر بگذارد. این نرخ بالا و بی‌سابقه پس‌انداز ملی، چین را قادر ساخته است تا سرمایه‌گذاری‌های خارجی هنگفت خود در بخش‌های زیرساختی کشورهایی چون آفریقا، امریکای لاتین، آسیای جنوب شرقی، آسیای مرکزی و تمامی قاره اروپا را تأمین مالی کرده و فرآیند ایجاد زنجیره تأمین مناسب مواد خام این کشور و نیز انرژی مورد نیاز آن را در پهنه جغرافیایی زمین در خدمت محصولات «ساخت چین» تضمین کند.^۲

۱. اتحاد دو آلمان در سال ۱۹۹۰ فرآیندی بسیار دردناک‌تر از آنچه که آلمان‌ها انتظارش را داشتند بود چرا که آلمان غربی توسعه یافته، نظریه ایجاد نظام ملی فردریش لیست را فراموش کرده و توسعه اقتصادی و نیز مزایای نسبی مرتبط با آن را نادیده گرفته بود. برای مثال، یکی از بزرگترین اشتباهات آلمان غربی بعد از اتحاد دو آلمان، تلاش این کشور برای پیشبرد سریع آلمان شرقی زیر چتر دولت رفاهی بود که آلمان غربی پیش از آن، تجربیات مثبتی از آن داشت؛ این موضوع سبب‌ساز کاهش و فروپاشی یک شبه سطح رقابت‌پذیری تولیدات آلمان شرقی در مقایسه با آنچه که پیش‌تر بود، شد. بنابراین اگر قدرت صنعتی بزرگی چون آلمان غربی به چنین مشکلاتی در خصوص آلمان شرقی بر می‌خورد، از سایر کشورهای اروپای شرقی چه انتظار بیشتری می‌توان داشت؟ این کشورها در تلاش برای بازسازی اقتصاد ملی خود، به علت سیاست‌های گمراه‌کننده توسعه که مورد توصیه نظریه‌هایی همچون شوک درمانی، اجماع واشنگتن و یا نظریه‌های نهادی است، در حال دست و پا زدن هستند.

۲. راهبرد توسعه ژئوپولیتیکی چین با رویکرد آمریکایی آن تفاوت دارد و به نظر می‌رسد در مقایسه با رویکرد اجماع واشنگتن، در میان کشورهای در حال توسعه مقبولیت بیشتری داشته باشد. در این خصوص می‌توانید به منبع زیر نگاه کنید:

هر چند جمعیت این کشور از مجموع جمعیت اتحادیه اروپا و ایالات متحده آمریکا نیز بیشتر است ولی هنوز هم به لحاظ منابع طبیعی، در جرگه کشورهای فقیر بشمار می‌آید و در عین حال، برای جذب منابع مجانی از سایر کشورها نیز به ابزارهای استعمارطلبانه مجهز نیست. بنابراین، برای تکمیل و به سرانجام رسانیدن فرآیند توسعه صنعتی خود نیازمند نرخ‌های بالاتر پس‌انداز ملی، بازارهای جهانی بسیار بزرگتر و نیز زیربناهای عظیم در مقیاسی جهانی است.^۱

اشتباه رایج در مورد رشد اقتصادی سریع چین این است که رشد سریع این کشور بجای فن‌آوری و نوآوری، بیشتر به سرمایه‌گذاری یا انباشت سرمایه متکی است. از این رو، طبق مدل رشد نئوکلاسیک سولو، نرخ رشد بالای چین پایدار نخواهد بود. چنین رویکردی گمراه‌کننده است. فن‌آوری همیشه خود را در سرمایه‌مشهود (تجهیزات، ماشین‌آلات و ابزارآلات) مجسم می‌کند. بنابراین، تنها راه برای بهبود فن‌آوری، سرمایه‌گذاری ثابت و انباشت سرمایه است که برای تأمین مالی نیازمند پس‌انداز است.^۲ بدین ترتیب، چین دقیقاً به علت نرخ به شدت بالای سرمایه‌گذاری و به لطف نرخ بالای پس‌انداز ملی خود (که ناشی از سیاست‌های صنعتی و راهبردهای صحیح توسعه بوده است) توانسته است نرخ رشد اقتصادی بالایی را به مدت ۳۵ سال به ثبت برساند.

با وجود تفاوت‌های نهادی میان کشورهای چین، آمریکا، انگلستان و ژاپن، گام‌هایی که چین در مسیر توسعه صنعتی برداشته، درست مشابه گام‌هایی است که بریتانیا در سده‌های هجدهم و نوزدهم و دیگر کشورهای موفق همچون آمریکا، آلمان، فرانسه و ژاپن در دیگر برهه‌های تاریخی برداشته‌اند.

Kevin Gallagher (2011), "The End of the 'Washington Consensus'" <http://www.theguardian.com/commentisfree/cifamerica/2011/mar/07/chinausa>

۱. برای مثال، کشور چین در حال ساخت راه ریلی است که سواحل شرقی خود را با آلمان و یونان به سمت غرب و سنگاپور به سمت جنوب متصل می‌کند. این کشور همچنین سرمایه‌گذاری‌های هنگفتی در پروژه‌های زیربنایی در آفریقا و آمریکای لاتین کرده و به تدریج در حال تبدیل کردن واحد پولی خود به یکی از اصلی‌ترین و قدرتمندترین پول‌های ذخیره در جهان است.

۲. مدل رشد سولو، فن‌آوری (A) و سرمایه (K) را در تابع تولید، به عنوان دو ماهیت فیزیکی منفک از هم می‌بیند: $Y=Af(K)$ که در آن $f(\cdot)$ تابعی مقعر است. بنابراین، به هیچ وجه انباشته شدن K از طریق سرمایه‌گذاری و بدون بهبود A قادر به تولید رشد بلندمدت (Y) نخواهد بود زیرا: (۱) همیشه وقتی K دو برابر می‌شود، محصول به میزانی کمتر از دو برابر افزایش می‌یابد (به علت بازدهی نزولی سرمایه) و (۲) هزینه سرمایه‌گذاری به نسبت K افزایش می‌یابد. در نتیجه، ارزش افزوده $(Af(K)-sK)$ همیشه بدون در نظر گرفتن سطح K محدود و مقید است. بنابراین، تنها راه برای افزایش مداوم تولید خالص، افزایش مداوم فن‌آوری (A) است. با این وجود، ضعف بنیادین چنین مباحثی این است که در واقعیت، فن‌آوری (A) نمی‌تواند بدون سرمایه (K) به عنوان ظرف وجودی آن، وجود داشته باشد. بدین ترتیب، سرمایه‌گذاری در حوزه فن‌آوری‌ها الزاماً سرمایه‌گذاری در سرمایه را شامل می‌شود.

تفاوت در اینجاست که این کشورهای صنعتی، بخش عمده‌ای از تأمین مالی توسعه صنعتی خود را با بکارگیری سیاست‌های استعمارطلبانه، استثمارگرانه و تجارت برده انجام دادند و این در حالی است که چین به هیچ وجه از چنین سیاست‌هایی استفاده نکرده و تأمین مالی مراحل مختلف صنعتی شدن خود را از محل نرخ بالای پس‌انداز ملی تأمین کرده و تداوم این مراحل نیز همچنان نیازمند حفظ نرخ پس‌انداز ملی این کشور در نرخ‌های بالای کنونی است.

ب) «یادگیری حین انجام کار» - منبع نهایی

نوآوری‌های مبتنی بر فن‌آوری

دلیل دوم برای توقف‌ناپذیری رشد چین، پاسخی به نظریه‌پردازان نهادی و بسیاری از مفسران بدبین درباره چین است. این مفسران و نظریه‌پردازان ممکن است توانایی چین در نوآوری‌های بیشتر را پس از دستیابی این کشور به مرزهای نوآوری، زیر سوال برده و دلیل آن را وجود دولت اقتدارگرا و نهادهای سیاسی «بهره‌کش» این کشور بدانند. نهادگرایان بر این باورند که نظام تک حزبی موجود و فقدان نهادهای سیاسی مدرن در این کشور، انگیزه و آزادی‌های لازم برای نوآوری‌های مبتنی بر فن‌آوری را از بین می‌برد. از این رو، رشد اقتصادی و توسعه سریع این کشور بیش از آنکه ناشی از نوآوری‌های داخلی باشد، ناشی از انتشار و تقلید صرف از نوآوری‌های مبتنی بر فن‌آوری کشورهای پیشرفته صنعتی است.^۱ این دیدگاه‌ها و نظریات نهادگرایانه نه تنها گمراه‌کننده هستند بلکه به لحاظ تاریخ اقتصادی نیز تأیید نمی‌شوند (ژاپن، آلمان و روسیه پیش از جنگ جهانی دوم و کره جنوبی و سنگاپور بعد از جنگ جهانی دوم از جمله موارد تاریخی مخالف این رویکرد هستند).

به عنوان نمونه می‌توان به مسیر تاریخی طی شده ایالات متحده آمریکا نگاهی انداخت؛ مرحله توسعه صنعتی اولیه در ایالات متحده آمریکا در اواسط سده نوزدهم یعنی پیش از شروع انقلاب صنعتی نخست

۱. «رشد اقتصادی چین عمدتاً به علت ظرفیت‌های خالی گسترده اقتصاد این کشور است. زمانی که تخریب خلاق امری ضروری نباشد، رشد اقتصادی تحت نهادهای «بهره‌کش» آسان‌تر است» (دارون عجم‌وگلو و جیمز رابینسون، ۲۰۱۲، ص ۴۴۰). عجم‌وگلو و رابینسون علاوه بر توجه به وضعیت عقب‌افتاده چین، معجزه رشد اقتصادی این کشور را به توانایی دولت اقتدارگرا برای بسیج و تخصیص منابع نسبت می‌دهند. اگر چنین باشد چند پرسش پیش می‌آید:

(۱) اگر تخصیص منابع با هدایت دولت برخلاف اصول بازار است، پس چرا رشد را ترویج می‌دهد؟ (۲) اگر این کار با اصول بازار سازگار است، پس چه ایرادی بر آن وارد است؟ و (۳) اگر دولت به موفقیتی دست یابد که بازار توانایی دستیابی به آن را ندارد، آیا نباید به جای انتقاد، مورد ستایش قرار گیرد؟

در این کشور شروع شد. چارلز موریس (۲۰۱۲)^۱ اشاره می‌کند که مناطق روستایی ایالات شمالی این کشور در سال ۱۸۱۲ درست همانند چین در دهه ۱۹۸۰، کاملاً تجاری شده بودند چرا که فعالیت‌های تولیدی در دهکده‌های کوچک اطراف آبشارها که قدرت به حرکت درآوردن چرخ آسیاب را داشتند، شکل گرفته بود. این وضعیت، نوعی توسعه صنعتی اولیه از پایین به بالا در طول یک دوره تهییج طبیعی بازار بشمار می‌آمد که از رفاه رو به افزایش کشاورزان عادی سرچشمه می‌گرفت. حتی در سال‌های پیش از ۱۸۱۲ یعنی در اواخر سده هجدهم، کشاورزان امریکایی دارای روحیات کارآفرینی شده بودند و از طریق تجارت و دادوستد کالاهای مصرفی خانگی در فعالیت‌های بازاری درگیر بودند. در سال ۱۸۲۰، چنین دادوستدهای بازاری، خیلی سریع جای خود را به شبکه‌های سازمان یافته تجاری (که تجار ثروتمند ایجاد کرده بودند) داد. کار مزدگیری به یکی از اشکال رایج اشتغال در بخش کشاورزی تبدیل شد و مزاددهای حاصل از بخش کشاورزی بجای سرمایه‌گذاری در خرید زمین بیشتر، در بازرگانی و حوزه‌های صنعتی، سرمایه‌گذاری می‌شد. تجار محلی نیز نیروی جنبشی لازم برای حرکت در جهت ایجاد کسب‌وکارهای جدید را فراهم می‌کردند.

با این وجود، این مرحله سریع توسعه صنعتی اولیه (که خیلی زود زمینه‌های انقلاب صنعتی امریکا و جهش اقتصادی این کشور را فراهم کرد) را انگلیسی‌ها کاملاً نادیده گرفتند. حتی کارل مارکس نیز متوجه آن نشده بود. بر همین منوال، توسعه صنعتی اولیه در چین در دهه ۱۹۸۰ و اهمیت آن در رقم زدن به انقلاب صنعتی آن در سده بیست و یکم، از سوی کشورهای غربی در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ و حتی امروزه نادیده گرفته شده است. از دید یک اروپایی، امریکا در آن زمان بسیار عقب‌مانده به نظر می‌رسید چرا که اکثریت جمعیت این کشور در نواحی روستایی زندگی می‌کردند. در دهه ۱۸۲۰، بیش از ۹۰ درصد امریکایی‌ها هنوز در روستاها زندگی می‌کردند و این شرایط حتی تا اواسط سده نوزدهم نیز تغییر چندانی نکرده بود. «اما زنگار کشاورزی امریکایی، شیره فعالیت‌های صنعتی و تجاری را پنهان کرده بود.»

مرد ادبی مشهور بریتانیایی، سیدنی اسمیت، در سال ۱۸۲۰ چنین نوشت: «امریکایی‌ها مردمانی شجاع، کوشا و زیرکند؛ اما تاکنون هیچ نشانه‌ای از نبوغ آنها آشکار نشده و هیچ علاقه‌ای هم به ساختن داستان‌های حماسی و اینکه قهرمان‌شان کجاست؟... واتسون‌ها، دیوهای‌شان... کجایند؟... و اینکه چه کسی از لیوان‌های آنها می‌نوشد یا از بشقاب‌های آنها می‌خورد، ندارند.»^۲

1. Charles Morris

2. Charles Morris, 2012, "The Dawn of Innovation," p76.

با این وجود، همان‌طور که چارلز موریس (۲۰۱۲) به‌طور کامل اشاره می‌کند، راز شکوفایی امریکایی‌ها در اواسط و اواخر ربع چهارم سده نوزدهم و پیشی گرفتن آنها از بریتانیای کبیر، در فن‌آوری‌های پیشرفته نبوده است. حداقل نه تا زمانی که امریکایی‌ها در دهه ۱۸۹۰ موفق به پیشی گرفتن از بریتانیایی‌ها و تبدیل شدن به کارخانه تولید جهان بشوند. در سرتاسر سده نوزدهم امریکایی‌ها در حوزه تولید فولاد و بیشتر صنایع مبتنی بر علم و فن‌آوری، به نوعی دانش آموخته بریتانیایی‌ها بشمار می‌آمدند. حتی تا دهه ۱۸۸۰، زمانی که امریکا برای نخستین بار در تولیدات کارخانه‌ای در حال پیشی گرفتن از بریتانیا بود و به «کارگاه جهان» تبدیل شد، توانسته بود انقلاب صنعتی نخست خود را با موفقیت به پایان برساند و انقلاب صنعتی دوم خود را با ساخت بزرگترین شبکه ریلی در جهان آغاز کند؛ اگرچه به لحاظ تحقیقات علمی خالص هنوز نسبت به کشورهایی اروپایی بویژه انگلستان، فرانسه و آلمان عقب‌تر بود. هنری آگوستوس راولند^۱ (۱۸۴۸-۱۹۰۱) نخستین رییس انجمن فیزیک امریکا و یکی از برترین دانشمندان امریکا و فیزیک‌دانان آن روزها، آشکارا نسبت به عقب‌ماندگی نظام آموزش عالی و تحقیقات علمی در دانشگاه‌های امریکا شکایت خود را چنین اعلام کرد:

«مطابق با گزارش وزیر آموزش عالی تا سال ۱۸۸۰، در کشور حدود ۳۸۹ تا ۴۰۰ موسسه وجود دارد که که خود را دانشکده یا دانشگاه می‌نامند! ... حدود یک سوم آنها خود را دانشگاه می‌نامند؛ و تا جایی که ذهنم یاری می‌کند، یکی از آنها دو پروفیسور و ۱۸ دانشجو، یکی دیگر سه مدرس و ۱۲ دانشجو دارد! ... و از این دست موسسه‌های کوچکی که خود را دانشگاه می‌نامند، کم نداریم! ... چه کسی شک دارد که یک موسسه با بیش از ۸۰۰ دانشجو و یک دانشکده با ۷۰ دانشجو، نسبت به مواردی که ذکر شد، دارای درجات بالاتری هستند؟ هنوز هم اما این همیشه درست نیست؛ برای یکی از همان موسساتی که بیش از ۵۰۰ دانشجو دارند و برای خود من به عنوان مدارس یا موسسات با درجه بالا بحساب می‌آیند... هر یک از این موسسات چندین پرفیسور دارد اما واضح است که اینها دارای درجه‌ای هم‌تراز یک معلم هستند ... اینها آن کسانی نیستند که در این کشور بیشترین حقوق‌ها را دریافت می‌کنند و دارای موقعیت‌هایی ممتاز در دانشکده‌های ثروتمند و پولدارمان هستند: آنهایی که امروزه بالاترین حقوق را دریافت می‌کنند و کرسی استادی را نیز اشغال کرده‌اند، به‌طور کلی به لحاظ تولید علم خالص، هیچ کاری انجام نمی‌دهند و تنها با استفاده از برنامه‌های کاربردی تجاری تلاش می‌کنند حقوق‌های بالای‌شان را ارتقاء دهند... اما خطر نزدیک است حتی در جوامع ما. زمانی که

1. Henry Augustus Rowland

متوسط روحیه و احوال جامعه رو به افول است، وقتی که بالاترین افتخارات به حد وسطها تعلق می‌گیرد، وقتی که افراد طبقه سوم الگوهای ما می‌شوند و زمانی که اختراعات بی‌فایده جزء اکتشافات علمی بزرگ به حساب می‌آیند، پس قدرت نفوذ چنین جوامعی ضد توسعه‌ای است ... فرهنگستان ملی علوم شامل مردان برجسته‌ای از کل کشور است اما ... این فرهنگستان هیچ ساختمان و هیچ کتابخانه‌ای ندارد و در عوض اطلاعاتی که به صورت مجانی و داوطلبانه به دولت می‌دهد، هیچ چیزی دریافت نمی‌کند... این وضعیت به هیچ وجه قابل مقایسه با جامعه بزرگ سلطنتی یا فرهنگستان‌های بزرگ علمی در پاریس، برلین، وین، سن پترزبورگ، مونیخ و در واقع در تمامی پایتخت‌های اروپایی و شهرهای بزرگ نیست... یک موسسه که خود را دانشگاه می‌نامد، و مجله علمی خاصی هم ندارد یا در قفسه‌های کتابخانه‌اش خبری از تبادلات مجامع علمی نیست ... قاعدتاً توانایی فهم و برداشت تمامی چیزهایی را که در زمینه علمی در جهان در جرگه بهترین‌ها هستند ندارد ... در علوم ما، کتاب‌هایی که در این کشور تاکنون منتشر شده یا احتمالاً منتشر خواهد شد، چیزی بیش از سطوح ابتدایی ندارد.^۱

می‌توان با رجوع به قول سیدنی اسمیت در مورد امریکایی‌ها، چنین ادعایی را در مورد چین سال‌های ۹۰-۱۹۸۰ داشت: «چینی‌ها مردمانی شجاع، کوشا و زیرک هستند اما تاکنون نشانه‌ای از نبوغ‌شان آشکار نشده و هنوز این مردمان، هیچ داستان حماسی در مورد اینکه توماس ادیسون آنها، اندرو کارنگی آنها، هنری فورد، جی پی مورگان، جان دی راکفلر و کونلیوس و اندریلت آنها کجاست و ... و اینکه چه کسانی پوشاک تولیدی آنها را می‌پوشند؟ یا چه کسی با استفاده از ابزارآلات ساخت چین خانه خود را می‌سازد؟ ندارند.»

اما تنها ظرف ۱۰ سال بعد در دهه ۲۰۰۰ یعنی بعد از پیوستن این کشور به سازمان تجارت جهانی، امریکایی‌ها شروع به نوشیدن در لیوان‌های چینی، پوشیدن پوشاک تولیدی چین، و ساختن خانه‌هایی با ابزارهای ساخت چین کردند. اما امریکایی‌ها امروز می‌توانند چنین بگویند: «چه کسی قطارهای ساخت چین را می‌راند؟ چه کسی با خودروهای ساخت چین رانندگی می‌کند؟ یا چه کسی در هواپیماهای چینی پرواز می‌کند؟- شاید پاسخ قطعی به این پرسش‌ها را در ۲۰-۱۰ سال آتی بتوان داد.^۲

1. H. A. Rowland, 1883, *A Plea for Pure Science*

۲. در ۲۳ اکتبر ۲۰۱۴، مسئولین حمل و نقل شهر بوستون به شرکت CNR چین قراردادی ۵۶۷ میلیون دلاری برای تأمین قطار شبکه مترو شهر واگذار کردند که نخستین معامله از نوع خود برای یک شرکت چینی در ایالات متحده آمریکا بود. یکی دیگر از این نمونه‌ها، مطالعه موردی است در مورد اینکه چطور یک شرکت باتری‌سازی چینی شروع به ساخت اتوبوس‌های برقی در آمریکا کرد.

به همین شکل، گذشته از سرعت بالای انباشت ثروت در چین، آموزش عالی و تولید علم امروزه در چین بسیار عقب‌تر از شرایط آن روزهای ایالات متحده امریکا است. اما کشور چین در سال‌های اخیر بعد از اتمام انقلاب صنعتی نخست خود و آغاز انقلاب صنعتی دوم خود به سرعت در حال پر کردن این شکاف است و همان‌طور که راولند (۱۸۸۳) در دهه ۱۸۸۰ و در «دادخواستی برای علم محض» امریکایی‌ها پیش‌بینی کرد:

«در پایان اجازه بدهید یکبار دیگر بگویم که من به هیچ وجه باور نمی‌کنم کشور ما در موقعیت فعلی خود باقی بماند. علم فیزیک در میان ما امریکایی‌ها در حال رشد است و باعث احترام بیشتر دیگر کشورها به ما می‌شود. چنین پیش‌گویی ممکن است با توجه به اینکه هنوز در کشور ما کار عملی کافی برای حمایت از حتی یک مجله علمی فیزیک انجام نشده است، کمی غیرمحتاطانه و عجولانه به نظر برسد. اما ما با آن سرعتی که در این کشور پیشرفت می‌کنیم آشنا هستیم: ما شهرهایی را می‌بینیم که در طول یک شب جهش می‌کنند و شگفتی‌هایی را می‌بینیم که با سرعت بی‌سابقه‌ای انجام می‌شوند. و اکنون آزمایشگاه‌های فیزیکی را می‌بینیم که ساخته شده‌اند و تقاضای زیادی را برای فیزیک‌دانان آموزش‌دیده‌ای شاهدیم که ریاضیات خود را چه در مقام پرفسوری و چه در زندگی عملی خود، رها نکرده‌اند؛ و شاید این احساس مشترک همه امریکایی‌های واقعی است که کشورمان به سوی آینده‌ای با شکوه و رو به جلو در حرکت است که در آن همان‌طور که اکنون بر سر ثروت در حال نزاع و رقابت هستیم، بر سر جوایز فکری و علمی با دیگران به رقابت و نزاع می‌پردازیم.»

بنابراین، اگر به پرسش اصلی فصل حاضر یعنی چرایی اجتناب‌ناپذیر بودن مسیر توسعه چین بازگردیم، دلیل آن ثروت عظیم ملی است که چین بر اساس راهبرد توسعه و سیاست صنعتی مناسب مبتنی بر دیدگاه خود از تولید و نظام صنعتی و با تکیه بر ظرفیت دولت خود برای حمایت از تحقیقات علمی ایجاد نموده است. باید اشاره کرد که بسیج تمام کشور برای استفاده از فن‌آوری و نوآوری‌ها، مدیون پایان موفقیت‌آمیز انقلاب صنعتی نخست و دوم در این کشور است. اما مهم‌تر از همه اینکه در طول تاریخ و حتی امروزه، پیشرفت‌های مبتنی بر فن‌آوری و نوآوری‌های مهم تنها ناشی از علوم محض یا تعداد انگشت‌شماری از نوابغ نبوده و نیست، بلکه درست بر عکس، ناشی از فعالیت‌های روزانه طاقت‌فرسا و سخت در کارخانه‌های بسیار زیاد و مشارکت طاقت‌فرسا و روزانه مردم در فرآیندهای

همچنین می‌توانید برنامه مکتوب شده درباره سرعت شهرنشینی و نوآوری‌های مبتنی بر فن‌آوری‌های چین را ملاحظه کنید: «چین چطور عمل می‌کند؟» قابل دسترس از طریق آدرس زیر:

<http://www.discoverychannelasia.com/shows/how-china-works>

روزمره تولید است. این «تماس یا تجربیات حسی و شخصی است که ارتباط بیشتری با یادگیری انسان» و متعاقباً، اختراع و استفاده از فن‌آوری‌های جدید دارد.^۱

انقلاب صنعتی انگلستان (به عنوان مثال، تقسیم کار، ماشین‌های بافندگی، موتور بخار و نظام تولید کارخانه‌ای) انقلابی در نظریه‌های علمی و کاربردهای آنها نبود بلکه انقلابی در دانش و آگاهی عملی و تجربی بشر در زمینه سازمان‌دهی صنعتی، مهارت‌های تولیدی، هنر ساخت تمام چیزها، سازماندهی امور عملی و شیوه‌های تولید، توزیع، سفر، ارتباطات و مصرف کردن بود. یک چنین پیشرفت‌ها، اکتشافات و انباشت دانش تولید، تنها می‌تواند ناشی از فعالیت‌های تولیدی و فیزیکی در زمینه فرآیندهای تولید و تمرین و یادگیری از طریق کار فیزیکی بشر باشد. هر کشوری مادامی که بتواند در مسیر توسعه صنعتی قرار گرفته و به کارگاه جهان مبدل شود (یا در بخشی از زنجیره تأمین جهانی چنین نقشی داشته باشد) می‌تواند به رهبری جهانی در زمینه نوآوری‌های مبتنی بر فن‌آوری مبدل شود زیرا دانش و نوآوری‌های مورد اشاره به تعبیری، ضمنی و محصول تمرین مکرر، ایجاد صنایع به هم پیوسته، رقابت برای تعالی، تلاش برای تأمین و جلب رضایت تقاضای بازار و گرفتن سهم بیشتری از بازار، هستند.^۲ در همین راستا، کشوری که صنعتی بوده است می‌تواند مزیت‌های مبتنی بر فن‌آوری و قدرت نوآوری خود را، به محض اینکه از تولید کارخانه‌ای دست بکشد، به‌طور کامل از دست بدهد.^۳

دانش ضمنی به قلمرو صنعت وارد می‌شود. بسیاری از قوانین طبیعت و تخصص‌های نهفته در پشت فن‌آوری‌های صنعتی اساساً بر پایه روابط علی هستند که ما مستقیماً تجربه می‌کنیم. این روابط علی را

1. Kenneth Arrow, 1969, quoted in McCloskey, 2010, p.162

۲. یک نمونه از دانش ضمنی، فرآیند تولید فولاد به روش بسمر (Bessemer) است- که نخستین فرآیند صنعتی ارزان قیمت برای تولید انبوه فولاد از چدن مذاب قبل از ریخته شدن آن در کوره OHF بود. اصل کلیدی، حذف ناخالصی‌های آهن توسط اکسیداسیون آن با هوا است که از طریق آهن ذوب شده یا گداخته شده دمیده می‌شود. تکنیک‌های مربوطه در چین برای صدها سال مورد استفاده قرار می‌گرفت اما نه در مقیاسی صنعتی. این دانش از سده یازدهم وجود داشته و اولین بار توسط دانشمند چینی شین کو در کتاب دانشنامه علمی معروفش، توضیحات آن داده شده است. در سده هفدهم استفاده از این روش توسط ژاپنی‌ها و بر مبنای محاسبات مسافری اروپایی آموخته و بکار گرفته شد. بعد از اختراع این روش توسط هنری بسمر انگلیسی که حق اختراع این روش تولید فولاد را در سال ۱۸۵۶ داشت، این فرآیند، فرآیند مدرن تولید فولاد نام گرفته بود. بسمر حق اختراع خود را بفروش رسانید اما از سوی خریدارانی که نتوانستند از آن برای کارشان استفاده کنند، مورد واخواست قرار گرفت. در نهایت، بسمر کمپانی فولاد خود را ایجاد نمود زیرا می‌دانست که چطور می‌تواند از این اختراع جدیدش استفاده کند. کمپانی بسمر یکی از بزرگترین کمپانی‌ها در جهان بود و توانست ظاهر ساخت فولاد را تغییر دهد.

۳. دانش فنی تا حد بسیار زیادی ضمنی و غیرقابل مکتوب شدن است و نیاز به سطح بالای استعداد و هوش دارد. (مکلاسکی،

نمی‌توان از منطق محض و بر پایه مجموعه‌ای از اکسیوم‌ها یا قواعد کلی، استنباط کرد؛ بلکه تنها می‌توان از طریق آزمایش کردن و مشارکت فعال در فرآیندهای مربوطه بدست آورد.

این منطق آهنین «یادگیری حین انجام دادن» یا «نوآوری با ممارست» بارها و بارها به عنوان منبعی اصلی یا عاملی قدرتمند در تاریخ بشر تکرار شده است. فیلسوف آلمانی، هگل، این قانون را به نوعی در تحلیل فلسفی خود از رابطه دیالکتیکی میان خدایگان و بنده^۱ فرموله‌بندی کرده است. دانش و منبع واقعی نوآوری، به جای استادان و اربابان، به شاغلین و ممارست‌کنندگان - همان «برده»ها یا «کارآموزان»- تعلق دارد.

همان منطق نوآوری صنعتی را می‌توان به یکسان برای چین بکار گرفت. از دید یک امریکایی، در سرتاسر دهه‌های ۱۹۸۰، ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰ یا حتی امروزه، چینی‌ها با معاوضه ۱۰۰ میلیون تی‌شرت تولیدی خود با یک هواپیمای بوئینگ ۷۳۷ ساخت آمریکا، همچنان برای روسای امریکایی خود «کارگران یقه آبی» بشمار می‌آیند. این کشور علیرغم تجربه دهه‌ها نرخ رشد اقتصادی بسیار بالا- و تبدیل شدن به دومین اقتصاد بزرگ جهان در حال حاضر- به دلیل جمعیت قابل توجه کشاورزی و نیز سطوح پایین درآمد سرانه (تنها معادل یک بیستم درآمد سرانه امریکایی‌ها در دهه ۱۹۹۰ و یک هشتم آنها در سال ۲۰۱۴) و حتی سطوح بسیار پایین مصرف سرانه- یک سی‌ام مصرف سرانه امریکایی‌ها در سال ۱۹۹۰ و یک دوازدهم مصرف آنها در سال ۲۰۱۴- همچنان کشوری توسعه نیافته و در حال توسعه شمرده می‌شود. حدود ۵۰ درصد جمعیت این کشور هنوز در مناطق روستایی زندگی می‌کند. با این وجود، این کشور در حال حاضر، دست بکارترین شاغلین تولیدی را دارد که به وسیله تولید و مونتاژ و شخم و بیل زدن بسیاری از چیزها، در حال ممارست روزانه و کشف دانش‌های جدید هستند.^۲ برای مثال، مهندسين چینی برای ساخت قطاری سریع‌السیر برای سفر و حمل بار در کوهستان‌های عریض و طولیل این کشور که دارای نوسانات شدید دما در طول شب و روز است، نیازمند حل چنان

1. master- slave (Herrschaft und Knechtschaft)

۲. چین قانون حق ثبت اختراع را در سال ۱۹۸۵ وضع کرد و کاربردهای این قانون در دوره صنایع اولیه و انقلاب صنعتی نخست این کشور به صورت تدریجی رشد کرد. با این حال، بعد از اینکه چین وارد مرحله انقلاب صنعتی دوم در حدود اواخر دهه ۱۹۹۰ شد، کاربردهای حق ثبت اختراع به‌طور چشمگیری افزایش یافت. برای مثال، از سال ۱۹۹۹ تا ۲۰۰۹، کاربردهای حق ثبت اختراع از جانب سرمایه‌گذاران داخلی با نرخ رشد سالیانه حدود ۳۰ درصد افزایش یافته است (Dang and Motohashi, 2015). کشور چین یک سوم از برنامه‌های ثبت اختراع ارائه شده در سال ۲۰۱۳ در جهان را از آن خود کرده که از مجموع دو کشور آمریکا و ژاپن بیشتر است. برای مطالعه بیشتر به منابع زیر نگاه کنید:

<http://www.industryweek.com/global-economy/china-drives-growth-patent-applications-worldwide>
Tian Zhu's commentary article on China's ability to innovate, <http://www.ftchinese.com/story/001059724>

مشکلات فنی و عملی هستند که مهندسين ژاپني و آلماني هرگز با آنها روبرو نبوده و نيستند. علاوه بر اين، مهندسين چيني براي رقابت با ديگر غول‌هاي توليدي در جهان مي‌بايد به صورت روزانه بر مشکلات عملي موجود در تمامي زمينه‌هاي توليد چيره شده و همچنان قدرت خود را به عنوان بزرگ‌ترين کارخانه توليد در جهان حفظ کرده‌اند. ده سال پيش، شرکت‌هاي آلماني با فن‌آوري بالا به مهندسين چيني (ولي نه به ژاپني‌ها) اجازه مي‌دادند تا نقشه‌هاي مهندسي آنها را ببينند و نگران به سرعت رفتن ایده‌هاي خود نبودند.^۱ چيني‌ها توانستند از مرز فن‌آوري‌هاي كليدي توليد در حوزه‌هاي الکترونیک، اطلاعات، مخابرات، نيمه هادي، ابزار دقيق، علم مواد و فن‌آوري نانو، کشتي‌سازي، قطار، تونل و ساخت‌وساز کانال، توليد برق و انتقال آن، علوم فضايي و فن‌آوري‌هاي نظامي بالا بروند و اين کار را از طريق «يادگيري حين انجام دادن» به سرانجام رسانيدند.

چنين پيشرفت‌هايي از راه «يادگيري حين انجام دادن» و «اختراع با ممارست و تمرين» ممکن است در ظاهر امر بي‌ارزش ديده شود اما منطق ديالکتیک خدايانگن و بنده هگل که از سانتي‌متر تا كيلومتر و از قطره تا آبشار، ساري و جاري است، کشور چين را به بلنداي دستاوردهاي فن‌آورانه در آينده‌اي نه چندان دور خواهد رساند چرا که اين کشور بزرگ‌ترين مرکز توليد جهان را براي تمرين و نوآوري و به حرکت درآوردن مرزهاي فن‌آوري در اختيار دارد.^۲

هنگامي که کسي ياد مي‌گيرد چيزي را خلق کند، در واقع راه را براي ايجاد دانش و نوآوري گشوده است. بدون درک سرشت انقلاب صنعتي امريکا و اين حقيقت که قوانين آهنين «يادگيري حين انجام دادن» يا «نوآوري با ممارست» بر تمام انقلاب‌هاي صنعتي در جهان حکم فرماست و نيز بدون درک سرشت ضمنی دانش فن‌آوري، هر درکي از انقلاب صنعتي نادرست و ناقص است. جای شگفتی نیست که جو بايدن^۳ معاون پيشين رييس جمهور امريکا بارها و بارها ديده‌گاه‌هاي انتقادي خود از چين را (همانند آنچه سيدني اسميت در مورد امريکاي سال‌هاي ۱۸۲۰ گفته بود) به صورت عمومي بيان نمايد. او به‌طور مشخص در سال‌هاي ۲۰۱۲ و ۲۰۱۴ در پاسخ به نگراني‌هاي بوجود آمده در خصوص پيشي گرفتن چين از امريکا و تبديل شدن اين کشور به بزرگ‌ترين قدرت کارخانه‌اي جهان چنين گفت:

۱. براي آشنايي با تاريخ شگفت‌انگيز فن‌آوري جاسوسي به منبع زير نگاه کنيد:

Charles Morris (2012), "The Dawn of Innovation."

۲. کارگران و مهندسان چيني ۲۰ سال پيش کار خود را از وضعيت بر مراتب نامناسبي شروع کردند بطوري که از ۱۰۰ ميليون تي‌شرت توليدي آنها بابت خريد یک هواپيماي بوئينگ ۷۳۷ استفاده مي‌شد اما اکنون آنها نسل پنجم هواپيماها را توليد مي‌کنند که توانايي آنها معادل توانايي F-22 يا F-35 است.

3. Joe Biden

«ما بزرگترین تولید ناخالص داخلی جهان را داریم. ما نوآورانه‌ترین شرکت‌ها و کارآمدترین کارگران را داریم. بهترین دانشگاه‌های تحقیقاتی در جهان را داریم. دارای غریزه کارآفرینی هستیم که هیچ کشوری این غریزه را ندارد و در نوع خود بی‌نظیر است. در طول کمتر از یک دهه این امریکای شمالی است که به قطب انرژی در جهان مبدل خواهد شد نه شبه جزیره عربستان. چین در مقابل، نتوانسته حتی یک پروژه نوآورانه یا تغییر نوآورانه یا محصول نوآورانه از خود داشته باشد.»^۱

البته، جدا کردن باورهای شخصی از سخنرانی‌های سیاسی کار سختی است اما مردم در برابر تغییر مقاومت می‌کنند چه این تغییر مربوط به وضعیت خودشان باشد چه تغییر در برداشت آنها از نحوه کار جهان. طنز موضوع در اینجا اینست که امریکایی‌ها در سده نوزدهم و در ابتدای مسیر توسعه صنعتی خود، تنها دانش‌آموزان خوبی برای بریتانیایی‌ها بشمار می‌آمدند و پس از آن بود که توانستند از آنها پیشی بگیرند؛ قدرت نبوغ و نوآوری امریکایی‌ها در پس کیفیت و ارزش افزوده پایین آنها پنهان شده بود اما تولید پویایی که توانست خود را در نوآوری‌های بزرگ و پیشرفت‌های بزرگ و اساسی علمی نشان دهد، این نبوغ و نوآوری را نشان داد؛ حتی زمانی امریکایی‌ها در زمینه یادگیری، نسخه‌برداری، جذب و حتی سرقت فن‌آوری‌های پیشرفته از بریتانیایی‌ها، مهارت اندکی داشتند؛ حتی زمانی امریکایی‌ها درگیر اختراع چنان فن‌آوری‌های کوچک و عملی برای بکارگیری در فرآیندهای تولید صنعتی (همانند فن‌آوری برداشت پنبه، عمل‌آوری آن و ساخت راه‌ها) بودند که حتی برای بیگانگان قابل مشاهده نبود کما اینکه دانش‌آموزان چینی از دانش‌آموزان امریکایی بهتر بوده و هستند. شاید ترسناک‌ترین موضوع در مورد چین، تلاش این کشور برای سرقت از امریکایی‌ها (همانند سرقتی که امریکایی‌ها پیش‌تر در سده نوزدهم از انگلیسی‌ها کرده بودند) نباشد بلکه تشابه زیاد چین با امریکا باشد. این کشور قادر است بدون داشتن دانشگاه‌های برتری همانند دانشگاه هاروارد و ام‌آی‌تی که در جایگاه نخست آموزشی در جهان قرار دارند، مرزهای پیشرفته‌ترین فن‌آوری‌ها را در یک دوره زمانی اندک جذب و هضم کند.^۲ به جای آن، این کشور بزرگترین دانشگاه تولید در جهان است که شاغلین آن می‌توانند یاد بگیرند، تمرین کنند، کشف کنند و نسل مهندسين و کارآفرینان جوان را آموزش بدهند همان‌طور که امریکا نیز بدون داشتن دانشگاه‌های سه‌گانه موجود در انگلستان (که اسحاق نیوتن از این دانشگاه‌ها فارغ التحصیل شده

1. <http://politicalticker.blogs.cnn.com/2014/05/28/biden-name-one-innovative-product-from-china/>

۲. دانشگاه پکن و تی سینگ هو هنوز در رتبه‌های بسیار پایین‌تری نسبت به دانشگاه‌هایی چون هاروارد و ام‌آی‌تی قرار دارند (حداقل ۸۰ سال عقب‌تر هستند)

بود و در آنجا نیز تدریس می‌کرد) توانست مرزهای فن‌آوری بریتانیا را جذب و هضم کند.^۱ در سراسر سده نوزدهم و حتی سده بیستم، امریکایی‌ها به هیچ وجه قادر به خلق فیلسوفانی چون کانت و هگل، دانشمندانی چون نیوتن و داروین نبودند اما توانستند (بعد از پایان انقلاب صنعتی نخست خود و شروع انقلاب صنعتی دوم) بزرگترین مخترعان جهان از قبیل توماس ادیسون و همچنین غول‌های صنعتی چون اندرو کارنگی، هنری فورد، جی پی مورگان، جان دی راکفلر، کورنلیوس و اندریلیت را پرورش دهند. در اواخر سده نوزدهم و اوایل سده بیستم امریکا در مقطعی قرار داشت که غول‌ها را فرامی‌خواند و غول‌ها را تولید می‌کرد- غول‌هایی دارای قدرت اندیشه، شور و شوق و شخصیت، در وجهه جهان‌شمولی و فرهیختگی».^۲

بنابراین بریتانیایی‌ها باید به امریکایی‌ها اعتبار لازم برای توانایی جذب فن‌آوری‌های این کشور را در سراسر سده نوزدهم بدهند. در سده نوزدهم، چینی‌ها و هندی‌ها، قابلیت‌های امریکا برای یادگیری و خلق و تقلید یا حتی سرقت فن‌آوری‌های صنعت نساجی و همچنین صنایع ریلی را از انگلستان نداشتند چه برسد به اینکه می‌توانستند آنها را بهبود داده یا خلق کنند. چین و هند بر خلاف ژاپن بعد از سال ۱۸۶۰، فاقد دولت مرکانتیلیست کسب‌وکار- محور برای بسیج صنعت‌گران خود از طریق صنایع روستایی بودند تا بتوانند صنایع اولیه را ایجاد کنند. این کشورها همچنین فاقد تقاضای قدرتمند بازاری برای ایجاد سازوکار و شیوه تولید انبوه، پایه‌های تولیدی «یادگیری حین انجام دادن» و «خلق با ممارست و تمرین» بودند. با این حال، در سده نوزدهم، ایالات متحده امریکا به لطف دید و مشاوره یکی از بنیان‌گذاران خود یعنی الکساندر همیلتون (۱۸۰۴-۱۷۵۵) در خصوص ساختن امریکا نه از طریق مزیت نسبی آماری بخش کشاورزی (در آن زمان) بلکه بر اساس مزیت رقابتی راهبردی آتی این کشور در حوزه تولید (همان صنعت نساجی در آن زمان) موفق به پی‌ریزی بازاری بسیار قدرتمند و عظیم شد و زنجیره انقلاب صنعتی را به شکلی بسیار قدرتمند بنا کرده و به دنبال آن در موقعیت تبدیل شدن به ابرقدرت جهان قرار گرفت. بر مبنای راهبرد توسعه همیلتون که در «نظام امریکایی» خود را آشکارا نشان داد، پشت سر گذاشتن بریتانیا برای امریکایی‌ها تنها ۶۰ سال زمان برد (از سال ۱۸۲۰ به بعد) و این کشور توانست به قدرتی بی‌رقیب در حوزه فن‌آوری جهان تبدیل شده و در اواخر دهه ۱۸۸۰ و به

۱. از سال ۱۸۶۰ تا ۱۸۹۰، حدود ۵۰۰ هزار حق اختراع برای اختراعات جدید در ایالات متحده آمریکا صادر شد. شرکت‌هایی مثل AT&T در ساخت یک شبکه ارتباطی خوب کمک کردند. دانشمندانی مثل نیکولا تسلا و ادیسون (کسی که مخترع الکتریسیته بود) تعدادی از ابزارالات و وسایل برقی را اختراع کردند که موجب رونق تجهیزات برقی شد. راکفلر شرکت نفتی استاندارد اویل را راه‌اندازی کرد و سبب تثبیت صنعت نفت و تولید بخش عمده‌ای از نفت سفید مورد نیاز شد.

2. Friedrich Engels, *Dialectics of Nature*, Moscow, 1974, p. 20.

ویژه در سال‌های نخستین سده بیستم، به بزرگترین کارخانه تولید جهان و پیشرو در حوزه فن‌آوری‌های صنعتی مبدل شود.

مطابق تحولات تاریخی انقلاب‌های صنعتی در جهان، توانایی تولید و بازتولید سرمایه انبوه از طریق انقلاب صنعتی دوم بدست آمده است. انقلاب صنعتی دوم در بریتانیا بعد از سال ۱۸۳۰ به وقوع پیوست و در حدود سال ۱۹۰۰ به اتمام رسید. این مرحله در ایالات متحده آمریکا در سال ۱۸۷۰ شروع و در حدود سال ۱۹۳۰ به پایان رسید. در ژاپن نیز در حدود سال ۱۹۲۰ شروع و در سال ۱۹۷۰ به پایان رسید. چین نیز در اواخر دهه ۱۹۹۰ وارد این مرحله از انقلاب صنعتی شد. خالص جریان‌های سرمایه‌ای در چین در پایان سال ۲۰۱۴ مثبت بوده و انتظار می‌رود طی یک دهه آتی نیز این کشور با هدف ایجاد منابع مالی لازم برای زیرساخت‌های جهانی، بیش از ۱ هزار و ۲۵۰ میلیارد دلار سرمایه ثابت به سرتاسر جهان صادر کند.

رشد صنعتی عظیم و توسعه صنعتی این کشور در مقیاسی بین‌المللی شکل گرفته است: اولین قطار باری مستقیم چین به اسپانیا در دهم دسامبر سال ۲۰۱۴ و پس از طی یک سفر ۲۱ روزه و ۱۳ هزار کیلومتری از طریق کشورهای چین، قزاقستان، روسیه، بلاروس، لهستان، آلمان و فرانسه و از شهرستان یووی در سواحل شرقی چین، وارد مادرید اسپانیا شد. این سفر ۱۳ هزار کیلومتری سبب کاهش ۵۰ درصد زمان طی شده پیشین شد که عمدتاً نیز توسط کشتی‌های باری و حمل و نقل دریایی انجام می‌گرفت.^۱ این مسیر جدید، طولانی‌ترین خط راه‌آهن در جهان بشمار می‌رود و یادآور جاده

۱. این کشور در حال حاضر علاوه بر خط آهن یووی-مادرید، ۸ خط آهن دیگر به اروپا دارد شامل:

- خط آهن چونگ‌کینگ-دویسبرگ آلمان (در سال ۲۰۱۱ راه‌اندازی شد و ۱۱ هزار و ۱۷۹ کیلومتر طول دارد و هر سفر ۱۶ روز به طول می‌انجامد)
- خط آهن چنگدو-لدز لهستان (در سال ۲۰۱۳ راه‌اندازی شد و حدود ۱۰ هزار کیلومتر طول دارد و هر سفر ۱۴ روز به طول می‌انجامد)
- خط آهن ژنگ‌ژو-هامبورگ آلمان (در سال ۲۰۱۴ راه‌اندازی شد و ۱۰ هزار و ۲۰۰ کیلومتر طول دارد و هر سفر ۱۵ روز به طول می‌انجامد)
- خط آهن سوزو-ورشو لهستان (در سال ۲۰۱۴ راه‌اندازی شد و ۱۱ هزار و ۲۰۰ کیلومتر طول دارد و هر سفر ۱۴ روز به طول می‌انجامد)
- خط آهن ووهان-پارادوبیک جمهوری چک (در سال ۲۰۱۲ راه‌اندازی شد و طول آن ۱۰ هزار و ۷۰۰ کیلومتر بوده و هر سفر ۱۵ روز بطول می‌انجامد)
- خط آهن چانگشا-دویسبورگ آلمان (در سال ۲۰۱۴ راه‌اندازی شده و ۱۱ هزار و ۸۰۸ کیلومتر طول دارد و هر سفر ۱۸ روز به طول می‌انجامد)
- خط آهن هیفی-یورو (در سال ۲۰۱۴ راه‌اندازی شده و از طریق مسیر شمالی‌ترین نقطه چین یعنی ژنگ‌ژو به غرب این کشور یعنی لان‌جی و ارومچی رسیده و از قزاقستان، روسیه، بلاروس، لهستان و آلمان می‌گذرد) انتظار می‌رود در سال‌های آتی مسیرهای بیشتری راه‌اندازی شود.

ابریسمی است که حدود ۲ هزار سال پیش شهر شیآن^۱ چین باستان را به دریای مدیترانه متصل کرده بود.

بریتانیا در سده نوزدهم بزرگترین نظام ریلی جهان را داشت. این نظام ریلی ناشی از تقاضای عظیم ایجاد شده برای حمل و نقل و توسعه بازار و به دنبال آن توزیع انبوه مواد اولیه و محصولات تولیدی بود. امروزه چین نیز در حال ساخت بزرگترین و سریع‌ترین شبکه ریلی در سطح داخلی و بین‌المللی است. همیشه این تأمین‌کنندگان سرمایه هستند که تولید و توزیع محصولات ناشی از تولید انبوه را مدیریت می‌کنند نه تقاضاکنندگان یا مصرف‌کنندگان آنها. در حال حاضر کشور چین نیروگاه تولید جهان و بزرگترین تولیدکننده محصولات و سرمایه انبوه است. بر همین اساس نیز این کشور نیازمند یک نظام کارآمد و درجه یک در سطح جهانی برای توزیع و تحویل کالاها و سرمایه‌های انبوه و همچنین، جذب و تأمین مواد اولیه مورد نیاز خود از گوشه و کنار دنیا است. بنابراین پایه‌ریزی زیربناهای جدید برای تسهیل در تحویل و توزیع محصولات تولید انبوه، جلوه‌های طبیعی سرمایه‌داری چینی بشمار می‌آید.

از زمان کریستف کلمب^۲ تاکنون، ارزانترین روش مسافرت و حمل و نقل در جهان با کشتیرانی در آب‌های اقیانوسی) راه را برای انقلاب صنعتی بریتانیا هموار کرد، همه قدرت‌های صنعتی پیشین جهان برای تجارت و توزیع انبوه محصولات خود، به اقیانوس‌های اطلس، آرام و هند متکی بودند. اما زمانه دیگر تغییر کرده است و چین در این تغییر محوری نقشی اساسی دارد. این کشور با هزینه‌های اندک تولید و در اختیار داشتن دانش چگونگی تولید انبوه، خطوط ریلی سریع و طولانی، در حال اتصال و یکپارچه‌سازی جنوب شرق آسیا، آسیای میانه، روسیه و تمامی کشورهای اروپایی از طریق خط آهن است که خط ریلی ۱۵ هزار کیلومتری این کشور از سواحل جنوبی این کشور یعنی شینژن^۳ تا روتردام^۴ هلند، از جمله یکی از همین خطوط ریلی جدید است. این دلیل اصلی چیزی است که رسانه‌ها از آن با عنوان «طرح‌های جدید مارشال» نام می‌برند.^۵ با توجه به اینکه حمل و نقل ریلی در مقایسه با حمل و نقل دریایی، هم سریع‌تر و هم قابل پیش‌بینی‌تر است، می‌توان گفت که زمینه‌های لازم برای دستیابی کامل این کشور به توسعه صنعتی در مقیاسی جهانی ایجاد شده است. عصری جدید از تجارت بین‌المللی

1. Xi'an

2. Christopher Columbus

3. Shenzhen

4. Rotterdam

۵. در چین این طرح به طور دقیق‌تر، راهبرد «یک جاده، یک کمربند» نامیده می‌شود. اصطلاح «یک جاده» به شبکه ریلی زمین‌محور اشاره دارد و «یک کمربند» به خطوط دریایی مبتنی بر اقیانوس اشاره دارد که از خطوط سواحل شرقی و جنوب چین شروع می‌شود و از طریق اقیانوس هند به آفریقا می‌رسد.

بر مبنای حمل و نقل زمینی توسط کشور چین در حال شکل‌گیری است. بنابراین شاید بتوان گفت هیچ واقعه اقتصادی مهم‌تری از این راه ابریشم جدید (حداقل از زمان انقلاب صنعتی انگلستان و سفر بزرگ) وجود نداشته باشد. این موضوع از یک زاویه خاص نیروی توسعه چین و تأثیر قدرتمندش بر ساختار اقتصادی و ژئوپولوتیک جهان در سده ۲۱ را نشان می‌دهد.

این قانون «یادگیری حین انجام دادن» یا «نوآوری با ممارست» همچنین به توضیح «نفرین منابع» کمک می‌کند (شکستی معمول در حوزه توسعه در اشاره به این پارادوکس که کشورها و مناطق دارای فراوانی منابع طبیعی مثل زمین، مواد معدنی و نفت، رشد اقتصادی کمتر و شرایط توسعه بمراتب بدتری نسبت به کشورهای با منابع طبیعی کمتر دارند. چنین کشورهای سرشار از منابع طبیعی، بجای گام نهادن در مسیر دشوار ارتقاء و بهبود نظام تولیدی خود (ابتدا در نواحی روستایی و از طریق صنعتی شدن اولیه و ایجاد بازارهای پرهزینه)، همچنان در مسیر استفاده از مزیت‌های نسبی خود (همان مزیت‌های ریکاردویی) در زمینه کشاورزی و منابع تجدیدناپذیر برای تولید سریع ثروت و درآمدهای بالاتر ناشی از تجارت، حرکت می‌کنند. تولید مبتنی بر زمین (مثل کشاورزی و استخراج منابع) با بازدهی شدیداً نزولی نیروی کار مواجه است اما تولید مبتنی بر سرمایه (مثل حوزه تولید کارخانه‌ای) چنین نیست: سرمایه از طریق تولید قابل بازیافت است در حالی که زمین (منابع طبیعی) از طریق کشاورزی یا استخراج قابل بازیافت نیست. مهمتر اینکه، فن‌آوری‌های صنعتی و اکتشافات آنها تنها از تولید ناشی می‌شوند و چنین فن‌آوری‌هایی، اثرات مثبت و قابل توجهی روی بهره‌وری کشاورزی و استخراج منابع دارد. اما عکس این موضوع درست نیست: استخراج منابع به خودی خود، به دانش فن‌آورانه عمیق‌تر و افزایش بهره‌وری دیگر بخش‌های اقتصاد نمی‌انجامد. با این حال یک کشور در حال توسعه می‌تواند فن‌آوری‌های صنعتی و به‌روز شده کشورهای توسعه یافته را از طریق یادگیری حین انجام دادن (تولید کارخانه‌ای) یاد بگیرد و در آن خبره شود؛ رویکردی پایین به بالا و تدریجی که دارای فرآیند مداوم خلق بازارهای متوالی به رهبری دولت بر پایه سیاست‌های صحیح صنعتی است.

ج) دولت تجارت - بنیان قابل، آفریننده بازار

سومین دلیل توقف‌ناپذیری فرآیند توسعه صنعتی چین، وجود دولت تجارت‌گرای قدرتمند این کشور است که دارای قدرت حکمرانی متمرکز و ساختارهای اداری به شدت غیرمتمرکز است؛ دولتی که توانست اقتصاد ملی خود را از طریق برنامه‌ریزی متمرکز و در عین حال، تمرکززدایی از رقابت داخلی

میان مناطق اداری محلی در جهت رشد اقتصادی و حکمرانی (درست شبیه رقابتی که در سده‌های پانزدهم تا نوزدهم بین دولت‌های اروپایی درگرفته بود) بسیج کرده، سازماندهی نموده و مدیریت کند؛ دولتی که عمل‌گرایی را محور قرار داده و اراده‌ای آهنین برای دستیابی به توسعه اقتصادی و گشودن درهای خود به روی رقابت بین‌المللی با بزرگترین قدرت‌های جهانی در حوزه‌های تجارت، تولید و مدیریت دارد؛ دولتی که قادر به تصحیح اصلی‌ترین خطاهای سیاستی خود از طریق آزمون و خطا شده و هم‌اکنون دارای نوآوری‌های نهادی در بالاترین و پایین‌ترین سطوح اداری است.^۱ چنین دولتی همان چیزی است که واقعاً ظرفیت حکومت معنا می‌دهد.^۲ این دولت بر محور نظام تک‌حزبی و باثباتی بنا شده که از بسیاری از معضلات معمول دموکراسی و دیکتاتوری که کشورهای در حال توسعه با آنها روبرو هستند به دور است. دولت چین بر مبنای استعدادهای اداری خود و نیز جلب حمایت بیشتر توده مردم این کشور و بر مبنای انتخاب رهبر شایسته (شایسته‌سالاری) استقرار یافته است.^۳ این نظام، با وجود نیاز به یادگیری و اصلاح پیاپی و لزوم سازگاری و تغییر همسان با ساختارهای تحول یافته اقتصادی، همان مزیت نسبی سیاسی چین بشمار می‌آید. دولت چین هم سرشت (و هم فضائل و رذائل) سرمایه‌داری و هم تاریخ پرفراز و نشیب توسعه غرب (که تا حدی به تعالیم کارل مارکس مدیون است)

۱. برای آشنایی با ساختار سیاسی چین و رویکرد تدریجی به اصلاحات و نوآوری‌های نهادی از سال ۱۹۷۸ به بعد، به منبع زیر نگاه کنید:

Ronald Coase and Ning Wang (۲۰۱۳)

۲. فقدان چنین ظرفیت دولتی دقیقاً یکی از اصلی‌ترین عوامل موثر در فروپاشی اقتصادی روسیه از اوایل دهه ۱۹۹۰ بود؛ یعنی زمانی که رییس‌جمهور منتخب روسیه، بوریس یتسین، حزب کمونیست را غیرقانونی اعلام کرد و این حزب را از قدرت سیاسی خارج نمود؛ به معنای واقعی کلمه «کمر حکومت جدید را شکست» (Chrystia Freeland, 2000, p. 20) فقدان چنین ظرفیت دولتی، در بسیاری از کشورهای در حال توسعه، بخصوص کشورهایی مثل مصر، عراق، لیبی، پاکستان، فیلیپین، تونس، اوکراین و حتی کشورهای با درآمد متوسط به بالایی مثل آرژانتین و یونان، که قبل از اتمام صنعتی شدن خود اقدام به حرکت زودتر از موعد مقرر در جهت دموکراسی نموده‌اند، کاملاً احساس می‌شود.

۳. برای آشنایی و مطالعه مستندات مربوط به ساختار سیاسی چین و رویکرد تدریجی این کشور به اصلاحات و نوآوری‌های نهادی از سال ۱۹۷۸ به منابع زیر نگاه کنید:

- Zhang Weiwei (2012), *The China Wave: Rise of a Civilizational State* (World Century Publishing Corporation)

- Also see "A tale of two systems" by Eric X. Li, available at <http://blog.ted.com/2013/06/13/a-tale-of-two-systems-eric-x-li-at-tedglobal-2013/>, "A Nation in Question: Understanding the Rise of China" By Xiaopeng Li, and "The China Model: Political Meritocracy and the Limit of Democracy" by Daniel A. Bell.

را به خوبی فراگرفته و به یاد دارد.^۱ بدین ترتیب، چین می‌تواند با دید وسیعی که بر تاریخ تکامل جوامع بشری از ابتدا تاکنون دارد، راهبردهای توسعه خود را طراحی و پیاده‌سازی کند (گفته می‌شود سیاستمدارانی که به شکلی دموکراتیک انتخاب شده باشند، اغلب در مدیریت اقتصاد بی‌کفایت بوده و مستعد سوءاستفاده از قدرت در راستای منافع گروهی و حزبی خود بوده و تصمیماتشان به منافع و افکار کوتاه‌بینانه رأی‌دهندگان محدود می‌شوند).^۲

دولت چین به خوبی می‌داند که ثروت و قدرت کشورها در تجارت و تولید انبوه بازار- بنیان خلاصه شده و می‌تواند صرفه‌های حاصل از مقیاس و وفور تولیدات صنعتی را به همراه داشته و همراه با آن، طبقه متوسط درآمدی و به تعبیر مکلانسی، «عزت بورژوا»^۳ حاصل شود.

«هر کسی که تجارت جهان را در سیطره خود دارد، ثروت‌های جهان و به تبع آن جهان را اداره می‌کند.» (والتر رالی، ۱۶۰۰)^۴

تجارت، بازار انبوه را ایجاد می‌کند و بازار انبوه از تولید انبوه حمایت می‌کند. هر چقدر تولید بیشتری انجام شود، قیمت محصولات نیز کمتر خواهد شد و از این رو، افزایش سهم بازار، خود این چرخه را تقویت می‌کند. بدین ترتیب، اقتصاد سرمایه‌داری، برون‌نگر، پُرتکاپو، نوآور و انبساط‌گرا است. شاید نگاهی به رویکرد باز و تهاجمی چینی‌های امروز در مقایسه با چین سده‌های هجدهم و نوزدهم یا حتی همین چهل سال پیش یعنی دوره حکومت مائو (او نه تنها مخالف تولید انبوه بلکه مخالف تجارت و تجارت آزاد نیز بود) گواهی بر این مدعا باشد. تولید انبوه محصولات، همزمان با افزایش روزافزون تنوع و کاهش قیمت آنها، به معنای قدرت ویرانگر و پایدار تمامی روش‌ها و فرهنگ سنتی تولید در کشورهای در حال توسعه و تمامی اقتصادهای کشاورزی است که با اقتصادهای سرمایه‌داری تجارت (داوطلبانه یا اجباری) می‌کنند:

۱. در دوره ۷۰-۱۹۵۰، دولت چین برای رهایی از سرمایه‌داری، از مارکسیسم استفاده کرد و امید داشت از طریق برنامه‌ریزی متمرکز و بدون پشت سر گذاشتن مراحل سرمایه‌داری- که در آن زمان شامل رقابت آزاد و حقوق مالکیت خصوصی بود- به توسعه صنعتی دست یابد؛ اما امروزه از مارکسیسم برای توجیه سرمایه‌داری به عنوان یکی از مراحل ضروری صنعتی شدن و توسعه اقتصادی- اجتماعی استفاده می‌کند. چیزی که از آن به «سوسیالیسم چینی» نام می‌برند اساساً همان سوسیالیسم- برنامه‌ریزی متمرکز- با مشخصه‌های سرمایه‌داری- رقابت بازار- و یا سرمایه‌داری- رقابت بازار- با مشخصات سوسیالیسم- سیاست‌های صنعتی تحت رهبری دولت- است.

۲. یک رویکرد خاص در مورد جنبه‌های ناکارای دموکراسی آمریکایی را می‌توان در اثر جدید فرانسیس فوکویاما (۲۰۱۴) با عنوان «نظم سیاسی و زوال سیاسی» مشاهده کرد.

3. bourgeois dignity

4. See Stephen R. Bown, 2010, p. 1.

«(سرمایه‌داری)، از طریق بهبود سریع تمامی ابزارهای تولید و تسهیل غیرقابل تصور ابزارهای ارتباطی توانست حتی عقب افتاده‌ترین کشورها و ملت‌ها را متمدن سازد. قیمت‌های ارزان‌تر کالاها به توپخانه سنگینی شبیه بود که تمامی دیوارهای چینی‌ها را فرو ریخت و با آن تمامی نیروهای وحشی، سرسخت و متنفر از خارجی‌ها را وادار به تسلیم کرد. سرمایه‌داری تمامی ملل را به تحمل دردها و مشقات استفاده از الگوی بورژوازی تولید وادار نمود؛ آنها را مجبور به خواستن آنچه به آن تمدن می‌گویند یا به تعبیری دیگر، به خود بورژوا تبدیل کرد و در یک کلمه، با به تصویر کشیده شدن آن، جهانی جدید خلق نمود.»^۱

سلسله چینگ زمانی که با فن‌آوری‌های صنعتی و نیروی دریایی بریتانیا مواجه شد، از پذیرش تجارت آزاد و تغییر ایدئولوژی فیزیوکراسی و فئودالیستی خود سر باز زد. اما چین امروزی با شور و شوقی مثال‌زدنی تغییرات را به آغوش گرفته و به شدت درگیر رقابت و تجارت بین‌المللی شده است. چین، با پذیرش سرمایه‌داری، از قدرت و غروری مشابه آنچه بریتانیا در طول جنگ اول تریاک در حدود ۱۷۵ سال پیش بدست آورده بود، لذت می‌برد.^۲

سرمایه‌داری قادر به پنهان کردن یا حمایت از اسرار فن‌آوری خود نیست. توانایی تولید انبوه ماشین‌آلات و ایجاد صرفه‌های حاصل از مقیاس، سرمایه‌داری سود-محور را بر آن داشته تا علیرغم محدودیت‌ها و موانع دولتی ممکن بر سر راه خود (برای اکتساب و حفظ مزایای فن‌آوری در مقایسه با سایر کشورها)^۳ اقدام به صادرات انبوه چنین ابزارهای تولید و در نهایت، انتقال ثمرات انقلاب صنعتی به گوشه و کنار دنیا نماید. بریتانیایی‌ها ثمرات سرمایه‌داری را به هندوستان، ایالات متحده آمریکا به اروپایی‌ها و آفریقا و کشورهای امریکای لاتین، ژاپنی‌ها به کره و تایوان و چین و تمامی قاره پهناور آسیا و امریکایی‌ها و کل جهان پس از جنگ‌های جهانی انتقال دادند.

۱. کارل مارکس و فردریش لیست، (۱۸۴۸) مانیفست حزب کمونیست، فصل اول.

۲. سه کشتی عظیم نیروی دریایی چین در تاریخ ۱۲ ژانویه ۲۰۱۵ برای دیداری رسمی به پورتسموت رسیدند که بزرگترین دیدار نیروی دریایی چین با بریتانیایی‌ها در طول تاریخ بشمار می‌آید. فرمانده پایگاه نیروی دریایی پورتسموت، جرمی ریگی به خبرنگاران گفت: «چین همانند ما برای رفاه خود به تجارت و دریا وابسته است.»

۳. برای بررسی و آشنایی با تاریخ رفتارهای دولت بریتانیا در محدودیت صادرات فن‌آوری، به مطالعه چارلز موریس (۲۰۱۲) با عنوان شروع عصر نوآوری نگاه کنید. همچنین، از سال ۱۹۸۹، دولت ایالات متحده آمریکا صادرات فن‌آوری‌های صنعتی پیشرفته و حساس را به چین ممنوع کرد که این موضوع سبب افزایش انگیزه چینی‌ها برای توسعه بسیاری از فن‌آوری‌های نوین در مرز فن‌آوری از قبیل برنامه‌های ماهواره‌ای و هوافضا شد.

اما علیرغم انتقال فن‌آوری‌های پیشرفته از قدرت‌های صنعتی به کشورهای در حال توسعه، بسیاری از کشورهای در حال توسعه همچنان توسعه نیافته باقی مانده‌اند و علیرغم تلاش وافر سازمان‌های جهانی از قبیل صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان ملل متحد در ریشه‌کن کردن فقر در جهان پس از جنگ، قادر به جذب و استفاده از فن‌آوری‌های مدرن نیستند. پس، کشورهای با اقتصاد کشاورزی همچنان در همان وضعیت اقتصاد کشاورزی و کشورهای دارای منابع طبیعی فراوان نیز با وضعیت فقر دست و پنجه نرم می‌کنند. چه چیزی کشورهای در حال توسعه را علیرغم دسترسی فراوان‌شان به فن‌آوری‌های مدرن، در صنعتی شدن و توسعه اقتصادی ناکام کرده است؟ یا اینکه در واقع، چرا سرمایه‌داری در ایجاد جهان (از جمله در صحرای بزرگ آفریقا) به شکلی که برای خود به تصویر کشیده بود ناکام مانده است؟

نظریه‌های نهادی، مهمترین دلیل چنین وضعیتی در کشورهای در حال توسعه را نهادهای غیرفراگیرشان می‌دانند. اجماع واشنگتن (فصل پنجم کتاب حاضر) این مشکل را به دخالت و تحریف بازار آزاد توسط دولت کشورهای در حال توسعه و همچنین به محدودیت جریان‌ات آزاد سرمایه نسبت می‌دهد. بنابراین، نسخه تجویزی آنها برای صنعتی شدن، دموکراسی از طریق انقلابی سیاسی (همانند بهار عربی) یا شوک درمانی از طریق استفاده فی‌الغور و کامل از بازارهای آزاد، جریان‌ات آزاد سرمایه و رژیم نرخ ارز شناور است. اما چنین سیاست‌های اصلاح‌طلبانه‌ای، اکثراً پایانی جز هرج و مرج نداشته و مصداقی برای اصطلاح «به اشتباه پوست درخت دیگری را کندن» بشمار می‌آیند.

برای بسیاری از کشورهای در حال توسعه، موانع ریشه‌ای توسعه، فقدان آزادی برای چاپ و نشر و خرید کتاب‌های شکسپیر نیست کما اینکه عدم وجود بازار آزاد و ممنوعیت آن دلیل عدم ظهور شرکت‌های خصوصی نیست؛ اما این بدین معنا نیست که آزادی بیان نمی‌تواند به گسترش فن‌آوری و آزادی بازار، به شکوفایی شرکت‌ها بینجامد. بسیاری از این کشورها، درهای خود را بر روی سرمایه‌های خارجی گشوده‌اند و مقررات موجود در زمینه‌های بانکداری و تأمین مالی را برداشته و با آغوشی گرم به استقبال دموکراسی رفته‌اند (همانند جمهوری خلق چین بعد از انقلاب سال ۱۹۱۱ شین‌های)^۱ اما این اقدامات بجای متمدن کردن و صنعتی شدن و مدرنیزاسیون کشور، نتیجه‌ای جز ویرانی و خرابی به همراه نداشته است. چرا؟ بسیاری از کشورهای کمونیستی سابق اروپای شرقی تصمیم به تغییر موضع خود در جهت اقتصاد بازار گرفتند و رهبران سیاسی آنها نیز در انجام این مهم بسیار مشتاق بودند اما پایان کار چیزی جز بحران‌های عمیق سیاسی و کساد اقتصادی نبود. دموکراسی و خصوصی‌سازی

گسترده موفق به ایجاد بازار محصولات مصرفی در این اقتصادها نشد. برعکس، کشور چین تحت نهادهای بهره‌کش یا غیرفراگیر و البته ناقص خود و با امتناع شدید از بکارگیری توصیه‌های نئولیبرالی اجماع واشنگتن و راهبرد شوک درمانی، موفق به ایجاد بزرگترین بازار جهانی برای مبادلات تجاری در جهان شد. اما چگونه؟^۱

تاریخ، خیلی پیش‌تر پاسخی درخور به این پرسش داده است. عاملی که انقلاب صنعتی را برای نخستین بار در انگلستان و سپس در کشورهایی چون ایالات متحده آمریکا، فرانسه، آلمان، ژاپن، کره جنوبی، سنگاپور و بسیاری دیگر از کشورهای جدیداً توسعه یافته امکان‌پذیر کرد، دموکراسی نبود، بلکه دولت بسیار قدرتمند کسب‌وکار-محور و نیز دولت-ملت‌های ایجاد شده از طریق اصول و سیاست‌های بازرگانی و تجاری بود؛ همچنین، جریان‌ات آزاد سرمایه و رژیم نرخ ارز شناور مبتنی بر مزایای نسبی آماری تجارت، علت ایجاد انقلاب صنعتی در این کشورها نبود بلکه علت اصلی، راهبردهای دولت مرکانتیلیست با هدف ایجاد مزایای راهبردی آتی کشور در حوزه تولید بود؛ این راهبرد، یک روش توسعه از بالا به پایین همراه با تغییرات انقلابی نهادی در جهت اکتساب فن‌آوری‌های مدرن و نظام‌های مالی کارآمد نبود بلکه یک روش توسعه از پایین به بالا همراه با تغییرات تطوری در سیاست‌های ویژه هر کشور در راستای تسهیل ایجاد صنایع اولیه و نیز تولید محصولات سبک صنعتی بود که در ابتدا از طریق انباشت‌های اولیه، تأمین مالی می‌شد. این راهبرد به شدت وابسته به اراده آهنین و قدرت متمرکز و وحدت‌بخش دولت در تسهیل ایجاد بازارهای تجاری و رقابت با قدرت‌های خارجی در زمینه صادرات محصولات تولیدی بود (این تولیدات در ابتدا همان صنایع نساجی کاربر بودند).

دولت بریتانیا با استفاده از این راهبرد توسعه، ایجاد ثروت ملی در میان توده مردم (و عمدتاً نیروی کار روستایی) انباشت سرمایه اولیه، تقسیم کار، بازرگانی و تجارت، ثبات سیاسی و نظم اجتماعی، درگیر فرآیند طولانی ملت‌سازی و ایجاد ثروت از طریق ایجاد تدریجی بازار و توسعه صنعتی شده بود. دموکراسی و حق رأی همگانی صرفاً نتیجه و به بیانی دیگر، یکی از محصولات صنعتی شدن بود و نه علت آن. تلاش برای شروع انقلاب صنعتی نخست از طریق تقلید نتایج و نه علت‌های صنعتی شدن، تنها یک دستورالعمل شکست بشمار می‌آید.

۱. هشت تا از ۱۰ بندر بزرگ کانتینری جهان اکنون متعلق به چین است. بندر شانگهای به عنوان بزرگترین و شلوغ‌ترین بندر جهان با رسیدگی و اداره ۳۳ میلیون و ۶۰۰ هزار محموله کانتینری در سال ۲۰۱۳ رکوردی تاریخی را در جهان به ثبت رسانید. در سال ۲۰۱۷، ظرفیت حمل و نقل این بندر به تنهایی بزرگتر از کل ظرفیت بنادر ایالات متحده آمریکا بوده است.

«آنچه انگلستان را قدرتمند ساخت این واقعیت بود که از دوره الیزابت به بعد، تمامی احزاب انگلستان در مورد نقش بی‌چون و چرای تجارت و حمایت از آن، در ایجاد قدرت بلامنازع این کشور، توافق نظر داشته‌اند. همان پارلمانی که گردن پادشاه را زد به شدت درگیر تجارت با کشورهای خارجی بود و انگار نه انگار که اتفاقی افتاده بود. خون چارلز یکم هنوز خشک نشده بود که این مجلس، متشکل از افراد متعصب و به شدت احساساتی، قانون دریانوردی را در سال ۱۶۵۰ به تصویب رسانید.»^۱

بر همین منوال، از زمان دنگ شیائوپینگ به بعد، تمامی اعضای حزب کمونیست با اتفاق نظر بر این عقیده بوده و هستند که تشویق و ترغیب بازرگانی و تجارت، دلیل اصلی قدرت روزافزون چین است. از دفتر کمیته سیاسی همین حزب، افراد دیگری مثل لیو ژی چون^۲ (وزیر حمل و نقل که مسئول ایجاد و ساخت سیستم قطار سریع‌السیر در چین بود)، بی‌اُ ژیلای^۳ (وزیر بازرگانی چین که در مذاکرات مربوط به ورود چین به سازمان تجارت جهانی نقش مهمی داشت) و ژو یونگ کانگ^۴ (وزیر پیشین امنیت کشور) را داشتیم که چنان درگیر تجارت با دورترین نقاط جهان شده بودند، که انگار هیچ اتفاقی نیفتاده است.

وجود یک دولت قدرتمند مرکانتیلیست که منافع همراستا با منافع مردم دارد (برای ثروتمندتر کردن تمام مردم) صرف‌نظر از اشکال نهادهای سیاسی (سلطنتی یا پارلمانی)، نظام‌های حقوقی (حقوق عرفی یا حقوق مدنی) یا مذاهب (پروتستان یا آیین کنفوسیوس)، برای نیل به توسعه صنعتی و اقتصادی امری ضروری است زیرا صنعتی شدن نخستین گام و وظیفه برای پایه‌ریزی بازار و ملت‌سازی است که شامل اتحاد ملی بازارهای نامنظم و خودبسند و سازماندهی، جهت‌گیری، بسیج و هماهنگی مجدد منابع ملی و نیروی کار در مقیاسی بسیار بزرگ می‌باشد. آدام اسمیت در سال ۱۷۷۶، تصور می‌کرد بازار انبوه همراه با تقسیم کار می‌تواند به شکلی خودکار پایه‌ریزی شود و از طریق روابط افراد منفعت‌طلب و با هدایت و راهنمایی دست نامرئی، سبب حل و فصل چنین مشکلات سازماندهی و هماهنگی شود. اما در یک جامه ابتدایی مبتنی بر کشاورزی، با کشاورزان ناهماهنگ و صنعت‌گران خودبسند، ظهور بازار انبوه به علت هزینه‌های هنگفت هماهنگی اجتماعی (برای میانجی میان تولید انبوه تخصصی شده و تقاضای مبتنی بر تقسیم کار) بارها و بارها با شکست مواجه خواهد شد. لازم به ذکر است که بدون وجود یک بازار انبوه و زیربنای مرتبط با آن و نیز شبکه‌های تجاری و نظام‌های توزیع، از تقسیم کار و حتی شرکت‌های با تولید انبوه خبری نخواهد بود.

1. Cited in David Landes 1999, p. 234

2. Liu Zhijun

3. Bo Xilai

4. Zhou Yongkang

نظریه‌های نهادی تأکید بسیار زیادی بر نهادهای رسمی چون اشکال مدرن حاکمیت قانون و حقوق مالکیت خصوصی به عنوان پیش‌نیازهای توسعه صنعتی دارند. اما چنین رویکردهایی با آنچه که در تاریخ تحولات اقتصادی شاهد آن بوده و هستیم در تضاد است؛ نخست اینکه، حاکمیت قانون و حقوق مالکیت خصوصی، نهادهایی بسیار قدیمی و کهن بشمار می‌آیند که هزاره‌ها پیش از صنعتی شدن و ایجاد انقلاب صنعتی نیز وجود داشته‌اند.^۱ دوم اینکه، اشکال مشخص و بخصوص این نهادها در طول زمان و همزمان با تحول در ساختارهای اقتصادی-اجتماعی و شیوه تولید بوجود آمده‌اند زیرا در طول زمان، اشکال و تعاریف خاص «جرم و جنایت» و «حقوق» مدام در حال تغییر بوده است. بنابراین، حاکمیت قانون و حقوق خصوصی به جای اینکه علت و دلیل اصلی سرمایه‌داری باشد، نتیجه تحولات درونی آن است. همان‌طور که ماکیر (۲۰۰۸) مورخ اقتصادی نیز اشاره می‌کند: «جامعه بریتانیا پیش از انقلاب صنعتی، نظم و قوانین بمراتب اندکی برای حمایت از «دارایی‌ها»ی صنعتی و «حقوق» مردم داشت و این تعداد قابل توجه دزدان، شورش‌های محلی و نارضایتی‌های اقتصادی و سیاسی بود که رایج بود.» «نیروی پلیس حرفه‌ای بریتانیا در زمان هناورین^۲ قابل مقایسه با نیروی شهربانی که بعد از سال ۱۸۳۰ بوجود آمد، نبود و نظام عدلیه این کشور بسیار تنبل و نامنعطف، گران و غیرقابل اطمینان بود. بریتانیا به اثرات مجازات‌های سخت‌گیرانه وابسته بود چرا که به لحاظ قانونی سازوکار رسمی وجود نداشت و بخش دادستانی عمدتاً خصوصی و پیشگیری از جرم و جنایت نیز به شدت به خود اشخاص وابسته بود به طوری که بیش از ۸۰ درصد افراد تحت پیگرد، توسط خود قربانیان تحت پیگیری قرار می‌گرفتند.»^۳

بنابراین، آنچه پیش از انقلاب صنعتی و در طول آن، برای ترویج و افزایش انباشت سرمایه و هدایت «مناسب» تجاری مهم بود حاکمیت قانون بر شرکت رسمی و مفهوم مدرن حقوق مالکیت نبود، چه برسد به دموکراسی، بلکه اصل مهم، در عوض قدرت نظامی تحت کنترل دولت، نیروهای بازار که دولت قوام می‌بخشید، ارزش اجتماعی تجارت که دولت ترویج می‌کرد (از قبیل اعتماد اجتماعی، انصاف، اخلاق کسب‌وکار و مذهب) و نظم خصوصی ضمانت‌اجرا یافته از سوی خود تجار و جامعه کسب‌وکار بود.^۴

۱. در واقع، حقوق مالکیت زمین خصوصی و بازارها در هر دو دوره سلسله شینگ و جمهوری خواهان چین توسعه یافته‌تر و مطمئن‌تر از اروپای پیشاصنعتی بود، با این حال چین تا زمان کمونیسم موفق به ایجاد پایه‌های صنایع سنگین نشد.

2. Hanoverian

3. Mokyry, 2008, p.10

۴. آدام اسمیت در رساله Lectures of Jurisprudence چنین می‌گوید: «هر زمان که تجارت در کشوری متداول و مورد قبول واقع شد، پاکدامنی و وقت‌شناسی نیز همراه آن آمده است. این فضائل در یک کشور وحشی و متجاوز که در آن مردم بندرت با یکدیگر تعامل دارند، ناشناخته است ... درمی‌یابیم که این دسته از جوامع وحشی تا حدی متمایل به تقلبند

همان‌طور که تاجر و جنگجوی مشهور هلندی، جان پیترسون کوئن خطاب به پادشاه این کشور نوشت، آدام اسمیت نتوانست توضیح دهد که بخشی از «قوانین» تجاری بین‌الملل و نظم تجاری در آن روزها به وسیله قدرت انحصاری تجار اروپایی و نیروی نظامی تحت حمایت و پشتیبانی حکومت‌های آنان، ایجاد شده بود:

«جنگجویان شما باید به تجربه دریافته باشند که تجارت در آسیا می‌باید تحت حفاظت و حمایت سلاح‌های آنها قرار گیرد، سلاح‌هایی که باید از محل سودهای ناشی از تجارت خریداری شوند؛ به‌طوری که ما نمی‌توانیم تجارت را بدون جنگ و جنگ را بدون تجارت ادامه دهیم.»^۱

به علاوه اینکه برای ایجاد (مستقیم یا غیرمستقیم) نظم اجتماعی و ثبات سیاسی و حل مشکل بازارهای مفقود و شکست هماهنگی بازار، دولت نقش حیاتی دیگری نیز دارد؛ صنایع و تجارت، صرفه‌های خارجی مثبت و قابل توجهی در سیستم اقتصاد ملی ایجاد می‌کند و تنها دولت است که به‌طور کامل می‌تواند آنها را درونی سازد. این موضوع بخصوص در مورد صنایعی چون انرژی، حمل و نقل ریلی، مالی و بخش زیربنایی کشور که برای توسعه صنعتی و امنیت ملی کشور بسیار محوری و حیاتی هستند، مصداق دارد.^۲

زیرا بجای اصلاح شخصیت و ارتقای فضائل خود، می‌توانند از طریق ترفندهای هوشمندانه سود بیشتری بدست آورند.» (به نقل از Mokyry, ۲۰۰۸، ص ۱۶-۱۵)

۱. طبق گفته‌های استفان باون (Stephen R. Bown (2010, p. 7) «از اوایل سده هفدهم تا اواخر سده نوزدهم، کمپانی‌های تجاری انحصاری، نهادهایی غیررسمی از مستعمرات اروپایی‌ها بودند. آنها کنترل سرزمین‌های وسیع و مردمان زیادی را در دست داشتند و در راستای موفقیت کسب‌وکار و تجارت‌شان، انواع مختلفی از فعالیت‌های دولتی و نظامی را در دست گرفته بودند. برای کشورهای اروپایی، اعطای حقوق تجاری انحصاری به این شرکت‌ها راهی مناسب برای تأمین مالی هزینه‌های نجومی توسعه مستعمرات این کشورها بود ... با رشد هر یک از این کسب‌وکارها، حقوق مدنی آنها ابتدا شامل حال اروپایی‌ها می‌شد و سپس این قدرت به وسیله تسلیم کردن و تحت امر درآوردن مردمان کشورهای مستعمره، بسط و توسعه می‌یافت. این شرکت‌ها در تلاش برای رسیدن به اهداف سیاسی خود، نیروهای سیاسی خود را حفظ می‌کردند و گاهی اوقات، دارای ارتش‌هایی آماده بودند و یا دولت‌های محلی را تحت کنترل خود قرار می‌دادند یا به تنها دولت سرزمین‌های تحت اشغال خود تبدیل می‌شدند»

Stephen R. Bown, *Merchant Kings: When Companies Ruled the World, 1600–1900*. Macmillan, 2010, pp. 1–2

۲. این دقیقاً همان نظریه فردریش لیست (۱۸۴۱) در «نظام طبیعی اقتصاد سیاسی» است. حتی در کشورهای توسعه یافته کنونی، مثل ایالات متحده آمریکا، هنوز هم شاهد حضور آژانس‌ها یا نهادهای دولتی مهمی مثل دپارتمان انرژی ایالات متحده آمریکا و روابط محکم آن با سیاست‌های خارجی آمریکا هستیم. در مقابل، هر چند هند سده نوزدهم دارای پیشرفته‌ترین سیستم ریلی در آسیا بود که به وسیله مستعمرات بریتانیا ساخته شده بود، ولی این سیستم عواید اقتصادی و

بدین ترتیب، فقدان حمایت دولت و فقدان راهبردهای توسعه مبتنی بر حمایت‌های دولت مرکانتیلیست و همچنین صنایع تولیدی صادرات-محور و عدم توجه به خلق مداوم بازارهای جهانی (نساجی)، زنجیره‌های تأمین و سیستم‌های توزیع تجاری، باید اصلی‌ترین دلیل شکست فلاندرها و ایرلند در سده هجدهم (علیرغم صنایع اولیه شکوفا و افسانه‌ای این کشورها که دوشادوش شرکت‌های نساجی بریتانیایی در آن زمان رقابت می‌کردند) در شروع انقلاب صنعتی باشد.^۱

جای شگفتی نیست که شروع جهشی و سریع انقلاب صنعتی دوم چین (که از اواسط دهه ۱۹۹۰ شروع شد. در سراسر دهه ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰ بسط و توسعه یافت) از وجود صنایع سنگین بزرگ دولتی و نیز نهادهای علمی که در زمان حکومت مائو تأسیس شده بودند، بهره بسیار زیادی برد.^۲ چنین صنایع

اثرات زنجیره‌ای ناچیزی روی اقتصاد هندوستان داشت. چرا که سیستم ریلی و اثرات زنجیره‌ای آن بدون وجود دولت قدرتمندی که بتواند این اثرات را درونی نماید، ناممکن بود.

Pomeranz and Topik, 2013

۱. برای آشنایی با تاریخ مفصل ظهور و افول صنایع اولیه نساجی در منطقه فلاندرها (سرزمینی که اینک بین فرانسه، هلند و بلژیک تقسیم شده است)، و دیگر کشورهای اروپایی مثل ایرلند می‌توانید به منابع زیر نگاه کنید: Franklin F. Mendels (1981), Clarkson (1985, 1996), Kriedte, Medick, and Schlumbohm (1977), Mokyr (1983), O'Malley (1981), and Sheilagh C. Ogilvie and Markus Cerman. (1996) البته که تمامی این نویسندگان در تشخیص نقش مهم دولت مرکانتیلیست بریتانیا در کمک به ایجاد شرایط مورد نیاز بازار جهانی برای شرکت‌های اروپایی و انتقال موفقیت‌آمیزشان از کارگاه‌های کوچک کاربر به سازمان‌های بزرگ و کارخانه‌های سرمایه‌بر، ناتوان بوده‌اند. جای شگفتی نیست که صنایع اولیه نساجی در فلاندرها و ایرلند، بجای تبدیل به کارخانه، به وسیله شرکت‌های بریتانیایی از بازارهای بین‌المللی حذف شدند.

۲. چین تا سال ۱۹۹۷-۹۸ یعنی تا زمانی که انقلاب صنعتی نخست خود را در تولید انبوه محصولات و کالاهای صنعتی سبک به اتمام رسانید، برای شروع اصلاحات اساسی در حوزه شرکت‌های دولتی خود منتظر ماند. به این علت که عمده شرکت‌های دولتی چین در نواحی شهری و شهرهای بزرگ واقع شده بودند، چنین راهبرد توسعه حساب شده‌ای، این شرکت‌های دولتی را قادر ساخت تا حداقل دو وظیفه مهم را در تسهیل انتقال اقتصاد چین و صنعتی شدن این کشور، بر عهده بگیرند: (۱) حفظ و تثبیت اشتغال شهری در طول صنعتی شدن اولیه در مناطق روستایی و انقلاب صنعتی نخست؛ و (۲) داشتن نقشی محوری در ارتقاء و انتقال فن‌آوری‌های پیشرفته‌تر تولیدی به صنایع روستایی (صنایع روستایی چین بخش مهمی از فن‌آوری‌ها و مهندسی این شرکت‌های دولتی نزدیک شهرها را به خدمت گرفتند). اما با هم‌تراز شدن صنایع روستایی با شرکت‌های دولتی به لحاظ مرزهای فن‌آوری و با اتمام نخستین انقلاب صنعتی این کشور در حوزه تولید انبوه محصولات مصرفی سبک و کاربر، نقش تاریخی شرکت‌های دولتی کوچک و متوسط چین به اتمام رسیده و به طور طبیعی می‌باید به شکل جدید و کارا تر و با مدیریت بهتر کسب‌وکارهای جمعی و خصوصی تبدیل می‌شد. در طول دو سال نخست اصلاح شرکت‌های دولتی بین سال‌های ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۰ حدود ۲۱ میلیون و چهارصد هزار نفر از کارگران این شرکت‌های دولتی که عمدتاً نیز به صنایع نساجی، معدن، دفاع نظامی و بخش‌های ماشین‌آلات تعلق داشتند، بیکار شدند. با این وجود، به علت هزینه‌های هنگفت تأمین مالی و موانع و محدودیت‌های فن‌آورانه برای شرکت‌های خصوصی بزرگ فعال بخش صنایع سنگین، کشور چین تنها شرکت‌های دولتی کوچک و متوسط را خصوصی‌سازی کرد؛ شرکت‌هایی که می‌توانستند به راحتی به وسیله بخش خصوصی خریداری شده و مدیریت شوند اما شرکت‌های بزرگ فعال در صنایع سنگین را تحت لوای

سنگین و نهادهای علمی تحقیقی دولتی که عمدتاً نیز هزینه‌های بسیار زیادی را تحمیل می‌کردند، به شدت غیرسودآور و ناکارآمد بوده و بار مالی بسیار زیادی برای دولت این کشور به همراه داشتند اما بعد از اینکه چین دوره توسعه صنایع اولیه و انقلاب صنعتی نخست خود را در اواسط نیمه دوم دهه ۱۹۹۰ به پایان رسانید و برای مدیریت تمامی صنایع سنگین خود از رویکرد رقابتی هزینه-فایده استفاده کرد و همچنین از زمانی که نظام تحقیقاتی و کارآفرینی شایسته‌محور و پاداش‌محور را اجرا کرد، این صنایع و نهادهای تحقیقاتی به شدت کارآمد و سودآور شدند.^۱ چین برخلاف اقدامی که روسیه بعد از شروع نخستین دوره اصلاحات خود و تحت راهبرد شوک درمانی انجام داد و اقدام به خصوصی‌سازی تعداد زیادی از شرکت‌های دولتی کرد و در آخر نیز با شکست مواجه شد، این شرکت‌ها را از طریق یک نظام دوگانه^۲ حفظ کرد و اصلاحات خود را تا اواخر دهه ۱۹۹۰ یعنی بعد از پایان دوره صنعتی شدن اولیه و انقلاب صنعتی نخست، به تعویق انداخت.^۳ این مراحل مقدماتی توسعه صنعتی از زمان شروع اصلاحات ۱۹۷۹ و در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ چین را به بزرگترین بازار جهانی در زمینه زیرساخت‌های مدرن و محصولات صنعتی سنگینی چون مواد شیمیایی، مواد خام، انرژی، فولاد، حمل و نقل، ارتباطات و انواع ماشین‌آلات و تجهیزات مبدل کرد. چنین بازار بزرگی همچنین قادر به حمایت از بخش بزرگی از صنایع سنگین و ایجاد اصلاحات بازار-محور شده و این کشور را قادر ساخت تحولات موردنظر خود در اواخر دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ یا حتی در اوایل دهه ۱۹۹۰ را در حوزه صنایع سنگین قدیمی خود به راحتی هرچه تمام‌تر انجام دهد. بدین ترتیب، در حالی که در دهه ۱۹۹۰، صنایع سنگین روسیه تحت راهبردهای شوک درمانی و به اصطلاح «عوامل بازار» به کلی رها و نابود شد، در مقابل، صنایع سنگین

این شعار که: «بزرگ‌ها را حفظ کن و کوچک‌ها را رها»، حفظ کرد. این به هیچ وجه به معنای فقدان اصلاح شرکت‌های بزرگ دولتی نبود. دولت این کشور شرکت‌های بزرگ مزبور را به اصلاح ساختار مدیریتی، به‌روزرسانی فن‌آوری‌های مورد استفاده و ارتقاء قدرت رقابتی داخلی و بین‌المللی‌شان، وادار کرد. کمپانی‌های بزرگ راه‌آهن با سرعت بالای چین مثال خوبی از بکارگیری چنین راهبردهای اصلاحی و هدفمند در شرکت‌های دولتی هستند.

۱. نظام خصوصی به هیچ وجه آن‌طور که اقتصاددانان نهادی ادعا می‌کنند، در پیشرفت علم و فن‌آوری و همچنین انقلاب صنعتی انگلستان حائز اهمیت نبوده است. برای مطالعه بیشتر در این زمینه می‌توانید به منبع زیر نگاه کنید:

Boldrin and Levine, 2006; and Mokyr, 2008

2. Dual-track system

۳. به عنوان مثال می‌توانید به مطالعه لائو، کیان و رولاند (۲۰۰۰) با عنوان «رویکرد دوگانه چین به مرحله گذار» و همچنین به ادبیات راهبردی این کشور در حوزه صنایع سنگین کشور از سال ۱۹۹۷ به بعد با عنوان «به بزرگ‌ها بچسب و کوچک‌ها را رها کن» نگاه کنید.

چین به صنایعی بسیار سودآور و کارآمد تبدیل شدند^۱ که موفقیت خود را تا حد زیادی به بازار به شدت بزرگی مدیون بودند که بعد از اواسط دهه ۱۹۹۰ برای محصولات صنایع سنگین بوجود آمده بود، و علت آن هم نه افزایش شدید جمعیت چین، بلکه موفقیت این کشور در ساخت و ایجاد تعداد زیادی صنایع سبک صنعتی و قدرت خرید ایجاد شده بود تا که توان و تأمین مالی صنایع سنگین بزرگ مقیاس فراهم شود. این موضوع همچنین نرخ پس‌انداز حدوداً ۵۰ درصدی، نرخ سرمایه‌گذاری ۴۵ درصدی، جریان مثبت ورود سرمایه‌های مستقیم خارجی به این کشور از اواسط دهه ۱۹۹۰، پیشرفت‌های سریع کشور چین در حوزه فن‌آوری صنایع سنگین از قبیل جهش سریع فن‌آوری‌های ساخت فولاد و الکترونیک، نظام‌های ریلی با سرعت بالا و برنامه‌های دولت برای بخش هوا فضا (که بیشترشان دولتی نیز هستند) را تبیین می‌کند.^۲

یک درس مهم از تجربه خصوصی‌سازی چین این است که هر ملتی در رابطه با خصوصی‌سازی شرکت‌های دولتی باید بسیار محتاطانه عمل کند. پیش از آمادگی شرایط بازار، خصوصی‌سازی کورکورانه و بی‌قید و شرط تمامی صنایع اشتباه است. شرایط بازار برای خصوصی‌سازی یک صنعت خاص تنها زمانی مهیاست که (۱) بازار به اندازه کافی برای حمایت از شرکت‌های خصوصی از نوع مشابه، بزرگ باشد و (۲) شرکت‌های خصوصی در این صنعت به نحو خوبی توسعه یافته باشند و به لحاظ داخلی یا بین‌المللی در حوزه‌های تأمین مالی، مدیریتی و نوآوری‌های فن‌آورانه، رقابت‌پذیر باشند و

۱. برای مثال، در اوایل دهه ۱۹۹۰ برخی از شرکت‌های دفاعی و نظامی چین از تولید اسلحه و تانک به تولید کالاهای مصرفی بادوامی چون موتور و خودرو تبدیل شدند. در حال حاضر بزرگترین تولیدکننده چینی قطارهای سریع‌السیر در جهان یکی از سازندگان موتورهای بخار در دهه ۱۹۶۰ در حکومت مائو است.

۲. از زمان بهره‌برداری از نخستین راه‌آهن سریع‌السیر چین در شش سال پیش، در حال حاضر ۲۸ استان این کشور تحت پوشش بزرگترین و طولانی‌ترین شبکه ریلی سریع‌السیر جهان قرار دارند- بیش از ۱۰ هزار مایل یعنی ۵۰ درصد ظرفیت موجود جهان- خط ریلی سریع‌السیر پکن- شانگهای در سال ۲۰۱۴ و تنها پس از گذشت سه سال از زمان بهره‌برداری خود به سودآوری رسید. در فوریه ۲۰۱۵، چند خط آهن سریع‌السیر دیگر از جمله خط آهن پکن- تیانجین، شانگهای- نینگبو، شانگهای - هانگژو، شانگژو- شنزن و خط گوانگژو- شنزن که تنها ۱ تا ۲ سال از زمان بهره‌برداری آنها سپری شده بود، به سودآوری رسیدند. در عین حال، قطارهای سریع‌السیر خصوصی در دیگر اقتصادهای توسعه یافته‌ای از قبیل تایوان و فرانسه برای سال‌های سال زیانده بودند. این موضوع باری دیگر نشان می‌دهد که اندازه و مدیریت بازار است که اهمیت دارد نه نوع مالکیت شرکت. به همین دلیل، بسیاری از مدارس و یا دانشگاه‌های دولتی آمریکا لزوماً تحت لوای دانشگاه‌ها و مدارس خصوصی عمل نمی‌کنند. درست در نقطه مقابل، صنایع سنگین آفریقا و آمریکای لاتین قرار دارند که علیرغم مالکیت خصوصی آنها به شدت ناکارآمد هستند. خصوصی‌سازی گسترده در روسیه در دهه ۱۹۹۰ باعث افزایش بهره‌وری و سودآوری صنایع سنگین این کشور نشد چرا که راهبرد شوک درمانی به جای بزرگتر کردن بازارهای داخلی و بین‌المللی این کشور، آنها را منقبض و کوچک نمود. روسیه بهای هنگفتی برای اصلاحات اقتصادی خود پرداخت کرد چرا که این اصلاحات باعث فروپاشی و تقریباً از دست دادن همیشگی بازار صنایع سنگین این کشور شد.

(۳) خصوصی‌سازی موجب افزایش ریسک امنیت ملی نشده و صنایع کلیدی که امنیت ملی به آنها وابسته است، می‌باید بجای خصوصی‌سازی تمام عیارشان، یا ادغام شده یا در قالب سرمایه‌گذاری مشترک، واگذار شوند.^۱

یکی از معیارهای مهم اندازه‌گیری عمق و اندازه بازار یک کشور علاوه بر تعداد جمعیت کشور و قدرت خرید دهک‌های پایین جامعه، زیربنایها و شبکه‌های لجستیک در حوزه توزیع است. تشکیل سرمایه در حوزه‌های عمومی از قبیل تأمین آب شهری، برق، حمل و نقل و ارتباطات در این کشور دارای بالاترین و سریع‌ترین نرخ در جهان است. از سال ۱۹۷۸ تا ۲۰۱۴ تشکیل سرمایه (به قیمت‌های ثابت) در بخش زیربنایی این کشور سالیانه به‌طور میانگین ۱۲ درصد افزایش یافته که این میزان دقیقاً دو برابر نرخ رشد میانگین سالیانه اقتصاد این کشور در دوره مورد اشاره است. طی دوره ۳۵ سال گذشته،

۱. با توجه به این معیارها، خصوصی‌سازی شرکت‌های کوچک تا متوسط چین از قبیل شرکت‌های نساجی کاربر، واقعاً موفقیت‌آمیز بود زیرا شرایط بازار به‌طور کامل برای خصوصی‌سازی آنها در اواخر دهه ۱۹۹۰ آماده شده بود. اما اصلاحات سود-محور حوزه آموزشی و حوزه مراقبت‌های پزشکی فاجعه‌آمیز بود زیرا این اصلاحات در فقدان شرایط بازاری لازم صورت پذیرفت (این شرایط هنوز هم مهیا نشده‌اند). چین باید منتظر بماند تا زمانی که بیمارستان‌ها و کلینیک‌های خصوصی (یا مدارس خصوصی) به خوبی توسعه یابند و به اندازه کافی برای رقابت با یکدیگر و همتایان خود آماده شوند. چنین دوره انتظاری، به دولت اجازه می‌دهد برای ایجاد و توسعه مقررات لازم جهت جلوگیری از تقلب‌های شرکتی بزرگ در چنین حوزه‌های حساس و مهم رفاهی، اقدامات لازم را انجام دهد. بدین ترتیب، تا زمانی که چین در حال انجام انقلاب صنعتی دوم خود است، باید برای خصوصی‌سازی و اصلاحات مالی در صنایع سنگین خود بسیار با دقت عمل نماید. در حال حاضر خطر و ریسک فروپاشی از نوع روسی آن تحت راهبردهای شوک درمانی در چین وجود دارد. مهمتر اینکه هنوز خبری از چنین نظریه‌های اقتصادی که بگویند کارایی شرکت‌های دولتی چین کمتر از کسب‌وکارهای خصوصی این کشور است، وجود ندارد. جیانگ و وانگ (۲۰۱۵) با استفاده از رویکرد قراردادی، به لحاظ نظری نشان داده‌اند که هیچ شرایط کلی یا عمومی وجود ندارد که دال بر غلبه یک نوع مالکیت بر نوع دیگر باشد. آنها همچنین ادبیات تجربی زیادی را برای حمایت از یافته‌های خود ارائه نموده‌اند. به عنوان مثال، کاوژ و کریستنس (۱۹۸۰) دو راه‌آهن اصلی کانادایی را تحت مالکیت‌های مختلف مورد بررسی و ارزیابی قرار دادند و به این نتیجه رسیدند که دلیلی برای اینکه مالکیت دولتی کاراتر از مالکیت خصوصی باشد وجود ندارد. همچنین ورنون-ورتزل و ورتزل (۱۹۸۹) در نمونه داده‌های خود به این نتیجه رسیدند که شرکت‌های دولتی عملکردی بهتر از شرکت‌های خصوصی داشتند. مارتین و پارکر (۱۹۹۵) یازده شرکت انگلیسی را که در دهه ۱۹۸۰ خصوصی شده بودند مورد بررسی قرار دادند و به این نتیجه رسیدند که شاهدهی دال بر اینکه مالکیت خصوصی توانسته باشد این شرکت‌ها را نسبت به وضعیت قبل از خصوصی‌شدن‌شان کاراتر کرده باشد، وجود ندارد. چانگ و سینگ (۱۹۹۷) ادعا می‌کنند شرکت‌های دولتی و شرکت‌های خصوصی بزرگ هر دو با بوروکراسی‌های گسترده و سختی مواجه‌اند. از آنجا که شرکت‌های خصوصی در تدبیر امور شرکتی هیچ مزیت ذاتی ندارند، در نتیجه تضمینی مبنی بر اینکه این شرکت‌ها نسبت به شرکت‌های دولتی کاراتر هستند نیز وجود ندارد؛ آنها دریافتند که عملکرد شرکت‌های دولتی تفاوت چندانی قابل توجهی با عملکرد شرکت‌های خصوصی در صنایع مشابه ندارد. منابع بالا را می‌توان در جیانگ و وانگ (۲۰۱۵ ص ۴) یافت.

پیشرفت‌های عظیمی در حوزه شبکه‌های آبیاری و فاضلاب، شبکه‌های بزرگراه و خیابان، حمل و نقل هوایی و ریلی، خطوط انتقال برق، نفت و گاز، مدارس، بیمارستان‌ها و... حاصل شده است. برای مثال، در پایان سال ۲۰۱۳ کل طول جاده‌های عمومی در این کشور به حدود ۴ میلیون و ۲۳۰ هزار کیلومتر-افزایش یافته که ۱۰۴ هزار کیلومتر آن بزرگراه است. این مسافت بزرگراهی باعث پیشی گرفتن کشور چین از ایالات متحده آمریکا به عنوان بزرگترین دارنده شبکه بزرگراهی در جهان شد. بیش از ۹۵ درصد روستاهای چین در حال حاضر به شبکه جاده‌های آسفالت‌ه مجهز هستند. در نتیجه، در حال حاضر این کشور از منظر شاخص عملکرد لجستیکی بانک جهانی^۱ از رتبه فوق‌العاده بالایی برخوردار است. این کشور جزء معدود کشورهای در حال توسعه‌ای بشمار می‌رود که از لحاظ شاخص عملکرد و قدرت لجستیکی دارای جایگاهی قابل‌قیاس با کشورهای توسعه یافته با درآمد بالا در زمینه‌هایی از قبیل حمل‌محموله‌های بین‌المللی، زیربنای، خدمات سفارشی، کفایت لجستیک، پیگیری و ردیابی و به موقع بودن است. چین در سال ۲۰۱۴ با امتیازی معادل ۳,۵۳ واحد در جایگاه ۲۸ جهان بعد از کشوری همچون پرتغال و بالاتر از کشورهایی چون ترکیه، لهستان و مجارستان قرار دارد.^۲ علاوه بر این، رونق بخش زیربنایی و ساخت‌وساز در چین هنوز در حوزه داخلی و بین‌المللی با سرعتی بی‌سابقه در حرکت است. بی‌شک این زیرساخت‌ها نقشی اساسی در شکل‌گیری سریع بازار این کشور و آماده‌سازی آن برای تجربه مرحله بعدی انقلاب صنعتی طی یک دهه آتی خواهد داشت.

1. Logistics Performance Index (LPI):

- نگاه کنید به گزارش سال ۲۰۱۴ بانک جهانی با عنوان: بررسی بخش تدارکات و لجستیک حوزه تجارت در اقتصاد جهان.
۲. درآمد سرانه چینی‌ها در سال ۲۰۱۳ تنها ۶ هزار و ۸۰۰ دلار بود که در مقایسه با رقم ۲۱ هزار دلاری پرتغالی‌ها، ۱۳ هزار و ۴۰۰ دلاری لهستان، ۱۲ هزار و ۶۰۰ دلاری مجارستان و ۱۰ هزار و ۹۰۰ دلاری ترکیه بسیار کمتر می‌باشد. این کشور به‌طور قطع طی یک دهه آتی کشورهایی چون لهستان، مجارستان و ترکیه را از لحاظ درآمد سرانه پشت سر خواهد گذاشت و به کشوری با درآمد بالاتر از متوسط مبدل خواهد شد.

فصل پنجم

مشکلات اساسی اجماع و اشنگتن و نظریه‌های نهادگرا

الف) قضایای بنیادین اقتصاد رفاه

اجماع واشنگتن و ایدئولوژی نئولیبرالیسم آن (مکتب شیکاگو) بر پایه اعتقاد به دو قضیه بنیادین اقتصاد رفاه شکل گرفته است که بخشی از نظریات اقتصادی نئوکلاسیک‌ها بشمار می‌آید. بدین ترتیب، هر تحلیل و سیاست اقتصادی مبتنی بر این قضایا ممکن است تا حدی (زیاد یا کم) با واقعیت نسبت داشته باشد و برای جهان واقع قابل کاربرد باشد. اما همان‌طور که در ادامه اشاره خواهد شد، چنین باوری نه تنها اشتباه بلکه خطرناک نیز است.

نخستین قضیه رفاه بر این باور است که هر نوع تعادل رقابتی یا تعادلی از نوع «تعادل والرایی»^۱ منجر به تخصیص بهینه «پاره‌تو» منابع می‌شود.^۲ دومین قضیه رفاه بر این باور است که درست برعکس، هر تخصیص بهینه‌ای می‌تواند در یک تعادل رقابتی پایدار باقی بماند.^۳ این قضایا را اغلب به عنوان اثبات تحلیلی فرضیه «دست نامرئی» آدام اسمیت و پشتیبانی از

1. Walrasian equilibrium

۲. تخصیص بهینه پاره‌تو بدین معنی است که تخصیص منابع نمی‌تواند بدون بدتر کردن وضعیت اقتصادی کسی دیگر بهبود یابد. با این وجود، هر چند ممکن است شاخص‌های دیگری برای ارزیابی وضعیت تخصیص منابع وجود داشته باشد ولی هیچ یک از آنها تاکنون به وسیله تمامی عوامل اقتصادی و به شکل جهانی «مطلوب» شناخته نشده‌اند.

۳. به عنوان مثال می‌توان به منبع زیر نگاه کرد:

http://en.wikipedia.org/wiki/Fundamental_theorems_of_welfare_economics.

ایدئولوژی عدم مداخله دولت در نظر می‌گیرند؛ «اجازه دهید بازارها کارشان را انجام دهند، نتیجه هر چه باشد، کاراً خواهد بود.»^۱

دو قضیه بنیادین اقتصاد رفاه به صورت تحلیلی (و ریاضیاتی) از چند فرض کلیدی در مورد رفتارهای انسان و ساختارهای اقتصادی - اجتماعی استخراج (اثبات) می‌شوند که در جهان واقع به سختی بتوان برای‌شان مصداقی یافت:

- بازارهای کامل (تمامی بازارهای قابل تصور از قبیل بازار کالاهای تجاری، خدمات، دارایی‌ها، قراردادهای مالی به مقتضای شرایط و آتی‌ها، وجود دارند و کامل هستند؛ عوامل اقتصادی که در این بازارها مبادله می‌کنند دارای عمری بی‌نهایت، عقلانیت کامل و بدون هر نوع محدودیت مالی از نوع محدودیت‌های موجود برای دریافت تسهیلات هستند و حتی در حالت محدود بودن طول عمر، همانند والدینی دگرخواه هستند که قابلیت توجه به رفاه بچه‌هایشان را دارند. در عین حال، مجموعه‌ای کامل از ابزارهای مالی و همچنین قراردادهای کاملاً اجرایی برای عوامل اقتصادی وجود دارد تا بتوانند خود را در طول زمان و در تمامی شهرها و ایالت‌ها در مقابل هر نوع ریسکی که حاصل برنامه‌های غیرقابل پیش‌بینی دولت باشد، بیمه کنند.)
- اطلاعات کامل (یعنی تمامی بازیگران بازار دارای اطلاعات کامل در مورد ساختارهای بازار اقتصاد شامل ترجیحات خانوار و فن‌آوری‌های تولید بنگاه و قواعد تجارت بازار دارایی، علامت‌دهی قیمت، کیفیت کامل کالاها و خدمات، توزیع آماری شوک‌های برونزا و همچنین واکنش‌های رفتاری و راهبردهای معاملاتی یکدیگر، هستند).
- رفتار قیمت‌پذیر (تمامی بازیگران بازار، قیمت‌پذیر هستند و رفتاری «معقول و پذیرفتنی» دارند یعنی هیچ نوع تقلب، سرقت، دستکاری قیمت، قدرت انحصاری و هزینه‌های ورود و خروج به بازار وجود ندارد).
- نبود اثرات خارجی (اقدامات با نفع شخصی افراد هیچ نوع مزایا یا مضرات مستقیم بر بهره‌وری سایر اشخاص و خوشبختی و توانایی‌شان برای انجام کارکردهای بازاری‌شان از جمله پردازش اطلاعات بازاری ندارد و هیچ‌گونه «خیر» یا «شر» عمومی از قبیل ارابه‌زیرساخت‌ها یا کاربرد خشونت که برای تولید و دادوستدهای بازاری، اساسی بوده یا مخرب باشند، وجود ندارد).

۱. باید توجه داشت قضایای رفاه را نیز می‌توان به نوعی با اقتصادهای برنامه‌ریزی متمرکز، سازگار یا پشتیبان دانست، اما به شرطی که دولت، دولتی دگرخواه بوده و (همانند عاملان اقتصادی) اطلاعات کامل درباره اقتصاد داشته باشد.

- عدم تحذب توابع مطلوبیت، فن‌آوری‌های تولید و ساختارهای بازار (هیچ بازده افزایشی حاصل از مقیاس در تقسیم کار، در تخصص مصرف و تولید و نیز هیچ‌گونه هزینه ثابت بزرگی برای سازماندهی شرکت‌ها، ایجاد کالاها و خدمات یا ظرفیت‌های تولید آنها، تأیید و اجرای قراردادهای و پردازش اطلاعات یا تصمیم‌گیری وجود ندارد).

نکته مهم اینجاست که مادامی که هر یک از این شرایط آرمانی وجود نداشته باشد، اقتصاد بازار *لسه‌فر خالص* [ثبات سایر شرایط] نه تنها موفق به تخصیص بهینه منابع نخواهد شد بلکه می‌تواند به کژکارکردی، رکود، دام فقر، نابرابری، بیکاری مزمن، حباب‌های سفته‌بازی قیمتی، بحران‌های مالی، چرخه‌های تجاری خودمحقق‌شونده، شکست هماهنگی، بازار مملو از کالاهای جعلی یا «بنجل»، تقلب تجاری، انحصار، الیگارش و حتی خود-تخریبی نیز منجر شود.^۱

اول اینکه نظریه‌های اقتصاد رفاه، محیط اجتماعی سیاسی را که در آن بازارها می‌توانند به درستی عمل کنند، نادیده می‌گیرند. اقتصاددانان نئوکلاسیک دو مورد مهم از پایه‌های بازار آزاد را برجسته می‌کنند: (۱) ثبات سیاسی و (۲) اعتماد اجتماعی. ایجاد، تقویت، حمایت و اجرای این دو زیربنای مهم بازار، در گرو قدرت دولت است، چیزی که در جوامع مبتنی بر کشاورزی کمبود آن به شدت احساس می‌شود. این ارتباط بنیادین بین ثبات سیاسی و فعالیت‌های منظم بازاری بر پایه اعتماد اجتماعی نشان می‌دهد که چرا پیگیری پیش از موعد مقرر دموکراسی در کشورهای توسعه در حال توسعه‌ای مثل افغانستان، مصر، عراق، لیبی، پاکستان، تونس، اوکراین و دیگر بخش‌های اروپای شرقی، نتوانست آن نتایجی را که نظریه‌پردازان نهادی و سیاستمداران غربی انتظار داشتند، به همراه داشته باشد. در عوض، دموکراسی با خود هرچومرج و حتی جنگ‌های داخلی بی‌پایان برای این کشورهای فقیر به ارمغان

۱. برای استدلال‌هایی از برون‌دادهای ناکارا یا نامطلوب نظام‌های بازار، به کتاب کلاسیک کارل پولانی، دگرگونی بزرگ، خاستگاه‌های سیاسی و اقتصادی روزگار ما، ترجمه محمد مالجو، انتشارات پردیس دانش، و بسیاری از کارهای جوزف استیگلیتز شامل تحلیل کلاسیکی وی درباره اطلاعات ناقص نگاه کنید:

http://scholar.google.com/scholar?q=stiglitz&hl=en&as_sdt=0&as_vis=1&oi=scholart&sa=X&ei=OFiEVePLBdOCyQSSoa3QDg&sqi=2&ved=0CBsQgQMwAA.

برای تشریح و اثبات ریاضی نتایج ناکارآمد رقابت‌های بازاری (با اصطلاحاً تحلیل‌های تعادل عمومی پویای تصادفی شکست‌های مختلف بازار و نتایج اقتصادی چرخه‌های رونق-رکود) می‌توانید به منابع زیر نگاه کنید:

- Azariadis, Kaas, and Wen (2015), "Self-fulfilling Credit Cycles"
- Benhabib, Wang, and Wen (2014), "Sentiments and Aggregate Demand Fluctuations"
- Coury and Wen (2009), "Global Indeterminacy in Locally Determinate Real Business Cycle Models"
- Pintus and Wen (2013), "Leveraged Borrowing and Boom-Bust Cycles"
- Wu and Wen (2014), "Withstanding the Great Recession like China"

آورد. بازارها هرگز بدون ثبات سیاسی و اعتماد اجتماعی بوجود نمی‌آیند. با این وجود، یک بازار امن و یکپارچه ملی پیش‌شرط تقسیم کار و وجود تجارت سازمان‌دهی شده، مشارکتی و قراردادهای مالی است. دوم اینکه نظریه‌های اقتصاد رفاه، هزینه‌های اقتصادی اجتماعی ایجاد بازارها را نادیده می‌گیرند. ایجاد بازارها، بخصوص بازار انبوه، حتی با وجود ثبات سیاسی بلندمدت نیز بسیار پرهزینه است؛

«در ساحل دریا و در امتداد رودخانه‌های قابل کشتیرانی است که صنعت از هر نوعی به طور طبیعی شروع به تقسیم شدن و بهبود یافتن می‌کند و به‌طور معمول نیز چندان طولی نمی‌کشد که این بهبودها به بخش‌های داخلی کشور تسری پیدا می‌کند... ممکن است میان هر یک از بخش‌ها و نواحی دور از هم در جهان، تجارتی اندک یا هیچ تجارتی وجود نداشته باشد... بنابراین، با توجه به مزیت‌های حمل و نقل دریایی، طبیعی است که نخستین بهبودها در هنر و صنعت می‌باید در جایی رخ دهد که این تسهیلات، کل جهان را به روی بازارهایی برای محصولات از هر نوعی از نیروی کار بگشاید و بعد از آن نیز شاهد توسعه و گسترش آن در بخش‌های داخلی کشور باشیم. بخش‌های داخلی کشور ممکن است برای درصد بالایی از کالاهای خود، برای مدت‌ها، هیچ بازار دیگری جز کشورهای که اطراف آن قرار دارد و با ساحل دریا و رودخانه‌های بزرگ قابل کشتیرانی جدا شده است، نداشته باشد. بنابراین، گستره بازار می‌باید برای مدت زمانی طولانی به میزان ثروت و جمعیت آن کشور بستگی داشته باشد و در نتیجه بهبود این کشور همیشه پس از بهبود آن کشور دیگر اتفاق خواهد افتاد»^۱

(Adam Smith, the Wealth of Nations, 1776, Chapter III.)

انزوای جغرافیایی و فاصله‌ها تنها موانع و محدودیت‌های شکل‌گیری بازارها نیستند. بلکه فاصله‌های اجتماعی و انزوای اجتماعی نیز اهمیت دارد؛ برای مثال، دو و نیم میلیون نفر از مردم پاپوآ گینه‌نو^۲ در اوایل دهه ۱۹۷۰ حدود ۷۰۰ زبان محلی داشتند. با برخی زبان‌ها مانند آباگا^۳ فقط ۵ نفر صحبت می‌کردند.

سوم، حتی بوجود آوردن مقررات بازار یا نهادهای تنظیمی برای جلوگیری از تقلب و کلاهبرداری بسیار پرهزینه‌تر است. انسان‌ها همیشه «خیلی خوب و مودبانه» رفتار نمی‌کنند. سریع‌ترین راه برای

۱. آدام اسمیت به دیگر انواع هزینه‌های مدیریت مبادلات بازار مثل هزینه‌های پیشگیری از سرقت و دزدان دریایی نیز اشاره می‌کند. در حقیقت، یکی از مهمترین وظایف نیروی دریایی قدرتمند بریتانیا حمایت از تجارت دریایی این کشور بود. تجارت بین‌المللی انبوه بدون وجود دولتی قدرتمند و بدون داشتن ظرفیت نظامی لازم، ناممکن بود. (حتی در جهان صلح‌آمیز امروز نیز چنین است)

2. Papua New Guinea
3. Abaga

تأمین نیازهای مصرفی یا تولید ثروت، تلاش و سخت‌کوشی نیست؛ سرقت کالاها و ثروت دیگران می‌تواند مسیر بمراتب ساده‌تری باشد. بنابراین مشارکت‌کنندگان در بازار ممکن است دست به تقلب، دروغ و سرقت بزنند. حاکمیت قانون ممکن است برای برخورد با این گونه اعمال بکار گرفته شود اما وقتی قابل اجرا نباشد، حاکمیت قانون نیز بی‌ثمر است. اجرای حاکمیت قانون نیز کار بسیار پرهزینه‌ای است و اغلب زمینه‌ای برای رشد فساد است. انسان‌ها هم قدرت تخریب و هم قدرت سازندگی دارند که ممکن است آن را علیه دیگران بکار گیرند که در بدترین حالت نتایج آن می‌تواند زیان‌آور و مضر باشد. لزومی ندارد نیروهای بازار الزاماً خلاق یا مخرب باشند. در صورت وجود مقررات مناسب، این نیروها می‌تواند خلاق باشند و در صورت فقدان چنین مقرراتی، مخرب عمل کنند.^{۱۰۲}

۱. اجماع واشنگتن اغلب در عمل بدون در نظر گرفتن هرگونه تفاوتی و در حالی که شاهد فقدان جدی مقرراتگذاری پیچیده بازار و حکمرانی تنظیمی در کشورهای در حال توسعه هستیم، به طرز عجیبی بر مقررات‌زدایی تأکید می‌کند. مشکلات زیست محیطی چین و بسیاری از حوادث مرگبار مثل گسترش ویروس ایدز در استان هنان در دهه ۱۹۹۰ میان کشاورزان و دهقانان و رسوایی شیر سال ۲۰۰۸، همگی در منافع شخصی عریان در بازارهای بدون مقررات و بدون نهادهای نظارتی ریشه دارد. به همین دلیل است که اصلاحات بازاری بی‌رحمانه که با خصوصی‌سازی سریع و مقررات‌زدایی‌های تفکیک‌ناپذیر همراه‌اند، اغلب در بسیاری از کشورهای در حال توسعه در آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین و اروپای شرقی به نتایج نامطلوب و حتی فاجعه‌باری انجامیده است بدون اینکه بتواند باعث تحریک رشد اقتصادی در این کشورها شود. این تجربه دقیقاً در نقطه مقابل رویکرد تجربی، گام به گام و اصلاحات و آزمایش‌های از پایین به بالای چینی‌ها از قبیل نظام مسئولیت خانوار و نظام دوگانه قرار دارد. حتی در این مورد نیز چین اشتباهات زیادی را به خاطر اقتباس بازاری‌سازی و مقررات‌زدایی یکسان و هم‌اندازه برای همه، به‌ویژه در حوزه مراقبت‌های پزشکی و آموزش و بخش معدن، داشته است. خوشبختانه، چین علیرغم تأکید و توصیه اقتصاددانان لیبرال و آموزش‌دیده در مکاتب غربی و همچنین سازمان‌های بین‌المللی، از تعجیل در اصلاحات مالی و آزادسازی جریان‌های سرمایه و خصوصی‌سازی غیرمعارف شرکت‌های بزرگ دولتی در نخستین مراحل توسعه خود اجتناب کرد. اصلاح‌طلبانی که ذهنیت اجماع واشنگتنی دارند اغلب بخش‌های بانکداری، انرژی، معدن و مخابرات را به عنوان اهداف مقررات‌زدایی انتخاب می‌کنند زیرا این بخش‌ها اغلب تنها بخش‌هایی هستند که به شکل مالکیت عمومی باقی ماندند؛ با این وجود آنها فقدان صنایع روستایی یا صنعتی شدن اولیه در کشورهای فقیر را به رغم وجود حقوق مالکیت خصوصی بر زمین و نبود مقرراتگذاری دولتی در نواحی روستایی نادیده می‌گیرند. اما همان‌طور که تجربه چین نیز نشان داد، فقدان صنعتی شدن گسترده روستایی است که در بسیاری از کشورهای در حال توسعه مانعی بر سر راه صنعتی شدن و رشد اقتصادی بیشتر آنهاست. این محور مهم برای شروع جهشی انقلاب صنعتی در کشورهای در حال توسعه در اجماع واشنگتن به صورت جدی نادیده گرفته شد زیرا آنها نمی‌توانند مالکیت عمومی چندانی را در نواحی روستایی کشورهای در حال توسعه بیابند و در نتیجه فرض را بر این می‌گذارند که مشکلی وجود ندارد. آنها وجود اندک صنایع دولتی یا فقدان دموکراسی در این کشورها را علت فقر آنها می‌دانند.

۲. در واقعیت امر، همه دولت‌ها «از قواعد و قوانین حاکم بر تجارت، بانکداری و آموزش گرفته تا مواد خطرناک، استانداردهای سلامت و غیره، قواعد دولتی را در مورد اینکه چه چیزی تولید می‌شود، چطور تولید می‌شود و چه کسی یا کسانی از آن سودمند خواهد شد، اعمال می‌کنند ... برای مثال در ایالات متحده آمریکا هزینه‌های مقررات‌گذاری اجتماعی از ۸۰ میلیارد

چهارم، انسان‌ها به لحاظ فیزیکی و توانایی‌های فکری محدودیت دارند. آنها برای چرخاندن یک چرخ آبی و چرخش نخ‌ها تنها دو پا و دو بازو دارند. آنها تنها تعداد محدودی سلول‌های مغزی برای یادگیری و پردازش اطلاعات دارند. بنابراین همکاری برای انجام وظایف خود، اداره کسب‌وکار و رقابت‌پذیر بودن در بازار، در بهترین شرایط به نفع خود آنهاست. با این حال، همکاری بسیار پرهزینه است (بخصوص در مراحل اولیه توسعه) و اصول بازار برای استفاده در جهت فعالیت‌های جمعی مثل فعالیت در شرکت‌های تعاونی که تحت حاکمیت ساختارهای سلسله‌مراتبی قدرت قرار دارند و تا پیش از ظهور بازارها و سازمان‌های مدرن، حتی در تمدن‌های باستانی نیز وجود داشتند، با شکست مواجه می‌شوند. برای مثال، در بخش قابل توجهی از تاریخ، سازوکارهای قیمت و چانه‌زنی در بازارهای نقدی و همچنین دموکراسی، در این کسب‌وکارها وجود نداشت (بخش قابل توجهی از آنچه انجام می‌دادند، در ارتش‌های امروزی وجود ندارد). هیچ کار تیمی در شرکت‌ها وجود نداشت و مدیران عامل یا ژنرال‌ها با روندی دموکراتیک توسط کارمندان یا سربازان انتخاب نمی‌شدند.

آخرین مورد آنکه توانایی‌های فکری و فیزیکی در میان انسان‌ها به‌طور مساوی توزیع نشده‌اند. از این رو، بازارهای آزاد با «برنده همه چیز را برای خودش برمی‌دارد» می‌تواند بجای شکوفایی، به نتایجی نامطلوب و گسترده‌تر شدن فقر بینجامد.

با توجه به مشکلات یاد شده، بازار تنها بخشی از سازوکار تخصیص منابع حتی در کشورهای توسعه یافته مدرن است و تخصیص منابع همیشه با حضور نیروهای غیربازاری کامل شده است.^۱ بنابراین در

دلار در سال ۱۹۹۷ به ۲۶۷ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۰ افزایش یافته است... از کل هزینه‌های مقررات‌گذاری ۵۴۲ میلیارد دلار در ایالات متحده آمریکا (حدود ۹ درصد تولید ناخالص داخلی این کشور در سال ۱۹۹۱) ۱۸۹ میلیارد دلار آن به هزینه‌های تشریفات اداری و جاری‌سازی مقررات اختصاص داشته است.» (Seema Hafeez, 2003, pp. 1-3). مورخان اقتصادی مارک لا و ساکو کیم (۲۰۱۱) نیز بر این باورند: «با وجود اینکه ایالات متحده آمریکا بزرگترین اقتصاد بازار آزاد در جهان است، مقررات‌گذاری دولتی بر فعالیت‌های اقتصادی یکی از مشخصه‌های بارز اقتصاد آمریکایی است ... غذاهایی که آمریکایی‌های میل می‌کنند، ماشین‌هایی که سوار می‌شوند و داروهایی که استفاده می‌کنند و نهادهای مالی که از آنها استقراض می‌کنند یا به آنها وام می‌دهند، همه آنها تحت انواع مختلفی از مقررات قرار دارند». اما به طرز عجیبی، مقررات در مدل‌های رشد نئوکلاسیک و نظریه‌های نهادی ظاهر نمی‌شوند یا در حالتی هم ظاهر می‌شوند به عنوان محدودیت‌ها و موانعی برای رشد و توسعه قلمداد می‌گردند.

۱. بازار شکل قدیمی و کهنی از نهادهاست نه اختراع و محصول انقلاب صنعتی یا انقلاب شکوهمند. با این حال حتی در اقتصادهای صنعتی که گستره و مقیاس بازار و اصول (ایدئولوژی) آن در تمامی ابعاد زندگی اجتماعی رخنه کرده است، بخش عمده‌ای از فعالیت‌های اقتصادی و تبادلات و مبادلات و روابط اقتصادی هنوز در بازارها انجام نمی‌شوند بلکه در شرکت‌ها و نهادهای مشارکتی یعنی جایی که سازوکار بازار در آنجا نقشی ندارد، شکل می‌گیرند (رونالد کوز، ۱۹۳۷، ماهیت بنگاه). برای مطالعه بیشتر در این خصوص می‌توانید به منبع زیر نگاه کنید:

Alfred D. Chandler, Jr.'s (1977) bestselling book, *The Visible Hand: The Managerial Revolution in American Business*. Cambridge: Harvard University Press.

کنار بازار، سازمان‌های اقتصادی، تعاونی‌ها، روح جمعی، کار تیمی، اخلاق، اعتماد، ایدئولوژی، فرهنگ، دولت و همه انواع همکاری‌ها و کنش‌های جمعی برای دستیابی به تخصیص بهینه منابع و توسعه اقتصادی الزامی‌اند.

آنچه که بازار فراهم می‌کند (علاوه بر سایر موارد)، نوعی رقابت غیرشخصی و تخریب خلاق، نظم و انضباط در مدیریت و اقتباس فن‌آوری‌ها و سازوکار داروینی انتخاب طبیعی «اصلح‌ترین»ها است. با این وجود، محدودیت‌های بنیادین عقلانیت انسان، ظرفیت محدود پردازش اطلاعات، پیش‌بینی و توانایی‌های محدود فکری، نشان می‌دهد که برندگان رقابت بازار افراد آنارشیست و منفعت‌طلب یا کارگاه‌های مبتنی بر صنعتگر [یک فرد] نیستند، بلکه شرکت‌ها یا سازمان‌هایی هستند که بر پایه اصول غیربازاری چون تقسیم کار، تخصص‌گرایی، همکاری، تعهد، عزت، اخلاق، دوستی، افتخار، ایدئولوژی، وفاداری، شهرت، شرم و اعتماد، به خوبی سازمان‌دهی شده‌اند.

از این‌رو، بازارها و سازمان‌ها دست در دست هم دارند؛ دست مرئی و دست نامرئی، منافع فردی و منافع جمعی؛ حقوق مالکیت خصوصی و حقوق مالکیت عمومی؛ مقررات‌زدایی‌ها و مقررات‌گذاری‌های مجدد؛ آزادی و نظم و انضباط؛ و افراد و دولت، همگی در کنار هم، دست در دست هم دارند. با محکوم کردن یا تضعیف نقش حیاتی دولت و روح جمعی اجتماع در ایجاد بازار و تشکیل سازمان‌های صنعتی و شبکه‌های تجاری، و همچنین نادیده گرفتن مقررات بازاری ضروری و مناسب، رویکرد اقتصاد آزاد نسبت به توسعه اقتصادی محکوم به شکست است.

ب) یک نمونه بارز

متأسفانه هزینه‌های اجتماعی برای افراد تا تعاونی‌ها و سازمان‌هایی جهت رقابت در بازار ایجاد کنند، بخصوص برای کشاورزان و دهقانان فقیر، خودبسند و بی‌سواد در جوامع مبتنی بر اقتصاد کشاورزی، به شدت بالا است. بنابراین همان‌طور که اقتصاددانان توسعه، میچل لیپتون (۱۹۷۷)^۱ و جو استادول (۲۰۱۳)^۲ در بررسی‌های خود نشان می‌دهند، در سرتاسر تاریخ و در بسیاری از کشورها می‌توان نمونه‌های زیادی از شکست‌های بازار در جهت صنعتی شدن یا حتی صنعتی شدن اولیه را علیرغم وجود مالکیت خصوصی زمین و وجود نهادهایی برای حمایت از قراردادهای انتقال و فروش زمین، مشاهده کرد. در یک چنین تعادلی، علیرغم خصوصی بودن مالکیت زمین و وجود قراردادهای فروش و انتقال آن

1. Michael Lipton

2. Joe Studwell

(مثل آنچه در دوران حکومت چینگ و جمهوری خلق در چین مشاهده شد)، نیروهای قدرتمند دارویی اغلب به تمرکز بالای زمین در دست تعداد محدودی از زمین‌داران منجر می‌شود در حالی که اکثریت جمعیت زراعی، مستأجر می‌شوند.^۱ در چنین تعادلی، همان‌طور که استادول (۲۰۱۳) نشان داده است، به علت رشد جمعیت، با گذشت زمان زمین کمیاب‌تر می‌شود. بنابراین زمین‌داران به آسانی می‌توانند نرخ‌های اجاره زمین‌ها را بالاتر ببرند. آنها همچنین به وام‌دهندگان با نرخ‌های بهره بسیار بالا (رباخوار) مبدل می‌شوند. تا زمانی که این مستأجرها، امنیت لازم برای حق تصدی‌گری زمین‌ها را نداشته و با نرخ‌های سنگین بهره و بدهی‌های هنگفت مواجه شوند، انگیزه‌ای برای انجام سرمایه‌گذاری در جهت بهبود بهره‌وری زمین‌ها ندارند (به عنوان مثال، با استفاده از کود شیمیایی یا ساخت سیستم‌های آبیاری) زمین‌داران نیز انگیزه‌ای برای سرمایه‌گذاری در استفاده از کود شیمیایی و سیستم‌های آبیاری یا صنایع روستایی ندارند زیرا آنها به سادگی با بالا بردن نرخ‌های اجاره و بالا بردن نرخ بهره وام‌های خود، درآمدشان را افزایش می‌دهند. هنگامی که بدهی‌ها توسط مستأجرها پرداخت نشود، زمین‌داران به سادگی با توجه به وثیقه دریافتی، زمین را به کس دیگری اجاره می‌دهند. مهم‌تر اینکه، نرخ بالای بازدهی برای زمین به معنای این است که زمین‌داران انگیزه یا منفعت بسیار کمی در توسعه کارخانه‌ها یا صنایع اولیه دارند.

کشورهایی که در چنین تعادل همراه با شکست بازار قرار دارند، نمی‌توانند در مقابل کوچک‌ترین شوک طبیعی مثل خشکسالی یا سیل و قحطی، مقاومتی کنند. ایوریسته ریجکس هوک^۲ (۱۸۶۰-۱۸۱۳) راهب یسوعی فرانسوی که در سال‌های ۱۸۳۹-۱۸۵۱ به چین سفر کرد، در کتاب خود «سفری به امپراتوری چین»، مشاهدات عینی‌اش در مورد چنین بلایایی را چنین می‌نویسد:

«... بی‌تردید در هیچ کشور دیگری نمی‌توان چنین فقر فاجعه‌باری را شاهد بود. یک سال گذشته که تعداد زیادی از آنها نتوانستند از قحطی جان سالم به در ببرند؛ و تعداد کسانی که هر روزه برای زنده ماندن و بقا مبارزه می‌کنند، قابل شمارش نیست. با وقوع خشکسالی، سیل یا هر بلای طبیعی دیگری در یک استان، برداشت محصول به شدت کاهش یافته و این موضوع سبب مرگ دو سوم جمعیت آن استان به علت گرسنگی می‌شود. می‌توانید گروه‌های متعددی از مردم را ببینید که به شکل لشگری از

۱. برای مثال، در دهه ۱۹۲۰، زمانی که ۸۵ درصد مردم چین در روستاها زندگی می‌کردند، امید به زندگی در بدو تولد در میان ساکنین روستاها حدود ۲۰-۲۵ سال بود. سه چهارم کشاورزان قطعات زمین کمتر از یک هکتار داشتند در حالی که حدود ۷۰ درصد از کل زمین‌های قابل کشت به حدود یک دهم جمعیت کشور تعلق داشت. (Joe Studwell, 2003, p. 17)

2. Évariste Régis Huc

گدایان، مرد و زن و بچه با هم و در کنار هم به امید پیدا کردن غذا و دریافت کمک به سمت شهرها و روستاهای دیگری در حرکت هستند ولی بسیاری از آنها پیش از رسیدن به آنجا می‌میرند. می‌توان جنازه‌های آنها را در مزارع و کنار جاده‌ها دید و مردم بدون هیچ توجهی به آنها رد می‌شوند- این صحنه‌های وحشتناک برایشان خیلی عادی و آشنا است.»^۱

انقلاب شین‌های در سال ۱۹۱۱ نتوانست چشم‌انداز تیره و تاریک روستاهای چین و شکست بازار محصولات کشاورزی را تغییر دهد. هر چند این انقلاب در رأس خود سیستم سیاسی کثرت‌گرا را معرفی کرد ولی در پایین، مالکیت خصوصی زمین را از سلسله چینگ به ارث برد. همان‌طور که مورخ اقتصادی بریتانیا، آراچ تونی ۲ بر پایه بازدید خود از چین در اواخر دهه ۱۹۲۰ (یعنی بیش از هفتاد سال پس از سفر راهب یسوعی فرانسوی به این کشور) در مورد وضعیت به شدت اسفناک دهقانان و کشاورزان چینی چنین می‌نویسد: «وضعیت جمعیت روستایی در برخی نواحی همانند وضعیت فردی است که تا گردن در آب فرو رفته و تنها یک موج کافی است تا او را خفه کند... در استان شانشی^۳ در آغاز سال ۱۹۳۱، سه میلیون نفر از گرسنگی مردند و بدبختی تا آنجا ادامه یافت که ۴۰۰ هزار زن و کودک به فروش رفتند.»^۴

نویسنده امریکایی، ویلیام هینتون،^۵ که پژوهشی را در دهه ۱۹۴۰ در استان شانشی چین انجام داد نیز در مورد «واقعیت‌های خشن مرگ‌ومیر ناشی از قحطی و گرسنگی در طول سال‌هایی که ذخایر غذایی به اتمام رسیده بود و برده‌داری (اکثراً دختران)، خشونت زمین‌داران، خشونت خانگی، رباخواری، سبک مافیایی جامعه و دیگر خشونت‌هایی که در زندگی روزمره مردم دیده می‌شود» نوشته است. (Joe Studwell, 2013, p. 18).

چنین وضعیتی در بسیاری از جوامع کشاورزی پیشاصنعتی مشاهده می‌شود. این موضوع به عنوان پایه‌های اقتصادی اجتماعی برای ظهور کمونیسم و اصلاحات ارزی رادیکال در چین به رهبری حزب کمونیست مائو، مبدل شد.^۶ بعد از شکست ارتش کمونیستی و فرار به تایوان، دولت ملی‌گرا نیز اساساً همان اصلاحات ارضی مورد نظر کمونیست‌ها یعنی بازپس‌گیری زمین‌ها از زمین‌داران و تقسیم برابر آن

1. David S. Landes, *The Wealth and Poverty of Nations*, 1999, p. 34

2. R. H. Tawney

3. Shanxi

4. Quoted in Joe Studwell, 2013, p. 17

5. William Hinton

۶. همان‌طور که کارل پولانی می‌گوید (۱۹۴۴، ص ۲۴۸) «فاشیسم، بمانند سوسیالیسم، ریشه در جامعه بازار داشت که نتوانست خوب کار کند و شکست خورد.»

بین کشاورزان را در پیش گرفت. انجام چنین اصلاحات ارضی در تایوان بر پایه سیاست‌های صنعتی مرنکانتیلیست، موجب جهش اقتصادی این کشور شد.^۱ موفقیت معجزه‌آسای دنگ شیائوپینگ در ایجاد رشد بخش کشاورزی از سال ۱۹۷۸ نیز به نوعی به تغییر اصلاحات ارضی بوجود آمده در دوران مائو، وابسته بود.^۲

ج) اجماع واشنگتن به عنوان رویکرد رقیب جایگزینی واردات^۳

در واقع، اجماع واشنگتن (که در دهه ۱۹۸۰ مطرح شد) در واکنش به شکست برنامه صنعتی شدن از طریق جایگزینی واردات ظهور کرد. برنامه جایگزینی واردات در دهه ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۰ بسیار رایج بود و برای شروع سریع و جهشی صنعتی شدن در کشورهای مبتنی بر اقتصاد کشاورزی به‌ویژه مستعمرات سابق کشورهای غربی پس از جنگ جهانی دوم، مورد استفاده قرار گرفت. این سیاست بر پایه رهبری دولتی قدرتمند شکل گرفته که با رهبری راهبرد «فشار بزرگ» اقدام به ایجاد صنایع اساسی و تکمیلی نموده و از کشاورزی مدرن به سمت ایجاد صنایع سنگین کارآمد و سرمایه‌بر حرکت کرده و فلسفه آن استقلال، خودکفایی و خوداتکایی است. تلاش کشور چین در استفاده از این سیاست در دوران مائو با شکست مواجه شد. این شکست را نمی‌توان به سادگی به ایدئولوژی کمونیسم نسبت داد چرا که بسیاری از کشورهای غیرکمونیستی که از این سیاست پیروی می‌کردند نیز به طرز عجیبی شکست خوردند.^۴ اصلی‌ترین دلیل این شکست، عدم درک کامل از شرایط تولید انبوه در صنایع مدرن و همچنین، عدم توجه به نخستین اصل مورد تأکید آدام اسمیت یعنی «محدود بودن تقسیم کار به میزان، حجم و گستره بازار» است.

1. See, e.g., the analysis of Joe Studwell (2013).

۲. آیا آنچه این واقعیت‌ها نشان می‌دهند این است که تغییرات نهادی پیش‌شرط توسعه اقتصادی است؟ نه واقعاً. این واقعیات صرفاً نشان می‌دهند که نهادها توسط دولت‌ها ایجاد شده و در خدمت راهبردهای توسعه اقتصادی بوده‌اند. حکومت مائو مالکیت عمومی زمین را برای تسهیل راهبرد «جهش بزرگ» خود و بر مبنای ایده اتوپیای مزارع اشتراکی بزرگ، ایجاد نمود. به همین دلیل، دولت دنگ شیائوپینگ سیستم مبتنی بر مسئولیت خانواده خود را برای تسهیل راهبرد توسعه تدریجی و گام به گام جامعه ژیاوکاگ ایجاد کرد که در تلاش بود بدون تغییر نهادهای سیاسی اصلی چین مثل سیستم تک حزبی و مالکیت عمومی زمین، وضعیت کشاورزان و جمعیت دهقانی را (به عنوان اولویت نخست خود) بر پایه کشاورزی با مقیاس کوچک و سود-محور، بهبود بخشد.

3. Import Substitution Industrialization (ISI)

۴. به عنوان مثال می‌توان به کشورهایی چون هند، مصر و بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین در دهه‌های ۷۰- تا ۱۹۵۰ اشاره کرد.

هر چند ممکن است این سیاست تحت رویکردهای پایین به بالا نیز بتواند موفق شود (همانند اوایل سده نوزدهم در امریکا، اواخر سده مزبور در ژاپن و اواخر سده بیستم در چین) اما استفاده از این سیاست تحت چنین رویکرد از بالا به پایینی نتیجه‌ای جز شکست به همراه نخواهد داشت (همانند وضعیتی که در آسیای طی سال‌های ۸۰-۱۹۵۰ و در امریکای لاتین شاهد آن بودیم). تحت رویکردی پایین به بالا به سیاست جایگزینی واردات، کشورهای در حال توسعه‌ای مثل چین در دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، با استفاده از آن، توانستند تعداد زیادی شرکت‌های بزرگ تولیدی و سرمایه‌بر مثل صنعت خودروسازی و صنایع تولید کالاهای واسطه‌ای سنگین مثل فولاد و مواد شیمیایی را که وابسته به انقلاب صنعتی دوم بوده و نیازمند مقادیر هنگفتی سرمایه، تقسیم کار، نظام‌های توزیع بسیار پیچیده و پیشرفته و همچنین، زنجیره تأمین قطعات و مواد خام‌اند را ایجاد کنند. در عین حال، این کشورها توجه کافی به تشویق صنایع روستایی یا گسترش مرحله نخستین صنعتی شدن در مناطق روستایی نشان ندادند. از این رو، قادر به راه‌اندازی اولین موج انقلاب صنعتی در زمینه تولید انبوه صنایع مصرفی نبودند. بدین ترتیب با وجود ظرفیت تولید انبوه این شرکت‌های بزرگ، برای رسیدن به سودآوری عملیاتی، جبران هزینه‌های هنگفت سرمایه‌گذاری، مدیریت و نیز عملیات روزانه و همچنین، ایجاد الزامات زیرساختی مورد نیاز در حوزه زنجیره تأمین قطعات و مواد اولیه مورد نیاز، از آنچنان بازارهای داخلی و بین‌المللی متناسب با این حجم بزرگ تولید برخوردار نبودند. در نهایت نیز، هر چند بسیاری از کشورهای در حال توسعه در سراسر جهان سیاست خود را بر ایجاد صنایع اساسی با رویکرد خودکفایی و تحت سیاست‌های جایگزینی واردات متمرکز کردند اما این سیاست‌ها به شدت نامتعادل، ناکارآمد، غیرسودآور و به لحاظ بین‌المللی، بسیار غیررقابتی بودند. صنایع سنگین ایجاد شده تحت سیاست جایگزینی واردات، در تضاد کامل با منطق و عقبه تاریخی صنعتی شدن قرار گرفت چرا که به ایجاد نوعی دوگانگی در حوزه اقتصاد شهر و روستا، نابرابری شدید درآمدی و نیز انتقال بخش عمده‌ای از نیروی کار موجود در کشور از شهرستان‌ها و روستاهای فقیر و بیکار به حومه شهرهای بزرگ شد.^۱ این رویکرد خودکفایی و خوداتکایی تحت راهبرد صنعتی شدن از طریق جایگزینی واردات، با نشان دادن عدم گرایش خود به تجارت بین‌المللی، تولید تخصصی و ورود به نظام زنجیره ارزش بین‌المللی، پیامدی جز از دست دادن بازارهای بین‌المللی به عنوان عاملی در جهت افزایش سطح رقابت‌پذیری

۱. برای نمونه می‌توانید به تحلیل‌های (2003) Joe Studwell's از برنامه‌های شکست خورده جایگزینی واردات در برخی کشورهای آسیای جنوب شرقی از قبیل اندونزی، مالزی و تایلند نگاه کنید.

شرکت‌ها و حمایت از فن‌آوری‌های تولید انبوه کشورهای در حال توسعه نداشت و زمینه‌ساز کاهش هر چه بیشتر حجم بازار صنایع داخلی شد. در نهایت نیز تحت این راهبرد، بسیاری از کالاهای صنعتی از قبیل مواد شیمیایی، فولاد، ماشین‌آلات و قطعات ماشین‌ها، یا به صورت انبوه تولید نشدند یا در سطحی بسیار پایین‌تر از ظرفیت اسمی خود تولید کردند. همان‌طور که جاستین لین^۱ تیزبینانه اشاره می‌کند، چنین رویکردی به توسعه اقتصادی، کاملاً در نقطه مقابل آنچه مزیت نسبی کشورهای در حال توسعه بشمار می‌آید (یعنی مزیت فراوانی نیروی کار ارزان قیمت)، قرار می‌گیرد.^۲

یکی از پیامدهای اقتصادی رویکرد پایین به بالا به توسعه تحت راهبرد جایگزینی واردات، اختلال شدید قیمت‌های نسبی، کسری بودجه و افزایش بدهی‌های دولت است. جالب اینجاست که اگر ساختار اقتصادی کشوری سودآور و به لحاظ بین‌المللی رقابت‌پذیر نباشد، توانایی پرداخت این بدهی‌ها نیز وجود نخواهد داشت.

اجماع واشنگتن در دهه ۱۹۸۰ به وسیله سازمان‌های مالی بین‌الملل از قبیل بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و در واکنش به راهبرد صنعتی شدن از طریق جایگزینی واردات پدیدار شد. اجماع واشنگتن براساس نظریات اقتصادی مکتب شیکاگو، نئولیبرالیسم و همچنین برخی اصول نظریه اسمیت از جمله اقتصاد آزاد و عدم دخالت یا دخالت ناچیز دولت در اقتصاد شکل گرفت.

اصول محوری اجماع واشنگتن را می‌توان در مقررات‌زدایی، خصوصی‌سازی، استفاده از سازوکارهای بازاری و آزادسازی اقتصاد خلاصه کرد^۳ نسخه شوک درمانی این رویکرد، اصول مورد اشاره را برای شروع اصلاحات اقتصادی در روسیه و کشورهای کمونیستی اروپای شرقی در واپسین سال‌های دهه ۱۹۸۰ و

1. Justin Yifu Lin (1996, 2013)

۲. سیاست جایگزینی واردات همچنین از سیاست ارزش‌گذاری بیش از حد پول ملی برای حمایت از واردات کالاهای سرمایه‌ای (ماشین‌آلات سنگین) مورد نیاز تولیدکنندگان داخلی حمایت می‌کرد و مخالف سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی بود. چنین سیاست‌هایی، بازارهای صادراتی کشورهای در حال توسعه برای کالاهای کاربر و جریان ورودی فن‌آوری‌های خارجی وارداتی در قالب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی را در نطفه خفه کرد. از این رو، سیاست جایگزینی واردات رویکردی ضد صادراتی و در واقع مخالف روح مرکانتیلیسم سنتی است.

۳. به‌طور خاص، اجماع واشنگتن بیشتر نیازمند برنامه‌های توسعه‌ای از قبیل آزادسازی کامل تجارت، خصوصی‌سازی شرکت‌های دولتی، حذف کامل یارانه‌های دولتی در حوزه مواد غذایی و سایر انواع هزینه‌های دولت، آزادسازی نظام مالی و نرخ ارز است که توسط ایالات متحده آمریکا معرفی شده و به وسیله سازمان‌های بین‌المللی از قبیل صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی به عنوان پیش‌شرط دریافت تسهیلات بلندمدت و یا بلاعوض به کشورهای در حال توسعه پیشنهاد می‌شدند. این برنامه‌ها همچنین به «سیاست‌های تعدیل ساختاری» مشهور است که هدف آن کاهش کسری بودجه دولت و کشیدن ماشه رشد اقتصادی بیان شده و در بیشتر مواقع عکس آن را شاهد بوده‌ایم. (Harrigan 2011)

سال‌های ابتدایی دهه ۱۹۹۰ پیشنهاد داد. این رویکرد، تلاش می‌نمود تا از طریق یک نسخه یکسان برای همگان و به صورت یک شبه اقتصاد کشورها را به سمت یک اقتصاد بازاری متحول سازد. این تحول از طریق سیاست‌هایی همچون رهاسازی بیشتر مقررات دولتی موجود، خصوصی‌سازی تمام یا بخش زیادی از شرکت‌های دولتی و منابع ملی، معرفی سازوکار بازار برای تمامی بخش‌های اقتصادی، آزادسازی قیمت‌ها، پایان بخشیدن به کنترل‌های سرمایه‌ای و کنترل‌های ارزی، کاهش کسری بودجه دولت، کاهش یارانه‌ها و بدهی‌های دولت بکار گرفته شد. این رویکرد مشهور به اجماع واشنگتن، بدون درک و شناخت علل ریشه‌ای مشکلات راهبرد جایگزینی واردات، دچار وضعیت افراط و تفریط شده است.

منطق نهفته در پس‌چنین راهبردهای نئولیبرال توسعه، عدم اعتقاد به نظریه‌های بنیادین اقتصاد رفاه و همچنین اعتقاد به قدرت سحرآمیز دست نامرئی آدام اسمیت است. اقتصاددانان نئولیبرال مکتب شیکاگو (به رهبری میلتون فریدمن) نتوانستند این موضوع را به خوبی درک کنند که ایجاد بازار با هدف کارایی دست نامرئی، به شدت هزینه‌بر است و اگر قدرتهای اروپایی همچون انگلستان نیز نتوانستند به چنین وضعیتی دست یابند، آن را مدیون سده‌ها تهییج بازار و شبکه‌های توزیع تجاری (ناوبری) خود (که به نوعی پیش‌شرط و جزء ضرورت‌های انقلاب صنعتی بشمار می‌روند)، ایجاد ثروت از طریق تجارت برده، استعمار، استثمار و وجود دولتی مرکانتیلیست و قدرتمند، بوده‌اند.^۱

جای شگفتی نیست که اجماع جدیدی که در حال شکل‌گیری است، نشان از شکست اجماع واشنگتن و سیاست‌های پیشنهادی آن دارد.^۲ اما چرا؟ این نسخه‌ها در ایجاد سیستم بازار شکست خورده‌اند زیرا بازارها و دولت، مقررات‌زدایی و مقررات‌گذاری مجدد، آزادسازی و تمرکزگرایی و آزادی و کنترل مقولاتی هستند که باید در کنار هم و با هم دیده شوند. آزادی اقتصادی (لسه‌فر) دلیل ایجاد بازار بین‌المللی بزرگ برای محصولات نساجی بریتانیا در سده‌های هفدهم تا نوزدهم و ایجاد بازار جهانی بزرگ برای کالاهای مصرفی چینی‌ها در اواخر سده بیستم و بیست و یکم نبود. در مورد کشورهای آمریکای لاتین، با وجود جنبه مثبت ورود سرمایه‌های خصوصی به این منطقه و گسترش سرمایه‌گذاری‌ها

۱. برای مطالعه بیشتر در این زمینه به:

Sven Beckert's (2014) *Empire of Cotton: A Global History* نگاه کنید. در این اثر، تحلیل‌هایی تاریخی و مفصلی از اهمیت برده‌داری و تجارت برده برای امپراتوری پنبه بریتانیا و انقلاب صنعتی ارائه شده است.

۲. به عنوان مثال می‌توانید به منابع زیر نگاه کنید:

– Ha-Joon Chang (2003), "Kicking Away the Ladder,"
– Dani Rodrik (2006), "Goodbye Washington Consensus, Hello Washington Confusion?"
– Joseph Stiglitz (2002), "Challenging the Washington Consensus - An Interview with Lindsey Schoenfelder," *New York: The Brown Journal of World Affairs*, Winter/Spring 2003, Vol IX, Issue 2 pp 33-40.

و حجم صادرات، رشد سالیانه تولید ناخالص سرانه در طول یک دهه تنها یک‌ونیم درصد بوده که به مراتب بدتر از نرخ رشد ۵ درصدی دهه ۱۹۶۰ یا حتی ۱۹۷۰ این کشورها تحت سیاست جایگزینی واردات است.^۱ «بعد از اصلاحات (نئولیبرال) نرخ بیکاری افزایش یافت، فقر همچنان به شکلی گسترده باقی ماند، احساس ناامیدی و بی‌عدالتی گسترش یافت و میزان جرم و جنایت و خشونت نیز افزایش چشمگیری داشت.»^۲

این موج دوم شکست‌هایی که به دنبال پیروی از اجماع واشنگتن (در مرحله نخست با دنباله‌روی از سیاست جایگزینی واردات) و با سیاست‌های تعدیل ساختاری یا شوک درمانی شروع شد، موجب ظهور دیدگاه‌های نهادی جدید در خصوص «چرا ملت‌ها شکست می‌خورند»^۳ شد: مشکل اصلی، سیاستمداران (و نخبگان قدرتمند) و نهادهایی هستند که برای پشتیبانی از منافع گسترده خود نه اصول اقتصاد آزاد (یا اجماع واشنگتن و شوک درمانی) ایجاد شده‌اند. اقتصاددانان نهادگرا نظریه خود را با این استدلال پیش می‌برند که حقوق مالکیت خصوصی، حاکمیت قانون و ساختارهای سیاسی کثرت‌گرا یا فراگیر که قدرت و توان سلب مالکیت دولت را محدود می‌کند، از پیش‌نیازهای انقلاب صنعتی بریتانیا است و بر این اساس، توسعه صنعتی و اقتصادی در کشورهای در حال توسعه را با پیروی بی‌چون و چرا از راهبردهای پیشنهادی اجماع واشنگتن، زیر سوال می‌برند. موضوع بسیار ساده است؛ در صورتی که نظامی اقلیت-محور با محوریت یک طبقه خاص از نخبگان، قادر به مصادره خودسرانه اموال و سرمایه هر کسی باشد، آنگاه آیا کسی می‌تواند دست به انباشت سرمایه بزند؟ از این رو، اقتصاددانان نهادگرا بجای مقابله با مشکلات فقر با استفاده از ابزارهای اقتصادی مختلف، راه حلی سیاسی برای این موضوع دارند که همان دموکراسی و انقلابی است شبیه جنبشی که چند سال اخیر تحت عنوان «جنبش بهار عربی» در کشورهای عربی شاهد آن بوده‌ایم. «اینکه یک کشور فقیر خواستار تغییر وضعیت خود از کشوری فقیر به کشوری ثروتمند باشد، به لحاظ بنیادین یک گذار سیاسی است.» (Acemoglu and Robinson, 2012, p. 5)

اما جنبش بهار عربی (حتی در تونس) در راستای رونق اقتصاد این کشورها به هیچ وجه موفق عمل نکرده و به نتایجی همانند آنچه اجماع واشنگتن به دنبال داشت، انجامید.^۴ چرا؟ باری دیگر باید تأکید

۱. به عنوان مثال می‌توان به مطالعه لوسیانا دیاز، ۲۰۱۴ نگاه کرد

2. Luciana Diaz Frers (2014), "Why did the Washington Consensus Policies Fail?" Center for International Private Enterprise.

۳. دارون عجم‌اگلو و جیمز رابینسون

۴. برای نمونه می‌توانید به منبع زیر نگاه کنید:

The Economist's article (July 5th, 2014), "Tethered by History," available at <http://www.economist.com/news/briefing/21606286-failures-arab-spring-were-long-time-making-tethered-history>.

کرد که تمامی نظریات اقتصادی و سیاسی که از رویکردی بالا به پایین به مقوله توسعه اقتصادی برخوردارند (همانند سیاست جایگزین واردات، اجماع واشنگتن، شوک درمانی یا انقلاب یاس و تمامی جنبش‌های دموکراسی‌خواه مورد حمایت نظریه‌های نهادی) به نوعی دچار مغالطه ایدئولوژیک بوده و میراث‌دار «قانون سی» هستند. بر اساس این قانون، هر عرضه‌ای (چه عرضه کالا یا نهاد) به شکلی خودکار تقاضای خود را ایجاد می‌کند. اما قانون سی تنها در دنیایی می‌تواند واقعیت داشته باشد که نظریه‌های بنیادین رفاه اقتصادی معتبر باشند؛ و نهادهای مدرن غربی تنها می‌توانند در خاک اقتصاد رفاه ریشه بدونند. از این‌رو، رویکردهای بالا به پایین، یا به لحاظ اقتصادی گمراه‌کننده هستند (همانند سیاست جایگزینی واردات و اجماع واشنگتن) یا به لحاظ سیاسی بسیار ساده‌انگارانه هستند (همانند انقلاب یاس و نظریه نهادی).

د) گمراه‌کننده بودن این رویکردها از جنبه اقتصادی

نخست اینکه سیاست‌های سمت عرضه به لحاظ اقتصادی گمراه‌کننده هستند چرا که هزینه‌های هنگفت ایجاد بازار را نادیده گرفته و به قدر کافی به ثبات مالی و امنیت ملی (و همچنین امنیت غذایی) توجهی ندارند و بر این فرض ساده‌انگارانه استوار هستند که به محض خروج دولت از اقتصاد، بازار می‌تواند به صورتی خودکار شکوفا شده و به خوبی عمل نماید.^۱

۱. مورد شکست چشمگیر چین در اصلاحات بخش مراقبت‌های پزشکی و بهداشت و نیز آموزش، درست در نقطه مقابل موفقیت این کشور در اصلاحات صنعتی و کشاورزی است. خصوصی‌سازی و آزاد کردن بازار مراقبت‌های پزشکی و بهداشت و نیز آموزش این کشور از دهه ۱۹۹۰، توانایی چین برای ارائه خدمات عمومی بهداشت به شهروندان خود را فلج کرد و ظرفیت‌های این کشور برای ارائه آموزش و پرورش در سطوح ابتدایی را به توده مردم خود با هزینه معقول از بین برد. رفتارهای سود-محور و تجارت-محور بیمارستان‌ها و مدارس سبب کاهش چشمگیر سطح دسترسی و کیفیت بهداشت عمومی و نظام‌های آموزش و پرورش در این کشور شده و هزینه‌های خدمات بهداشت عمومی و نیز آموزش‌های ابتدایی را به حدی افزایش داد که به بالاتر از سطح درآمد قابل تصرف تعداد زیادی از مردم معمولی این کشور رسید. زمانی که بازار هنوز به خوبی تهییج نشده و مقررات دولتی هنوز چندان در جای مناسب خود مستقر نشده باشد، خصوصی‌سازی سریع و آزادسازی بازارها، به سبب درجه بالای اطلاعات نامتقارن و قدرت انحصار طبیعی پزشکان و معلمین و مربیان، می‌تواند بیماران و دانش‌آموزان را در بدترین وضعیت ممکن به لحاظ چانه‌زنی قرار دهد. دلیل شکست کاملاً روشن و آشکار بود: کشور چین به جای پیروی از این جمله الهام‌بخش دنگ شیائوپینگ یعنی «عبور از رودخانه از طریق لمس سنگ‌ها» بر پایه تجربیات اجتماعی و نظام دوگانه بسیار موفق اصلاحات شرکت‌های دولتی در بخش تولید، برای شروع اصلاحات خود در حوزه بهداشت و آموزش و پرورش از راهبرد شوک درمانی استفاده کرد و تمامی سطوح دولتی مسئولیت‌های خود را به سرعتی تمام به بازار واگذار نمود. اما به سبب مشکل اطلاعات نامتقارن و قدرت انحصار طبیعی و ...، بخش‌های آموزش و پرورش و بهداشت و درمان از آن بخش‌های بشمار می‌روند که اثرات بمراتب بدتری از شکست‌های بازار می‌پذیرند و از این‌رو نیازمند دخالت هرچه بیشتر دولت و منابع مالی دولتی می‌باشند.

این سیاست‌ها همچنین بر این فرض استوار هستند که تحرکات سوداگران سرمایه مالی می‌تواند به تخصیص بهینه‌تر منابع منجر شده و حقوق مالکیت خصوصی نیز می‌تواند (در مقایسه با شرایط مخالف خود) انگیزه بیشتری برای کار فراهم نماید. اما این سیاست‌ها در عین غفلت از منافع اقتصادی بلندمدت کشورهای در حال توسعه، این مهم که سرمایه مالی بعد از کسب فرصت‌های کوتاه‌مدت سودآوری می‌تواند از بازار خارج شود را نادیده می‌گیرند؛ این سیاست‌ها صرفاً ادعا دارند حقوق مالکیت، درآمد بالاتری را برای سازمان‌های خصوصی به دنبال دارد اما توضیح نمی‌دهند که دارایی‌های تکرارناپذیری همچون منابع طبیعی و زمین می‌توانند تحت مالکیت دولتی و عمومی و در مقایسه با مالکیت خصوصی، نتایج به مراتب بهتری به لحاظ توزیع عادلانه‌تر درآمد داشته باشند.^۱ این سیاست‌ها به این واقعیت توجه ندارند که سرمایه‌داری مالی بر مبنای تولید انبوه به‌ویژه بازتولید انبوه سرمایه‌های مشهود، پایه‌گذاری شده و بدین ترتیب، ثروت پولی، طلا، سهام، اوراق قرضه دولتی و تمامی انواع بدهی‌ها و دارایی‌های مالی، دارای ارزش واقعی اقتصادی نیستند (به تعبیری دیگر، سرمایه مالی نوعی دارایی بدون پشتوانه است و عرضه بیش از حد دارایی‌های مالی بدون سرمایه مشهود و قابل بازتولید، سبب کامل شدن بازار مالی و اعتباری نمی‌شود بلکه در مقابل، می‌تواند سبب ایجاد مشکلاتی از نوع آنچه در بحران مالی سال ۲۰۰۷ شاهدش بودیم شود که ماشه آن از محل اوراق بهادار با پشتوانه وام‌های رهنی بی‌اعتبار (پریسک) کشیده شد. این نظریه‌ها در درک این واقعیت که عدم توانایی بازتولید سرمایه، به معنای هزینه‌های ثابت بیشتر انجام کسب‌وکارها در کشورهای در حال توسعه است، ناتوان بوده‌اند. بنابراین، حباب و افزایش قیمت دارایی در این کشورها که ناشی از جریان‌ات آزاد سرمایه و پول داغ بین‌المللی است، می‌تواند مانعی بر سر راه توسعه صنعتی و اقتصادی این کشورها باشد. این نظریه‌ها از این نکته غافل بوده‌اند که بهره‌وری سازمانی عمدتاً از طریق مدیریت بدست می‌آید نه مالکیت. دفاع تمام‌عیار این نظریه‌ها از حقوق مالکیت خصوصی و احتساب آن به عنوان امری ضروری و اجتناب‌ناپذیر، نشان می‌دهد درک چندانی از اینکه خصوصی‌سازی زمین‌ها و منابع طبیعی، عموماً به انحصارطلبی‌های خصوصی و آلیگارش‌ی می‌انجامد، وجود ندارد (این خود می‌تواند از مالکیت دولتی نیز بدتر باشد). به عنوان مثال می‌توان به وضعیتی که به دنبال اجرای این سیاست‌ها در روسیه و مکزیک بوجود آمد، نگاهی داشت.^۲

۱. برای پیگیری بحث خصوصی‌سازی زمین در چین می‌توان از منبع زیر استفاده کرد:

Hua Sheng (2014), available (in Chinese) at http://www.360doc.com/content/14/12/10/21/14561708_431886261.shtml.

۲. طرفداران حقوق مالکیت خصوصی موفق به تشخیص دو نوع سرمایه اساساً متفاوت نشده‌اند: (۱) سرمایه حاصل از طبیعت و (۲) سرمایه قابل بازتولید توسط افراد. زمین و منابع طبیعی جزء دسته نخست سرمایه‌ها هستند و بنابراین می‌باید برای تضمین توزیع منصفانه درآمد اجاره، تحت مالکیت تمامی شهروندان - به نمایندگی دولت - قرار گیرد. هر چند ممکن است مدیریت این منابع به عاملین بخش خصوصی واگذار گردد. از طرف دیگر، سرمایه قابل بازتولید، هم تحت مالکیت و هم تحت

آزادسازی‌های مالی نیز بدون در نظر گرفتن مشکلاتی از قبیل تخلفات شرکتی، دادوستدهای داخلی، حباب‌های قیمتی و اختلال و تحریف قیمت‌ها، به عنوان یکی دیگر از مسیرهای تخصیص بهینه منابع، معرفی شده است. همین موارد را می‌توان در مورد مزیت اثرات خودکار بازار آزاد در جهت نوآوری و شکوفایی اقتصادی، بدون در نظر گرفتن شکست‌های هماهنگی، تقلب، انحصارات خصوصی و رکود اقتصادی ناشی از شکست‌های بازار، بیان کرد. چنین سیاست‌هایی سبب تضعیف مدیریت منابع و اقتصادهای ملی در کشورهای مقصد شده است.

ابزارهای مالی (از قبیل اوراق قرضه، اوراق تعویض نکول دارایی^۱، گواهی اعتبار، اعتبارات، بدهی، سهام، اوراق مشتقه، اوراق بهادار، سهام و...) و توانایی‌های مرتبط با آن و تنظیم و پیچیدگی اجرای قراردادهای مالی و پرداخت بدهی همگی تقاضای‌های درون‌زایی هستند که در پاسخ به بازرگانی و تجارت در مقیاس بزرگ بوجود آمده‌اند. مقررات‌زدایی و آزادسازی‌های مالی که بر کشورهای در حال توسعه تحمیل شده است بیشتر از این که سبب تهییج رشد و تجارت و افزایش حجم و گستره بازار در این کشورها شده باشد، ریسک را بالا برده است. بر همین اساس است که آزادسازی مالی انجام شده در کشورهای امریکای لاتین، آسیا و برخی کشورهای اروپایی (از قبیل روسیه پس از استفاده از راهبرد شوک درمانی) کشورهای مورد اشاره را هر چه بیشتر مستعد ابتلا به بحران مالی و رکود کرده است. این موضوع یادآور این نکته است که عرضه به صورتی خودکار نمی‌تواند تقاضای خود را ایجاد کند.^۲ حتی کشور قدرتمند و موفق چون ایالات متحده امریکا هنوز هم نیازمند مقررات پیچیده و قوی مالی و بانکی و نظارت و حسابرسی است و هنوز هم در این زمینه کمبودهای زیادی وجود دارد.^۳ بنابراین، چگونه یک کشور در حال توسعه با ظرفیت‌های بسیار ناچیز اداری و زیرساخت‌های نامناسب

مدیریت تولیدکننده آن است. حق مالکیت و حق عملیات- مدیریت- نیز دو مفهوم از اساس ناهمسان بشمار می‌آیند. مثال‌های بی‌شماری از الیگارش‌ی ایجاد شده به وسیله خصوصی‌سازی انبوه منابع طبیعی تحت تملک دولت را می‌توان در کتاب کریستین فری لند (۲۰۰۰) با عنوان «حراج سده: چرخش طوفانی روسیه از کمونیزم به سرمایه‌داری»، ملاحظه کرد.

1. credit default swap

۲. این دلیلی است برای اینکه چرا برنامه‌های رایج تأمین مالی خرد آنطور که انتظار می‌رود، در تهییج توسعه روستاها در کشورهای در حال توسعه، موثر نیست- زیرا این برنامه‌های تأمین مالی خرد بدون در نظر گرفتن مشکلات ایجاد بازار که مشکل طرف تقاضا است، تنها مشکلات مربوط به بخش عرضه را که همان ایجاد کسب‌وکارهای کوچک است حل می‌کند. حتی برای شرکت‌های روستایی کوچک، بخش عمده‌ای از منابع انسانی آنها می‌باید در بخش فروش درگیر شده و بخش عمده‌ای از منابع اعتباری آنها باید در بازاریابی سرمایه‌گذاری شود مگر اینکه سابق بر آن شبکه‌ها و نظام‌های تجاری توسعه یافته مناسب و نیز نظام‌های تجاری دارای خدمات خرده‌فروشی و عمده‌فروشی به موقع وجود داشته باشد.

۳. به عنوان مثال می‌توان به قانون پشتیبانی از مصرف‌کننده و اصلاح وال استریت با عنوان قانون داد-فرانک که در ۲۱ ژوئیه سال ۲۰۱۰ به امضاء باراک اوباما رییس جمهور آمریکا رسید اشاره کرد.

اطلاعاتی در زمینه نظارت و مقررات‌گذاری بر بانک‌ها و بازارهای مالی، می‌تواند ریسک هنگفت آزادسازی‌های مالی و نبود کنترل‌های سرمایه‌ای را تحمل کند؟^۱

ایجاد بازارها به شدت هزینه‌بر است و ایجاد نهادهای نظارتی برای تنظیم فعالیت‌های بازار به مراتب پرهزینه‌تر است. بدون مقررات مناسب بازار، بازارها درست عمل نخواهند کرد و نیروهای بازار موجب از بین رفتن اعتماد اجتماعی (که خود پایه و اساس بازار است) خواهند شد. با این حال، وقتی اجماع و اشنگتن و نظریه نهادی که بر مقررات‌زدایی، آزادسازی، حرکت به سمت سازوکار بازار، خصوصی‌سازی و دموکراسی تأکید می‌کنند، هیچ دست‌ورالعملی به کشورهای در حال توسعه در مورد چگونگی ایجاد نهادهای نظارتی مختص بازارها برای جلوگیری یا کاهش قدرت مخرب نیروهای بازار و آزادی شرکت‌ها، پیشنهاد نمی‌دهند.^۲

(و) ساده‌انگاران بودن این رویکردها از جنبه سیاسی

چنین رویکردهای بالا به پایین به توسعه اقتصادی (به‌ویژه نظریه‌های نهادی جدید که در کتاب «چرا ملت‌ها شکست می‌خورند؟» تبلور می‌یابد) به لحاظ سیاسی نیز ساده‌انگاران هستند.^۳ این نظریه‌ها ثبات

۱. برای آشنایی با نمونه‌های تاریخی رسوایی‌های مالی و شرکتی در ایالات متحده آمریکا و دیگر کشورهای توسعه یافته می‌توانید به این آدرس‌ها نگاه کنید:

https://en.wikipedia.org/wiki/List_of_corporate_collapses_and_scandals

<http://list25.com/25-biggest-corporate-scandals-ever/>

<http://www.accounting-degree.org/scandals/>

هر یک از این رسوایی‌ها به حدی بزرگ و تأثیرگذار هستند که قدرت لازم برای نابود کردن یک کشور در حال توسعه و اقتصاد ملی و سیستم مالی آن را دارند.

۲. هرگز بازار واقعاً آزادی برای نیروی کار یا کالاها وجود خارجی نداشته است. عجیب است که امروزه حتی تعداد اندکی از جریان آزاد نیروی کار طرفداری می‌کنند و در حالی که کشورهای صنعتی پیشرفته به کشورهای کمتر توسعه یافته در مورد معایب یارانه‌های دولتی و حمایت‌گرایی موعظه می‌کنند، این کشورها خود در مورد بازگشایی بازارهای خود به روی محصولات و خدمات کشورهای در حال توسعه‌ای که مزیت نسبی آنها در این حوزه است، بسیار سفت و سخت عمل می‌نمایند.

Joseph E. Stiglitz, *Forward to The Great Transformation: The Political and Economic Origins of Our Time*, Karl Ponanyi, 2001.

«نقد لیبرالیسم از نگاه کارل پولانی»، نوشته جوزف استیگلیتز، ترجمه جعفر خیرخواهان، کتاب ماه علوم اجتماعی، آبان و آذر ۱۳۸۳، شماره ۸۵ و ۸۶ صص ۳۷ تا ۴۱.

۳. این نویسندگان، با این حال، به نقش ظرفیت دولت در توسعه اقتصادی تأکید می‌کنند. اما این مفهوم نقشی اساسی در نظریه نهادی آنها ندارد و در بسیاری از موارد با دوگانه نهادهای سیاسی فراگیر و نهادهای سیاسی غیرفراگیر آنها در تضاد قرار می‌گیرد. مهم‌تر اینکه، مفهوم آنها از ظرفیت دولت به شکل بسیار ساده‌شده‌ای است. برای مثال، عجم‌اوغلو (۲۰۰۵) ظرفیت دولت را چیزی در حد توانایی افزایش مالیات‌ها می‌داند. چنین رویکردی با خطر خلط مفهوم دولت مدرن در

سیاسی و نظم اجتماعی را کم اهمیت جلوه داده و از پاسخ به این پرسش که چه اصلاحاتی در چه محیط‌هایی کارساز است، عاجزند. این نظریه‌ها آن اصلاحات بالقوه‌ای را که برای کشورهای پیشرفته صنعتی سودمند هستند، به کشورهای در حال توسعه‌ای که هنوز فرآیند صنعتی شدن خود را به پایان نبرده‌اند، پیشنهاد می‌دهند.^۱ نیاز به دولت کوچکتر و مقررات‌زدایی‌های هر چه بیشتر در کشورهای پیشرفته، نمی‌تواند به طرز مشابهی در کشورهای در حال توسعه‌ای که ممکن است نیازمند افزایش تنظیم‌گری، تمرکز هرچه بیشتر سیاسی و ایجاد دولتی مبتنی بر حکمرانی خوب باشند، کارگر افتد.^۲

کشورهای صنعتی شده با دولت سنتی موجود در کشورهای صنعتی نشده مواجه است. آن میزان ظرفیتی از دولت که برای صنعتی شدن به آن نیازمندیم قطعاً بسیار فراتر از توانایی جمع‌آوری مالیات است. حتی توانایی بالا بردن مالیات‌ها نیازمند قدرت بیشتری است تا صرف جمع‌آوری آن.

۱. نظریه‌های نهادی جدید (به عنوان مثال، دارون عجم‌اوغلو و رابینسون، ۲۰۰۵ و ۲۰۱۲) هنوز تعریف روشن و دقیقی برای «نهادها» و اینکه دقیقاً منظور آنها از اشکال «بهره‌کیش» و «فراگیر» نهادها چیست ارائه نکرده‌اند. آیا صنایع روستایی با مالکیت جمعی در چین در مقایسه با کارگاه‌های مبتنی بر صنعتگران دارای مالکیت خصوصی بر زمین در دوره سلسله چینگ، شکلی از نهادهای «فراگیر» یا «بهره‌کیش» بشمار می‌آیند؟ آیا نرخ مالیات ۲۰ درصد در مقایسه با نرخ مالیات ۴ درصد «بهره‌کیش» می‌باشد؟ اگر چنین باشد، پس دولت سلسله چینگ در مقایسه با دولت بریتانیا در سده نوزدهم، دولتی فراگیرتر بود چرا که نرخ مالیات سلسله چینگ کمتر از یک پنجم دولت بریتانیا در سده نوزدهم بود. برخلاف بهار عربی، که عجم‌اوغلو و رابینسون (۲۰۱۲، ص ۵-۱) به عنوان حرکتی در جهت فراگیر کردن حوزه سیاسی به تصویر کشیدند، انقلاب شکوهمند، دولت بریتانیا را فراگیرتر نکرد بلکه بالعکس، دولت این کشور را در وضع مالیات‌ها و اعمال محدودیت‌های تجاری جدید (نگاه کنید به عجم‌اوغلو و رابینسون، ۲۰۱۲، ص ۲۰۲-۱۹۱) مستبدتر نیز کرد. به عنوان یکی دیگر از نقاط اختلاف نظریه عجم‌اوغلو و رابینسون، می‌توان نظام سیاسی آمریکا در سده نوزدهم را بررسی کرد که طبق نظر آنان نظام سیاسی این کشور با وجود نظام برده‌داری‌اش، نظامی فراگیر نامیده می‌شود ولی نظام سیاسی چین در سده بیستم با وجود حقوق برابر اقتصادی و سیاسی زنان و مردان، نظامی «بهره‌کیش» قلمداد می‌گردد. چنین نظریه‌های نهادی به نظر می‌رسد بسیاری از ویژگی‌ها و لایه‌های نهادها را بر اساس درکی بسیار ساده از قدرت سیاسی و منافع آن، با یکدیگر یکسره ترکیب کرده تا حدی که موارد مشابهی از محدودیت‌های مرکانتیلیستی بر کسب‌وکارها را اگر در چین مدرن اعمال شوند، به آنها اصطلاح «بهره‌کیش» داده می‌شود و اگر این محدودیت‌ها در انگلستان سده هجدهم و بعد از انقلاب شکوهمند اعمال شده‌اند، به آنها «فراگیر» گفته می‌شود. (نگاه کنید به عجم‌اوغلو و رابینسون، ۲۰۱۲، ص ۴۳۷ و ۲۰۰)

۲. تحولات اقتصادی بزرگ در تاریخ بشر، همیشه بر تلفیقی از قدرت سیاسی و اراده و نه دموکراسی متکی بوده است. سیاستمداران بزرگ (همانند دانشمندان بزرگ) همواره مراقبت بیشتری از تأثیر و نفوذشان بر جامعه و میراث آنها در تاریخ در مقایسه با مصرف شخصی خود دارند. حتی مردم عادی نیز بیشتر از آنکه برای غذا و ثروت مادی حاضر به جان‌فشانی باشند، برای افتخار و اعتقاد خود حاضر به مُردن‌اند. این سرمایه‌داری است که به مردم عادی آموزش می‌دهد تا ثروت مادی را برابر شکوه و وضعیت اجتماعی قرار دهند- از این به بعد بود که این جمعیت آموزش دیده و مادی شده، به موضوع ایده‌آل نظریه اقتصادی نئوکلاسیک‌ها و نظریه‌های نهادی تبدیل شدند. اما این نظریه‌های اقتصادی در فهم اینکه توابع مطلوبیت در مدل‌های‌شان به وسیله ایدئولوژی شکل می‌گیرد، ناتوان بوده‌اند. بر این اساس، سرمایه‌داری نه تنها شیوه جدید تولید است بلکه شکل جدیدی از ایدئولوژی بشمار می‌آید.

این نظریه‌ها با فرض اینکه آزادی مطلق باید به خلاقیت و رفاه مطلق بینجامد، نشان می‌دهند که درک درستی از ماهیت و سرشت انسان ندارند و پتانسیل‌های ایجاد هرج و مرج و خشونت را در این مسیر نادیده می‌گیرند. این نظریه‌ها اصول اقتصادی دموکراسی را در تمدن سرمایه‌داری مدرن نادیده می‌گیرند. آن نوع دموکراسی که پیشتر از موعد مقرر در کشوری توسعه نیافته و صنعتی نشده ایجاد شود، پایانی جز سقوط نخواهد داشت.

حق رأی همگانی و دسترسی آزاد به قدرت سیاسی، همگی جزء پیامدهای انقلاب صنعتی هستند نه دلایل آن. قدرت سیاسی در تمامی کشورهای سرمایه‌داری سده نوزدهم و حتی امروز، با وجود دموکراسی و افزایش فزاینده تحرکات اجتماعی، بیشتر بر پایه ثروت شرکت‌های بزرگ بوده است و به شکلی نامتوازن در سیطره طبقه ثروتمند (بازرگانان و سرمایه‌داران) قرار داشته نه کارگران معمولی و توده مردم.^۱ در سال ۱۸۳۰، یعنی در سال‌های پایان انقلاب صنعتی نخست بریتانیا، تنها ۲ درصد از جمعیت انگلستان قادر به رأی دادن بود. در سال ۱۸۳۲، قانون اصلاحات سبب افزایش این رقم تا سطح ۳٫۵ درصد شد. در سال ۱۸۶۷، یعنی سال‌ها پس از پایان انقلاب صنعتی نخست این کشور و در سال‌های ورود به انقلاب صنعتی دوم، این رقم به ۷٫۷ درصد رسید. این نسبت تا سال ۱۹۲۸ یعنی سال‌های سال بعد از اینکه این کشور به بزرگترین قدرت صنعتی در جهان و ثروتمندترین کشور روی زمین شناخته شد، هنوز در سطوح بسیار پایینی قرار داشت و تنها پس از این دوره بود که توانست حق رأی همگانی را برای تمامی شهروندان زن و مرد خود به ارمغان آورد. اما هنوز هم، حتی در جوامع مدرن و دموکراتیک (چه اینکه این کشورها توسعه نیافته نیز باشند) رأی مردم و مشاغل و پُست‌های دولتی قابل خریداری هستند و رسانه‌های خبری می‌توانند از طریق پول و ثروت دستکاری شوند. آزادی قراردادهای، شرکت‌ها، مبادلات و سازمان‌ها با آزادی تقلب، قانون‌شکنی، غارت، انحصار، سرقت و خشونت برابر و هم محورند. بنابراین میزان آزادی و دموکراسی تنها بسته به توانایی دولت در اجرای حاکمیت قانون و قدرت آن برای کنترل و مدیریت آن است که می‌تواند رشد کند.

دموکراسی مدرن غربی بر پایه دولت مدرن صنعتی پایه‌گذاری شده است (دولتی که به مراتب قوی‌تر و تشکیلاتی‌تر و مدبرتر از هر دولت طبیعی مبتنی بر اقتصاد کشاورزی است). اما دولت مدرن صنعتی، خود از محصولات فرعی و به تعبیری، یکی از نتایج مرکانتیلیسم و پیامد انقلاب صنعتی است.

۱. حتی برای کشورهای صنعتی، دموکراسی قادر به تأمین کامل وعده خود یعنی «از مردم، برای مردم و به وسیله مردم» نبوده است. نظامی که «هر فرد یک رأی» نامیده می‌شود در عمل به نظام «هر دلار یک رأی» تبدیل شده است. حاکمیت قانون نیز به حاکمیت قانونگذاران مبدل شده است.

این قدرت نظامی و توانمند دموکراسی مدرن غربی و قدرت اجرایی بی‌سابقه نظارت و نفوذ بالقوه آن در جامعه، را نمی‌توان با هر نوع اقتصاد کشاورزی و اقتصاد توسعه نیافته‌ای برابر و همسان گرفت. دولت مدرن صنعتی، تشکیلاتی یکپارچه و غول‌پیکر بر پایه تخصص‌گرایی و هماهنگی تمامی طبقات اجتماعی است. هر شهروند و ارزش پولی وی یا به وسیله این نظام صنعتی پذیرفته شده و اداره می‌شود یا مورد پذیرش نظام قرار نمی‌گیرد و رها می‌شود. این موضوع دلیلی بر چرایی وجود و عادی بودن جرایم بزرگ سازمان یافته و شورش‌های زیرزمینی و کودتاهای نظامی متعدد در کشورهای صنعتی نشده است (به‌ویژه کشورهای مثل مصر، مکزیک، پاکستان، فیلیپین، تایلند و بسیاری از کشورهای آفریقایی و امریکای لاتین، که پیش از به پایان رساندن صنعتی شدن خود، اقدام به پذیرش دموکراسی کرده‌اند) اما چنین وقایعی در ملت‌های صنعتی شده (از قبیل بیشتر کشورهای عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی) غایب یا تحت کنترل است.

صنعتی شدن به دولت ظرفیت و توانایی بی‌سابقه و قابل توجهی در راستای حاکمیت بر مردم می‌دهد؛ جمع‌آوری، دسته‌بندی و بازیابی اطلاعات از شهروندان؛ واکنش سریع نسبت به خشونت‌ها و شورش‌ها از طریق سرعت انتقال اطلاعات، حمل و نقل و سرعت رسیدن نیروهای پلیس در صحنه؛ دخالت در حریم خصوصی افراد در هر زمان مورد نیاز، از جمله موارد مزبور است. در جوامع صنعتی، مردم آزادانه در داخل و به خارج از مرزهای کشور مسافرت می‌کنند و تنها دلیل آن، قدرت و ظرفیت دولت در ثبت و ذخیره مشخصات افراد و پیگیری آنها از طریق یک نظام تأمین اجتماعی، مالیاتی و مهاجرتی پیچیده و در عین حال مناسب است. «نظارت و زیر نظر داشتن، شرط لازم حاکمیت دولت است، هر قدر این قدرت کمتر باشد... آرایه تسهیلات رفاهی به شهروندان نیز نمی‌تواند به صورتی سازمان یافته وجود داشته و تأمین مالی شود مگر اینکه نظارت و پایشی مفصل و دقیق بر زندگی جمعیت تحت حاکمیت دولت وجود داشته باشد، بدون توجه به اینکه آیا آنها دریافت‌کنندگان خدمات رفاهی هستند یا خیر.»^۱

حاکمیت قانون و توانایی جمع‌آوری مالیات‌ها یا مجازات فرار مالیاتی، به شدت به چنین ظرفیت‌هایی وابسته است. پرودون^۲، فیلسوف اقتصاد سیاسی سده نوزدهم، این قدرت بیش از حد و ظرفیت دولت بریتانیا را در سال ۱۸۵۱ که ناشی از صنعتی شدن و منابع و فن‌آوری‌های ناشی از آن است، چنین تشریح

1. S. E. Finer, 1999, p. 1624, "The History of Government III: Empires, Monarchies, and the Modern State."

2. Proudhon

می‌کند: «برای اداره هر چیزی، باید در ابتدا آن چیز، مشاهده شده، مورد بررسی قرار گرفته، تجسس شده، هدایت شده و بر محور قانون قرار گرفته شود، شمرده شود، تنظیم و ثبت شود، تعلیم داده شود، نصیحت و کنترل شود، چک شود، ارزش‌گذاری شود، مورد سرزنش یا مورد تقدیر واقع شود ... بر کسانی می‌توان حکومت کرد که بتوان آنها را در هر فعالیتی، در هر مبادله اقتصادی مشاهده کرد، به ثبت رسانید، به حساب آورد، مالیات گرفت، مهر تایید زد، اندازه‌گیری کرد، شماره‌گذاری کرد، ارزیابی کرد، مجوز داد، اختیار داد، هشدار داد، جلوگیری کرد، ممنوع کرد، اصلاح کرد، تصحیح کرد، تنبیه کرد ...»^۱

اما مدیریت و پیاده‌سازی یک چنین نظام نظارتی قدرتمند دولتی و تقویت حاکمیت قانون، بسیار پرهزینه است. بد نیست به عنوان مثال نگاهی داشته باشیم به رشد بوروکراسی دولتی؛ در سال ۱۸۲۱ تعداد دیوان‌سالاران یا همان مستخدمین دولت در ایالات متحده امریکا حدود ۸ هزار نفر یعنی تنها ۸ صدم درصد کل جمعیت این کشور بودند. در سال ۱۸۸۱، بعد از پایان انقلاب صنعتی نخست در این کشور، تعداد آنها به ۱۰۷ هزار نفر یعنی ۲۱ صدم درصد کل جمعیت این کشور رسید. در سال ۱۹۸۵، این رقم به ۳ میلیون و ۷۹۷ هزار نفر یعنی ۱۰٫۶ درصد کل جمعیت این کشور رسید. نرخ رشد میانگین سالیانه آن بیش از ۳٫۸ درصد بود که این نرخ حتی بیشتر از نرخ رشد میانگین سالیانه تولید ناخالص داخلی واقعی این کشور در دوره طلایی رشد اقتصادی امریکا بشمار می‌آید. به همین ترتیب در بریتانیا نیز تعداد این افراد از ۲۷ هزار نفر در سال ۱۸۲۱- معادل ۲۶ صدم درصد کل جمعیت این کشور- به ۱ میلیون و ۵۶ هزار نفر (۲٫۲۵ درصد کل جمعیت این کشور) در سال ۱۹۸۵ رسید. در مقابل، این تعداد در کشور چین در واپسین سال‌های حکومت سلسله چینگ تنها ۳۰ هزار نفر بود که در مقایسه با جمعیت ۲۰۰ میلیونی این کشور در آن زمان که بسیار بیشتر از جمعیت کشورهای چوآن انگلستان و امریکای سده نوزدهم نیز بود، حدود ۱۵ هزارم درصد کل جمعیت این کشور بشمار می‌آمد. به تعبیری دیگر، نسبت تعداد مستخدمین دولتی از کل جمعیت چین در واپسین سال‌های سده ۱۹ تنها برابر ۶ درصد انگلستان در سال ۱۸۲۱ و ۸ درصد امریکا در سال ۱۸۸۱ بود و این با وجودی بود که حتی در آن زمان، چین به عنوان یکی از بزرگترین دارنده‌های نظام بوروکراتیک در جهان شناخته می‌شد: در واقع، نظام بوروکراتیک در چین در مقایسه با نظام بوروکراتیک کنونی در ایالات متحده امریکا و انگلستان بسیار کوچک‌تر و کم‌رنگ‌تر است به شکلی که برای نمونه، در حال حاضر

1. S. E. Finer, 1999, pp. 1610-1611, "The History of Government III: Empires, Monarchies, and the Modern State."

هزینه‌های سالیانه اجرای قانون و خدمات حقوقی در ایالات متحده آمریکا بالغ بر ۴۰۰ میلیارد دلار است که سرانه آن به ازای هر نفر آمریکایی در حدود هزار و پانصد دلار است. همچنین در حال حاضر در ایالات متحده آمریکا سالیانه رقمی بیشتر از ۸۰۰ میلیارد دلار (۲ هزار و ۵۰۰ دلار به ازای هر نفر) در بخش دفاع ملی هزینه می‌شود. این ارقام در مقایسه با کشورهای در حال توسعه فقیر و حتی در مقایسه با مجموع تولید ناخالص داخلی این کشورها بسیار هنگفت است.

به دلیل وجود چنین ظرفیت فراگیر نیروی پلیس و نیروی انتظامی است که آزادی بیان و ابراز نظر (که آزادی پخش شایعات و ایجاد اطلاعات نادرست را نیز شامل می‌شود) به وسیله دولت، تحمل و مورد مدارا قرار می‌گیرد. تحت چنین ظرفیتی از قدرت و کنترل دولت است که دموکراسی با حق رأی همگانی خود به طور کامل اعمال شده است. تحت چنین ظرفیتی از نظارت و پایش است که حقوق بشر (که شامل حق تشکیل اجتماعات، حق سازماندهی گروه‌ها، حق داشتن اسلحه، و حقوق جنایتکاران و زندانیان نیز است) مورد احترام واقع شده است. تحت چنین ظرفیتی از ثبت نام، ضبط، ردیابی اطلاعات و جمع‌آوری مالیاتی است که تحرک کامل نیروی کار تشویق، پشتیبانی و مولد می‌شود.^۱

فقدان تناسب (یا وجود تضاد) دیالکتیک بین «آزادی» و «کنترل» به این معناست که به لحاظ سیاسی، پیشنهاد بکارگیری اشکال مدرن دموکراسی غربی، آزادی و آزادسازی کامل بخش مالی به عنوان پیش‌نیاز صنعتی شدن توسط کشورهای در حال توسعه، اگر نگوئیم مخرب، بسیار ساده‌انگارانه است.^۲ این موضوع، بی‌توجه به انگیزه نهفته در پشت چنین پیشنهاداتی، می‌تواند به عنوان یک دستورالعمل خرابکارانه برای آغاز هرج و مرج، آشفتگی، خشونت و بی‌ثباتی عمل کرده و جعبه پاندورایی برای

۱. برنامه‌ی عظیم «نظارت جهانی» دولت آمریکا که توسط آژانس امنیت ملی این کشور با همکاری شرکت‌های مخابراتی بخش خصوصی در حال انجام است، همان‌طور که ادوارد اسنودن نشان داده است، نباید برای کسی شگفت‌آور باشد زیرا دقیقاً این انباشت و پیشرفت چنین قابلیت‌های فن‌آورانه در دولت آمریکا از انقلاب صنعتی این کشور بوده است که ایالات متحده آمریکا را نسبت به هر کشور در حال توسعه‌ای در خصوص آزادی بیان، حقوق بشر، دموکراسی و همچنین پیامدهای اجتماعی منفی و هرج‌ومرج‌گونه ناشی از آنها تحمل‌پذیرتر کرده است.

۲. مدیر سابق امور داخلی در دولت استعماری هنگ کنگ، جان ولدن، فشار بریتانیا برای ایجاد دموکراسی در هنگ کنگ را «توهمی بزرگ» نامید. آقای والدن در سخنرانی خود در سال ۱۹۸۵ چنین گفت: «به شخصه بر این باورم که سخت بتوان این اشتیاق وافر برای سیاست‌های دموکراتیک در کشور را از سر صداقت و انسان‌دوستی نامید زیرا در طول ۳۰ سال گذشته یعنی از سال ۱۹۵۱ تا ۱۹۸۱ من خود جزء مقامات رسمی بودم. مقامات بر این باور بودند که معرفی سیاست‌های دموکراتیک به هنگ کنگ می‌توانست سریع‌ترین و مطمئن‌ترین راه برای تخریب اقتصاد هنگ کنگ و ایجاد بی‌ثباتی سیاسی و اجتماعی در این کشور باشد.»

فساد و ناکارآمدی اداری باشد. فساد گسترده حاکم بر کشورهای در حال توسعه نه تنها به علت نبود حاکمیت قانون بلکه به علت فقدان منابع لازم برای جلوگیری و پیشگیری از آن است. نباید برای اقتصاددانان نهادگرا درک و شناخت اینکه درجه آزادی و دموکراسی به طور کامل به تعداد نیروهای امنیتی یک کشور و قدرت نظامی آن بستگی دارد، چندان شگفت‌آور باشد.^۱

۱. واقعیت اینست که توسعه صنعتی بدین معنی است که قدرت دولت نه تنها در شرایط استعماری سده ۱۹ بلکه در نظم نوین جهانی پس از جنگ جهانی نیز خود را نشان داد. حتی در سده ۲۱ دموکراسی و حقوق بشر هنوز هم بر پایه و با موضوع ملی‌گرایی گره خورده است. تنها کشوری که آشکارا می‌تواند در هر محکمه یا دادگاه خارجی و بین‌المللی ادعا کند که تنها منافع ملی راهنما و چراغ راه سیاست خارجی آن است، ایالات متحده آمریکاست. هیچ کشور دیگری - شاید به استثنای اتحاد جماهیر شوروی سابق - قادر به استفاده از منافع ملی به عنوان تنها برهان توجیهی سیاست‌های خارجی کشور و سیاست‌های خود در مقابل سایر ملل خارجی نیست. همان‌طور که هیلاری کلینتون و نیز جورج دبلیو بوش رئیس‌جمهوری پیشین ایالات متحده آمریکا اظهار داشتند: «هر ملتی یا باید با ما باشد یا علیه ما». بنابراین، همان‌طور که لی هنگزنگ وزیر امور خارجه آخرین سلسله چینگ در مخالفت با قدرت‌های استعماری غربی در سده ۱۹ بیان کرد: «یک کشور ضعیف فاقد دیپلماسی است». بنابراین می‌توان چنین گفت که همیشه منافع ملی و ملی‌گرایی، قوی‌ترین انگیزه برای صنعتی شدن حتی پس از سفر دریایی بزرگ و به ویژه، انقلاب صنعتی بریتانیا، بوده است. بهبود رفاه توده مردم تنها محصولی فرعی از توسعه صنعتی بشمار می‌آید. از قضا، مشخص شد که صنعتی شدن تنها می‌تواند از طریق ملت‌سازی به انجام برسد چرا که فرآیند ملت‌سازی همراه با نوعی هماهنگی در سطح ملی و همکاری تمامی طبقات اجتماعی است و دارای چنان اثرات جانبی و مثبت فوق‌العاده‌ای در جهت گسترش رفاه تمام شهروندان است که تنها دولت است که می‌تواند این اثرات مثبت را به طور کامل درونی نماید. ۳۰ سال پیش در طول دوره بحران، کشور چین به طور کامل قادر به تخلیه و خروج یا پشتیبانی از شهروندان خود در خاک کشورهای خارجی نبود اما امروزه چنین چیزی وجود ندارد. به عنوان مثال، زمانی که جنگ در لیبی و سوریه در سال ۲۰۱۱ شروع شد، چین نخستین کشوری بود که هواپیماها و کشتی‌های نظامی خود را برای تخلیه و پشتیبانی از شهروندان خود در این کشورها در این مسافت طولانی اعزام کرد - مطابق با اخبار شبکه ان بی سی، در حدود ۳۶ هزار چینی با امنیت کامل از این کشور خارج شدند - از این رو، نه تنها مرکانتیلیسم شکلی از ملی‌گرایی یا ملی‌گرایی اقتصادی است بلکه صنعتی شدن نیز به خودی خود چنین نقشی را برعهده دارد. در طول تاریخ، هیچ ملتی را ندیده‌ایم که به هر نحوی در تلاش برای دستیابی به توسعه صنعتی و یا حفظ دستاوردهای توسعه صنعتی بوده ولی خواستار ملی‌گرایی به هر شیوه‌ای نبوده باشد. یکی از مثال‌های خوب در این زمینه، سخنرانی مشهور تئودور روزولت یکی از بزرگترین روسای جمهور آمریکا در دهم آوریل سال ۱۸۹۹ است یعنی زمانی که ایالات متحده آمریکا در حال نشان دادن قدرت رو به تزاید خود به عنوان یک ابرقدرت جهانی بود؛ در این سخنرانی، روزولت ادعا کرد که زندگی با شوق و حرارت نه تنها اشخاص بلکه کل کشور را نیز منتفع می‌کند. با این حال، او پشتیبان امپریالیسم به عنوان سبکی از زندگی با شوق و حرارت بود. یکی دیگر از مثال‌های خوب در این زمینه، سخنرانی جان اف کندی در ۲۰ ژانویه سال ۱۹۶۱ بود: «هموطنان عزیزم، نپرسید که کشورتان چه می‌تواند برای شما انجام دهد، بلکه پرسید که شما چه کاری می‌توانید برای کشورتان انجام دهید». برای آشنایی با ارتباط بین ملی‌گرایی و توسعه صنعتی یا سرمایه‌داری می‌توانید به منابع زیر نگاه کنید:

Liah Greenfeld, *Nationalism: Five Roads to Modernity* (Harvard University Press, 1992) and
 "The Spirit of Capitalism: Nationalism and Economic Growth" (Harvard University Press, 2001).

بنابراین، آزادی، مجانی نیست. یا اینکه آزادی همیشه، معنی‌دار نیست. این موضوع درست به این می‌ماند که برقراری قوانین راهنمایی و رانندگی در زمین‌های کشاورزی با آمدوشد اندک خودروها تقریباً بی‌معنی است؛ قوانین راهنمایی و رانندگی و محدودیت‌های سرعت هیچ معنایی برای رانندگان ندارد مگر اینکه چنین قوانینی به شدت تحمیلی و لازم‌الاجرا باشند.^۱ با این حال اجرای این قوانین نه تنها هزینه‌بر است بلکه می‌تواند یکی از منابع اصلی فساد باشد و بنابراین نیازمند هماهنگی اجتماعی پرهزینه و در مقیاسی عظیم است..

فساد در هر جامعه‌ای از جمله کشورهای صنعتی، دقیقاً در محل اتصال قانونگذاری و اجرای آن اتفاق می‌افتد اما نه به علت عدم رعایت حاکمیت قانون یا عدم وجود فصاحت و بلاغت لازم در قوانین برای مقابله با فساد. اگر دوست نداریم مردم در جوامع توسعه نیافته و به نام آزادی، آزادی عمل لازم برای کشتن، غارت، دزدی، شورش و تهدید و ارعاب را داشته باشند، نیروی سیاستگذاری شبه نظامی (همانند آنچه در ایالات متحده امریکای مدرن وجود دارد)، گامی ضروری است. اگر می‌خواهیم مردم در کشورهای در حال توسعه در دادگاه‌های تحت لوای حقوق بشر، به محاکمه عادلانه دسترسی داشته باشند، نیازمند هزینه کردن منابع مالی هنگفت برای استقرار نظام حقوقی پیچیده و مناسب و نیز نظام زندان با تعداد زیادی وکیل، همانند آنچه در ایالات متحده امریکا شاهد آنیم، هستیم.

دموکراسی یک مفهوم سیاسی مبتنی بر اصل رفاه است. اما مردم پیش از اینکه بتوانند رأی بدهند باید قادر به امرار معاش و سیر کردن شکم خود باشند. بنابراین حق زنده ماندن بر حق رأی دادن اولویت دارد. انگلستان به عنوان نخستین قدرت صنعتی جهان، تا سال ۱۹۲۸ یعنی زمانی که انقلاب صنعتی اول و دوم خود را پشت سر گذاشته و به کشوری ثروتمند مبدل نشده بود، موفق به ایجاد حق رأی همگانی در کشور نشده بود. امریکایی‌های آفریقایی تبار در دهه ۱۹۶۰ یعنی دیرزمانی بعد از اینکه ایالات متحده امریکا به بزرگترین قدرت تولیدی در جهان و به کشوری ثروتمند مبدل شده بود، هنوز هم برای احقاق حقوق خود در حال مبارزه بودند. قانون منع خشونت علیه زنان همین ۲۰ سال پیش یعنی در سال ۱۹۹۴ به قانون تبدیل شد و ۲۲۵ سال پیش یعنی سال ۱۷۸۹ که قانون اساسی ایالات

۱. یک مثال مرتبط در این زمینه، اعلامیه استقلال امریکا است که اظهار می‌داشت «ما این حقایق را آشکار و بدیهی می‌انگاریم: ایکه همه انسان‌ها برابر آفریده شده‌اند،» امریکا به مدت تقریباً ۲۰۰ سال پس از امضای این سند نتوانست به چنین باوری برسد یا آن را به اجرا درآورد. قانون حقوق مدنی سال ۱۹۶۶ نخستین قانونگذاری حقوق مدنی پیشنهادشده در تاریخ امریکا بود. مارتین لوتر کینگ مشهورترین رهبر در جنبش حقوق مدنی آفریقایی- امریکایی، در ۴ آوریل ۱۹۶۸ ترور شد، تقریباً ۲۰۰ سال پس از اینکه اعلامیه استقلال را کنگره قاره‌ای امریکا در ۴ ژوئای ۱۷۷۶ تایید کرد.

متحده امریکا متولد شد، چنین چیزی وجود نداشت. چرا؟ قدرت‌های سرمایه‌داری بزرگ جهان پس از دو جنگ جهانی خونین یعنی در نیمه نخست سده بیستم بود که توانستند به صحنه پایدار میان خود دست یابند- (که در مقایسه با کل تاریخ ۸ هزار ساله بشر معادل یک دقیقه از یک روز کامل است). از این رو برای قدرت‌های صنعتی مدرن و نظریه‌پردازان نهادی، پیشنهاد دموکراسی به عنوان پیش‌شرط اساسی توسعه اقتصادی، بدون طرح این پرسش که چطور دموکراسی با داشتن حق رأی همگانی، قادر به صنعتی کردن یک کشور در حال توسعه با تعداد بیشماری بی‌سواد و فقیر است، بسیار ساده‌انگارانه می‌نماید. آیا دموکراسی می‌تواند دولتی قدرتمند با شبکه‌های اداری پیچیده ایجاد کند تا بتواند جامعه پر از هرج و مرج و رفتارهای منفعت‌طلبانه متشکل از دهقانان بی‌سواد را سازماندهی کرده و از طریق ایجاد همکاری برای تولید مشترک، به فقر پایان بخشیده و با تقلب، غارت و شورش و خشونت مبارزه کند؟^۱

دموکراسی بدون صنعتی شدن و صنعتی شدن بدون وجود دولت قدرتمند، عقیم خواهد بود.^۲ همان‌طور که توماس و نورث (۱۹۳۷) در مقاله «ظهور جهان غرب» اشاره می‌کنند، نهادها چه به لحاظ شکل‌گیری و چه به لحاظ عملکرد، هزینه دارند و تنها زمانی ظهور می‌کنند که مزایای‌شان از هزینه‌های‌شان پیشی بگیرد.^۳ این منطق، هم نهادهای سیاسی و هم نهادهای اقتصادی را شامل می‌شود. «در جهانی که در آن حجم تجارت با توجه به تعداد اندک جمعیت، درآمد پایین و هزینه‌های بالای حمل و نقل محدود می‌گردد تجارت به شکلی نابسامان و بدون ساختار درمی‌آید. اما همین که حجم تجارت افزایش یابد، انگیزه بیشتری برای ایجاد نهادهایی که سبب تسهیل تجارت می‌شوند نیز بوجود می‌آید.»^۴ بریتانیای کبیر پس از سال ۱۸۶۰ یعنی زمانی که انقلاب صنعتی را به پایان رسانید

۱. اگر حتی یونان توسعه یافته در اروپا نمی‌تواند یک دولت قابل انتخاب کند تا بحران بدهی و مسائل رکود اقتصادی را از طریق همه‌پرسی حل و فصل کند، چگونه ملت‌های توسعه نیافته در آفریقا می‌توانند چنین کاری بکنند؟
۲. جنبش بهار عربی و پیامدهای اقتصادی- سیاسی پرهرج و مرج آن دلیلی زنده برای این ادله است. قابل تصور نیست که چین توانست بزرگترین سامانه ریلی پرسرعت جهان را در کمتر از ۱۰ سال بدون یک حکومت قوی بسازد. اما، وجود حکومت قوی برای صنعتی شدن موفقیت‌آمیز کافی نیست، چرا که به راهبردهای توسعه‌ای صحیح و سیاست‌های صنعتی مناسب نیز نیاز است. به علاوه، دموکراسی به شکل خودکار از صنعتی شدن پیروی نمی‌کنند، اما کارکرد مناسب دموکراسی نیازمند صنعتی شدن است.
۳. دقیقاً این تغییر توازن بین هزینه‌ها و منافع مقررات‌گذاری دولتی بود که در طول مرحله خیزش انقلاب صنعتی دوم آمریکا، به ظهور دولت مقررات‌گذار این کشور در سده‌های نوزدهم و بیستم منجر شد.
۴. گریگوری کلارک، ۲۰۰۷

و تولید انبوه را در هر دو حوزه صنایع سبک و سنگین ایجاد و به قدرتی جهانی در بخش تولید تبدیل شد یا به تعبیری دیگر، زمانی که منافع «تجارت آزاد» به عنوان یکی از اشکال نهادها از هزینه‌های آن پیشی گرفت، این نهاد را به‌طور کامل پذیرفت. امروزه چین نیز به همین دلیل و بیشتر از هر زمانی دیگر، به یکی از پشتیبانان تجارت آزاد تبدیل شده است.^۱

هرچه نهادها از جایگاه بنیادین‌تری در جامعه برخوردار باشند، هزینه ایجاد، اصلاح و تحکیم آنها نیز بیشتر است. بنابراین برای استقرار کامل آنها باید منتظر توسعه اقتصادی لازم بود. توسعه دموکراسی، حق رأی همگانی، توانایی بهره‌مندی و نیز تأمین منابع لازم برای پیاده‌سازی آن، تنها در جوامع صنعتی شده‌ای که بجای زمین و سرمایه، این نیروی کار است که به عنوان منبعی کمیاب در حوزه تولید بشمار می‌آید، امکان‌پذیر است. ارزش بازار بیمه عمر در هر کشوری نشان‌دهنده میزان رعایت حقوق بشر در آن کشور است. شکاف بیمه عمر بین کشورهای صنعتی و کشورهای مبتنی بر اقتصاد کشاورزی چند صد برابر است و وضعیت حقوق بشر نیز بین این کشورها همین شکاف عمیق را دارد. اما رابطه علیت از سمت نهاد حقوق بشر به توسعه صنعتی نیست بلکه کاملاً برعکس است. از این رو، نهادهای سیاسی تحمیلی یا تقلیدی از کشورهای توسعه یافته، نه تنها پیش‌نیاز توسعه اقتصادی کشورهای توسعه نیافته نیست بلکه پی‌ریزی این نهادها بی‌توجه به شرایط امکان‌شان، ممکن است به منبع جدیدی برای هرج و مرج، اختلالات اساسی و مانعی بر سر راه صنعتی شدن این کشورها تبدیل شود.^۲

۱. قانون دریانوردی سال ۱۶۵۱ کشتی‌های خارجی را از تجارت ساحلی در انگلستان منع کرده و بر اساس آن، همه کالاهایی که از قاره اروپا وارد سواحل این کشور می‌شد یا باید به وسیله یک کشتی انگلیسی حمل می‌شد یا این که کشتی مزبور باید به کشوری تعلق داشت که جزء کشورهای واردکننده از انگلستان بود. تمامی مبادلات تجاری بین انگلستان و مستعمرات آن یا باید توسط کشتی‌های انگلیسی و یا کشورهای مستعمره آن حمل می‌شد. قانون سال ۱۶۶۳ باری دیگر شمولیت قانون دریانوردی سال ۱۶۵۱ را با اعمال این پیش‌شرط که تمامی صادرات مستعمرات این کشور به اروپا می‌باید قبل از صادرات مجدد به اروپا، در یکی از بنادر انگلستان تخلیه شود، گسترش داد. این قانون تا سال ۱۸۶۰ یعنی زمانی که انگلستان اقدام به حذف آخرین بازمانده‌های عصر مَرکانتیلیسم و مقررات صنعتی و همچنین لغو تمامی انحصارها و تعرفه‌ها و آزادسازی مهاجرت و صادرات ماشین‌آلات و تجهیزات نمود، همچنان پابرجا بود.

۲. دوباره به سرنوشت کشورهای مصر و اوکراین فکر کنید که دموکراسی به پیش می‌رود تا زمانی که فروبریزد، دقیقاً چون که بنیان‌های اقتصادی و سازوکار اجرای قوانین وجود ندارد.

۳. البته که نهادها برای شکل‌دهی به انگیزه‌های اقتصادی، حائز اهمیت‌اند. اما نکته مهم این است که: اولاً، بین نهادهای کلان و نهادهای خرد تفاوت‌های بسیار زیادی وجود دارد. بنابراین نگاه دو سویه و سیاه و سفید به نهادها در قالب نهادهای سیاسی فراگیر و نهادهای سیاسی غیرفراگیر اشتباه است. تمامی نهادها در خود دو جنبه فراگیر بودن و غیرفراگیر بودن را دارند. ثانیاً، حتی اگر چنین دو سویه‌انگاری وجود داشته باشد، سیاست‌های مناسب اقتصادی برای رشد اقتصادی می‌تواند اغلب تحت

دموکراسی، دست نامرئی را بوجود نمی‌آورد و دست نامرئی، بازار آزاد را ایجاد نمی‌کند. بدون وجود بازار انبوه برای حمایت از تولید انبوه، چه کسی می‌تواند صدها میلیون نفر از مردم بیکار و تنگدست در کشورهایی چون افغانستان، مصر، عراق، لیبی، سوریه و اوکراین را مورد حمایت قرار داده و به آنها غذا بدهد؟

به نظر می‌رسید دنگ شیائوپینگ در دهه ۱۹۸۰ این منطق اقتصادی-سیاسی را به خوبی درک کرده بود و بر همین اساس نیز بنیان‌ها و زمینه‌های رویکرد کنونی رهبران سیاسی این کشور را پایه‌گذاری نمود. معنای تمامی توضیحات و شواهدی که در سطور پیشین ارایه شد این است که تا زمانی که هزینه‌های پایه‌گذاری و استقرار نهادهای دموکراتیک غربی برای چینی‌ها بالاتر از فواید آن است، نمی‌توان انتظار شکل‌گیری و استقرار این نهادها را در این کشور با سرعت و شیوه تجربه شده در کشورهای مزبور، داشت. با این حال، معنای این سخن این نیست که چین بدون استقرار دموکراسی، قادر به پیاده‌سازی و استقرار حاکمیت قانون و حقوق مالکیت خصوصی نیست؛ تجربه موفقیت‌آمیز کشورهایی چون ژاپن، کره جنوبی، تایوان، هنگ‌کنگ و سنگاپور در توسعه صنعتی و اقتصادی، دلالی محکم و ادله‌پسند برای استقرار حاکمیت قانون و حقوق مالکیت خصوصی پیش از استقرار دموکراسی ارایه می‌کند؛ تمامی این اقتصادها، از ثبات سیاسی و مزایای بی‌شمار نظم اجتماعی بوجود آمده از دوران صنعتی شدن خود بهره‌مند شده‌اند.

مهمتر اینکه، دموکراسی در سطح ملی اساساً با مفهوم دموکراسی در سطح خرد و درون سازمانی بسیار متفاوت است. شیوه‌ای که شرکت‌ها و موسسات اقتصادی برای مدیریت تولید و منابع انسانی خود مورد استفاده قرار می‌دهند اساساً با شیوه مدیریت و اداره نظام سیاسی کشور متفاوت بوده و دقیقاً این قابلیت‌های مدیریتی و اداری در سطح خرد است که برای بهره‌وری، انباشت ثروت و

نهادهای کلان فراگیر، طراحی شده و اجرایی شود. ثالثاً و مهمتر از همه، نهادها اغلب به صورتی درونزا برای تسهیل راهبردهای توسعه بلندمدت کشورها ایجاد می‌شوند. شکست یا موفقیت ملت‌ها عمدتاً به علت سیاست‌های اقتصادی و راهبردهای توسعه درست یا نادرستی است که طراحی کرده‌اند نه نهادهایی که برای تسهیل جاری‌سازی یک چنین راهبردهایی ایجاد کرده‌اند. به بیانی دیگر، نهادها علت راهبردهای توسعه نیستند بلکه این راهبردهای توسعه هستند که ضرورت نیاز به نهادهای مناسب و مرتبط را ایجاد می‌کنند. این ارتباط علی بین راهبردهای توسعه و نهادهای اقتصادی، موضوع جبر نهادی و چالش اصلاحات نهادی را زمانی که راهبرد توسعه ملی تغییر می‌کند، رد نمی‌کند. تجربه موفق توسعه چین نشان می‌دهد که دقیقاً چطور نهادهای کاملاً جدید به صورت تدریجی برای تسهیل راهبردهای تدریجی و پایین به بالای توسعه این کشور بعد از اصلاحات اقتصادی سال ۱۹۷۸، ظاهر شدند. همچنین، تجربیات ناموفق پیشین چین تحت نظام مائو نشان داد که چطور نهادهای برنامه‌ریزی متمرکز برای تسهیل راهبردهای توسعه جهش‌وار این کشور ظاهر شدند.

ملت‌سازی و توسعه اقتصادی (تشکیل شرکت‌ها با تولید انبوه، و بازارهای بزرگ با شبکه توزیع گسترده)، حائز اهمیت است. بسیاری از کشورهای در حال توسعه که نهادهای سیاسی دموکراتیک را به شکل نابالغ و زودرس در سطح کلان پیش از صنعتی شدن در سطح خرد انتخاب کردند، اغلب در اداره و اجرای موثر آنها شکست خورده و هزینه هنگفتی را بابت پیامدهای سیاسی و تنش‌های اجتماعی ناشی از کمبود و فقدان منابع و زیرساخت‌های سازمانی و سیاسی-اجتماعی لازم برای استقرار و پیاده‌سازی چنین نهادهایی، پرداخت کرده‌اند. دموکراسی با حق رأی همگانی، متعلق به دولت رفاه است. اما چطور یک اقتصاد مبتنی بر کشاورزی که حتی قادر به سیر کردن شکم مردمان خود نیست، می‌تواند از مزایای یک دولت رفاه بهره‌مند شود؟^۱

توسعه اقتصادی و صنعتی شدن نیازمند ثبات سیاسی و نظم اجتماعی به عنوان دو پیش‌نیاز ضروری، هستند چرا که برای بازارها، این اعتماد و ریسک‌های سیاسی-اجتماعی و امنیتی هستند که در مقایسه با ریسک مصادره، از اهمیت بیشتری برخوردارند؛ بدون وجود هر نوع نظم اجتماعی، سیاسی، ثبات امنیت و نیز اعتماد، هیچ اتفاقی در بازار نخواهد افتاد. اما تحمیل دموکراسی سیاسی مدرن به جوامع کشاورزی از طریق انقلاب، بعید است به چنین ثبات و نظم اجتماعی بینجامد بلکه چنین دموکراسی‌های القاء شده نابالغی فقط مایل به لفاظی‌های بدون محتوا هستند. انتخابات آزاد، به علت نبود منابع و ظرفیت‌های اداری لازم برای اجرا و پیاده‌سازی دموکراسی، بیشتر به خرید و فروش رأی و فساد و تقلب منجر خواهد شد. اگرچه صنعتی شدن چنین مبتنی بر دموکراسی سیاسی نیست اما این توسعه بر پایه حکومت مناسب و بجا، راهبرد مناسب توسعه و تصمیمات درست سیاسی

۱. رییس‌جمهور اوگاندا، یووری موسونی در مصاحبه خود با روزنامه *فایننشال تایمز* در خصوص وام‌های جدید کشور چین به این کشور برای دو طرح نیروگاه ۶۰۰ و ۱۸۸ مگاواتی و نیز یک خط آهن که کامپالا، پایتخت اوگاندا را به کنیا، سودان جنوبی و منطقه نفت‌خیز غرب رود نیل که هم مرز با جمهوری دموکراتیک کنگو است، متصل می‌کند، چنین گفت: «زمانی که در خصوص این وام‌ها با نمایندگان بانک جهانی صحبت می‌کردم واقعاً برآشفته شدم. آنها در مورد بسیاری از مسائل از جمله تعدیل ساختاری صحبت می‌کردند اما به هیچ وجه درکی در خصوص مسائل اساسی ما از جمله وضعیت زیرساخت‌ها و زیربنای نداشتند. چطور می‌توان بدون داشتن نیروی برق، اقدام به اجرای سیاست‌های تعدیل ساختاری کرد؟» طبق اظهار نظر موسونی، چین دقیقاً به این مسئله آگاه بود و این کشور نه تنها به خاطر قابلیت‌های مالی خود بلکه به علت اجتناب از مداخله در امور داخلی دیگر کشورها، شریکی مطلوب برای مشارکت در پروژه‌های زیربنایی اوگاندا بشمار می‌آید. او کسانی را که در غرب به دنبال تحمیل قوانینی با تمرکز و تأکید بر حقوق همجنس‌گرایان بر کشور اوگاندا هستند محکوم کرد. «آنها جدی نیستند... بلکه بیشتر بذله‌گو هستند. آنها مسبب اشتباهات‌اند. شما نمی‌توانید ارزش‌های طبقه متوسط را بر یک جامعه پیشاصنعتی تحمیل کنید. چطور می‌توانید دهقانان را متقاعد به داشتن ارزش‌های طبقه متوسط کنید؟ آنها فقط دهقان‌اند. بسیاری از آنان به دوره پیشاسرمایه‌داری تعلق دارند. چطور می‌توانید به آنها ارزش‌هایی از قبیل لیبرالیسم را بقبولانید؟» (فایننشال تایمز، ۲۱ اکتبر ۲۰۱۴)

مبنی بر حفظ نهادهای سیاسی موجود کشور و در عین حال، تعدیل و اصلاح هسته سیاست‌های اقتصادی این نهادها و ایجاد سازمان‌های کارآمد اقتصادی در سطح خرد، پایه‌ریزی شده است. حذف انقلابی نهادهای سیاسی موجود که در سه تجربه پیشین چین در جهت صنعتی شدن نیز شاهدش بودیم، راهبرد درستی نبود. کشور چین تا پیش از سال ۱۹۷۸ و در ۱۲۰ سال پیش از آن، بارها و بارها از چنین سیاست‌های بی‌پروایانه و راهبردهای بالا به پایین بهره برده بود اما هر بار به جنگ‌های خونین قدرت، ترور، کودتاهای نظامی و منازعات حزبی بی‌پایان داخلی ختم شد. در دوره آشفتگی، چین تحت لوای تجارت آزاد و تاکتیک «تفرقه بینداز و تصرف کن»^۱ به طعمه سهل‌الوصول قدرت‌های صنعتی امپریالیست مبدل شده بود.

هماهنگی و سازماندهی مردم (اتحاد و یکپارچگی) پیش‌نیاز رقابت است. این موضوع نه تنها در مورد شرکت‌ها بلکه در مورد ملت‌های در حال توسعه نیز مصداق دارد. کشورهای کمونیستی سابق اروپای شرقی و روسیه، پس از معرفی و پذیرش دموکراسی و راهبرد شوک درمانی به عنوان راهبرد صحیح صنعتی شدن، از جنبه اقتصادی سقوط کردند چرا که این سازمان‌های سیاسی-اجتماعی را که وجودشان برای صنعتی شدن و پایه‌ریزی نهاد بازار ضروری بود، به کلی نابود کرده بودند. اما چین سازمان‌های سیاسی-اقتصادی پیشین خود را که تحت نظام مائو بنا شده بود حفظ کرد و از مزایای عظیم این نهادها در جهت ایجاد بازاری ملی و بسیج جمعیت قابل توجه نیروی کار این کشور بهره برد.^۲

1. divide and conquer.

۲. موقعیت ژاپن و آلمان پس از جنگ اساساً متفاوت بود. هر دو کشور پیش از جنگ جهانی دوم نه تنها تحت نظام بازار پیشرفته کاملاً صنعتی شده قرار داشتند بلکه کارآفرینان آنها پیش از جنگ نیز دارای تجربه‌های طولانی در رابطه با ایجاد بازار و خودسازماندهی در محیطی با حق مالکیت خصوصی بودند. جنگ تنها باعث ویرانی سرمایه‌های مشهود آنها شد اما سرمایه‌های سازمانی نامشهود آنها بدون هر نوع نقصانی دست‌نخورده باقی مانده بود. پس از گذشت حدود نیم سده از تجربه برنامه‌ریزی متمرکز، کشورهای کمونیستی سابق، به طور کامل بازار و سرمایه سازمانی خود را از دست دادند. مجموعه صنعتی به شدت تخصصی شده با نظام برنامه‌ریزی متمرکز این کشورها عملاً غیرقابل تعویض و اصلاح بود چرا که این کشورها دهه‌ها و یا حتی سده‌ها فرصتی را که برای تهییج بازار تولید انبوه خود در اختیار داشتند، بدون درگیر کردن و مشارکت دادن دولتی قدرتمند در این فرآیند و بدون دنباله‌روی راهبردهای توسعه مشخص سپری کرده بودند. بهترین راهبرد جایگزین توسعه برای کشورهای اروپای شرقی و روسیه در اواخر دهه ۱۹۸۰ و اوایل دهه ۱۹۹۰ شاید یک رویکرد دوگانه شبیه رویکردی بود که چین در دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ برای آزادسازی بازار خود بکار گرفت. (مثلاً نگاه کنید به لائو، قیان و رولاند، ۲۰۰۰، «رویکرد دوگانه چین برای مرحله گذار»)

Lau, Qian, and Gerard. "Reform Without Losers: An Interpretation of China's Dual-Track Approach to Transition."

اما چنین رویکردی تنها در صورت وجود دولتی مقتدر و صبور دارای چشم‌انداز با قدرت متمرکز و کارایی اداری لازم، قابل پیاده شدن است که بتواند در برابر وسوسه اجماع واشنگتن و شوک درمانی مقاومت کند.

نظریه‌های نهادگرایی (مثل عجم‌اوغلو و رابینسون، ۲۰۰۵ و ۲۰۱۲) در تلاش هستند تا اجماعی جهانی در خصوص اینکه دموکراسی، حقوق مالکیت خصوصی، حاکمیت قانون و دسترسی آزاد به قدرت سیاسی، پیش‌شرط (یا حتی علل اصلی) توسعه اقتصادی جهان غرب و به ویژه انقلاب صنعتی بریتانیا از سده شانزدهم تا نوزدهم بوده است؛ پس از استقرار این نهادها، بازارهای آزاد از طریق دست نامرئی می‌توانند به طرز شگفت‌انگیزی، اقتصادهای ضعیف و توسعه نیافته را وارد فرآیند انقلاب صنعتی کنند. در واقع، این افسانه بر پایه افسانه دیگری شکل گرفته است که پیش‌تر توسط نئولیبرالیسم بوجود آمده بود؛ اینکه آزادی اقتصادی و تجارت آزاد راز موفقیت بریتانیا در توسعه صنعتی در اواخر سده هجدهم و اوایل سده نوزدهم بود. واقعیت امر این است که حقوق مالکیت خصوصی و تجارت آزاد، هر دو در تمدن‌های کهن و باستانی مثل مصر، یونان، چین و هند وجود داشته‌اند اما به انقلاب صنعتی منجر نشد. دموکراسی و حاکمیت قانون پیامدهای صنعتی شدن بشمار می‌آیند نه علت آن. علاوه بر این، تولید انبوه سرمایه‌داری به لحاظ تاریخی تنها با حضور قدرتمند دولت و اجرای سیاست‌های تجاری مناسب برای ایجاد بازارها و موفقیت در محیط به شدت رقابتی بین‌المللی بر سر تولید ثروت، قدرت، کنترل و عزت و افتخار، میسر شده است.^۱

۱. طبق نظر مورخ اقتصادی مکلاسکی: «عجم‌اوغلو در ارائه جزئیات تاریخی به شکل عجیبی اشتباه کرده است.» (D. McCloskey, 2010, p. 322) برخی حقایق تاریخی؛ اولاً، نهادهای سیاسی واقعاً فراگیر به لحاظ تاریخی در کشورهای توسعه یافته کنونی تا سده بیستم یعنی زمانی که از صنعتی شدن بیشتر این کشورها سال‌ها سپری شده بود، شکل نگرفتند؛ به عنوان مثال، حق رأی همگانی در استرالیا در سال ۱۹۶۲، در بلژیک در سال ۱۹۴۸، کانادا در سال ۱۹۷۰، فرانسه در سال ۱۹۴۶، آلمان در سال ۱۹۴۶، ایتالیا در سال ۱۹۴۶، ژاپن در سال ۱۹۵۲، پرتغال در سال ۱۹۷۰، سوئیس در سال ۱۹۷۱، انگلستان در سال ۱۹۲۸ و ایالات متحده آمریکا در سال ۱۹۶۵ بدست آمد. بعد از رسیدن به دموکراسی، در این کشورها، خرید رأی و تقلب در انتخابات بسیار رایج شد. ثانیاً، وضعیت حقوق مالکیت در کشورهای توسعه یافته کنونی چندان وضع بهتری به لحاظ میزان حمایت و پشتیبانی، نسبت به دوران صنعتی شدن و حتی دوران پیشاصنعتی آنها و یا نسبت به برخی از کشورهای در حال توسعه کنونی، ندارد. برای مثال، حصارکشی زمین در انگلستان، حقوق مالکیت مشترک زمین‌های مشاع را نقض می‌کرد. وضع حقوق برای افرادی که زمین‌های بایر را حاصلخیز می‌کردند، نقشی حیاتی در توسعه غرب آمریکا داشت اما این حقوق، حقوق مربوط به مالکین کنونی این اموال را نقض می‌کرد. در سال ۱۸۶۸، دادگاه عالی پنسیلوانیا حق مالکیت زمین‌داران را با ادعای دسترسی به آب تمیز برای صنعت در حال رشد ذغال سنگ، از بین برد. به همین ترتیب، اصلاحات ارضی در ژاپن، کره و تایوان پس از جنگ جهانی دوم، حقوق مالکیت مالکین زمین‌ها را نقض کرد. «آنچه در واقع برای توسعه اقتصادی اهمیت دارد حمایت از حقوق مالکیت بدون توجه به سرشت دارایی مدنظر نیست بلکه مهم این است که کدام حقوق مالکیت تحت چه شرایطی باید مورد حمایت قرار گیرد یا نگیرد.» (Ha-Joon Chang, 2003, p. 83) دقیقاً به این علت انقلاب صنعتی در فرانسه چندین دهه با تأخیر همراه شد که دارایی‌ها در این کشور به شدت مورد حمایت بودند: «پروژه‌های آبیاری سودآور به این علت در پروانس (پایتخت آن زمان کشور) انجام نمی‌شدند که برخورد فرانسوی‌ها

با مسائلی اینچنین که اجرای آنها گاهی مستلزم نقض حقوق مالکیت مالکین بود، هیچ شباهتی به رفتارهای پارلمان بریتانیا نداشت. (Robert Allen, 2009, p. 5) ثالثاً حاکمیت قانون (مانند قانون قراردادهای، قانون شرکت‌ها، قانون ورشکستگی، قانون رقابت، قانون ارث، قانون مالیات، قانون مقررات‌گذاری بر زمین، قانون مالکیت معنوی، قوانین به حسابرسی مالی و افشاء اطلاعات و ...) در بسیاری از کشورهای توسعه یافته کنونی تا قبل و حتی در طول دوران انقلاب صنعتی آنها، یا هنوز وجود خارجی نداشت و یا در صورت وجود نیز بسیار ضعیف عمل می‌شد. برای بسیاری از این کشورها، حتی تا سال‌های آغازین ورود به سده بیستم و تا پایان تجربه انقلاب صنعتی دوم، کیفیت اجرای قوانین، چنگی به دل نمی‌زد. (See Ha-Joon Chang, 2003, pp. 71–123)

فصل ششم

مطالعه موردی یونگ لیان؛

«از روستای فقیر تا تبدیل شدن به شهر مدرن فولاد»

فصل حاضر به ارائه مطالعه موردی یکی از روستاهای برجسته چین اختصاص دارد که نمونه بسیار خوبی از فرآیند صنعتی شدن این کشور است. پیش از ورود به جزییات مربوطه، لازم است در ابتدا مروری مختصر بر برخی از نکات کلی نظری ارائه شده در فصول گذشته، داشته باشیم.^۱ اولاً، همان‌طور که اشاره شد، اهمیت صنعتی شدن اولیه در روستاهای چین، با اهمیت صنعتی شدن اولیه در بریتانیا یکی است. به‌ویژه اینکه، این مرحله نخست صنعتی شدن (هم در چین، در بریتانیا و...) همان مرحله فعال‌سازی برای شروع انقلاب صنعتی و گامی مهم جهت گذار از اقتصاد کشاورزی به اقتصاد تولید انبوه بشمار می‌آید؛ این گام برای رفع دو چالش اساسی بسیار ضروری است: (۱) چالش نفرین امنیت غذایی و دام‌مالتوس و (۲) چالش هزینه‌های به شدت بالای ایجاد بازار انبوه با هدف حمایت از تقسیم کار، تخصصی‌سازی و تولید انبوه کالاها.

به دیگر بیان، با وجود تفاوت آشکار بین نهادهای سیاسی چین مدرن و بریتانیای کبیر سده هجدهم، هر دو کشور به چند دلیل، نیازی مبرم به شروع و پشت سر گذاشتن فرآیند صنعتی شدن اولیه داشتند؛ (۱) نخستین دلیل، پیامدهای مثبت این فرآیند در بهبود کارایی بخش کشاورزی از مسیر تشویق و رونق تولیدات تجارت- بنیان در این بخش، متنوع‌سازی محصولات کشاورزی، تخصصی شدن نیروی کار و افزایش نرخ بهره‌برداری از آن (با استفاده از اوقات فراغت کارگران در شب‌ها و نیز فصول سخت سال

۱. داستان موفقیت روستای یونگ‌لیان سال‌های سال است توجه تعداد بیشماری از رسانه‌های چین را به خود جلب کرده و داستان‌های آن را در بسیاری از کتاب‌ها شنیده‌ایم. مطالب فصل حاضر نیز بیشتر برگرفته از (Xin 2004) است.

و اجازه دادن به زنان و کودکان برای خروج از زمین‌های کشاورزی و استقرار در کارگاه‌ها) و مهم‌تر از همه، افزایش درآمد کشاورزان بدون به خطر انداختن امنیت غذایی مردم، بود. (۲) دلیل دوم، تأثیری بود که این فرآیند در آموزش و انتقال جمعیت دهقانی به صنایع کاربر اولیه و به تعبیری دیگر، در ایجاد ارتش ذخیره برای انقلاب صنعتی، داشت. (۳) سومین دلیل، ایجاد و عمق‌بخشی به بازار انبوه (افزایش قدرت خرید جمعیت دهقانی) به عنوان پیش‌نیاز استقرار نظام تولید در سراسر کشور بود. (۴) این فرآیند به کاهش محدودیت‌های مالی و فنی ورود به بازار کالاهای تولیدی انجامید و با در اختیار قرار دادن زمین‌های ارزان قیمت و پرهیز از هزینه‌های جابجایی و انتقال نیروی کار و در پایان، تسهیل انباشت سرمایه اولیه، هزینه‌های هنگفت سرمایه‌گذاری را کاهش داد. (۵) همچنین، فرآیند صنعتی شدن اولیه به تشویق و بهبود تخصص‌گرایی منطقه‌ای و درون حکومتی، تجارت بین‌الملل بر پایه مزایای نسبی منطقه‌ای، توسعه بازارهای داخلی و بین‌المللی و انباشت پس‌اندازهای ارزشمند (با ذخایر خارجی) مورد نیاز برای اختراع یا واردات فن‌آوری‌های پیشرفته، کمک شایانی کرد. (۶) این فرآیند موجب تأمین درآمدهای مورد نیاز دولت برای توسعه زیرساخت‌های منطقه‌ای شد. (۷) این فرآیند از طریق فرآیند «یادگیری حین انجام دادن» و «تخریب خلاق» سبب پرورش کارآفرینان، مهندسی و دیگر نیروهای ماهر شد. (۸) و در نهایت اینکه فرآیند صنعتی شدن اولیه به فراهم شدن شرایط لازم برای شکل‌گیری بازاری گسترده در سرتاسر کشور و نظام توزیع تجاری، زنجیره تأمین، خوشه‌های صنعتی و بالاخره، آماده‌سازی اقتصاد کشور برای دوران تولید انبوه (یا به تعبیری دیگر، همان انقلاب صنعتی) کمک کرد.

ثانیاً، صنعتی شدن اولیه در چین با سرعت و مقیاس بی‌سابقه‌ای رخ داد که علت اصلی آن اصلاحاتی بود که در دوران مائو و پیش از شروع اصلاحات اقتصادی دنگ شیائوپینگ، در این کشور شروع شده و سبب تقویت روح جمعی، سرمایه اجتماعی همکاری و تعاون و ایجاد زیرساخت‌های بخش کشاورزی در پهنه وسیعی از مناطق روستایی و فقیرنشین این کشور شده بود. بنابراین در سال ۱۹۷۹ یعنی زمان شروع اصلاحات اقتصادی دنگ شیائوپینگ، کشاورزان چینی با موضوعاتی همچون کارهای جمعی، همکاری در اموری فراتر از فعالیت‌های خانوادگی و نیز ایجاد کارگاه‌ها و سازمان‌های کوچک آشنا شده بودند. بدین ترتیب، فرآیند صنعتی شدن اولیه در چین، بدون این سرمایه اجتماعی (اعتماد اجتماعی، ایجاد نهادهای جمعی از طریق اصلاحات ارضی، مالکیت جمعی زمین، ارائه خدمات عمومی از قبیل بهداشت و درمان و آموزش‌های عمومی، ایجاد نظام‌های محلی آبیاری و شبکه‌های جاده‌ای و

شکل‌گیری دولت‌های متمرکز و به شدت خودمختار و مستقل در سطح روستاها و شهرستان‌ها با هدف حفظ ثبات اجتماعی و تشویق همکاری‌های اجتماعی) به هیچ وجه نمی‌توانست پایان خوشی داشته باشد. همین موضوع در مورد تسهیلات اعتباری و تولید مشترک مبتنی بر تقسیم کاری که فراتر از سطح خانواده‌ها و بر پایه دیگر نسبیت‌ها و هویت‌های جمعی روستایی شکل گرفته بود نیز مصداق دارد. در حقیقت، با وجود تثبیت حقوق مالکیت خصوصی در خصوص زمین‌ها و وجود قراردادهای قابل انتقال زمین در دوران سلسه چینگ و حکومت جمهوری در چین، فقدان اعتماد اجتماعی و روح جمعی (و همچنین نبود دولتی که نقش رهبر را در ایجاد بازارها بازی کند) یکی از کلیدی‌ترین دلایل شکست این حکومت‌ها در صنعتی شدن و پشت سر گذاشتن فرآیند توسعه صنعتی اولیه در مناطق روستایی این کشور در آن زمان بشمار می‌آید.

ثالثاً، نباید فراموش کرد که هم دولت‌های محلی و هم دولت مرکزی تحت رهبری قدرتمند دینگ شیائوپینگ، نقشی اساسی در تسهیل چنین انتقال‌ها و تحولات شگرف داشته‌اند. توسعه صنعتی در چین به شدت بر توانایی‌های دولت- که به تعبیری از آن به عنوان «ظرفیت دولت» نام برده می‌شود- برای شکل‌گیری بازارهای داخلی و دسترسی به بازارهای بین‌المللی- در حوزه کالاهای نهایی و مواد خام- بدون از دست دادن ثبات مالی این کشور، وابسته است. دولت چین به دلیل نقش مهمی که در تسهیل چالش‌های مرتبط با وسعت سرزمینی، همچون فقر، انزوای بین‌المللی، نبود ثبات سیاسی و یک طبقه قدرتمند و بزرگی از تجار، داشت، از جایگاه ویژه‌ای در فرآیند توسعه صنعتی این کشور برخوردار است. در حقیقت، بسیاری از کارآفرینان نسل اولی این کشور، پس از سال‌های ۱۹۷۸ و از درون دولت‌های منطقه‌ای و محلی (حتی در سطح روستاها) سربرآوردند. این پیشرفت از جایگاه کارگزار دولتی به جایگاه کارآفرین، اهمیتی بسیار زیاد در مطالعه موردی ما در فصل حاضر دارد.

همان‌طور که از عنوان فصل نیز پیداست، مطالعه موردی ما داستان پیشرفت روستای یونگ لیان است که روزگاری یکی از فقیرترین روستاهای موجود در سواحل شرقی چین بشمار می‌آمد. سه دلیل اصلی برای انتخاب این روستا به عنوان یکی از مهمترین نمونه‌های توسعه صنعتی در چین وجود دارد؛ دلیل نخست، قرابت بسیار زیاد مراحل پیشرفت این روستا با مراحل توسعه خود کشور چین است به شکلی که مطالعه و شناخت تحولات این روستا می‌تواند نمونه بسیار خوبی برای شناخت و درک توسعه کشور چین باشد. این روستا موفق شد مراحل صنعتی شدن خود را در یک دوره حدوداً ۲۰ ساله بین سال‌های ۱۹۷۸-۲۰۰۰ به پایان برساند. همچنین مرحله صنعتی شدن اولیه و انقلاب صنعتی نخست در

این روستا خیلی زود به اتمام رسید و در سال ۲۰۰۰ با پشت سر گذاشتن انقلاب صنعتی دوم، وارد مرحله دولت رفاه شد. دلیل دوم، شباهت این روستا به یک شرکت بزرگ در حال توسعه و پیشرفت است. لازم به ذکر است که به علت تخریب خلاق شدید در این کشور، بسیاری از شرکت‌ها نتوانستند چنین استمراری را تجربه کنند و تغییرات این شرکت‌ها به مراتب سریع و قابل توجه بوده است؛ شرکت‌هایی که در طول دوران انقلاب صنعتی اول و دوم ظهور یافته بودند، حتی شبیه شرکت‌های صنعتی شدن اولیه نیز نبودند. روستاهایی که در دهه ۱۹۸۰ رونق یافته بودند، بیشتر آنها در دهه ۱۹۹۰ با رکود مواجه شده و کارگران و دهقانانی که از همین شرکت‌های روستایی تازه تأسیس، پشتیبانی می‌کردند به کارگران مهاجری تبدیل شده بودند که در دیگر شهرهای بزرگ در کارخانه‌هایی که به تولید انبوه رسیده بودند، مشغول بکار بودند. اما روستای یونگ لیان در نوع خود موردی ویژه بشمار می‌آید. هر چند صنعت کلیدی این روستا هم اکنون صنعت فولاد است نه صنعت نساجی، ولی داستان تحول این روستا هنوز هم بسیار آموزنده و شگفت‌آور است. بالاخره اینکه، به علت سرعت بمراتب بیشتر فرآیند توسعه این روستا در مقایسه با کل فرآیند توسعه چین، شناخت و درک تحولات آن می‌تواند تصویر خوبی از آنچه چین در دو دهه آتی تجربه خواهد کرد، به ما ارائه دهد.

یونگ‌لیان در زبان انگلیسی به معنای «وحدت دائمی»^۱ است. این روستا در شهرستان سوژو^۲ در استان جیانگ‌سو^۳ در سواحل شرقی چینو در نزدیکی دهانه رودخانه یانگ تسه واقع شده است.^۴ این روستا در سال ۱۹۷۰ درست در اواسط دوران انقلاب فرهنگی مائو و تحت جنبش احیای سرتاسری زمین‌ها و مهاجرت نیروی کار به این بخش، ایجاد شد. تحت نظارت دولت محلی، هزاران نفر از کشاورزان به تأسیس روستای یونگ‌لیان بر پایه خانه‌های گلی، نظام‌های اولیه آبیاری، تخلیه زمین‌های باتلاقی و تالاب‌های غوطه‌ور در آب و آماده‌سازی آنها جهت کشت، مشغول شدند. زمانی که احیای زمین‌ها در این منطقه به پایان رسید، ۲۵۵ خانوار از روستاهای همسایه به این منطقه مهاجرت کردند و در سال ۱۹۷۱ و با جمعیتی برابر ۶۹۲ نفر این روستا ایجاد شد.

احیای زمین، پروژه سرمایه‌گذاری پیچیده‌ای است که مهندسی آن نیز بسیار چالش‌برانگیز است

1. permanent unification
2. Suzhou
3. Jiangsu

۴. جیانگ‌سو استانی کوچک ولی پرجمعیت بشمار می‌آید که از شمال با شاندونگ و از غرب با آنهویی و از جنوب با ژجیانگ و شانگهای هم مرز است و دارای خط ساحلی به طول ۶۲۰ مایل در امتداد دریای زرد می‌باشد. یونگ‌لیان در بخش جنوبی استان یعنی جایی که رودخانه یانگ تسه از آن عبور می‌کند، واقع شده است.

اما احیای زمین‌ها در این منطقه در دهه ۱۹۷۰ به علت نبود فن‌آوری‌های مدرن امروزی بسیار سخت و پیچیده‌تر بود. تنها ابزارهای دست‌ساز بشر در دسترس بود و انجام چنین پروژه‌های نیازمند کار تیمی و هماهنگ هزاران خانوار روستایی بود. بالاخره پس از یک سال کار سخت (بیشتر نیز در طول فصل زمستان، یعنی زمانی که زمین‌ها بایر بود) کشاورزان حدود ۶۷ هکتار زمین را احیا کردند.

شرایط طبیعی ضعیف و جاری شدن مکرر سیلاب، این روستا را در طول تاریخ کوتاه‌مدت هفت ساله خود تا پیش از شروع اصلاحات اقتصادی سال ۱۹۷۸ بدبخت کرده بود. روستاییان در فقر شدید زندگی می‌کردند. زمین‌های زراعی در روستای یونگ‌لیان حدود ۱ مو یا ۶۶۰ متر مربع به ازای هر نفر بود در حالی که این میزان برای هر نفر چینی در آن سال‌ها برابر ۸۰۰ متر مربع و برای هر آمریکایی ۸ هزار و ۳۰۰ متر مربع بود. هیچ خانواری خانه آجری یا سنگی نداشت؛ همان‌طور که اشاره شد، دیوار خانه‌ها از گل خشک و سقف آنها از کاه و گل ساخته شده بود. در برخی از مقاطع زمانی، روستاییان تنها می‌توانستند ۲ وعده در روز غذا بخورند و توانایی مالی آنها در حد یک سوپ برنج بدون سبزیجات تازه و گوشت بود. در سال‌های خوب، در هر سال یک مرتبه آن هم در بهار چینی‌ها که جشن برگزار می‌شد، گوشت خوک مصرف می‌شد. در نتیجه، روستای یونگ‌لیان یکی از فقیرترین و کوچک‌ترین روستاهای موجود در کشور بشمار می‌آمد که در سال‌های ۱۹۷۸-۱۹۷۱ درآمد قابل تصرف سرانه آن بین ۶۰ تا ۷۰ یوان (۱۰ دلار آمریکا) بود. اگرچه تولید محصولات کشاورزی در یونگ‌لیان در آن دوره به طور پیوسته در حال افزایش بود ولی جمعیت نیز با سرعت مشابهی افزایش می‌یافت (حدود ۲٫۶ درصد در سال) به طوری که از ۶۹۲ نفر در سال ۱۹۷۱ به ۸۰۹ نفر در سال ۱۹۷۷ رسید و در نتیجه آن، درآمد سرانه به سختی تغییر می‌کرد.

در پایان نیز، حذف فقر و ریشه کن کردن آن به یکی از مهمترین وعده‌های کمونیسم مبدل شد و به هدف اصلی جنبش «کشاورزی اشتراکی جدید» مائو تبدیل شد. اما آنچه از سال ۱۹۴۹ به بعد در مناطق روستایی چین دچار تغییراتی شگرف شد عبارت بودند از: میزان جمعیت، امید به زندگی، و افزایش حجم سیستم‌های آبیاری با فن‌آوری ساده و شبکه‌های جاده‌ای روستا به شهر در تمامی روستاها و کل کشور بود. در طول فصل‌های مناسب، هر ساله دولت‌های محلی واقع در روستاها با هدف افزایش کارایی بخش کشاورزی، کشاورزان را برای ساخت جاده‌ها، سدها، کانال‌های آبیاری و دیگر زیرساخت‌های مورد نیاز- هر چند از طریق ابزارهای ابتدایی و با کیفیت بمراتب اندک - سازمان‌دهی می‌کردند.

اما با وجود تمامی این تلاش‌های هماهنگ، استانداردهای زندگی کشاورزان در سرتاسر چین در طول سال‌های ۱۹۴۹ تا ۱۹۷۸ به ندرت تغییر کرد. اشتباه اصلی در کجا بود؟ کدام تلاش‌های دولت برای خروج این جمعیت رو به افزایش از دام مالتوس اشتباه بود؟ آیا علت اصلی فساد و گروه‌های دینفع خاصی بودند که دولت را به قبضه درآورده بود؟ آیا حضور پررنگ دولت در امور و نهادهای بهره‌کش و غیرفراگیر، عامل اصلی افزایش فقر و عدم خروج کشور از دام فقر بود یا به همان شکلی که رویکردهای نهادگرا ادعا می‌کردند، نبود حقوق مالکیت خصوصی و حاکمیت قانون ریشه اصلی تمامی مشکلات بود؟

بر پایه سوابق دقیق تاریخی، مستندات و مصاحبه‌های گسترده‌ای که در طول دهه ۱۹۹۰ به وسیله پژوهشگران با روستاییان یونگیان انجام شده است^۱ هیچ یک از عوامل مورد اشاره، دلیل این وضعیت بشمار نمی‌آیند؛ اولاً، خانواده‌هایی که در سال ۱۹۷۰ برای نخستین بار به شکل داوطلبانه تصمیم به نقل مکان به روستای یونگیان گرفته بودند تحت نظام یارانه‌ای دولتی قرار داشتند: هر مهاجر حدود نیمی از ارزش درآمد سالیانه خود را برای پوشش هزینه انتقال و مهاجرت دریافت می‌کرد و نیمی دیگر از ارزش درآمد سالیانه خود را تحت عناوین مختلف، از جمله مزایای اجتماعی، دریافت می‌کرد.

ثانیاً، در دوره ۷۸-۱۹۷۰ روستای یونگ لیان برای پروژه‌های زیربنایی مختلفی که در حوزه عمومی تعریف شده بود، نسبت به سایر روستاها، تسهیلات ارزان قیمت‌تر و بهتری از بانک‌های محلی دریافت می‌کرد. این تسهیلات و یارانه‌ها بیشتر از تمامی کوپن‌های غذایی، تخفیف‌ها و دیگر یارانه‌هایی بود که تحت عنوان بهره‌وری پایین و کم بازده زمین‌های کشاورزی به سایر روستاهای همسایه و غیرهمسایه پرداخت می‌شد. در نتیجه، بدهی عمومی انباشته این روستا در سال ۱۹۷۸ به حدود ۶۰ هزار یوان رسیده بود که هزار برابر میانگین درآمد سالیانه روستا یا ۲۰۰ درصد کل تولید سالیانه روستای یونگ لیان بود. از این رو، روستای یونگ لیان بجای اینکه تحت فشار مالیات‌های شدید دولتی و نهادهای بهره‌کش قرار گرفته باشد، به شدت تحت پشتیبانی‌های یارانه‌ای دولت قرار گرفته بود.

دلیل سوم به موضوع انتخاب رهبران محلی برمی‌گردد. چرا که رهبران محلی روستاها بیشتر به شکلی دموکراتیک انتخاب می‌شدند و از آن روزگاران سخت تا به امروز نیز به شدت مورد احترام و تحت پشتیبانی روستاییان قرار داشته‌اند. سوابق و مستندات دریافتی از این روستا نشان می‌دهد که بسیاری از رهبران روستای یونگ لیان از سال ۱۹۷۰ دارای چهره‌ای کاریزما بوده و اغلب چهره‌هایی معنوی و اخلاقی و دارای روحیه و مهارت‌های ارتباطی قوی بودند. این افراد با اینکه درآمد مشابهی با سایر ساکنین روستا دریافت می‌کردند، هم در تعداد بیشتر و هم ساعات طولانی‌تری را مشغول به کار بودند.

۱. به عنوان مثال نگاه کنید به Xin, 2004

چهارمین دلیل این که علت دام فقر در یونگ‌لیان نبود مالکیت خصوصی بر زمین نبود. بلکه همان‌طور که نشان خواهیم داد، دام فقر این روستا به علت سیاست‌های نادرست اقتصادی دولت مرکزی و نبود بازار و پایه‌گذاران آن (تجارت مبتنی بر بازار، تولید و بازرگانی) بود. در یک محیط با نظام برنامه‌ریزی اقتصادی متمرکز، روستا به عنوان یک هویت واحد و تک‌تک خانوارهای این روستا، دارای اختیارات و آزادی‌های لازم برای تصمیم‌گیری در مورد موضوعات اقتصادی روزانه خود و کسب سود نبودند.

از آنجا که تنها راه برای اندازه‌گیری کارایی یک شرکت یا یک فعالیت گروهی (هرچند به صورت ناقص) همان سودهای بازاری است (حتی اگر سودها آلوده به نوسانات قیمتی و سفته‌بازی باشد) تنها معیار اندازه‌گیری کارایی که همان نفع شخصی افراد از فعالیت‌های اقتصادی بود، در عمل وجود نداشت. بایستی توجه داشت که در عمل، سود نشان‌دهنده بهره‌وری است. اگر فرآیند تولیدی زیانده باشد، در عمل ادامه تولید محصول بی‌فایده است زیرا هزینه نهاده‌ها بیش از ارزش ستانده‌ها یا همان تولید خواهد بود. حتی در مورد کالاهای عمومی، تولید این کالاها در صورتی که هزینه‌های اجتماعی آن بیش از منافع اجتماعی باشد، بی‌فایده خواهد بود. بنابراین، اگر تصمیمات تولید، بر پایه اندازه‌گیری مناسب سودآوری یا نرخ بازگشت سرمایه در بازار نباشد، گفتن اینکه یک فعالیت کارا است یا نه غیرممکن خواهد بود. زمانی که بازارها و به دنبال آن، قیمت‌های بازار، دچار اختلال باشند، سازمان‌های اقتصادی و پروژه‌های سرمایه‌گذاری که هر دو نیز هزینه‌های ثابت هنگفتی دارند، احتمالاً منحرف شده و رشد اقتصادی، ناپایدار خواهد شد. این عامل، دقیقاً دلیل فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سابق در دهه ۱۹۸۰ میلادی بود چرا که برنامه‌ریزی متمرکز در نبود بازار، شاخص سودآوری را به شکل کامل نادیده گرفته بود.

نظام‌های صنعتی سبک شوروی، دهه‌ها غیرسودآور بوده‌اند و این موضوع نشان می‌دهد که چرا چین در سال ۱۹۷۷ (پیش از شروع اصلاحات - حتی با وجود اینکه از سال ۱۹۴۹ - یعنی زمان استقلال این کشور - زیرساخت‌های صنعتی گسترده‌ای در این کشور ایجاد شده بود) در آستانه سقوط قرار گرفته بود. به همین دلیل نیز مائو موفق به صنعتی کردن چین نشد و برنامه جهش بزرگ او نیز یک فاجعه اقتصادی به حساب می‌آمد و از همه مهمتر اینکه اهداف شرافتمندانه او به هیچ وجه آنچه برنامه‌های او را بوجود آورد توجیه نمی‌کرد. با این حال، تجربیات رادیکال اجتماعی مائو در چین بین سال‌های ۱۹۴۹-۷۶ بارها ثابت کرد که بدون فرآیندهای بازاری و آزادی‌های فردی، حتی سازمان‌های بزرگ روستایی و شرکت‌ها سودآور نخواهند بود.

پس از فاجعه ناشی از برنامه جهش بزرگ مائو در سال‌های ۶۲-۱۹۵۹ در اواسط دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ میلادی، مائو بیشتر بر اهمیت کارخانه‌های روستایی تأکید داشت و سیاست‌هایی را به ترتیب زیر دنبال کرد: (۱) تمامی کارخانه‌ها باید تحت مالکیت جمعی همه روستاییان قرار می‌گرفت. (۲) هدف آنها بهبود وضعیت بخش کشاورزی (و نه سودآوری) بود. (۳) این کارخانه‌ها می‌باید بر اساس مزایای نسبی محلی و بر پایه مواهب طبیعی خود آن منطقه ایجاد می‌شدند (یعنی می‌باید مواد خام و اولیه خود را از همان منطقه تأمین کرده، در همان منطقه تولید کرده و محصول نهایی خود را در همان منطقه می‌فروختند).^۱

از این رو، با شروع دهه ۱۹۷۰ و تداوم انقلاب فرهنگی مائو تا سال ۱۹۷۶، تعداد کارخانه‌های روستایی در مناطق روستایی چین با رشد سالیانه ۱۰ درصدی از ۴۷ هزار و ۴۰۰ کارخانه در سال ۱۹۷۰ به ۷۷ هزار و ۴۰۰ کارخانه در سال ۱۹۷۷ رسید. در مدت مشابه، تولید ناخالص واقعی (متأسفانه هیچ سوابقی در خصوص ارزش افزوده آنان وجود ندارد) کارخانه‌های روستایی با رشد سالیانه ۲۸ درصد از ۶ میلیارد و ۷۶۰ میلیون یوان به ۲۳ میلیارد و ۴۰۰ میلیون یوان رسید.

با وجود این رشد شگفت‌آور، همان‌طور که پیش‌تر نیز اشاره شد، استانداردهای زندگی روستاییان به لحاظ کم و کیف دسترسی به مواد غذایی، لباس و فضای زندگی، بدون تغییر باقی مانده بود. از این رو چنین رشدی در تولید ناخالص می‌باید بیشتر ناشی از رشد تولید بوده باشد نه رشد ارزش افزوده یا تغییرات کارایی.

اگر در همان دهه ۱۹۷۰ شاخص سودآوری (ارزش افزوده) به عنوان مهمترین معیار و هدف تولید این کارخانه‌ها در نظر گرفته می‌شد، بسیاری از این کارخانه‌ها یا ایجاد نمی‌شدند یا انتخاب نوع تولید و اندازه کارخانه‌ها با آنچه در عمل شاهدش بودیم متفاوت می‌بود. همین موضوع در مورد مزارع اشتراکی با مقیاس‌های بزرگ نیز صادق است.

جای شگفتی نیست که یکی از مهمترین مشخصه‌های این کارخانه‌های اولیه، نبود خلاقیت‌ها و انگیزه‌های فردی بود؛ همین موضوع خود باعث ایجاد مشکلات بزرگتری شد که روش‌های کشاورزی در مقیاس بزرگ مبتنی بر کار تیمی را ناکارآمد می‌کرد. زمان‌های ذخیره یا استراحت کشاورزان در طول فصل رشد محصولات و کل مدت زمان کشاورزان در طول فصل‌های بیکاری آنان کاملاً به ساخت سیستم‌های آبیاری عمومی اختصاص پیدا می‌کرد که با گذشت ۲۰ سال از زمان شروع آن در سال

1. Xin, 2004, p. 100

۱۹۵۰ اکنون به کمترین سطح بازدهی خود رسیده بود. بنابراین، زمان کشاورزان به هیچ وجه (حتی تا حد کمی) بر تولید تجاری محصولات کشاورزی و ایجاد ثروت متمرکز نمی‌شد. موضوع خیلی ساده بود چرا که آنها اهدافی جمعی را برای تولید کالاهای جمعی دنبال می‌کردند و خبری از اهداف فردی برای تولید کالاهای اختصاصی نبود.

آیا مالکیت خصوصی بر زمین‌ها راه حل حذف این موانع بود؟ حقوق مالکیت خصوصی ممکن است در ظاهر امر درمان این مساله باشد چرا که می‌تواند انگیزه‌هایی برای خلاقیت و نوآوری در بین مالکین زمین‌ها ایجاد کرده و سبب افزایش تولید و کارایی شود. اما همان‌طور که نشان خواهیم داد، این موضوع بخشی از تجربه روستای یونگ‌لیان و داستان موفقیت آن نبوده است.^۱

در واقع، پیش از اصلاحات اقتصادی دنگ شیائوپینگ در سال ۱۹۷۸، یونگ‌لیان سعی می‌کرد از راه‌های مختلف، درآمد کشاورزان را افزایش داده و آنها را از دام فقر برهاند. یکی از این راه‌ها به عنوان مثال، ایجاد کارخانه‌های روستایی و متنوع‌سازی محصولات کشاورزی بود. اما هیچ‌یک از این راهبردها بر بازار و افزایش سودآوری متمرکز نبودند. به همین دلیل هیچ‌یک از آنها به اینکته مثلاً چطور می‌توانند با دادوستد محصولات تولیدی خود در خارج از روستا پول بیشتری به جیب بزنند، توجهی نداشتند. برای مثال، از سال ۱۹۷۳، روستاییان یونگ‌لیان انواع مختلفی از کارخانه‌های روستایی را برای تولید طیف وسیعی از کالاهای مصرفی سبک همچون کتان، پنبه، پشم و لباس، دستکش، دگمه، ظروف، کلاه حصیری و... با تمرکز بر تأمین تقاضای خود روستا پی‌ریزی کردند. اما هیچ‌یک از این کارخانه‌ها به اندازه کافی سودآور نبوده و در پایان نیز همه ورشکست شدند.

در اواخر ۱۹۷۸، اصلاحات اقتصادی ملی بالاخره به یونگ‌لیان رسید. دولت محلی، وو دُنکای^۲ که فردی ۴۲ ساله و دارای روحیه بالای کارآفرینی و از سربازان سابق جنگ گُره بود را به عنوان رهبر جدید روستای یونگ‌لیان گماشت. مقامات منطقه‌ای امیدوار بودند او بتواند روستا را از این شرایط اسفناک

۱. هر دو حکومت سلسه چینگ (۱۹۱۱-۱۶۴۴) و جمهوری (۱۹۴۹-۱۹۱۱)، حقوق مالکیت خصوصی- از جمله مالکیت خصوصی بر زمین و قراردادهای قابل انتقال زمین- را به رسمیت می‌شناختند ولی در عین حال در هر دو حکومت، کشاورزان بسیار فقیر بودند. کشاورزان در دوران حکومت چینگ و جمهوری خواهان، به یک دلیل اساسی، قادر به ساخت سیستم‌های آبیاری در مقیاس بزرگ و مقابله با بلایای طبیعی نبودند؛ از این رو کار آنها مولد نبود و به طور کامل به میزان رحمت مادر طبیعت وابسته بودند؛ آنها تنها می‌توانستند برای بارش باران در فصل‌های خشک سال دعا کرده و از خدایگان مهربانی برای دوری از بیماری و زلزله درخواست کمک کنند. خلاصه اینکته، برای هزاران سال با وجود حقوق مالکیت خصوصی، کشاورزان چینی قادر به پیدا کردن راه حل‌هایی برای فرار از دام سیلاب‌ها و نگرین امنیت غذایی در این کشور نبودند.

2. Wu Dongcai

خارج کند؛ و انتخایی عالی برای این کار بود. تحت رهبری او، یونگ لیان تحول تاریخی خود به سمت تبدیل شدن از یک روستای فقیر به یکی از مهمترین و موفق‌ترین مکان‌های اقتصادی نه در سطح استان بلکه در سطح کشور را شروع کرد.

این تحول تاریخی دارای مشخصه‌هایی کلیدی است: (۱) متنوع‌سازی محصولات کشاورزی و تجاری‌سازی آن‌ها، (۲) توسعه صنعتی اولیه از طریق شرکت‌های روستا-شهرستان، (۳) تکامل به سوی صنایع مدرن.

الف) متنوع‌سازی کشاورزی و تجاری‌سازی آن

همان‌طور که اشاره شد، زمین کمیاب اطراف روستای یونگ لیان به خاطر وضعیت جغرافیایی آن کیفیتی پایین داشت و مستعد گرفتار شدن به بلایای طبیعی همچون سیلاب‌های پشت سرهم بود. با این وجود، به این علت که روستا در کنار رودخانه‌ای بزرگ قرار گرفته بود، روستاییان تصمیم گرفتند با ساخت استخر، از مزیت نسبی ظاهری این منطقه جغرافیایی کمال استفاده را برده و اقدام به پرورش ماهی در این زمین‌ها کنند. این محصول به علت تقاضای بالای محلی، دارای بازار محلی خوبی بود و در عین حال می‌توانست به عنوان یکی از رژیم‌های غذایی ساده، نقشی مهم در تأمین بخشی از نیازهای غذایی روستاییان داشته باشد. علاوه بر این برخلاف خوک و گاو، چرخه تولید ماهی سریع‌تر بود و ماهی‌ها تنها در طول یک سال به بلوغ می‌رسیدند و بنابراین، ریسک کسب‌وکار جدید به شدت پایین‌تر بود. هر چند این مهم نیازمند تصمیمات جمعی و کار سازمان یافته ۲۵۵ خانواده مهاجر به این روستا بود اما موفق شد کل روستا را متقاعد کند تا ریسک این کار جدید را پذیرفته و کار خود را با تبدیل حدود ۱۳ جریب از زمین‌های مناطق کم ارتفاع‌تر روستا به استخر پرورش ماهی شروع کرد.

با توجه به داده‌های ثبت شده در مطالعه شِن (۲۰۰۴)، و نه تنها شخصاً در ساخت این پروژه کمک کرد بلکه از ۳۰۰ نفر از مردان روستا برای شرکت در این پروژه کمک گرفت؛ ۶۰ روز کامل کار در فصل زمستان و در گل‌ولای عمیق بدون ماشین‌آلات مدرن و استفاده از ابزارهای ابتدایی، کار بسیار سخت و طاقت‌فرسایی بود. با تمام این سختی‌ها، به علت مشارکت شخص و در طول این پروژه (علیرغم آسیب‌هایی که از جنگ به شخص وی وارد شده بود) و دریافت دستمزدی مشابه دستمزد سایر روستاییان، انگیزه‌بخش و الهام‌دهنده به روستاییان برای مشارکت در این پروژه شده بود. روستاییان

القابی از قبیل «روح مائو تسه تونگ»^۱ یا «اخلاق داجای»^۲ را به این کار همنوع دوستانه و نسبت می دادند.^۳

این سرمایه گذاری در بخش شیلات تجربه بسیار موفقی شد. سرمایه گذاری اولیه برای این کار ۵ هزار یوان بود که برای خرید بچه ماهی ها و پرداخت دستمزد کارگران این پروژه از بانک محلی اخذ شد. در پایان سال نخست، یعنی ۱۹۷۹، نخستین ماهی ها بفروش رسید و از درآمد آن نه تنها تسهیلات دریافتی به طور کامل پرداخت شد بلکه ۶۰۰ یوان نیز باقی ماند. در سال ۱۹۸۰، سه استخر دیگر اضافه شد و ۱۰ هزار کیلوگرم ماهی از این استخرها برداشت شد که درآمد فروش آن به ۲۰ هزار یوان و سودی معادل ۸ هزار یوان رسید. رقمی بیش از ۶ هزار یوان در این سال بابت سهم خانواده های مشارکت کننده در این پروژه پرداخت شد. علاوه بر این، هر خانواده این روستا ۲٫۵ کیلوگرم ماهی تازه به عنوان رژیم غذایی و مکمل غذایی دریافت می کرد. چیزی نگذشت که صنعت شیلات در این روستا به کسب و کاری بزرگ و منبعی مهم برای تأمین مالی دیگر انواع سرمایه گذاری ها تبدیل شد. روستاییان یونگ لیان در آخر امید داشتند که به زودی از دام مالتوس و نفرین امنیت غذایی خارج شده و استانداردهای زندگی خود را افزایش دهند. سرانه سود نقدی (سهم مشارکت) روستاییان یونگ لیان از ۶۸ یوان در سال ۱۹۷۸ به ۹۸ یوان در سال ۱۱۹٫۷۹ یوان در سال ۱۹۸۰ و ۱۲۶ یوان در سال ۱۹۸۰ رسید که رشد میانگین سالیانه ۱۶ درصد در طول چهار سال نخست را نشان می دهد.

کل سود روستا از ۷۰۰ یوان در سال ۱۹۷۷ به ۱ هزار و ۸۰۰ یوان در سال ۱۹۷۸، ۵ هزار و ۶۰۰ یوان در سال ۱۹۷۹، ۳۵ هزار و ۸۰۰ یوان در سال ۱۹۸۰ و ۴۲ هزار و ۳۰۰ یوان در سال ۱۹۸۱ رسید که رشد میانگین سالیانه ۵۷ درصدی در طول این دوره را نشان می دهد. همچنین، بخش زیادی از این سودها به جای اختصاص به سرمایه گذاری، به مصرف رسید. چیزی نگذشت که نه تنها شاهد رشد بیشتر بلکه شاهد تغییراتی انقلابی در این روستا بودیم. اما پیش از ادامه داستان شگرف این روستا، بد نیست به چند نکته اشاره داشته باشیم؛ تصمیم گیری ظاهراً طبیعی و مبتنی بر بازار روستاییان یونگ لیان برای تخصص در حوزه شیلات (با وجود مزیت نسبی این روستا به لحاظ منابع طبیعی و دسترسی

1. Mao Zedong spirit

2. Dazhai morale

۳. در چین کمونیست، پیش و پس از سال ۱۹۴۹، قانون این بود که تنها افرادی که دارای چنین روحیات ویژه اخلاقی هستند شایستگی انتخاب و ارتقاء به سمت رهبری را دارند. همچنین، بیشتر مقامات دولت محلی و رهبران روستایی از میان سربازان ترخیص شده ارتش سرخ، ارتش آزادی بخش خلق چین و یا سربازانی که در جنگ کره شرکت داشتند، انتخاب می شدند. این سربازان آموزش های خوبی دیده بودند و با کار تیمی و سازمانی آشنا بودند و دارای قدرت رهبری و شجاعت فردی کافی بودند.

به کانال‌ها و رودخانه‌ها) نیازمند یک روح جمعی واحد، رهبری دولت و پشتیبانی مالی بود. این عوامل، همان‌طور که این مورد مطالعاتی نیز نشان می‌دهد، برای کشوری همچون چین، غلبه بر موانع تاریخی و موفقیت‌های اقتصادی اخیر این کشور امری ضروری بشمار می‌آیند.

هیچ خانواده دهقانی چینی در دهه ۱۹۷۰ نمی‌توانست به تنهایی یک چنین موفقیت چشمگیری را تجربه کند. ساخت و مدیریت استخرهای ماهی و تأمین منابع مالی مورد نیاز برای خرید ماهی‌های جوان، با وجود محدودیت شدید در حوزه منابع مالی و نیروی انسانی، امری ناممکن به نظر می‌رسید مگر آنکه از محل تأمین مالی خارجی و استفاده از تخصص‌گرایی، مورد حمایت قرار می‌گرفت. در سده‌های شانزده تا هجده بریتانیای کبیر و دیگر بخش‌های اروپا از قبیل هلند، این طبقه تجار و بانکدارها بودند که توانستند تخصص و ثروت را برای این کار مهیا کنند. در مورد مطالعاتی کنونی، وو و دیگر رهبران روستا وظیفه مهمی را برای هماهنگی صدها نفر از کشاورزان انجام دادند؛ بانک دولت محلی، منابع مالی را فراهم نمود. از این رو، تأمین مالی و شاخصه‌های کارآفرینی همانند نقشی که در بریتانیا و هلند داشت، نقشی محوری در روستای یونگ‌لیان بازی کرد اما منبع تأمین این منابع مالی و تخصص و کارآفرینی در این روستا متفاوت از چیزی بود که در بریتانیای کبیر و هلند شاهد آن بوده‌ایم؛ دولت محلی با استفاده از منابع مالی خود و نیز استفاده از مقامات و رهبران خبره و توانا کمک زیادی به این روستا برای عبور و موفقیت در گذار از این مرحله اقتصادی کرد.

البته، این پروژه ریسک‌هایی را هم برای روستا و هم برای بانک به همراه داشت؛ این تخصیص کردن محصول (به عنوان مثال حرکت به سمت کسب‌وکار شیلات) می‌توانست شکست بخورد و در نتیجه سرمایه‌گذاری روستاییان را از بُعد زمانی و مالی هدر داده و از همه مهمتر، اگر بازار فروش این ماهی‌ها به اندازه کافی بزرگ نمی‌بود، می‌توانست امنیت غذایی روستا را با خطر مواجه کند. ماهی‌جانشین کاملی برای رژیم غذایی روستاییان نبود؛ هدف اصلی سرمایه‌گذاری، دادوستد در بازار بود نه مصرف. به این دلیل که بخش زیادی از زمین‌های زراعی و نیروی کار روستاییان از کشاورزی به شیلات منتقل شده بود، نه تنها وضعیت امنیت غذایی این روستاییان به شدت به میزان فروش ماهی در بازار وابسته شده بود بلکه شکست این کسب‌وکار، می‌توانست روستاییان را با کمبود مواد غذایی و گرسنگی شدید مواجه نماید. به تعبیری، هزینه فرصت اقتصادی حرکت به سمت این کسب‌وکار جدید، ریسک گرسنگی و امنیت غذایی روستا بود. به علاوه، روستای یونگ‌لیان به تنهایی و بدون یک حرکت ملی (یا حداقل محلی و منطقه‌ای) به سوی تجارت و بازرگانی در پایان دهه ۱۹۷۰ نمی‌توانست موفقیتی در این کسب‌وکار بدست آورد.

همان‌طور که اشاره شد، بانک محلی رقمی برابر با ۵ هزار یوان را (به عنوان سرمایه‌گذاری اولیه) برای ساخت استخر و خرید ماهی پرداخت نمود. رقمی که به هیچ وجه از محل پس‌انداز خانوارهای این روستا بدست نمی‌آمد. همچنین، این وام‌ها به دلیل نداشتن وثیقه بسیار ریسکی بودند. این تسهیلات فقط به دلیل شهرت شخصی وو و همچنین سیاست دولت در پشتیبانی از بینوایان و فقرا پرداخت شد. یک رویکرد بانکی مبتنی بر تفکر بازرگانی هیچگاه از این وام حمایت نمی‌کرد.

در گام نخست، تلاش‌های دولت برای ایجاد روستا تحت نظام مالکیت جمعی بر زمین، به احتمال خیلی زیاد کمک شایانی در کاهش ریسک و هزینه‌های سرمایه‌گذاری کرده بود؛ خانواده‌های این روستا به امضای قراردادهای زمین یا خرید خصوصی زمین نیازی نداشتند. از این رو، مالکیت خصوصی نه تنها ضروری نبود بلکه می‌توانست مانعی نیز بر سر راه توسعه اقتصادی یونگ لیان باشد.

لازم به یادآوری است که عنصر ضروری (حتی بیشتر از پشتیبانی مستقیم دولت از کارآفرینی)، وجود بازاری برای خرید تخم ماهی یا همان ماهی‌های جوان (به عنوان سرمایه‌گذاری اولیه) و همچنین برای فروش ماهی‌های بالغ بود. باید توجه داشته باشیم که یک روستا به تنهایی قادر به ایجاد چنین بازاری نیست.

علاوه بر این تلاش‌ها، یونگ لیان نیز به شکلی فعال در تنوع بخشیدن به محصولات کشاورزی و ساخت کارخانه‌های کوچک درگیر بود. تنوع محصولات کشاورزی مبتنی بر مزایای نسبی محلی و همچنین دادوستدهای تجاری و برنامه‌ریزی‌های مبتنی بر بازار به طور چشمگیری کارایی نیروی کار روستا و همچنین درآمدشان از محصولات را افزایش داد. پایه‌ریزی و گسترش یک چنین فرآیندهای انقلابی در سراسر مناطق روستانشین چین تا حد زیادی کارایی بخش کشاورزی را افزایش داد و به کمبودهای مواد غذایی در این کشور در اواسط دهه ۱۹۸۰ پایان داد و شرایط را برای انقلاب صنعتی دهه بعد این کشور فراهم نمود.

در بریتانیای کبیر نیز در سده‌های ۱۶ تا ۱۸ شاهد چنین تغییرات انقلابی در کارایی بخش کشاورزی این کشور بودیم (به عنوان مثال، تنوع محصولات، کشاورزی تجاری، تغییر از کشاورزی در سطح امرار معاش به تولید پشم، تبدیل زمین‌ها به مراتع گوسفندان، زهکشی و احیاء زمین‌ها، ایجاد زیرساخت‌های مورد نیاز و ایجاد و توسعه یک بازار اولیه و ملی برای منسوجات پشمی).^۱

۱. با گسترش جاده‌ها و آبراه‌های داخلی، تجارت دوربرد تسهیل شده بود. ظرفیت بخش حمل و نقل جاده‌ای انگلستان از سال ۱۵۰۰ تا ۱۷۰۰ سه تا چهار برابر شد. برای کسب اطلاعات بیشتر در این زمینه به آدرس زیر نگاه کنید:
https://en.wikipedia.org/wiki/British_Agricultural_Revolution.

اما به سرانجام رسیدن این انقلاب کشاورزی در بریتانیا سده‌ها به طول انجامید. این انقلاب سبب تسهیل دسترسی و گسترش نفوذ زمین‌های حصارکشی شده و استفاده از سایر قطعات زمین‌ها شد. این انتقال و تغییر در زمین‌ها اساساً به علت افزایش تقاضای ملی برای پشم به عنوان ماده اولیه تولید محصولات نساجی بود و به وسیله تجار ثروتمند و همچنین لردهای زمین‌دار که مهمترین ذینفعان این انقلاب کشاورزی بودند، تأمین مالی می‌شد. لازم به یادآوری است که این فرآیندهای انقلابی، پیش از انقلاب شکوهمند سال ۱۶۸۸ ایجاد شده بودند.

ب) صنعتی شدن اولیه از طریق شرکت‌های روستا-شهرستان

این انقلاب کشاورزی اولیه، به تدریج سبب رفع فقر و افزایش درآمد کشاورزان یونگیان شد. به‌ویژه، افزایش کارایی بخش کشاورزی سبب ایجاد نیروی مازاد در سرتاسر مناطق روستایی چین از جمله یونگیان شده بود. با این وجود، شهرها و مناطق شهری چین در اوایل دهه ۱۹۸۰ میلادی آمادگی چندانی به جذب این نیروی مازاد که می‌توانست برای ساخت کارخانه‌های کاربر با نظام تولید انبوه مورد استفاده قرار گیرد، نداشتند. از این رو گام مهم بعدی برای یونگیان پی‌ریزی صنایع اولیه در این روستا با هدف جذب نیروی کار مازاد روستا بود حتی اگر این صنایع دسترسی چندانی به فن‌آوری‌های روز نداشته و تنها به فن‌آوری‌ها و ابزارهای اولیه دسترسی می‌داشتند.

همان‌طور که پیشتر نیز اشاره شد، روستاییان در یونگیان به شدت در تلاش بودند تا انواع کارخانه‌های روستایی متعلق به اوایل دهه ۱۹۷۰ یعنی دوران مائو را باری دیگر بازسازی کرده تا بتوانند محصولاتی از قبیل پارچه‌های کتان و پشمی، دستکش، ظروف خانگی، دگمه و ... را تولید کنند. اما همه این کارخانه‌ها به علت نداشتن بازار و نیز انگیزه‌های سودمحور، از لحاظ مالی غیرسودآور و بسیاری از آنها ورشکسته شده بودند. زمانی که در سال ۱۹۷۸ یونگ لیان به وو سپرده شد، تنها سه کارگاه اولیه در این روستا سرپا بود؛ یک کارگاه مواد غذایی، یک کارگاه نساجی و یک خواربارفروشی که همه آنها نیز مالکیت جمعی داشتند و تنها نیازهای مردمان روستا را تأمین می‌کردند.

وو پس از موفقیت‌های اولیه در کسب‌وکار شیلات و سرمایه‌گذاری در حوزه کشاورزی تجاری، شرایط روستا را مورد ارزیابی قرار داد و تشخیص داد که صدها تن از کشاورزان که اتفاقاً صنعتگران ماهری نیز بودند، همچنان بیکارند و ضروری بود هرچه سریع‌تر اقدامی برای بکارگیری و استفاده از توانایی‌های آنان صورت پذیرد. از این رو با به خارج از روستا فرستادن این نیروها برای کار در کارخانه‌های

شهرهای مجاور از قبیل یک کارخانه بزرگ سیمان، شروع به سازماندهی آنها نمود. پس از آنکه این کارگران دانش و تجربه لازم را در زمینه تولید سیمان بدست آوردند و باری دیگر آنها را برای کار در کارخانه سیمانی که در روستا تأسیس کرده بود فراخواند. این کارخانه بیش از ۳ هزار و ۹۰۰ نفر از روستاییان یونگ‌لیان را مشغول بکار کرده بود. در سال ۱۹۸۳، این کارخانه بفروش رسید و از سود آن برای ایجاد کارخانه‌های سودآور دیگری از قبیل تولید ظروف، ایجاد واحدهای تولیدی لوازم خانگی مورد نیاز کشاورزان و نیز بادبز و فروش آنها در بازارهای شهرهای مجاور، استفاده شد. در سال ۱۹۸۵، در روستای یونگ‌لیان تعداد زیادی کارخانه روستایی وجود داشت که مواد خام، ابزارآلات و دیگر تجهیزات مورد نیازشان تمامی خیابان‌های روستا را پُر کرده بود و سروصدای ماشین‌آلات خطوط تولید دقیقاً همانند یک سمفونی صنعتی، از بخش‌های مختلف روستا به گوش می‌رسید. آنها از شنیدن این صداها بسیار خوشحال بودند چرا که نشان و سمبلی از صنعتی شدن و رفاه بود. محصولات تولیدی از چوب خیزران، ظروف مختلف، طبقات سیمانی، سنگ گرانیت، وان حمام، پشم، آجر، مبل، صندلی‌های چرمی، بالش، صندلی خودرو، قطعات بسیار ساده خودرو، لنز نوری، فن‌های صنعتی و همچنین ورق‌های گالوانیزه و نقاشی الکتروشیمیایی از جمله محصولات تولیدی این روستا بشمار می‌آمد. این واحدها، کارخانه‌هایی کاربر با مقیاس کوچک بودند که تولیدات‌شان در بازارهای مشهور شهرهای بزرگ مجاور از قبیل وُکسی^۱، سوژو^۲ و شانگهای بفروش می‌رسید. تلاش‌های این کارخانه‌ها در واقع بسیار پریسک بود چرا که تضمینی برای خرید محصولات‌شان وجود نداشت و در عین حال، رقابت نیز بسیار شدید بود. از این رو، راهبرد و انعطاف‌پذیر بودن و پاسخگو بودن نسبت به نیازهای واقعی بازار بود که پیش‌نیاز آن افزایش توانایی روستا برای تأسیس سریع کارخانه‌های با مزیت حضور در بازارهای جدید و همچنین، تعطیل کارخانه‌های زیان‌ده و حرکت به سمت بازارهای جایگزین و مناسب با سودآوری بالا بود. و تلاش می‌کرد موجودی انبار و ماشین‌آلات مورد استفاده در فرآیندهای تولیدی این کارخانه‌ها همیشه در کمترین حد ممکن باشد تا در صورت تعطیلی آنها با هدف ورود به بازارهای جدید، زیان و بار مالی ناشی از این اقدام، به روستا لطمه چندانی وارد نکند. بین سال‌های ۸۴-۱۹۷۹ یونگ‌لیان ۲۰ کارخانه تولیدی مختلف داشت که ۵۰ طیف متفاوت کالایی تولید می‌کردند.

سرمایه صندوق عمومی یونگ‌لیان، به سرعت هر چه تمام‌تر، از طریق این کارخانه‌های روستایی،

1. Wuxi
2. Suzhou

در حال افزایش بود به شکلی که از هزاران یوان در هر سال به صدها و میلیون‌ها یوان در هر سال رسیده بود که نشان از رشد به شدت هنگفت بیش از ۱۰ برابری در طول تنها ۴ سال داشت. حتی تا سال ۱۹۸۳، استاندارد زندگی روستاییان به شکل چشمگیری افزایش یافته و تمامی مردمان روستا دارای مواد غذایی مازاد بر نیاز (از جمله گوشت) بودند که این می‌توانست قدرت خرید مردم روستا برای خرید سایر محصولات غیرضروری از جمله ساعت، رادیو، ماشین‌آلات دوخت، پارچه‌های گران قیمت‌تر و... را افزایش دهد.^۱

اکنون ساکنین این روستا می‌توانستند خانه‌های خود را با مصالح آجر و سیمان بسازند. تا پیش از اصلاحات اقتصادی سال ۱۹۷۸، این میزان تغییرات و رشد و توسعه، غیرقابل تصور بود. این رونق اقتصادی در سراسر چین و مناطق شهری آن یادآور شرایطی بود که از سده شانزدهم تا اوایل سده نوزدهم یعنی در دوره پیش از انقلاب صنعتی، در اروپا حاکم بود. با این حال، چین و به‌ویژه روستای یونگ‌لیان، موفق شد این تجربه را تنها در چند سال بدست آورد. سرعت این انقلاب واقعاً بی‌سابقه بود و شگفت‌آورتر اینکه چین این انقلاب را بدون استفاده از سیاست‌های غیرصلح‌آمیزی همچون استثمار، استعمار و تجارت برده به پیش برد. علاوه بر این، در اواخر دهه ۱۹۸۰، یونگ‌لیان تحت مدیریت و رهبری وو تعداد زیادی از زیرساخت‌های مدرن را ایجاد کرده بود؛ این روستا توانست بر مشکلات مربوط به جاری شدن سیلاب چیره شده و سیستم‌ها و کانال‌های مدرن آبیاری را پایه‌ریزی نماید. همچنین، یک شبکه برقی چند رشته‌ای پی‌ریزی شد تا سطح دسترسی روستاییان به برق و روشنایی را به بیشترین سطح ممکن برساند. چاه‌های عمیقی حفر شد و در کنار آن یک سیستم مناسب تصفیه آب برای تأمین آب قابل شرب روستا تأسیس گردید. جاده‌های جدیدی برای اتصال دیگر روستاها و شهرها به یکدیگر ایجاد و درمانگاه‌ها و مراکز بهداشت و نیز مدارس دولتی برای تمامی روستاییان تأسیس شد. در سال ۱۹۸۵، یونگ‌لیان جزء ۱۰ روستای برتر کشور بود که توانسته بود به تولید ناخالص داخلی بالاتر از ۱۰ میلیون یوان برسد. تجربه یونگ‌لیان بارها و بارها توسط رسانه‌های خبری دولت‌های محلی، به عنوان یکی از مهمترین الگوها و نمونه‌های تلاش برای از بین بردن فقر، مورد نقل قول قرار می‌گرفت.^۲

۱. توجه داشته باشید که این کالاهای مصرفی به طور همزمان به وسیله دیگر شرکت‌های روستایی و یا کارخانه‌های دولتی در شهرها تولید می‌شدند و در دوران مائو یا دسترسی به چنین کالاهایی اصلاً وجود نداشت و یا تولید آنها مقرون به صرفه نبود.
 ۲. در سال ۱۹۸۵، چین ۱۲ میلیون و ۲۲۰ هزار شرکت روستایی داشت که بخش قابل توجهی از این شرکت‌ها در استان جیانگ‌سو واقع شده بودند و در زمینه رشد درآمد، دارای موفقیت‌هایی مشابه یونگ‌لیان بودند.

ج) سیر تطور حرکت به سمت صنایع مدرن

در اوایل دهه ۱۹۸۰، این روستا توانسته بود از طریق صنایع کوچک اولیه، سرمایه‌های هنگفتی را انباشت کرده و بازارهای مختلفی را به چنگ آورد. وو تصمیم گرفت با استفاده از این موفقیت‌ها و مزایای کسب شده، پروژه‌های جاه‌طلبانه و بزرگ‌تری را به اجرا درآورد؛ در سال ۱۹۸۴، او فرآیند ایجاد یک کارخانه مدرن نورد را شروع کرد. روستا در مشارکت با بخش خرده‌فروشی شهرستان درگیر شده و به مرکز تولید و توزیع کالا تبدیل شده بود. این پروژه برجسته‌ترین و پرریسک‌ترین اقدامی بود که تا آن زمان در آن روستا انجام می‌شد و دارای چالش‌های اساسی از جمله چگونگی انتخاب خرید و پیاده‌سازی فن‌آوری‌های مورد نیاز، چگونگی بکارگیری مهندسیین و کارگران فنی باتجربه در حوزه فولاد، چگونگی دسترسی به مشتریان و بازار، چگونگی اطمینان از زنجیره‌های تأمین و شبکه‌های توزیع و مسائلی از این قبیل بود. در واقع، وو از همان ابتدا بسیاری از این چالش‌ها را دیده بود و به فکر رفع آنها بود؛ او تشخیص داده بود که صنایع به تنهایی نمی‌توانند منبع اصلی درآمد و توسعه اقتصادی یونگ‌لیان باشند. بنابراین بر ارتقاء فناوری و رشد کیفی و کمی مدیران و کارگران و نیز تخصیص منابع (منابع مالی، انسانی، زمین و ...) برای رسیدن به موفقیت در آینده نه چندان دور متمرکز شده بود. وو جنبشی اجتماعی را در روستای یونگ‌لیان شروع کرده بود که بر اساس آن، آموزش به عنوان ابزاری مهم برای اعضای تیم‌های راهبری و مدیریتی روستا، تلقی و دنبال می‌شد. این آموزش‌ها شامل آموزش مفاهیم کلان کسب‌وکارها و بخصوص یادگیری و آموزش چگونگی رسیدن به بازار و فروش محصولات ساخت روستا به دیگر روستاها و شهرهای مجاور و غیرمجاور، ایجاد کسب‌وکارهای جدید، جذب دانش جدید و تولید فن‌آوری‌ها، شناسایی طرح‌های صنعتی جدید و منابع و مواد اولیه، ایجاد زنجیره‌های تأمین و شبکه‌های فروش، جذب سرمایه‌های خارجی و ... بود. او از تمامی مقامات روستایی خواست تا هوش و انگیزه‌های کسب‌وکار را توسعه داده و برای درک فرصت‌های کسب‌وکار با سرعت هر چه تمام‌تر عمل کنند. وو به نوبه خود، اطمینان می‌داد که بودجه، پرسنل و ماشین‌آلات و تجهیزات لازم برای پروژه‌های کسب‌وکار جدید به سرعت تأمین شود. او قدرتمندترین و توانمندترین روستاییان را برای فروشندگی انتخاب کرد و آنها را با هدف شناسایی بازارهای جدید و فروش محصولات تولیدی یونگ‌لیان، کسب اطلاعات تجاری و ایجاد روابط با مشتریان و گسترش شبکه‌های فروش به دیگر مناطق کشور فرستاد.

هر چند به وو لقب خاصی که هم اکنون در شرکت‌ها وجود دارد، داده نشده بود ولی او دقیقاً همان کاری را انجام می‌داد که هم اکنون مدیران عامل شرکت‌ها انجام می‌دهند. وو درک کرده بود که

جمعیت محلی همان منبع اصلی نیروی کاری است که باید روی‌شان حساب باز کرده و فرآیند آموزش و توسعه این نیروها را هر چه سریع‌تر شروع کند. او همچنین رهبری بود که مثلاً با وجود دریافت حقوق ناچیز و حداقلی، هفت روز هفته را روزانه ۱۶-۱۴ ساعت مشغول به کار بود و زمان کافی برای ماندن در کنار همسر و فرزندانش نداشت. در حقیقت، حقوق و دستمرد اولیه او دقیقاً مشابه حقوق سایر رهبران در روستاهای دیگر بود. با وجود نداشتن الگوی کارآفرینی ویژه‌ای، او به عنوان الگویی کامل برای روستاییان بشمار می‌آمد ولی به جای آن بر اخلاق کاری و مهارت‌های قوی سازمانی که در دوران خدمت سربازی بدست آورده بود، تأکید می‌کرد. او هرگز چیزی در مورد اندرو کارنگی^۱، هنری فورد^۲، جی پی مورگان^۳، جان دی راکفلر^۴ یا کورنلیوس واندربیلت^۵ نشنیده بود. از بسیاری جهات، تلاش‌ها و موفقیت‌های او در یونگ لیان بازتابی از کل فرآیند صنعتی شدن چین بود که با آزمون و خطا و بدون استفاده از فرمول‌ها یا مدل‌های اقتصادی، بدست آمده بود. او تمام تلاش خود را روی پروژه‌های عملیاتی می‌گذاشت که پیش از هر چیز بر پایه مزایای نسبی محلی بود و منابع مالی مورد نیاز جهت سرمایه‌گذاری و همچنین، پشتیبانی دولت محلی را بدست می‌آورد. در عین حال، شناخت او از تقاضای رو به رشدی که ناشی از شروع فرآیند توسعه صنعتی در سراسر کشور بود (که اتفاقاً فولاد نیز یکی از این کالاها بشمار می‌آمد) بسیار اهمیت داشت. تجربه روستای یونگ‌لیان در مقایسه با تجربه دیگر بخش‌های کشور چین، به‌ویژه در زمینه گام‌هایی که این روستا در مسیر صنعتی شدن برداشته، بسیار متفاوت است. توسعه و پیشرفت دیگر مناطق روستایی چین از انقلاب کشاورزی اول و به دنبال آن، صنعتی شدن اولیه شروع شد و پیش از تجربه انقلاب صنعتی دوم، اولین مرحله انقلاب صنعتی پشت سر گذاشته شد. اما تجربه یونگ‌لیان متفاوت بود چرا که این روستا مسیر توسعه خود را از نخستین مرحله انقلاب صنعتی نخست که مشخصه اصلی آن تولید انبوه کالاهای مصرفی سبک (از جمله نساجی) بود شروع نکرد بلکه هر دو مرحله مورد اشاره را در یک مرحله ترکیب کرد به شکلی که پس از طی مرحله صنعتی شدن اولیه، به صورت مستقیم وارد مرحله صنایع سنگینی همچون فولاد شد.

توسعه کارخانه نورد در روستای یونگ‌لیان مشخصاتی دارد که تشابه بسیار زیادی با کل فرآیند صنعتی شدن کشور چین پیدا می‌کند:

1. Andrew Carnegie
2. Henry Ford
3. J. P. Morgan
4. John D. Rockefeller
5. Cornelius Vanderbilt

«از صنایع کاربر به صنایع سرمایه‌بر، از فرآیندهای با فن‌آوری اندک به فرآیندهای با فن‌آوری بالا، از شرکت‌های کوچک به شرکت‌های بزرگ و از بازارهای داخلی به بازارهای بین‌المللی»

در سال ۱۹۸۴، انقلاب کشاورزی اول و صنعتی شدن اولیه، هر دو در اوج خود بودند. درآمد کشاورزان با سرعت زیادی در حال افزایش بود. و احساس می‌کرد که تقاضا برای مسکن مناسب‌تر، ساختمان‌های اداری و انواع مختلف ساختمان‌های صنعتی کوچک، هم در مناطق شهری و هم در مناطق روستایی در حال افزایش است. از آنجا که سیمان و میل‌گرد، مهمترین کالاهای واسطه‌ای برای ساختمان‌های کوچک در چین بشمار می‌آمد، افزایش تقاضا برای ساخت‌وساز خود را در افزایش تقاضا برای میل‌گرد و سیمان نشان می‌داد. با این حال، کارخانه‌های بزرگ فولاد که همگی نیز دولتی بودند قادر به تولید این مقادیر هنگفت سیمان و میل‌گرد نبودند. بنابراین و دیگر مقامات روستا را برای تأسیس یک کارخانه کوچک تولید میل‌گرد ترغیب نمود. برای اطمینان از وجود بازار کافی برای این میل‌گردها، و همکارانش ماه‌های زیادی را صرف مسافرت به شهرهای مجاور و انجام تحقیقات شخصی در خصوص بازار، جمع‌آوری اطلاعات فنی در مورد چگونگی ایجاد و راه‌اندازی کارخانه میل‌گرد و همچنین چگونگی فروش و توزیع این محصول کردند.

هنگامی که تصمیم نهایی برای ساخت این کارخانه گرفته شد، نخستین مشکلی که بوجود آمد، چگونگی تأمین سرمایه‌گذاری اولیه برای خرید تجهیزات و ساخت کارخانه بود. کل هزینه سرمایه‌گذاری برای این کارخانه میل‌گرد در سال ۱۹۸۴ در حدود ۶۰۰ هزار یوان بود. اما حتی کل سرمایه روستای یونگ‌لیان که از محل فروش محصولات دیگر کارخانه‌ها و نیز فروش دو کارخانه موجود پس‌انداز شده بود، کفاف نیمی از سرمایه مورد نیاز برای ساخت این کارخانه را نمی‌داد. بنابراین و نیازمند جذب منابع خارجی بود و از این رو دست به سوی تعاونی عرضه و خرده‌فروشی شهرستان محلی یعنی گونگ‌ژیاشی^۱ دراز کرد، که نهادی دولتی بشمار می‌آمد و به عنوان شبکه توزیع ملی برای شرکت‌ها فعالیت می‌کرد و همچنین مسئول هماهنگی عرضه و توزیع کالاها و مواد خام در سراسر چین بود. شعبه‌های محلی این تعاونی در شهرستان‌ها و روستاها به شکل بانک‌های محلی فعالیت می‌کردند و وظیفه آنها تأمین اعتبار برای روستاهای محلی با هدف اجرای پروژه‌های عمومی بود. در سال ۱۹۸۳، شعبه محلی این تعاونی از مالکیت دولت خارج و به مالکیت جمعی رسید و تشویق شد تا با هدف تسهیل و توسعه صنایع روستایی و محلی، از این صنایع پشتیبانی مالی و تجاری کند. در رابطه با دولت‌های محلی روستایی،

1. Gong Xiao She (GXS)

این نهاد دقیقاً همان نقشی را بازی می‌کرد که تجار در طول انقلاب صنعتی نخست در انگلستان در قرون هجدهم و نوزدهم انجام دادند.

روستای یونگ‌لیان و دفتر شهرستانی این تعاونی در شهرستان نانفنگ^۱، قراردادی را برای تأمین مالی، مالکیت و راه‌اندازی مشترک کارخانه میل‌گرد به امضا رسانیدند. هر یک از شرکا توافق کرد تا ۳۰۰ هزار یوآن از مبلغ کل سرمایه‌گذاری اولیه را تأمین کند. سهم یونگ‌لیان در شکل زمین و ساختمان کارخانه پرداخت شد و سهم تعاونی نیز بیشتر از محل خرید تجهیزات و ماشین‌آلات و سرمایه در گردش اولیه پرداخت شد.

قرارداد اصلی بین روستای یونگ‌لیان و دفتر تعاونی شهرستان نانفنگ بدین قرار بود:

شریک اول: روستای یونگ‌لیان در شهرستان نانفنگ،

شریک دوم: دفتر تعاونی گونگ ژیاشی در شهرستان نانفنگ.

بر اساس منافع و اصول مشترکی که هر دو طرف قرارداد به صورت داوطلبانه پذیرفتند، هزینه‌های سرمایه‌گذاری و سود و ریسک کسب‌وکار بین دو طرف به صورت یکسان و مساوی تسهیم شده و دو طرف تصمیم گرفتند تا به صورت مشارکتی یک کارخانه فولاد با شرایط زیر تأسیس کنند:

۱. **نام کارخانه:** این کارخانه «کارخانه فولاد یونگ‌لیان» نامیده شد. کارخانه فولاد یونگ‌لیان دارای حسابی مستقل از دیگر کسب‌وکارهای موجود در روستای یونگ‌لیان است.

۲. **مقیاس تولید:** این کارخانه دارای ۳ کارگاه با ظرفیت تولید ۲ هزار و ۵۰۰ تن میل‌گرد در سال است.

۳. **منبع تأمین مالی:** این کارخانه برای رسیدن به ظرفیت مورد هدف نیازمند یک سیستم تولید برق ۳۶۰ ولتی و تجهیزاتی به ارزش ۶۰۰ هزار یوآن است. هر یک از طرفین قرارداد می‌باید نیمی از این منابع را که برابر ۳۰۰ هزار یوآن است بر عهده بگیرند. منبع اصلی سرمایه در گردش شرکت از بانک محلی تعاونی نانفنگ به شکل تسهیلات دریافت می‌شود. روستای یونگ‌لیان می‌باید زمین و ساختمان کارخانه را تأمین کرده و رقم آن به عنوان بخشی از سهم وی از کل منابع سرمایه‌گذاری لحاظ شود.

۴. **تقسیم سود:** شریک اول ۶۰ درصد و شریک دوم ۴۰ درصد کل سود را دریافت خواهد کرد. با این حال، هر دو شریک در تمامی زیان‌ها و ریسک‌های پروژه به شکل مساوی مسئول و متعهد هستند.

۵. مدیریت؛ هیئت مدیره این شرکت از یک گروه ۶ نفری تشکیل می‌شود که سهم هر شریک مساوی و برابر با ۳ نفر است. شریک اول افرادی با نام‌های وو دانکای، وانگ دمینگ و چین جینزن و شریک دوم افرادی با نام‌های لو یانگ تائو، وانگ ونلن و چن لانگ را معرفی می‌کند. هیئت مدیره مسئول تصمیمات اصلی برای این کسب‌وکار است که شامل امور مالی و تأمین مالی، تجهیزات، مقیاس تولید کارخانه، روابط با دیگر کسب‌وکارها، و انتخاب مدیران است. همچنین، یک گروه مدیریتی ۶ نفره مسئول عملیات روزانه کسب‌وکار از جمله حسابداری آن هستند.

۶. شریک دوم ۱۰ درصد حق رأی برای تصمیم‌گیری در خصوص فروش محصولات را دارد.

۷. شریک دوم مسئول پوشش حقوق اساسی و بیمه بهداشت و درمان پرسنل خود است اما درآمدهای ناشی از بُن و اوراق به کارخانه فولاد یونگ‌لیان تعلق داشته و کارخانه مسئول بازپرداخت هزینه‌های مالی کسب‌وکار است.

۸. مدت زمان همکاری آزمایشی یک سال از اول آوریل سال ۱۹۸۴ تا ۳۱ ماه مارس ۱۹۸۵ تعیین می‌گردد. هیئت مدیره تصمیم می‌گیرد که پس از اتمام دوره آزمایشی این مشارکت ادامه یابد یا خیر.

این قرارداد به تصویب دولت بخش شازو^۱ رسید که از طریق کمیته تجارت و صنعت^۲، مسئول رسیدگی به هرگونه اختلاف حقوقی یا اختلافات مرتبط با کسب‌وکار و مشکلات آن است. این قرارداد به هیچ وجه آن پیچیدگی‌ها و دقت‌های حقوقی موجود در قراردادهای تنظیم شده در کشورهای توسعه یافته را نداشت اما در مراحل اولیه صنعتی شدن چین توانست اعتماد اجتماعی و اعتماد به اقتدار دولت وقت را نشان دهد.

وو به سمت رئیس هیئت مدیره شرکت انتخاب شده بود. یکی از نخستین تصمیماتش فرستادن بسیاری از صنعت‌گران باهوش و ماهر روستا به شرکت‌های فولادی مجاور برای یادگیری فن‌آوری‌های تولید بود. او همچنین مبانی تولید فولاد را یاد گرفته بود. وو یک مهندس ارشد را از یکی از کارخانه‌های دولتی فولاد در شهر سوژو برای کار پاره وقت به عنوان مشاور فنی خود به کار گرفت؛ این مهندس به «مهندس یکشنبه‌ها» ملقب شده بود چرا که فقط یکشنبه‌ها می‌توانست به یونگ‌لیان بیاید.^۳ تنها ۴ ماه طول کشید تا کارخانه میل‌گرد ساخته و وارد مرحله عملیاتی شود. روستاییان یونگ‌لیان به عنوان

1. Shazhou county government

2. Industry and Commerce Administration Bureau

۳. البته این شغل پاره وقت جدید به علت تضاد منافی که برایش ایجاد می‌کرد، غیرقانونی شمرده می‌شد.

کارگران کارخانه استخدام شده بودند و ماشینی که به عنوان ماشین نورد مورد استفاده قرار می‌گرفت نیز از یکی از کارخانه‌های دولتی فولاد در شهرهای مجاور خریداری شده بود. کارخانه بلافاصله به سودآوری رسید به طوری که در پایان سال اول توانست به سود ۱۰۰ هزار یوانی برسد. کل فروش آن در چند سال بعد به ۱۰ میلیون یوان با سود خالصی معادل ۱ میلیون و ۵۶۰ هزار یوان رسیده که نشان از رشد میانگین سالیانه ۱۵۶ درصدی داشت. این موفقیت نخستین روستاییان را شوکه کرد و به زودی آوازه آن در سرتاسر شهرستان پیچید. در سال ۱۹۸۵، یونگیان به عنوان یکی از ۱۰ روستای ثروتمند در کل منطقه سوژو که هزاران روستا را شامل می‌شد، شناخته شد. توجه داشته باشید که در سال ۱۹۷۸ یعنی تنها چند سال پیش، این روستا یکی از فقیرترین روستاهای این منطقه بشمار می‌رفت.

د) یک گام بزرگ دیگر

پس از گذشت تنها سه سال از زمان شروع فعالیت کارخانه میل‌گرد، خطوط تولید آن به دلیل موفقیت و رشد سریع فروش، از یک خط به ۳ خط افزایش یافت. با این حال، حتی این میزان رشد تولید نیز هنوز پاسخگوی تقاضای به شدت در حال افزایش نبود. در سال ۱۹۸۷، او توسعه هرچه بیشتر و به روزرسانی کارخانه را در دستور کار قرار داد تا با این کار بتواند در بازار ملی فولاد با شرکت‌های بزرگ دولتی فولاد چین رقابت کند. او بر این باور بود که چین وارد یک دوره طولانی توسعه اقتصادی و رفاه شده و تقاضا برای فولاد همچنان رو به رشد خواهد بود. او چندین دهه بود که شاهد افزایش تدریجی رفاه چینی‌ها و رشد بیش از حد چین بود. بنابراین تصمیم گرفت تا گام بزرگ دیگری را بردارد. راهبرد اصلی او چشم‌پوشی از پروژه‌های کوچک و هدف‌گذاری شرکت‌های بزرگ بود. این دقیقاً همان راهبردی است که ژو رونگجی^۱ معاون اسبق نسخت وزیر چین در دهه ۱۹۹۰ یعنی زمانی که تلاش داشت در شرکت‌های دولتی چین تجدید ساختار و اصلاحاتی را شروع کند، انجام داد^۲ و دیگر رهبران روستا و تیم مدیریتی کارخانه را متقاعد کرده بود تا همه شرکت‌های روستایی دیگر (حدود ۲۰ شرکت) را تعطیل کرده و تمامی منابع‌شان (انسانی و مالی) را به تولید فولاد تخصیص دهند. این ایده در آن زمان با مخالفت سرسختانه روستاییان روبرو شد چرا که سایر شرکت‌های فعال، هم سودآور بودند و هم اینکه

1. Zhu Rongji

۲. اصلاحات اواخر دهه ۱۹۹۰ در حوزه شرکت‌های دولتی چین، «بزرگ‌ها را بچسب و کوچک‌ها را رها کن» نامیده شده بود.

تنوع این کارخانه‌ها ریسک مدیریتی و تولید را کاهش داده بود. ولی وو در مقابل این مخالفت‌ها ایستادگی و راهبرد پیشرفت‌محور خود را همچنان دنبال کرد؛ چشم‌اندازی که برای خود ترسیم کرده بود، برداشت گام بزرگ بعدی یعنی تولید انبوه مدرن با بکارگیری به‌روزترین فن‌آوری‌های تولید از طریق تأسیس و توسعه این صنایع بزرگ شهری، در همان روستا بود. ساختار بازار با سرعت زیادی در حال تغییر و تقاضای صنعتی برای فولاد با کیفیت، در حال رشد بود. سرانجام، روستاییان با سیاست‌های وو موافقت کرده و به حس و بینش رهبری وی نسبت به این کسب‌وکار اعتماد کردند و همین موضوع نیز همان نیروی محوری نهفته در پس موفقیت استثنایی این روستا تا به امروز شناخته شده است.

در سال ۱۹۸۷، روستای یونگ لیان تمامی دیگر کارخانه‌های موجود را یا فروخت یا تعطیل کرد که یکی از سودآورترین این کارخانه‌ها، کارخانه ساخت جواهرآلات بود. بالاخره نیز حدود ۱ میلیون و ۲۰۰ هزار یوان برای استقرار و ایجاد خط جدید تولید میل‌گردهای با کیفیت بالا سرمایه‌گذاری شد. یک سال بعد، پس از آنکه تیم مدیریتی وو به شکل موفقیت‌آمیزی توسعه کارخانه میل‌گرد را به سرانجام رسانید و همزمان با افزایش تقاضا نیز این کار تداوم یافت، سود خالص کارخانه به بیش از ۶ میلیون و ۵۰۰ هزار یوان رسید. در سال ۱۹۹۲، سود خالص به ۲۵ میلیون یوان رسیده بود که حکایت از افزایش چهار برابری آن در طول تنها یک دوره ۴ ساله داشت. همزمان با گسترش مقیاس تولید این کارخانه، طیف متنوعی از محصولات میل‌گرد نیز تولید می‌شد. بین سال‌های ۱۹۹۴-۱۹۹۵ شرکت فولاد یونگ‌لیان ۱۰۰ میلیون یوان برای ایجاد خطوط تولید جدید و محصولات مرتبط با میل‌گرد سرمایه‌گذاری کرد. از این رو، از سال‌های ۱۹۹۵-۱۹۹۲ کل سود انباشته به ۱۵۰ میلیون یوان رسید. در سال ۱۹۹۶، شرکت ۳۵ میلیون یوان دیگر برای به‌روزرسانی خطوط قدیمی‌تر تولید سرمایه‌گذاری کرد و این موضوع سبب افزایش سهم بازار این شرکت و رسیدن به یک پانزدهم کل بزرگترین تولیدکنندگان میل‌گرد در چین و یکی از بزرگترین شرکت‌های مالک چندین اختراع صنعتی ثبت شده در این کشور مبدل شد.

در سال ۱۹۹۵، وو یکی از ۱۰ رهبر بزرگ روستایی در شبکه ملی چین نامیده شد. در سال ۱۹۹۷، شرکت فولاد یونگ‌لیان به عنوان ۳۹ مین شرکت بزرگ چین رتبه‌بندی شد. در سال ۱۹۹۸، یکی از مشهورترین برندهای تولیدی این شرکت، میل‌گرد «لیان فنگ»^۱ نام داشت که به عنوان بهترین

نشان تجاری استان جیانگ‌سو نامگذاری شد و یک مدال طلا نیز از وزارت صنعت متالورژی چین دریافت کرد. در سال ۲۰۰۱، به علت کیفیت بالا و شهرت بالای تولیدات این شرکت در بازار، موفق به دریافت نشان چشم‌پوشی از الزامات سالیانه کیفیت بازرسی از دولت مرکزی چین شد. در اواخر سال ۲۰۰۲، شرکت فولاد یونگ‌لیان بالغ بر ۲ هزار و ۹۰۰ کارمند داشت و ظرفیت تولید آن با فروش سالیانه ۵ میلیارد و ۳۴۰ میلیون یوآن به بیش از ۲ میلیون تن در سال رسیده بود. این شرکت همچنین مالک یک بندر حمل و نقل و بارگیری در رودخانه یانگزی با ظرفیت حمل سالیانه ۳۰ هزار تن شد. دارایی‌های ثابت شرکت از ۳۰۰ هزار یوآن در سال ۱۹۸۴ به بیش از ۲ میلیارد و ۱۰۰ میلیون یوآن در سال ۲۰۰۲ رسید که بیش از ۷ هزار برابر رقم آن در ۱۸ سال پیش یعنی زمان تأسیس آن بود که نشان از نرخ رشد میانگین سالیانه ۶۴ درصدی دارد. در سال ۲۰۰۷، درآمد فروش این شرکت به بیش از ۲۴ میلیارد و ۵۰۰ میلیون یوآن رسید.

روستای یونگ‌لیان در طول دوره توسعه و رشد شگفت‌آور خود، با بسیاری از روستاهای فقیر و نسبتاً فقیر هم‌جوار خود ادغام شد به شکلی که کل جمعیت آن از ۸۰۸ نفر در سال ۱۹۷۹ به بیش از ۹ هزار و ۲۶۰ نفر در سال ۲۰۰۶ رسید.

با توجه به اینکه مالکیت شرکت فولاد یونگ‌لیان به شکل اشتراکی متعلق به روستاییان یونگ‌لیان می‌باشد، این شرکت توانست بازده اقتصادی و اجتماعی قابل توجهی را برای روستا ایجاد کرده و همچنین برنامه‌های رفاهی و تسهیلات عمومی را در آن پیاده‌سازی نماید. در سال ۲۰۰۲، روستای یونگ‌لیان دارای سیستم آموزشی مدارس متوسطه، خانه سالمندان، پارک‌های عمومی، درمانگاه‌ها و بیمارستان، سالن نمایش فیلم، هتل‌ها و مجتمع‌های مسکونی یارانه‌ای دولت و ... شده بود. همه روستاییان و کارگران کارخانه تحت پوشش یک نظام بازنشستگی سخاوتمندانه قرار داشتند و به آنها برای خرید دارایی و املاک و نیز مراقبت‌های بهداشتی یارانه داده می‌شد. همچنین روستا یک نظام یارانه آموزشی را از پایه ابتدایی تا دانشگاه پیاده کرده بود.

و) رقابت برای سهم بازار، محرک استفاده از

فن‌آوری‌ها و ارتقاء کیفی محصولات

گذار شرکت یونگ‌لیان از مرحله صنعتی شدن اولیه به شرکتی مدرن، مدیون تقاضای رو به افزایش میل‌گرد به عنوان یکی از مهمترین مواد اولیه جهت ساخت‌وساز در چین، بود. تقاضای بالا تعداد زیادی

از شرکت‌ها را برای ورود به بازار اغوا کرد که نتیجه آن افزایش بیشتر سطح رقابت بین شرکت‌ها بود. یونگ لیان نخستین روستایی نبود که وارد حوزه تولید فولاد در این منطقه شده بود. در همین استان یعنی در شهر ژانگ جیا شیانگ^۱ در اواسط دهه ۱۹۸۰ بیش از ۳۰ شرکت فولاد روستایی وجود داشت که دو شرکت در شهرستان نانفینگ واقع شده بودند و یونگ لیان نیز یکی از این دو بود. این شهرستان در سال ۱۹۸۸ شامل ۲۴ روستا، ۱۳ هزار خانواده، ۴۴ هزار کشاورز و حدود ۴۰ نوع شرکت روستایی بود. اما تمامی ۳۰ کارخانه فولاد دیگری که در این شهر مشغول به تولید بودند، در طول زمان تعطیل شدند. به راستی، راز درخشش و برنده شدن یونگ لیان در این رقابت شدید بازاری چه بود؟

نخستین عامل مهم، تحقیقات مناسب بازار بود. همان‌طور که پیش‌تر نیز اشاره شد، از زمانی که روستاییان تصمیم به ساخت کارخانه میل‌گرد گرفتند، وو و همکارانش ماه‌ها زمان خود را صرف ارزیابی و فهم تقاضای میل‌گرد و مسافرت به شهرهای گوناگون کردند. شَم بازاری وو واقعاً درست بود زیرا تا زمانی که یک اقتصاد از اقتصادی بر پایه کشاورزی به اقتصادی بر پایه صنعت انتقال می‌یابد، این بخش ساخت‌وساز است که بیشترین رونق را تجربه خواهد کرد. از این رو تقاضا برای مواد اولیه ساخت‌وساز از قبیل میل‌گرد افزایش می‌یافت و این تقاضا برای سال‌های زیادی رو به افزایش می‌بود.

عامل دوم، استخدام و بکارگیری افراد مستعد و با استعداد بود. خود وو زمانی که کودکی بیش نبود، در یک کارگاه کوچک ساخت آهن کار می‌کرد، و غریزه و علاقه زیادی به ساخت فولاد پیدا کرده بود. او شخصاً با تمام مهندسين میل‌گرد صحبت می‌کرد و به آنها احترام زیادی می‌گذاشت. مهمتر از همه اینکه، در زمینه ساخت میل‌گرد خودآموخته بود و همیشه دانش خود را از مسیر «یادگیری حین انجام دادن» ارتقاء می‌داد (هر چند مجبور نبود به عنوان مدیر عامل شرکت در خط تولید مشغول به کار باشد). او همیشه در مقابله با مشکلات فنی که در خلال تولید پیش می‌آمد شرکت می‌کرد و همراه با دیگر مهندسين و کارگران مشغول به حل آن مشکل می‌شد.

عامل سوم، نظم کارگران بود. وو نسبت به نظم کارگری بسیار حساس و سخت‌گیر بود. هر چند کارخانه متعلق به روستا بود اما در زمینه مدیریتی و حساب‌های مالی شخصیت حقوقی مستقلی داشت. روستاییان می‌باید برای کار در شرکت درخواست می‌دادند و برای به استخدام درآمدن مصاحبه و غربال می‌شدند. هر کارگری که قوانین کارخانه را زیر پا می‌گذاشت خیلی زود بدون هر نوع جروبحثی اخراج می‌شد حتی اگر این کارگران خویشاوندان وو می‌بودند. در حقیقت، وو خیلی از خویشاوندان خود را اخراج کرده بود. همه کارگران می‌باید قوانین کارخانه را به شکلی دقیق رعایت می‌کردند و مطابق با

1. Zhang Jia Xiang

تقویم آموزشی خود، دوره‌های آموزشی مدنظر را طی می‌کردند. عامل چهارم، فن‌آوری‌های خودساخته بود. بسیاری از فن‌آوری‌های ساخت میل‌گرد به کمک کارشناسان و مهندسين شرکت‌های بزرگ فولادی که به صورت پاره وقت در این شرکت کار می‌کردند طراحی و ساخته شد. این روش نه تنها از هزینه‌کرد مبالغ هنگفتی برای خرید و واردات تجهیزات مد نظر جلوگیری می‌کرد بلکه از وابستگی فنی و دانشی به سازنده آن نیز جلوگیری می‌کرد. بر این اساس و راهبرد طراحی و ساخت فن‌آوری‌ها و تجهیزات مدنظر توسط مهندسين و کارشناسان خود کارخانه را مطابق با شرایط بازارهای محلی دنبال کرد. این راهبرد از خروج میلیون‌ها یوان از روستای یونگ‌لیان جلوگیری کرد و مزایا و پایه‌های نوآوری‌های فن‌آورانه در سال‌های آتی را برای شرکت فراهم نمود. در گام نخست، بسیاری از نوآوری‌های فن‌آورانه صنعتی، تغییرات و بهبودهای جزئی و ناچیزی به دنبال دارند و از این رو ایجاد یک چنین بهبود و تغییرات کوچک به‌ویژه از کانال ساخت و طراحی داخلی کارچندان مشکلی نیست. بنابراین، پس از آنکه شرکت فولاد یونگ‌لیان در زمینه فن‌آوری تولید، خبره شد، از کانال «یادگیری حین انجام دادن»، قادر به طراحی ۱۰۰ درصدی خط تولید و تجهیزات مورد نیاز تولید میل‌گرد و همچنین تولید محصولات خود با نام تجاری معروف لیان فانگ شد. این کارخانه همچنین موفق شد یک موسسه تحقیق و توسعه برای خود راه‌اندازی کند.

عامل پنجم، مدیریت بود. و موفق به اصلاح نظام مدیریت کارخانه شد و این اصلاحات بر پایه تجربه او در زمینه اشکال مختلف قراردادی با کارگزاران و مدیریت آنها کسب شده بود. یک چنین برنامه‌ای که مستقیم به عملکرد کارکنان وابسته بود و هرگونه حقوق، دستمزد و پاداش بر پایه قوانین مشخص و ضوابط از پیش تعیین شده پرداخت می‌شد، تأثیرات شگرفی بر جای گذاشته بود.

عامل ششم، زنجیره تأمین پایدار مواد اولیه بود. این شرکت با استفاده مناسب از حُسن اعتبار و شهرت خود در بازار و همچنین، بازپرداخت به‌موقع اعتبارات، گام‌های بزرگی در راستای ایجاد روابط مهم و متعدد با تأمین‌کنندگان مواد اولیه و حتی ادغام با یکی از بزرگترین تأمین‌کنندگان مواد اولیه در سواحل شرقی چین (به عنوان سهامدار و شریک تجاری) برداشت.

عامل هفتم به فروش ثابت و پایدار و شبکه‌های توزیع تجاری برمی‌گشت. و اشخاص با استعدادتر روستا را انتخاب و آنها را به عنوان بازاریابان و فروشندگان محصولات شرکت بکار گرفته و برای شناسایی بازارهای جدید و افزایش شهرت بازاری شرکت به سراسر کشور فرستاد. شرکت فولاد یونگ‌لیان همچنین برای تبلیغ محصولات خود به دولت‌های ملی و محلی تکیه کرده بود. دولت مرکزی و محلی در چین هر ساله با هدف کمک تبلیغاتی و بازاریابی به شرکت‌های خود، نمایشگاه‌ها و مسابقات بزرگی را برگزار می‌کردند.

فصل هفتم

جمع‌بندی: نظریه مرحله جدید توسعه اقتصادی

فقر یا عقب‌ماندگی یا ناکامی در صنعتی شدن، همیشه و در همه جا به مشکل شکست در هماهنگی اجتماعی مربوط می‌شود.

مشکل از آنجا شروع می‌شود که پی‌ریزی بازارها و سازمان‌های اقتصادی مربوطه (بر پایه اصل تقسیم کار) بسیار پرهزینه بوده و نیازمند تلاش‌های به‌شدت هماهنگ و اعتماد اجتماعی کلیه مشارکت‌کنندگان و فعالان بازار است. از جنبه نظری، بازار «آزاد» نوعی کالای عمومی و حتی مهم‌ترین این کالاها بشمار می‌آید که ستون اصلی آن، «اعتماد اجتماعی» است.^۱ تمامی هزینه‌های مبادلات بازاری همچون هزینه‌های حمل و نقل، اطلاعات، ارتباطات، مبادله، مدیریت، مذاکره، سازماندهی، پرداخت و اجرای قراردادها به نوعی با مقوله هزینه و اعتماد اجتماعی مرتبط بوده و با تقلب، ریسک و نااطمینانی هم‌زیست است. همه این عوامل (هزینه‌ها و اعتمادها) به ثبات سیاسی و نظم اجتماعی وابسته بوده‌اند. به علت هزینه‌های هنگفت تولید این مهم‌ترین کالای عمومی و ایجاد اعتماد اجتماعی، چیزی که به طور اساسی در کشورهای در حال توسعه باید دنبالش بود، دموکراسی نیست بلکه بازیگران و بازارسازان

۱. در غیاب اعتماد اجتماعی، فرصت‌های ظاهراً بدیهی برای اقدام جمعی دوجانبه فایده‌مند از بین می‌روند. بدون اعتماد عمومی، اعتبار و انعقاد هر نوع قراردادی امکان‌پذیر نیست و حتی مبادلات تهاتری نیز ناممکن می‌شود. این موضوع دلیلی است بر اینکه چرا حتی در اقتصادهای صنعتی شده کاملاً توسعه یافته نیز بیشتر تسهیلات و وام‌ها (به‌ویژه وام‌هایی که مقادیرشان قابل توجه است) نیازمند وثیقه‌اند. اما پایه و اساس همین مجموعه دارایی‌های قابل توثیق نیز همزمان با توسعه صنعتی رشد و نمو کرده‌اند.

بازارهای اساسی هستند.^۱ بنابراین، در دو حالت شکست دولت و شکست هماهنگی بازار، مسئله فقر چیزی بیش از ناشی از نبود بازارها و بازارسازها است.^۲

منافع بازار انبوه تا حد زیادی اجتماعی است ولی هزینه‌های (شکل‌گیری و مشارکت) آن بیشتر خصوصی و فردی است. پس به لحاظ تاریخی، فرآیند طبیعی تشکیل و تهییج بازار انبوه، همیشه و در هر کجا فرآیندی تکاملی و طولانی مدت بوده است. این فرآیند در ابتدا بیشتر به وسیله طبقه‌ای از تجار قدرتمند که به شکل جمعی و انحصارطلبانه تحت یک روحیه مرکانتیلیستی ملی‌گرایانه و با پشتیبانی بی‌دریغ حکومت عمل می‌کردند، شکل گرفت.^۳ فرآیند تکوین بازار انبوه در انگلستان و اروپا صدها سال یعنی از سده شانزدهم در هنگام سفر بزرگ و کشف قاره آمریکا تا اواخر سده هجده به طول انجامید.^۴

انقلاب شکوهمند ۱۶۸۸ انگلستان که در نوع خود در تاریخ غرب بی‌همتا است، به چند دلیل نتیجه فرآیند طولانی مدت تکوین بازار و فرآیند انباشت ثروت به رهبری دولت بود. این موضوع، قدرت سیاسی

۱. حتی در جوامع مدرن، خلق و تکوین بازارهای جدید مستلزم مقادیر قابل توجهی سرمایه‌گذاری و کمک‌های دولتی است. پیدایش اینترنت به عنوان بازاری برای تجارت الکترونیک مثالی خوب در این زمینه است.

۲. با وجود گذشت ۲۰۰ سال از انقلاب صنعتی انگلستان، دقیقاً به علت هزینه‌های هنگفت و شکست‌های عظیم هماهنگی در ارایه این کالاهای عمومی حیاتی است که ما هنوز هم شاهد فقری عظیم در سراسر جهان به‌ویژه در کشورهای در حال توسعه هستیم.

۳. در طول دوره سفرهای اکتشافاتی اروپایی‌ها در عصر اکتشاف، «در حقیقت اگر در ذیل امیدنامه سرمایه‌گذاری، بجای تکیه صرف بر فرصت‌های تجاری، به غرور و افتخار ملی اشاره می‌شد، دسترسی به منابع مالی مورد نیاز برای سرمایه‌گذاری در کشورهای جدید، بسیار ساده‌تر می‌بود.» (Pomeranz and Topic, 2013, p. 156) اکتشافات و تجارت خارجی اروپایی‌ها به علت هزینه‌های هنگفت و مخاطرات بالای‌شان، به شدت سرمایه‌بر بودند. بیشتر تجارت دوربرد که به وسیله تجار اروپایی انجام می‌شد، به شدت تحت حمایت نیروی نظامی و پشتیبانی‌های دولتی قرار داشت. چالش‌های منحصر بفردی در رابطه با تجارت دوربرد با آسیا وجود داشت (چالش‌هایی که تقریباً شبیه آن چالش‌هایی است که در تصرف، سکنی‌گزینی و اجرای تجارت ارتش-محور با مستعمره‌های دنیای جدید وجود داشت) که سبب شد کمپانی هند شرقی به نوع «مدرن» تری از شرکت‌هایی که تا پیش از آن وجود داشتند، تبدیل شود. (Pomeranz, *The Great Divergence*, 2000, p.192)

۴. حتی با وجود تهییج بازار انبوه در اروپا و رقابت شدید در زمینه سلطه جهانی در تجارت و قدرت نظامی، کشورهای مختلف اروپایی سیاست‌های صنعتی مختلفی را برای ایجاد ثروت ملی در پیش گرفتند. هلند تلاش کرد تا با کشتی‌سازی و ماشینی کردن صنعت شیلات خود، این کار را انجام دهد، اسپانیا تلاش کرد تا با تجارت ادویه و ماشینی کردن تولید شکر این کار را انجام دهد، ایتالیا سعی کرد با تجارت پارچه‌های پشمی و فرانسه با ماشینی کردن صنعت چاپ این کار را انجام دهند اما هیچ یک از این سیاست‌های صنعتی به انقلاب صنعتی منجر نشد. انگلستان که این تلاش را با صنعت منسوجات شروع کرد بسیار خوش‌شانس بود زیرا صنعتی را انتخاب کرده بود که دارای بازاری بسیار بزرگ در مقیاسی جهانی بود و همین بازار بزرگ نیز در پایان توانست ماشینی کردن و تولید کارخانه‌ای این صنعت را سودآور کرده و مقدمات تکوین انقلاب صنعتی را در این کشور فراهم کند.

طبقه تجار را در مجلس شورا متمرکز کرده و تضمین می‌کرد تمامی سیاست‌های تجاری بین‌المللی و داخلی پادشاه، در حقیقت، خود را در منافع و پشتیبانی از طبقه تجاری نشان بدهد که نقش‌شان در ایجاد ثروت و پرداخت بخش زیادی از مالیات‌های مورد نیاز برای تأمین مالی جنگ‌های پشت سر هم پادشاه در مقابل سایر قدرت‌های اروپایی، حیاتی بود. این یعنی این که «قدرت مطلقه‌ای که تا پیش از سال ۱۶۸۸ همچنان پابرجا بود، پس از آن نیز همچنان حضور داشته است.»^۱ این موضوع نشان داد که «چطور یک دولت می‌تواند به وسیله انتقال قابل اعتماد بدهی‌های خود به شهروندان و خارجی‌ها قدرتمند شود. همان‌طور که ونیز، جنوا، لوبک، هامبورگ و جمهوری هلند، نشان دادند... هر سلطنت پارلمانی که می‌توانست به شکلی قابل اعتماد قرض بگیرد، قادر بود در توازن قدرت در قاره دخالت کند.» (D. McCloskey, 2010, p. 314)^۲

1. Julian Hoppit, "Patterns of Parliamentary Legislation, 1660-1800," *History Journal*, vol. 39, pp.109-131; cited in

Robert Allen (2009, p.5), "The British Industrial Revolution in Global Perspective

۲. به عبارت دیگر، انقلاب شکوهمند تأثیر بسیار اندکی بر تغییر سنت دیرین مَرکانتیلیسم بریتانیا داشت و دولت این کشور را فراگیرتر (به معنای اشتراک‌گذاری قدرت سیاسی با طبقه کارگر و مردم و به معنایی که عجم‌اوغلو و رابینسون به تصویر کشیده‌اند) نکرد. به جای آن، دولت این کشور استبدادی‌تر و قدرتمندتر شده و دخالت‌های بیشتری در اقتصاد ملی می‌کرد. برای مثال، پس از انقلاب شکوهمند، مجلس این کشور شروع به افزایش مالیات‌ها و اعمال مقررات سخت‌گیرانه‌تر و ممنوعیت واردات کالاها با هدف پشتیبانی از بازار منسوجات داخلی بریتانیا کرد. در سال ۱۷۰۰، واردات پنبه از هند ممنوع اعلام شد. در سال ۱۷۰۱، در مجلس بریتانیا قانونی به تصویب رسید که طبق آن پوشیدن منسوجات و پوشاک ساخت کشورهای آسیایی غیرقانونی اعلام شد: «تمامی اقسام ابریشم و پارچه و هر پارچه ترکیب با ابریشم و یا پنبه که تولید ایران، چین و شرق هند بوده و به مقرر پادشاهی بریتانیا وارد شده باشد، نباید پوشیده شود.» برای کمک و پشتیبانی از صنعت نساجی بریتانیا قانون کالیکو در سال ۱۷۲۱ تصویب شد که بر اساس آن «از ۲۵ دسامبر سال ۱۷۲۲، استفاده و یا پوشیدن هر نوع البسه دوخته شده، رنگ شده و ... در خارج از بریتانیا، برای هر شخصی حرام و ممنوع اعلام می‌گردد.» اما به مجرد آنکه دولت بریتانیا به اهمیت تولید پنبه برای تجارت و رفاه ملی پی برد، شروع به حذف چنین محدودیت‌ها و قوانین دست و پاگیر کرد و بر این اساس قانون منچستر را در سال ۱۷۳۶ تصویب کرد. قانون منچستر در هموار ساختن مسیر ماشینی شدن صنعت پنبه و تولید انبوه در کارخانه‌ها پس از دوره انقلاب صنعتی بسیار اهمیت داشت. همان‌طور که پیش‌تر نیز اشاره شد، مجموعه‌ای از قوانین محدوده‌کننده‌ای که پیش از انقلاب شکوهمند وضع شده بود، صدها سال پس از انقلاب شکوهمند و حتی ساله‌ای سال پس از ارایه مفهوم تجارت آزاد توسط آدام اسمیت، همچنان پابرجا باقی مانده بودند. هدف از تصویب این قوانین، تسهیل انحصار انگلستان در تجارت بین‌المللی و غیرقانونی اعلام کردن رفت و آمد کشتی‌های خارجی حامل کالاهایی بود که انگلستان یا هر یک از کشورهای مستعمره آن حامل آن کالاها بودند. انگلستان توانست با وجود حقوق مالکیتی که حتی پس از انقلاب شکوهمند نیز چندان کارآمد نبود، با پی‌گیری سیاست‌های صنعتی و مَرکانتیلیستی مناسب به رهبری دولت (بی‌توجه به رخداد انقلاب صنعتی) به کشوری ثروتمند و قدرتمندتر تبدیل شود.

همان‌طور که مورخ اقتصادی، سون بکرت^۱ به درستی اشاره می‌کند: «نخستین کشور صنعتی، یعنی بریتانیای کبیر، به هیچ وجه کشوری لیبرال با دخالت ناچیز دولت و نهادهای قابل اعتماد و بی‌طرف همانند آنچه اغلب تصور می‌شود، نبود. بلکه در مقابل، کشوری امپریالیستی بود که هزینه‌های نظامی هنگفت، دولت همیشه در حال جنگ، بوروکراسی قدرتمند و مداخله‌گر، مالیات‌های زیاد، بدهی‌های رو به تزاید دولتی و تعرفه‌های حمایتی، از مهمترین مشخصه‌های آن بود (این کشور قطعاً کشوری دموکراتیک نبود)». (Sven Beckert, 2014, p. xv)

چیزی که تجربه توسعه چین به جهان نشان داد این است که فرآیند طولانی و طبیعی تهییج بازار می‌تواند به صورت مهندسی شده و با مداخله دولت (به عنوان جایگزینی برای طبقه تجار انگلستان) و بدون نیاز به تجربه مسیر نه چندان شکوهمند توسعه اقتصادی از نوع استعمارگرایانه و تجارت برده، در غرب، شتاب گیرد.

صنعتی شدن اولیه در تاریخ متقدم اروپا، پدیده‌ای است مستند که مورخان اقتصادی، تحقیقات جامعی در خصوص آن انجام داده‌اند. بسیاری از آنها، این مرحله را گامی ضروری برای صنعتی شدن بر پایه تولید و توزیع انبوه، قلمداد کرده‌اند. با این حال، مورخین به تدریج با این معما مواجه شدند که چرا صنعتی شدن اولیه در برخی کشورها به صنعتی شدن انجامید و در برخی دیگر با شکست همراه شد؟^۲ تجربه توسعه چین ابعاد تاریک این معما را روشن ساخت: گذار از مرحله صنعتی شدن اولیه به تولید انبوه (یا انقلاب صنعتی نخست) نیازمند خلق مداوم بازار و حمایت دولتی مرکانتیلیست است. آزادی اقتصادی (لسه‌فر) و دموکراسی، تنها، دستورالعمل‌هایی برای شکست‌اند.

تجربه توسعه اقتصادی چین همچنین یک الگو (نظریه) جدیدی را برای توسعه مطرح می‌کند که می‌توان آن را «نظریه مرحله جدید»^۳ یا «نظریه شروع توسعه»^۴ نامید. نظریه مرحله جدید تا حد زیادی به نظریه مرحله قدیم فردریش لیست (۱۸۴۱)، مارکس (۱۸۶۷) و روستو (۱۹۶۰) و دیگر مکاتب توسعه از قبیل ساختارگرایان و نوساختارگرایان و همچنین راهبردهای جایگزینی واردات و نظریه فشار بزرگ (که پل روزنشتاین-رودان در سال ۱۹۴۳ معرفی کرد و کوین مورفی^۵، آندره شلايفر^۶ و

1. Sven Beckert
 2. See, e.g., Sheilagh C. Ogilvie and Markus Cerman (1996), *European Proto-Industrialization, and the references therein*.
 3. New Stage Theory (NST)
 4. Embryonic Development Theory (EDT)
 5. Kevin Murphy
 6. Schleifer

رابرت دبلیو ویشنی در سال ۱۹۸۹ مورد پشتیبانی قرار دادند) مرتبط است.^۱

نظریه مرحله جدید بر این باور است که سیاست‌های اقتصادی مورد اشاره و راهبردهای توسعه که در یک محیط سیاسی باثبات اجرا شده‌اند، بیشتر در تعیین اینکه آیا کشورها توانسته‌اند در ایجاد ثروت و فن‌آوری‌ها موفق عمل کنند، اهمیت دارد. نهادها درونزا هستند و اغلب برای تسهیل اجرا یا پیاده‌سازی سیاست‌ها و راهبردهای توسعه یک کشور، ایجاد می‌شوند. این نکته کلی دقیقاً مطابق با استدلال‌های جاستین لین (۱۹۹۶) است.^۲

نظریه مرحله جدید، نبود بازار و بازارسازان را (که تا پیش از این توسط بسیاری از نظریات موجود

۱. نظریه مرحله جدید همچنین رابطه نزدیکی با الگوی توسعه معرفی شده توسط جو استادول (۲۰۰۳) در کتابی با عنوان «آسیا چطور عمل می‌کند: داستان موفقیت‌ها و شکست‌ها در پویاترین منطقه جهان»، دارد. این کتاب به سه نوع مداخله اشاره می‌کند که دولت برای تسریع بخشیدن به توسعه اقتصادی می‌تواند از آنها استفاده نماید. این سه نوع مداخله عبارتند از: (۱) اعمال اصلاحات ارضی کامل و دقیقی که زمین‌ها را از زمین‌داران گرفته و به جمعیت‌های بزرگ کشاورزی منتقل کند که بر مبنای سیستم کشاورزی خانوادگی در مقیاس کوچک عمل می‌کنند و می‌توانند درآمد کشاورزی خود را بیشینه نمایند؛ (۲) ترغیب تولید و به‌روزرسانی فن‌آوری‌های مورد استفاده در تولید از طریق اعطای یارانه‌هایی که به عملکرد صادراتی تولیدکنندگان وابسته باشد و بتواند از نیروی کار مازاد و غیرماهر بخش کشاورزی استفاده کرده و نوعی «نظم صادراتی» را برای ترغیب رقابت و تخریب خلاق داروینی، فراهم نماید؛ و (۳) مداخله در بخش مالی برای تمرکز سرمایه در راستای «توسعه تولیدات کشاورزی کوچک» با این هدف که تمرکز اقتصاد را از بازدهی کوتاه‌مدت و مصرف فردی به سمت سودهای آتی و بالاتر بلندمدت تغییر دهد. نظریه مرحله جدید، علاوه بر استفاده از یافته‌های مهم استادول، چارچوبی مفهومی را برای تشریح اینکه چرا چنین مداخلات دولتی می‌تواند مثر ثمر واقع شود ولی در مورد رویکردهای بالا به پایین توسعه اقتصادی مثل رویکرد جایگزینی واردات و اجماع واشنگتن و نظریه نهادی، چنین چیزی امکان‌پذیر نیست، ارائه می‌دهد. این نظریه همچنین از تحلیل وزن دیگری در خصوص معجزه رشد اقتصادی چین با عنوان: «یک ملت، زیر سوال: درک ظهور چین» که توسط شیائوپینگ لی (۲۰۱۲) به رشته تحریر درآمده، بهره برده است. تحلیل لی بر قدرت خلاق و همچنین قدرت مخرب کارآفرینان و تأکید بر اهمیت مقررات دولتی در بازار، متمرکز است. نظریه مرحله جدید با فاصله گرفتن از ادبیات موجود در رابطه با توسعه چین، چارچوبی مفهومی برای پاسخگویی به معمای دیرین انقلاب صنعتی و همچنین، کمک به تشریح چرایی آغاز آن در سده‌های هجدهم تا نوزدهم در انگلستان به جای چین یا هند یا هر کشور اروپایی دیگری، ارائه می‌کند.

۲. همچنین می‌توانید به جاستین لین (۲۰۰۹، ۲۰۱۱، ۲۰۱۲ و ۲۰۱۳) به علت ارائه تحلیل‌های مفصل وی در مورد اینکه چطور نهادهای برنامه‌ریزی متمرکز چین و سیستم کنترل قیمت این کشور برای اجرای راهبردهای توسعه پرشتاب این کشور در دهه ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۰، ایجاد شدند، نگاه کنید. همچنین در مورد اهمیت سیاست‌های اقتصادی و دولت در توسعه اقتصادی، کارهای دیگری مثل (Jinglian Wu (2005). Dani Rodrik (2008). وجود دارند که مطالعاتی مفصل در خصوص تغییرات نهادی در چین از سال‌های ۱۹۴۹ تاکنون، انجام داده‌اند. از جمله آثار ارزشمند دیگری که داده‌ها و تحلیل‌های تجربی خوبی را در مورد تجربه توسعه چین ارائه نموده‌اند می‌توان به منابع ذیل اشاره نمود:

Gregory Chow (2015), Loren Brandt and Thomas G. Rawski (2008), and Barry J. Naughton (2007)

مورد اشاره قرار گرفته شده است) اصلی‌ترین مشکل توسعه قلمداد می‌کند و بر نقش بسیار مهم دولت در رفع مشکل شکست هماهنگی و هزینه‌های هنگفت تکوین بازار و سازماندهی صنعتی، به شدت تأکید دارد.^۱ این نظریه نیز همانند نظریه مرحله قدیم و نظریه‌های ساختارگرایی، بر این تأکید دارد که صنعتی شدن باید در چند مرحله مشخص و مهم و به صورت پی‌درپی صورت بگیرد که هر مرحله نیز در حوزه تکوین بازار و بازارسازان، با مشکلات خاص خود مواجه است. بدین ترتیب، مشکل توسعه صنعتی یک کشور نمی‌تواند تنها از طریق فشار بزرگی همچون افزایش یک‌باره و قابل توجه سرمایه‌گذاری‌های داخلی، کمک گرفتن از دولت‌های خارجی و به‌طور کلی استفاده از رویکردهای بالا به پایین، حل شود. موفقیت‌آمیز بودن توسعه صنعتی نیازمند چندین مرحله فشار بزرگ مستمر و از پایین به بالا و مساعدت دولت‌های محلی و ملی است.

بنابراین، صنعتی شدن، فرآیند ارگانیک ایجاد متوالی بازارها است که هر مرحله از محل منابع مالی تجمیعی مراحل پیشین، تأمین مالی می‌شود. به عبارت دیگر، این فرآیند ارگانیک و مرحله‌ای، در مرحله مشخص و متمایز به لحاظ تکامل سازمانی و تحولات ساختاری، رو به جلو حرکت می‌کند و هر مرحله با تکوین بازارهای جدیدتر و عمیق‌تر شروع شده و سازه‌ها و ساختارهای صنعتی جدیدتر و بزرگتری را تجربه می‌کند که از محل انباشت پس‌اندازهای مراحل پیشین، تأمین مالی می‌شود و تحت حمایت قدرت خریدی (تقاضا) قرار می‌گیرد که در مرحله یا مراحل پیشین ایجاد شده است.^۲

۱. جاستین لین (۱۹۹۶، ۲۰۰۹، ۲۰۱۱، ۲۰۱۲ و ۲۰۱۳) همچنان بر راهبرد توسعه بر پایه مزیت نسبی تأکید دارد. نظریه مرحله جدید از این لحاظ که بر هزینه‌های تکوین بازار تأکید دارد، به نوعی مکمل این نظریه است. برای مثال، هندوستان همانند چین دارای مزیت نسبی نیروی کار ارزان قیمت است اما سطح توسعه یافتگی این کشور با چین دقیقاً به این دلیل که دولت‌های محلی و ملی هند در تکوین بازارهای داخلی و بین‌المللی همانند چین موفق عمل نکرده‌اند، فرسنگ‌ها فاصله دارد. در نتیجه، با وجود نیروی کار بسیار ارزان قیمت‌تر هندوستان نسبت به چین، این کشور قادر به تولید کالاهای مصرفی کاربر نیز نیست. کشاورزان هندی قادر به تکوین بازار انبوه نیستند و از این رو نیروی کار ارزان چندین بدردشان نمی‌خورد. بازرگانان بین‌المللی و شرکت‌های خارجی انگیزه‌ای برای انجام سرمایه‌گذاری و تولید این محصولات در هند نیز ندارند. این مسئولیت بر دوش دولت هندوستان است.

۲. این الگوی توسعه، برای اقتصادهای کوچکی مثل هنگ‌کنگ که فاقد بخش کشاورزی هستند نیز کاربرد دارد. همزمان با سیاست‌های صنعتی و راهبردهای توسعه صحیح، اقتصاد هنگ‌کنگ در دهه ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۰ به تدریج از روستایی بر محور ماهیگیری و کارگاه‌های کوچک صنایع دستی به سمت تولیدات کاربر و صادرات-محور در حوزه محصولات نساجی، اسباب بازی و لوازم الکترونیکی حرکت کرد و سپس با سرمایه‌گذاری سنگین در حوزه زیرساخت‌ها در نهایت به مرکز مالی و تجاری قدرتمندی در منطقه آسیا تبدیل شد. در واقع، تولید کلاه گیس، یکی از نخستین صنایع موفق هنگ‌کنگ بود که به شدت کاربر بود و برای اتصال تمامی رشته‌های مو، به نیروی بازوی کارگران نیازمند بود.

جوهره اصلی این فرآیند توسعه، تکوین تدریجی ایجاد بازار مورد نیاز برای حمایت از تولید انبوه با ظرفیت توزیع و زنجیره تأمین انبوه و همچنین ایجاد خوشه‌های صنعتی، با هدف استفاده از صرفه‌های حاصل از مقیاس است (در چندین مرحله و از طریق تعاملات فشرده و بازخوردهای بین تقاضا و عرضه) این فرآیند به شکلی دنباله‌دار و مستمر، مشکلات مربوط به امنیت غذایی، دام مالتوس، فقدان سه‌گانه صنعتی، دام درآمد متوسط، فقدان رقابت، بحران مالی، مشکلات بدهی و سایر مشکلاتی را که بسیاری از کشورهای در حال توسعه در اشکال و مراحل مختلف توسعه با آنها مواجه هستند کاهش می‌دهد. از طریق همین فرآیند توسعه، مختصات ساختار صنعتی افزایش یافته، تخصصی‌تر می‌شود و در جهت رقابتی‌تر شدن و افزایش سهم سرمایه در تولید، حرکت می‌کند.

به‌طور مشخص، هر اقتصاد مبتنی بر کشاورزی برای تکامل یافتن و گذار به اقتصاد صنعتی و مدرن شبیه آنچه امروزه در فرانسه، آلمان، ژاپن و ایالات متحده آمریکا شاهدش هستیم، باید سه مرحله اصلی را پشت سر بگذارد؛ (۱) مرحله صنعتی شدن اولیه،^۱ (۲) انقلاب صنعتی نخست، (۳) انقلاب صنعتی دوم. سرمایه‌داری مالی مدرن بر پایه انقلاب صنعتی دوم تکوین یافته و قدرت آن به علت توانایی‌اش در تأمین انبوه دارایی‌های مشهود و تجدیدپذیر است نه ظرفیت چاپ پول یا افزایش بدهی‌های (با پشتوانه دارایی‌های تجدیدپذیر واقعی؛ در غیر این صورت همانند وضعیتی که در آرژانتین و یونان مشاهده می‌شود، کشور به بحران بدهی دچار خواهد شد). هر مرحله نیازمند «فشاری بزرگ» است و عبور موفقیت‌آمیز در هر مرحله نیازمند اقدامات جمعی و تأمین مالی عمومی به میزانی فراتر از ظرفیت مالی صنایع و شرکت‌ها به صورت انفرادی است؛ اما مرحله آغازین، حساس‌ترین و اساسی‌ترین مرحله است زیرا در مراحل بعدی، اقتصاد و ساختارهای صنعتی تماماً بر پایه مراحل پیشین استوارند. به زبان ریاضی،

۱. همان‌طور که لری کلارکسون (۱۹۹۶ و ۱۹۸۵) تأکید می‌کند، صنعتی شدن اولیه به صنایع روستایی مرتبط است که مشخصاً متفاوت از کارخانه‌ها و کارگاه‌های شهری است. چرا که محصولات صنایع روستایی برای تأمین تقاضاهای محدود محلی تولید می‌شوند در حالی که محصولات کارخانه‌های شهری برای تأمین تقاضاهای خارجی و ملی تولید می‌شوند. صنعت‌گران شهری سال‌ها پیش از شروع مرحله صنعتی شدن اولیه در جوامع کشاورزی مثل روم باستان و اروپای قرون وسطی، وجود داشته‌اند. صنعتی شدن اولیه مدت‌ها بعد در سده هفدهم تا هجدهم در اروپا شکل گرفت زیرا بازارهای به شدت بزرگ بین‌المللی و ملی و شبکه‌های تجاری بزرگی که بعد از سفر بزرگ شناسایی شدند، به انگیزه‌ای برای بازرگانان و سرمایه‌داران تبدیل شد تا با استفاده از منابع فراوان و ارزان‌تر نیروی کار ساکن در حومه شهرها، به تقاضای رو به تزاید در سطح کشور و در سطح جهان واکنش نشان دهند. با این وجود، در مرحله صنعتی شدن اولیه، اندازه بازار هنوز به حد کافی بزرگ نشده بود و زنجیره‌های تأمین و شبکه‌های توزیع بازرگانی نیز هنوز به آن اندازه پیچیده و توانمند نشده بودند که بتوانند سیستم کارخانه‌ای سودمند و به لحاظ مالی (و البته به لحاظ سازمانی) توجیه‌پذیر تولید انبوه را ایجاد کنند. بنابراین، برای شروع انقلاب صنعتی نخست، ایجاد (تهییج) بازارهای بیشتر، ضروری است.

کسی نمی‌تواند بدون یادگیری جبر که خود مستلزم یادگیری علم حساب است، امیدی به درک حساب انتگرال و دیفرانسیل داشته باشد.

برای مثال، در سال ۱۹۸۰ در چین حدود ۸۰۰ میلیون نفر در مناطق روستایی این کشور زندگی می‌کردند که ۳۰۰ میلیون کارگر مازاد در بین آنها وجود داشت. این یعنی حتی اگر سطح مهارت کشاورزان و دهقانان چینی را در آن سال‌ها معادل سطح مهارت کارگران کارخانه‌های امریکایی فرض کنیم، در صورت انتقال تمامی شرکت‌های مدرن امریکا در تمامی صنایع به چین، این شرکت‌ها تنها می‌توانستند یک سوم نیروی کار مازاد مناطق روستایی این کشور را جذب کنند.^۱ از این رو، صنعتی شدن چین نمی‌توانست در شهرها آنطور که مدل لوئیس (۱۹۵۴)^۲ یا راهبرد جهش بزرگ گرشنکرون (۱۹۶۲)^۳ ادعا داشتند، به سادگی و مستقیماً با بازتخصیص نیروی کار روستایی به کارخانه‌های شهری شروع شود. بلکه این حرکت می‌بایستی در ابتدا از طریق صنعتی شدن اولیه، در حومه شهرها آغاز می‌شد (تکرار همان فرآیندی که بریتانیای کبیر پیش از آغاز انقلاب صنعتی دنبال کرد).

در هر یک از مراحل سه‌گانه صنعتی شدن، سه فاز نیز وجود دارد؛ فاز فعال‌سازی،^۴ فاز جهش^۵ و فاز تکمیل.^۶ آخرین فاز در هر مرحله به منزله فاز نخست مرحله بعدی است. برای مثال، سه فاز انقلاب صنعتی نخست چنین خواهد بود: (۱) صنعتی شدن اولیه که شامل تقسیم کار و تخصصی کردن اقتصاد منطقه‌ای و انباشت سرمایه اولیه از طریق تجارت داخلی و بین‌المللی کالاهای کاربر دارای ارزش افزوده اندک. (۲) ایجاد کارخانه‌های بزرگ با نظام تولید انبوه کالاهای مصرفی سبک از مسیر ماشینی کردن خطوط تولید (به عنوان مثال، مرحله استفاده از ۱۰۰ میلیون تی‌شرت در ازای خرید یک فروند هواپیمای بوئینگ در چین در دهه ۱۹۹۰ همین فاز است). (۳) فاز ایجاد سه‌گانه صنعتی تقاضا-محور است که شامل انرژی، لکوموتیو و زیرساخت‌ها است. صنعت باکشی به لحاظ درآمدی نساجی، اصلی‌ترین صنعت در فاز دوم (فاز جهش) انقلاب صنعتی نخست و این صنایع محوری برای فاز سوم (فاز تکمیل)، صنایع نفت و ذغال‌سنگ، خطوط راه‌آهن و بزرگراه‌ها و صنایع موتوری است.^۷

۱. کل اشتغال شهری آمریکا در سال ۱۹۸۰ حدود ۱۰۰ میلیون نفر بود.

2. Lewis (1954)

3. Gerschenkron's (1962) leapfrog strategy

4. activation phase

5. takeoff phase

6. completion phase.

۷. شکل به هم چسبیده سه‌گانه صنعتی در طول زمان تکامل یافته است. به عنوان نمونه صنعت انرژی در سده نوزدهم تحت تسلط ذغال‌سنگ، در سده بیستم تحت تسلط نفت و در سده بیست و یکم در سیطره انرژی‌های نوینی همچون انرژی خورشیدی قرار خواهد گرفت. در صنعت ارتباطات نیز شاهدیم که در سده نوزدهم این تلگرام بود که در این صنعت حاکم بود که در سده بیستم جای خود را به تلفن و در سده بیست و یکم به پست الکترونیکی، تلگرام، اسکایپ و... داده است.

آخرین فاز انقلاب صنعتی نخست، به منزله فاز اول (فاز فعالسازی) انقلاب صنعتی دوم است. افزایش تقاضا برای سه‌گانه صنعتی و ابزارآلات ماشینی مورد نیاز در صنایع سبک، طبیعتاً به تولید انبوه ماشین‌آلات، تجهیزات الکتریکی، مواد معدنی، سیمان، فولاد، مواد شیمیایی، کامیون، کشتی و قوه موتور منجر می‌شود. بنابراین، بالاترین نقطه انقلاب صنعتی دوم (یعنی همان فاز جهش)، دستیابی به قدرت تولید ماشینی موتور و ماشین‌آلات سنگین (از قبیل ابزار و ماشین‌آلات دقیقه) است که پیش‌تر نیز در ماشینی شدن و تحریک انقلاب صنعتی نخست، همان تولید انبوه کالاهای مصرفی سبک، دخیل بوده است. صنعت فولاد، اصلی‌ترین صنعت در انقلاب صنعتی دوم (فاز فعالسازی) است و صنایع خودرو و کشتی‌سازی - برای شروع گام دوم، که چین هم اکنون در این مرحله قرار دارد - و صنعت مالی - برای تکمیل گام سوم، صنایع مهم برای فاز جهش (همان جایگاهی که چین هم اکنون دارد) و فن‌آوری اطلاعات و صنعت مالی نیز اصلی‌ترین صنایع فاز تکمیل بشمار می‌آیند.^۱

ماشینی شدن کامل بخش کشاورزی تنها در فازهای دوم و سوم انقلاب صنعتی دوم یعنی زمانی که تولید انبوه ماشین‌آلات (و کودهای شیمیایی) امکان‌پذیر و سودمند می‌شود، حاصل می‌شود. بنابراین تنها انقلاب صنعتی دوم است که می‌تواند مشکل امنیت غذایی را که روزگاری تمامی جوامع انسانی در عصر کشاورزی با آن مواجه بوده‌اند، برای همیشه حل و فصل نماید.^۲

نظریه مرحله جدید، برخلاف نظریات مرحله‌ای پیشین و برعکس فشار بزرگ و جبرگرایی، نسخه واحدی را برای تمامی مراحل و فازها پیشنهاد نمی‌کند. هر فاز یا مرحله نیازمند مقادیر بخصوصی سرمایه‌گذاری عمومی به رهبری دولت است و برای داشتن نقشی مهم در رهبری استراتژیک این فرآیند، واسطه‌گری، ایجاد بازار، ایجاد نهادهای نظارتی و هماهنگی اجتماعی، به دولت وابسته است.^۳

۱. فاز سوم انقلاب صنعتی دوم نشان دهنده تغییری تاریخی از تولید به سمت خدمات اطلاعات‌محور با فن‌آوری‌های بالا مثل تأمین مالی و مراقبت‌های پزشکی است. وابستگی شدید به فن‌آوری اطلاعات موجب افزایش تقاضا برای شکل سوم انقلاب صنعتی در حوزه فن‌آوری اطلاعات و هوش مصنوعی می‌شود. انقلاب صنعتی سوم با وابسته کردن تمامی فرآیندهای تولید و محصولات آنها به فن‌آوری‌های اطلاعات و هوش مصنوعی، ثمره و پیامد انقلاب صنعتی اول و دوم بحساب می‌آید.

۲. نگرین امنیت غذایی و مشکلات مرتبط با آن (مثل تورم مواد غذایی) مهمترین دلیل ناآرامی‌های اجتماعی و انقلاب در کشورهای در حال توسعه است. این موضوع هم در تاریخ ۵ هزار ساله چین و هم در جهان کنونی از قبیل جنبش سال ۲۰۱۱-۲۰۱۰ در جهان با عنوان جنبش عربی مصداق دارد. (به عنوان مثال نگاه کنید به جین هاریگان، ۲۰۱۱، «آیا قیمت مواد غذایی، بذر بهار عربی را کاشت؟» و ناتالی فیپرو (۲۰۱۴)، «بحران غذایی در جهان و بهار عربی» دسترسی به این مقالات از طریق لینک زیر میسر است:

http://www.academia.edu/5743155/World_food_crisis_and_the_Arab_Spring-

۳. این فقدان حضور دولتی قدرتمند و حمایت‌های آن در سیاست‌های صنعتی و به‌روزرسانی فن‌آوری‌ها، نشان می‌دهد که چرا بسیاری از همین فرآیندهای صنعتی شدن اولیه در سده هجدهم در اروپا (مثل آنچه در فنلاند، فرانسه، آلمان، اسپانیا، سوئیس، سوئد و ایرلند شاهدش بودیم) در شروع انقلاب صنعتی، ناکام ماندند. به عنوان یک حقیقت، بسیاری از کشورهای

بریتانیای کبیر فاز اول انقلاب صنعتی نخست خود را در سال‌های ۱۷۶۰-۱۶۰۰ و فاز دوم آن را (فاز جهش) در سال‌های ۱۸۳۰-۱۷۶۰ و فاز سوم را در سال‌های ۱۸۶۰-۱۸۳۰ به پایان رساند.^۱ این کشور همان‌طور که پیش‌تر نیز اشاره شد، فاز اول انقلاب صنعتی دوم خود را که فاز سوم انقلاب صنعتی نخست بود، در سال‌های ۱۸۶۰-۱۸۳۰ و فاز دوم این انقلاب را در سال‌های ۱۸۹۰-۱۸۶۰ یعنی زمانی که کارل مارکس کتاب سرمایه را نوشت، و فاز سوم آن را در سال‌های ۱۹۲۰-۱۸۹۰ به پایان رسانید.

ایالات متحده آمریکا نیز این دوره‌ها را به ترتیب در سال‌های ۱۸۲۰-۱۷۰۰ (صنعتی شدن اولیه)، ۱۸۵۰-۱۸۲۰ (فاز اول انقلاب صنعتی نخست)، ۱۸۸۰-۱۸۵۰ (رونق بخش راه‌آهن و صنعت فولاد و فعال‌سازی انقلاب صنعتی دوم و چرخش توجه اروپایی‌ها به این کشور به عنوان یک قدرت نوظهور)،^۲ ۱۹۱۰-۱۸۸۰ (فاز جهش انقلاب صنعتی دوم، رونق صنعت خودرو، پیشی گرفتن از انگلستان و تبدیل شدن به بزرگترین قدرت تولیدی دنیا و فعال شدن صنعت مالی در این کشور)، ۱۹۴۰-۱۹۱۰ (اتمام انقلاب صنعتی دوم و ماشینی شدن بخش کشاورزی، خیز صنعت مالی، فعال‌سازی مرحله دولت رفاه یا مرحله پساصنعتی و به تعبیری دیگر به پایان رسیدن دومین مرحله انقلاب صنعتی و جهش در ماشینی شدن بخش کشاورزی و صنعت مالی و فعال شدن مرحله رفاه یا مرحله پسا صنعتی شدن)، ۱۹۷۰-۱۹۴۰ (جهش مرحله دولت رفاه و فعال‌سازی مرحله فن‌آوری اطلاعات یا همان انقلاب صنعتی سوم)، ۲۰۰۰-۱۹۷۰ (اتمام مرحله دولت رفاه و شروع فاز جهش انقلاب اطلاعات)، ۲۰۳۰-۲۰۰۰ (فاز تکمیل انقلاب اطلاعات و اتمام انقلاب صنعتی سوم).^۳

اروپایی حتی پس از تجربه صنایع اولیه در سده‌های هفده تا نوزده میلادی، شاهد پدیده ضد صنعتی شدن بودند. برای مطالعه بیشتر در این زمینه می‌توانید به فرانکلین مندلز (۱۹۸۱) و اوگیوی و مارکوس سرما (۱۹۹۶) نگاه کنید. این موضوع همچنین نشان می‌دهد که چرا تلاش‌های مکرر چین و هند در سده‌های هفده و هجده میلادی برای صنعتی شدن با شکست مواجه شد.

۱. در طول ۳۰ سال نخست سده نوزدهم (دوره اوج انقلاب صنعتی نخست) این کشور تنها موفق به ساخت ۳۰۰ مایل خط آهن شده بود که به لحاظ مقیاس جزء راه آهن‌های محلی و کوچک بشمار می‌آمد. بخش عمده‌ای از این خطوط به معادن متصل شده بودند و به شدت به قدرت‌کشدگی اسب‌ها یا موتورهای ثابت وابسته بود. رونق سه‌گانه صنعتی در این کشور در سه دهه بعد همزمان با اوج ایجاد خطوط ریلی در سال ۱۸۴۷ یعنی زمانی که حدود ۶ هزار روپانصد مایل خط ریلی در دست احداث بود، به اوج رسید. در دهه ۱۸۵۰ رونق احداث خطوط ریلی به اتمام رسید و اصلی‌ترین شبکه ریلی بریتانیا احداث شد. در این زمان، رونق خطوط ریلی انگیزه‌ای برای ایجاد ظرفیت تولید انبوه در صنعت تولید آهن شد به شکلی که این کشور قادر شد بخش عمده‌ای از آهن مورد نیاز برای احداث خطوط ریلی جدید در کشورهای دیگر را تولید نماید. (Phyllis Deane, 1979, p 117)

۲. کل مسافت خطوط ریلی در آمریکا از تنها ۲۰ مایل در سال ۱۸۳۰ به بیش از ۵۲ هزار مایل در سال ۱۸۷۰ و ۱۶۶ هزار مایل در سال ۱۸۹۰ رسید.

۳. رویدادهای پس از سال ۲۰۱۴ همگی بر حدس و گمان استوار است.

چین نیز تقریباً این مراحل را به این شکل پشت سر گذاشته و خواهد گذاشت؛ سال‌های ۸۸-۱۹۷۸ (صنعتی شدن اولیه، فاز فعال‌سازی انقلاب صنعتی نخست)، ۹۸-۱۹۸۸ (فاز جهش انقلاب صنعتی نخست، تبدیل شدن به یکی از بزرگان صنعت نساجی و دیگر محصولات مصرفی سبک در جهان، فعال‌سازی رونق سه‌گانه صنعتی در صنعت ذغال‌سنگ، فولاد و زیرساخت‌ها)، ۲۰۰۸-۱۹۹۸ (تداوم رونق سه‌گانه صنعتی در صنایع انرژی، فولاد، زیرساخت، ارتباطات و محصولات شیمیایی، فاز فعال‌سازی انقلاب صنعتی دوم)، ۱۸-۲۰۰۸ (فاز جهش انقلاب صنعتی دوم، تبدیل شدن به «کارخانه جهان» در حوزه صنایع سنگینی از قبیل خودروسازی، کشتی‌سازی و قطار سریع‌السیر، پشت سرگذاشتن ایالات متحده آمریکا به لحاظ تبدیل شدن به بزرگترین صادرکننده ماشین‌آلات و کالاهای سرمایه‌ای و همچنین تبدیل شدن به بزرگترین اقتصاد جهان به لحاظ شاخص قدرت خرید، فاز فعال‌سازی رونق صنعت مالی و بین‌المللی شدن واحد پولی این کشور)، ۲۸-۲۰۱۸ (اتمام انقلاب صنعتی دوم، افزایش نرخ شهرنشینی و تثبیت آن و اتمام مدرنیزاسیون بخش کشاورزی، تبدیل واحد پولی این کشور به قوی‌ترین ارز جهان، ورود به عصر سرمایه‌داری مالی و تبدیل شدن به مرکز مالی جهان، ۱ ورود رسمی به مرحله دولت رفاه، بلوغ صنایع مراقبت‌های پزشکی و حوزه سلامت، فاز فعال‌سازی انقلاب صنعتی سوم با اتوماسیون و فن‌آوری اطلاعات و فن‌آوری سبز)، ۳۸-۲۰۲۸ (تکمیل فاز جهش انقلاب اطلاعات و تبدیل شدن به رهبری جهانی در حوزه فن‌آوری‌های صنایع سنگین و صنایع محاسباتی و رسیدن به ایالات متحده آمریکا در حوزه اتوماسیون و فن‌آوری‌های اطلاعات) و ۴۸-۲۰۳۸ (اتمام انقلاب صنعتی سوم و پشت سر گذاشتن ایالات متحده آمریکا و تبدیل شدن به رهبر تمام و کمال نوآوری‌های فن‌آورانه در جهان).

ما اینک به تدریج شاهد ورود چین به گام سوم از مرحله دوم انقلاب صنعتی خواهیم بود. در این گام است که واحد پولی این کشور - یوان - مرحله جهانی شدن خود را شروع خواهد کرد. در سال‌های ۲۸-۲۰۱۸ این کشور با ماشینی کردن کامل بخش کشاورزی، رونق قابل توجه صنعت مالی و مسلط شدن یوان بر مناسبات بین‌المللی و جریان‌های سرمایه‌ای موفق به پشت سرگذاشتن گام سوم از مرحله

۱. بانک صادرات و واردات آمریکا به عنوان یک سازمان دولتی ارایه‌دهنده وام‌های با بهره اندک به کشورهای خارجی برای خرید کالاهای آمریکایی، طی دوره ۸۰ ساله گذشته بیش از ۵۹۰ میلیارد دلار وام پرداخت کرده است. طی ۲۰ سال گذشته کشور چین بیش از ۶۷۰ میلیارد دلار وام در این رابطه پرداخت کرده است. تأسیس موفقیت‌آمیز بانک سرمایه‌گذاری‌های زیربنایی آسیا (Asian Infrastructure Investment Bank)، همچنین گنجاندن واحد پول چین در ارزش ذخیره صندوق بین‌المللی پول، یکی دیگر از مثال‌های تأثیر رو به رشد چین بر بازارهای مالی جهان است.

دوم و ورود به عصر سرمایه‌داری مالی و تبدیل شدن به مرکز مالی جهان خواهد شد. گام نخست از سومین مرحله انقلاب صنعتی در این کشور به پایان خواهد رسید و این کشور وارد مرحله رفاه خواهد شد. در سال‌های ۳۸-۲۰۲۸ چین موفق به پشت سر گذاشتن گام دوم از سومین مرحله انقلاب صنعتی شده و بدین ترتیب با جهش مرحله فن‌آوری اطلاعات روبرو و به رهبری جهانی در فن‌آوری‌های صنایع سنگین مبدل شده و موفق می‌شود که در زمینه فن‌آوری‌های اطلاعاتی از ایالات متحده آمریکا پیشی بگیرد. و بالاخره در سال‌های ۴۸-۲۰۳۸ این کشور گام سوم از سومین مرحله را با پشت سر گذاشتن آمریکا و تبدیل شدن به رهبر نوآوری‌های مالی در دنیا، سپری خواهد نمود.

بر پایه گاه‌شماری نظریه مرحله جدید، درجه صنعتی شدن چین در سال ۲۰۱۴ برابر وضعیت ایالات متحده آمریکا در سال‌های ۲۰-۱۹۱۰ است با این تفاوت که برخی از مرزهای فن‌آوری چینی‌ها تنها ۲۰ تا ۳۰ سال از ایالات متحده آمریکا فاصله دارد. این تخمین از درجه صنعتی شدن چین بر پایه دو برآورد مستقلی است که بر اساس سهم جمعیت روستایی و شهرنشین و رشد درآمد سرانه این کشور بدست آمده‌اند. سهم جمعیت شهری چین در سال ۲۰۱۴ به حدود ۵۲ درصد رسید و این در حالی است که این سهم در ایالات متحده آمریکا در سال ۱۹۲۰ برابر ۵۱ درصد بود. همچنین تولید ناخالص سرانه واقعی ایالات متحده آمریکا در سال‌های ۱۹۱۰ و ۱۹۲۰ به ترتیب برابر یک دهم و یک هشتم سطح کنونی آن بود که برابر شکاف کنونی تولید ناخالص داخلی سرانه بین چین و ایالات متحده آمریکا است. با این وجود، مهم‌ترین وجه تشابه وضعیت کنونی چین و ایالات متحده آمریکا در اوایل سده بیستم، سطح درآمد سرانه یا سهم جمعیت شهری آنها نیست بلکه قدرت و پویایی تغییرات و رشد آنها است. ایالات متحده آمریکا در دوره ۲۰-۱۹۱۰ نمایش خیره‌کننده‌ای از خود به سبب رشد صنعتی و تکوین ظرفیت‌های تولیدی نشان داد که چین نیز این کار را در سال ۲۰۱۰ انجام داد. با فرض تداوم رشد متوسط سالیانه ۷ درصدی درآمد سرانه چین و حفظ نرخ رشد ۲ درصدی برای ایالات متحده آمریکا در چند دهه آتی، درآمد سرانه این کشور تنها در ۴۰ سال آتی (یا ۳۰ سال بر اساس شاخص قدرت خرید) از آمریکا پیش خواهد افتاد که این موضوع کمابیش مشابه پیش‌بینی‌های صورت گرفته بر پایه گاه‌شماری نظریه مرحله جدید است.^۱ با فرض نرخ رشد یکسان جمعیت در هر دو کشور، در آن زمان اقتصاد چین ۴ برابر اقتصاد آمریکا خواهد بود.

۱. با توجه به نابرابری‌های منطقه‌ای، نواحی ساحلی شرق چین همانند جیانگ‌سو، ژجیانگ و استان گوانگ‌دونگ، می‌توانند در یک دوره زمانی بسیار کوتاه به سطح استانداردهای زندگی در ایالات متحده آمریکا دست یابند.

اما چین باید بتواند تا پیش از رسیدن به این نقطه، بر یکسری چالش‌های کلیدی فائق آید. نخست، در تمامی مراحل توسعه، شیوه تولید (فن‌آوری هسته سخت) تغییرات انقلابی را تجربه می‌کند و این وضعیت در مورد روش‌های مدیریتی نیز مصداق دارد. علم مدیریت، قدرت محرکه انقلاب‌های صنعتی است. برای مثال، در اواخر سده هجدهم و اوایل سده نوزدهم یعنی در فاز دوم انقلاب صنعتی نخست-۱۸۳۰-۱۷۶۰- صنایع بریتانیا شاهد انقلابی مدیریتی بودند که ریشه در نظام تولید کارخانه‌ای داشت. در واپسین سال‌های سده نوزدهم یعنی فاز دوم انقلاب صنعتی دوم در ایالات متحده امریکا-۱۹۲۰-۱۸۸۰- انقلابی مدیریتی را که در قالب نظام تیلور^۱ معرفی شده بود تجربه کردیم. امروزه نیز چین که در فاز دوم انقلاب صنعتی دوم خود قرار دارد، همچنان با مشکل محصول بی‌کیفیت و ضرورت بهبود خدمات باکیفیت مواجه است و بدین ترتیب، نیاز هنگفتی به انقلابی مدیریتی دارد که نه تنها در درون شرکت‌ها بلکه بتواند در تمام نهادهای اداری و دولتی این کشور ساری و جاری شود.

از این رو، انقلاب صنعتی دوم چین نمی‌تواند بدون انقلاب مدیریتی در کارخانجات صنعتی، بخش خدمات مصرف‌کننده (مثل خدمات خرده‌فروشی، مالی و پزشکی) نهادهای دولتی (همچون حوزه مالیات‌های محلی، نظام‌های آموزشی و امکانات عمومی) به پایان برسد. بازاری رو به رشد برای شرکت‌های بزرگ و وجود بازاری رو به رشد و توسعه یافته برای سرمایه‌های مدیریتی (مدیران و کارمندان ماهر در تمامی سطوح و بخش‌ها) می‌تواند زمینه‌ساز رخداد چنین انقلابی در چین باشد. دوم، چین نیازمند نهادینه‌سازی تحرکات ضد فساد خود و در نهایت، ایجاد یک بوروکراسی و سیستم اداری شفاف و قاعده-محور است. این کشور پس از تجربه سه دهه صنعتی شدن سریع و رشد اقتصادی بالا، اکنون از ظرفیت دولتی و زیرساخت‌های اطلاعاتی لازم برای ایجاد یک سیستم اداری سیاسی قاعده-محور و کارا برخوردار است.

سوم، این کشور نیازمند ایجاد سیستم مالی مدرنی است که بتواند وجوه مالی را از عاملین نامولد (پس‌اندازکنندگان) در جامعه به سمت عاملین مولد (کارآفرینان) به خوبی کانالیزه کند. برای این منظور، چین تجربه تاریخی (خوب و بد) و بلندبالای سرمایه‌داری غربی را از زمان جمهوری هلند (بیماری موسوم به بیماری هلندی که به حباب گل لاله مشهور است) تاکنون در اختیار دارد.

چهارم، این کشور نیازمند ایجاد سیستم آموزشی مدرنی است (از ابتدایی تا دانشگاه) که بتواند اخلاقیات محافظه‌کارانه سنتی چینی‌ها را که بر یادگیری از خانواده تا مدرسه تأکید دارد با سیستم آموزشی لیبرال غربی‌ها که بر ترغیب خلاقیت و تفکر انتقادی تأکید دارد، ترکیب کند.

در نهایت، چین نیازمند توسعه یک سیستم عمومی بهداشت و سیستمی برای اداره بخش غذا و دارو است که بتواند بین کیفیت و برابری (دسترسی همگانی) و همچنین بین هزینه‌ها و منافع این قبیل سیستم‌ها، تعادلی ایجاد نماید. بخش‌های تبدیل مواد غذایی و تولید مواد دارویی بخش بهداشت دو تا از کلیدی‌ترین صنایعی بشمار می‌روند که به علت درجه بالای اطلاعات نامتقارن در زمینه دانش با فن‌آوری پیشرفته و قدرت انحصاری قابل توجه پزشکان روی بیماران خود و شرکت‌های داروسازی روی مصرف‌کنندگان‌شان، سازوکار بازار با شکست مواجه می‌شود. در چنین صنایعی، تحلیل کلاسیک عرضه و تقاضا و سازوکارهای قیمت‌گمراه‌کننده است. با این حال، علیرغم وجود این چالش‌ها و چالش‌هایی از این قبیل، چشم‌انداز توسعه این کشور مناسب به نظر می‌رسد.

مهمترین دلیل تجربه انقلاب صنعتی در انگلستان (بجای کشوری مثل هلند)، موفقیت این کشور در تکوین بزرگترین بازار جهانی منسوجات و نظام‌های توزیع تجاری در سده‌های هفدهم و هجدهم میلادی بود. دلیل اصلی اینکه ایالات متحده آمریکا بجای کشورهای هم‌چون آلمان و فرانسه موفق به عبور از انگلستان شد، بازار داخلی به شدت بزرگتر این کشور (چندین برابر بازار داخلی انگلستان) بود که تجربه انقلاب صنعتی در ایالات متحده آمریکا را به تجربه‌ای به مراتب بزرگتر از تجربه انگلستان مبدل ساخت و نه تنها این کشور قادر به استفاده از شیوه تولید و توزیع انبوه در صنعت نساجی شد بلکه در صنایع دیگری مثل صنعت ساخت مسکن، خودرو و حتی صنایع تبدیلی مواد غذایی، نیز چنین شد. این استفاده گسترده از شیوه تولید انبوه موجب افزایش قابل توجه تقاضای این کشور برای انرژی، نیروی محرکه و زیرساخت‌های مربوطه (از قبیل راه‌آهن و بزرگراه) شد که این نیز به نوبه خود به تکوین نیرویی مولد و عظیم، عرضه قابل توجه سرمایه و تعمیق مالی و تسلط این کشور بر تجارت جهانی و جریان‌ات سرمایه، شد.

بر همین منوال، دلیل اساسی اینکه بجای هندی‌ها این چینی‌ها هستند که با وجود درآمد سرانه یک دهمی یا یک هفتمی‌شان در مقایسه با امریکایی‌ها، توانستند شرایط لازم برای سبقت از امریکا و تبدیل شدن به قدرت بلامنازع تولید در جهان سده بیست و یکم را بدست آورند. این شرایط، همان مزیت‌های این کشور، انتخاب توالی و راهبرد صحیح صنعتی شدن و بازار داخلی بمراتب بزرگتر چین در مقایسه با ایالات متحده امریکا بود. جمعیت چین چهار برابر جمعیت امریکا است و بازار داخلی این کشور نیز هم دارای زیرساخت‌هایی در سطح جهانی است و هم بزرگتر از بازار امریکا است. از همه مهمتر اینکه، این کشور سابقه فرهنگی ۲ هزار ساله‌ای داشت که زمینه‌های وحدت ملی این کشور را

فراهم کرده بود. چین دارای نظام آموزشی با سابقه و دولتی مرکانتیلیست و قدرتمند است که پذیرای نوعی عمل‌گرایی است (از نوع فلسفه جان دیویی^۱ نه ایدئولوژی جزم انگارانه) که این کشور را در مواجهه با تغییرات سیاسی و نهادی که ریشه در تجارت دارند، به شدت تطبیق‌پذیر یا سازگار^۲ کرده است. بازار داخلی ۴ برابری چین و جامعه باز آموزش- تجارت محور (رقابت بین‌المللی و تجارت به طور کامل آزاد) بکارگیری شیوه تولید انبوه را در این کشور در ابعاد و سطوحی بمراتب بزرگتر از ایالات متحده آمریکا، توجیه‌پذیر نموده است. این موضوع، پیش‌تر از این خود را در رشد و توسعه سریع شبکه قطار سریع‌السیر داخلی (همان‌طور که پیش‌تر نیز اشاره شد این شبکه ریلی از جنوب به سنگاپور، از شمال به روسیه و از غرب به اروپا متصل شده است) و طرح مارشال بمراتب بلندپروازانه‌تر و عظیم این کشور برای ایجاد جاده ابریشم جدید در سراسر اوراسیا، هند و اقیانوس اطلس، نشان داده است. پشتوانه چنین طرح جاه‌طلبانه و بلندپروازانه‌ای، نرخ پس‌انداز ملی ۵۰ درصدی این کشور (که برابر ۲۵ درصد تولید ناخالص داخلی آمریکا یا ۵۰ درصد آن بر اساس شاخص قدرت خرید است) و همچنین ذخایر ارزی ۴ هزار میلیارد دلاری این کشور است که حاصل صنعتی شدن اولیه در دهه ۱۹۸۰ و انقلاب صنعتی نخست این کشور در دهه ۱۹۹۰ و انقلاب صنعتی دوم آن در ۲۰۰۰ است.

یک بازار عظیم، سبب تکوین و تقویت تقاضایی عظیم برای نوآوری‌های تولیدی و ایجاد خلاقیت در بخش مهندسی می‌شود. به همین دلیل انگلستان توانست با اختراع ماشین‌های نخ‌ریسی و موتور بخار در سده هجدهم، از کشور هلند پیشی گرفته و انقلاب صنعتی نخست خود را تکوین و به قدرتی جهانی در زمینه تولید مبدل شود. این موضوع همچنین نشان می‌دهد که چطور ایالات متحده آمریکا قادر شد انگلستان را پشت سر گذاشته و به قدرتی جهانی در تولید و اختراع خط مونتاژ فورد و اینترنت در سده بیستم دست یابد. همچنین نشان می‌دهد که چرا چین به احتمال خیلی زیاد قادر خواهد بود به وسیله فن‌آوری‌های نوین و اختراع فن‌آوری‌های جدید، آمریکا را پشت سر گذاشته و به قدرت جهانی جدیدی در حوزه تولیدات کارخانه‌ای در سده بیست و یکم مبدل شود.

هنوز هم پس از سال‌ها، علیرغم ظاهر جذاب و تأثیرگذار توسعه در غرب و تأثیری که بر حوزه علوم انسانی برجای گذاشته است، به علت میراث استعمار غربی و سیاست‌های صنعتی گمراه‌کننده و طراحی شده به وسیله نهادهای بین‌المللی از قبیل بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، این سیاست‌های توسعه‌ای، توانایی خروج آفریقا از دام مالتوس را نداشته و ندارد.

1. John Dewey
2. adaptive

اما چین الگوی جدیدی را به جهان در حال توسعه معرفی کرد که بر محور منطبق تاریخی انقلاب صنعتی و کاپیتالیسم استوار است. کاملاً منطقی است که امیدوار باشیم رشد سریع چین با عدم استفاده از سیاست‌های مداخله‌گرایانه در روابط بین‌الملل و جغرافیای سیاسی کشورها و با وجود بازار داخلی بمراتب بزرگتر این کشور در مقایسه با امریکای شمالی، اروپا، روسیه و ژاپن، به معنای یک گام نزدیک‌تر شدن به «هدف» یا «پایان تاریخی» باشد که (به صورتی غیرآشکار) به وسیله انقلاب صنعتی انگلستان شروع شده بود. هدف، بازسازی مجدد جهان بر پایه فراوانی حاصل از تولید انبوه، توانمندسازی تمامی انسان‌های فقیر ساکن زمین با ارایه کرامت بورژوازی و ثروت مادی و تحقق آرمان کمونیسم یعنی «از هر کس به میزان توانایی‌هایش، به هر کس به میزان نیازش»^۱ است.

چشم‌انداز رشد چین، بر اساس منطق آهنگین انقلاب صنعتی و کاپیتالیسم، نشان می‌دهد که چرا سرمایه‌دار و سرمایه‌گذار افسانه‌ای، جیم راجرز بارها و بارها اعلام کرد: «همان‌طور که در سده نوزدهم همه توافق داشتند این سده متعلق به انگلستان است و در سده بیستم این اتفاق نظر روی ایالات متحده امریکا بوجود آمد، اکنون باید بگویم سده بیست و یکم نیز متعلق به چین خواهد بود... مردم در مورد رشد اقتصادی چین و اینکه می‌تواند همچنان پایدار باقی بماند نگران‌اند. لازم به یادآوری است که در ایالات متحده امریکا در سده نوزدهم، ما شاهد ۱۵ رخداد ناگوار و کسادآور بودیم: یک جنگ داخلی نفرت‌آور، جنگ بر سر حقوق بشر، قتل عام‌های دوره‌ای، امکان خرید و فروش اعضای کنگره (هنوز هم می‌توان همین کار را کرد ولی تفاوت اینجاست که در آن دوره ارزانتر بودند) و ورشکستگی کل نظام در سال ۱۹۰۷. این تصویری از ایالات متحده امریکا، در آستانه تبدیل شدن به قدرتمندترین کشور جهان در دوره ورود به سده بیستم، است.»^۲ هر چند ممکن است آقای راجرز برای ادعای جسورانه و مثبت خود در مورد چین، پشتوانه نظری اقتصادی نداشته باشد اما ادعای او بر پایه غرایز ذاتی‌اش در رابطه با کسب و کارها و همچنین، حس مشترک او از تاریخ و یک عمر تجربه در سرمایه‌گذاری‌های جهانی است.

۱. اما چین نمی‌تواند این کار را به تنهایی انجام دهد. این کشور نیاز به تغییر سرمایه‌داری ملی‌گرای از مُد افتاده امریکا-محور و اروپا-محور دارد (که منجر به ایجاد دو جنگ جهانی خونین اول و دوم و نبود هماهنگی‌های بین‌المللی چندان - حتی با وجود تأسیس سازمان ملل متحد و پایان جنگ سرد- شده بود). چین نیازمند استفاده از قدرت قابل توجه تولید و افزایش نیروی مولد خود برای اتحاد جهان صنعتی با جنوب شرق آسیا، آسیای مرکزی، امریکای لاتین، آفریقا و خاورمیانه و تکوین بازاری یگانه نه بر پایه فرهنگ، مذهب، ایدئولوژی جزمی و یا برتری‌های اخلاقی بلکه بر پایه ایجاد قطارهای سریع‌السیر، تجارت و حرکت در جهت منافع مشترک کسب و کارها، است.

2. See, e.g., <https://www.youtube.com/watch?v=doMXI89Lur8>

نهادهای درونزا هستند.^۱ آنها برای اجرای اهداف بلندمدت توسعه و حمایت از ثمرات توسعه، ایجاد شده‌اند. حاکمیت قانون و مفهوم حقوق مالکیت خصوصی مفاهیمی کهن و تاریخی‌اند که فرم‌های خاص و محتوای آنها در طول زمان و برحسب شیوه تولید و ساختار اقتصادی، تحول و تکامل یافته است. ده فرمان موسی تنها شامل چند قانون انگشت‌شمار بود ولی تمدن مدرن و قوانین شرکت‌های بزرگ میلیون‌ها قانون را شامل می‌شود (به عنوان واکنشی درونزا نسبت به شیوه‌های کسب‌وکار و تغییرات اقتصادی و اجتماعی).

مبارزه با فساد نوعی تقاضای درونی هر جامعه در هر مرحله‌ای از توسعه است زیرا فساد (۱) مشروعیت دولت (یا طبقه حاکم) را از بین می‌برد (۲) سبب تحریف مفهوم عدالت به عنوان یکی از کلیدی‌ترین عناصر سازماندهی یک تمدن و جامعه، می‌شود و (۳) بدون در نظر گرفتن استبداد یا دموکراسی، در مقابل هنجارهای اجتماعی و حاکمیت قانون قرار می‌گیرد. (۴) نظم سیاسی و اجتماعی کشور را به مخاطره می‌اندازد و (۵) دولت را در معرض خطر رسوخ یا تهاجم (اقتصادی، سیاسی و نظامی) قرار می‌دهد.

با این وجود، مبارزه با فساد (جاری‌سازی حاکمیت قانون) بسیار پرهزینه است. به لحاظ تاریخی این موضوع دال بر این است که چرا تنها سرمایه‌داری صنعتی در برهه بسیار حساس پایان انقلاب صنعتی دوم (با قابلیت‌های نظارتی مبتنی بر فن‌آوری و قدرت مالی بسیار زیاد خود و همچنین تبدیل دولت و طبقه کارگر با درآمد متوسط، به صاحبان اصلی ثمرات صنعتی شدن بر پایه منافع وسیع در هم آمیخته و در حال افزایش جامعه ارگانیک و سازمان یافته‌ای که حول محور تقسیم نیروی کار در سطح ملی و تخصصی شدن شکل گرفته است) توانسته است به نحوی با فساد مبارزه کند که دیگر این موضوع برای پیشبرد اهداف توسعه و رشد اقتصادی به عنوان یک تهدید جدی مطرح نیست.^۲

۱. بر پایه داده‌های بدست آمده از چند کشور و همچنین متغیرهای ابزاری مورد استفاده در ادبیات موجود، لئو و ون (۲۰۱۵) در مقاله اخیر خود با عنوان «نهادهای حکومت نمی‌کنند: بازنگری در نیروهای محرک توسعه اقتصادی» نشان می‌دهند که نهادهای یا خصوصیات نهادی (مثل حقوق مالکیت و حاکمیت قانون یا قدرت حمایت از افراد در مقابل ریسک سلب مالکیت) نمی‌توانند توسعه اقتصادی و درجه صنعتی شدن کشورها را توضیح دهند اما در عوض، درست در نقطه مقابل نتایجی قرار دارد که توسط رابینسون و عجم‌اوغلو (۲۰۰۱) و دیگر مطالعات تجربی آنها، ارایه شده‌اند.

۲. «نظام فاسدی که در آنها افسران دولتی به وفاداران حزب حاکم مبدل شده بودند، عاملی کلیدی در سیاست آمریکا برای حرکت به سمت نظام دو حزبی این کشور در سال ۱۸۲۸ (با انتخاب جکسون به عنوان رئیس جمهور آمریکا) بود. این وضعیت در چند دهه جنگ داخلی این کشور بمراتب بدتر نیز شد. در سراسر سده نوزدهم تقاضاهای زیادی برای اصلاح خدمات شهروندی در راستای تکوین یک بوروکراسی حرفه‌ای و غیرحزبی بود ولی تا سال ۱۸۸۳ یعنی زمانی که آمریکا پیش‌تر از آن در اواسط انقلاب صنعتی دوم خود بود، یعنی زمانی که هنوز قانون پندلتون به تصویب نرسیده بود، همچنان

از این رو، اگر فساد موجود در سراسر سده نوزدهم و اوایل سده بیستم در ایالات متحده آمریکا، این کشور را از اتمام انقلاب صنعتی دوم خود و ارتقاء جایگاه اقتصادی و سیاسی‌اش به برترین کشور جهان، متوقف نساخت، پس چرا باید انتظار داشت چینی که در شرف اتمام انقلاب صنعتی دوم خود است و به جامعه‌ای به شدت تخصصی شده مبدل شده و منافع اجتماعی متقابل و در هم آمیخته طبقات اجتماعی در این کشور به شدت بر محور رفاه در حال تداوم کشور قرار گرفته است، متوقف شود؟

در طی زمان و همزمان با بسط و شدت گرفتن انقلاب صنعتی در هر کشوری، تمایل به حاکمیت قانون و اشکال جدید مسئولیت‌پذیری دولت نیز افزایش می‌یابد.^۱ نهادهای مدرن غربی برای محافظت از ثمرات و نتایج انقلاب صنعتی که در هم آمیختگی منافع طبقات مختلف اجتماعی را اجتناب‌ناپذیر می‌کرد، بوجود آمدند. تنها و تنها به علت انقلاب صنعتی بود که استقرار این نهادها مطلوب و مقرون به صرفه شد. حق رأی همگانی، حاکمیت قانون، حفاظت در مقابل سلب مالکیت، مسئولیت‌پذیری دولت، ظرفیت آرایه نظم اجتماعی و سایر کالاهای عمومی، توزیع مجدد قدرت سیاسی و تحرک طبقات اجتماعی، تنزل قدرت مذهب و دین در سازمان‌دهی جوامع و پافشاری بیش از حد بر معنا و مفهوم زندگی و ساختارهای خانواده، توانایی دفاع از برابری و مفهوم مدرن حقوق بشر (از جمله حقوق اقلیت و کودکان و زنان) و تقویت عدالت توزیعی بدون توجه به جنس و نژاد... همه این نهادها معلول انقلاب صنعتی، محصول افزایش و ظهور طبقه متوسط درآمدی به عنوان اصلی‌ترین ذینفعان اقتصاد و تنزل

وجود داشت. پژوهش‌ها نشان می‌دهند که فساد در آمریکا در اوایل دهه ۱۸۷۰، یعنی زمانی که این کشور انقلاب صنعتی نخست خود را به پایان رسانیده بود و درآمد سرانه واقعی در این کشور به ۲ هزار و ۸۰۰ دلار رسیده بود (بر مبنای سال پایه ۲۰۰۵) سطح فساد در این کشور در مقایسه با چین سال ۱۹۹۶ یعنی سالی که درآمد سرانه واقعی چینی‌ها برابر سطح درآمد سرانه واقعی آمریکایی‌ها در دهه ۱۸۷۰ بود، بیش از ۹-۷ برابر بود. زمانی که آمریکا در شرف پایان انقلاب صنعتی دوم خود و رسیدن به سطح درآمد سرانه ۷ هزار و ۵۰۰ دلار در سال ۱۹۲۸ بود (معادل وضعیت چین در سال ۲۰۱۴) سطح فساد در این کشور به شکل قابل توجهی کاهش یافت بنحوی که سطح آن معادل سطح کنونی آن در چین است (نگاه کنید به کارلوس رامیرز، ۲۰۱۴).

۱. جنبش ضد فساد رییس جمهور فعلی چین، شی جین پینگ مثالی خوب از «ضرورت تاریخی» هگلی است و نشانه‌ای از موفقیت چین در بالا رفتن از نردبان توسعه صنعتی است. بیشتر رسانه‌های غربی این جنبش مبارزه با فساد را به عنوان نشانه‌ای از نزاع داخلی این کشور بر سر قدرت می‌دانند. این دیدگاه کوتاه‌بینانه فقط دلیلی دیگر بر درک نادرست و تخمین نامناسب غربی‌ها در مورد چین و تسلط نظریه‌های نهادی بر آنان دارد. واقعیت این است که بعد از گذشت بیش از سه دهه صنعتی شدن سریع، این کشور تقاضای سیاسی و اجتماعی لازم و همچنین منابع مالی، سرمایه‌های اداری و فن‌آوری‌های اطلاعاتی جمعیتی مورد نیاز برای پشتیبانی از اصلاحات نهادی بیشتر و تقویت و اجرای هرچه بیشتر قوانین را دارد. چین اکنون در برهه حساس به پایان رساندن انقلاب صنعتی دوم خود است و بدین ترتیب نیازمند تکوین نهادهای لازم برای پشتیبانی از این انقلاب صنعتی دوم است (یعنی دوره‌ای که مزایای تکوین و اصلاحات نهادی، بیش از هزینه‌های آن است).

قابل توجه ارزش نیروی کار در مقایسه با سرمایه و واکنش سیاسی-اجتماعی به تولید انبوه سرمایه‌داری و توزیع انبوه است.

در نهایت نیز مساوات اجتماعی یا عدالت اجتماعی واقعی، صرفاً بر مبنای توانایی مشارکت در یک فرهنگ مصرف‌کننده انبوه غیرفردی بدست می‌آید نه صرف اظهار اینکه «همه انسان‌ها برابر آفریده شده‌اند».

تولید انبوه سرمایه‌داری، بزرگترین اختراع بشر از زمان کشف کشاورزی است زیرا ریشه آن در اصل تقسیم کار و صرفه حاصل از مقیاس و همچنین اثرات خارجی فوق‌العاده تأثیرگذار است. فقط از طریق تولید سرمایه‌داری بر پایه تقسیم کار و صرفه‌های حاصل از مقیاس بود که جوامع انسانی توانستند به فراوانی کالاها و خدمات و دانش و اطلاعات دست یافته و وارد مرحله دولت رفاه شوند. از این رو، تولید سرمایه‌داری حتی در عصر استعمار و امپریالیسم نیز هرگز یک بازی حاصل جمع صفر نبوده و نیست. پس، همان‌طور که ظهور و رشد ایالات متحده آمریکا موجب بهره‌مندی دولت انگلستان و افزایش رفاه طبقه کارگر این کشور شد، ظهور و رشد چین نیز می‌تواند موجب بهره‌مندی ایالات متحده آمریکا و رفاه مردم این کشور شود. برای مثال، کل صادرات آمریکایی‌ها به چین از سال ۱۹۸۳ در طول یک دوره ۳۰ ساله ۵۰ برابر افزایش یافته است و پایین ماندن نرخ تورم این کشور طی دهه‌ها، در گرو رشد و توسعه اقتصادی مداوم چین بوده است.^۱

در همین راستا، توسعه محتمل هند و کشورهای جنوب صحرای آفریقا، بسیار جذاب‌تر و دیدنی‌تر خواهد بود. اما تحقق این حادثه به روش‌های درست و راهبردهای مناسب توسعه بر پایه درک صحیح از ماهیت انقلاب صنعتی و علل شکل‌گیری آن بستگی دارد.

۱. اما اینکه چطور این دو کشور ابرقدرت برای تحقق بخشیدن به سود هنگفت حاصل جمع مثبت و غیرصفر خود، با یکدیگر برخورد مسالمت‌آمیز خواهند داشت، همچنان به عنوان یکی از مهم‌ترین چالش‌های سده ۲۱ باقی می‌ماند.

منابع



- Acemoglu, Daron and Robinson, James A. Economic Origins of Dictatorship and Democracy. New York: Cambridge University Press, 2005.
- Acemoglu, Daron and Robinson, James. Why Nations Fail: The Origins of Power, Prosperity, and Overtake. New York: Crown Business, 2012.
- Agence France-Presse. "China Drives Growth in Patent Applications Worldwide." Industry Week, December 16, 2014. <http://www.industryweek.com/global-economy/china-drives-growthpatent-applications-worldwide>.
- Albert, William. The Turnpike road system in England: 1663-1840. Cambridge University Press, 1972.
- Allen, Robert C. The British Industrial Revolution in global Perspective. 2009
- Arrow, Kenneth J. "The organization of economic activity: issues pertinent to the choice of market versus non-market allocations," in The analysis and evaluation of public expenditures: the PPB system; a compendium of papers submitted to the Subcommittee on Economy in Government of the Joint Economic Committee, Congress of the United States. Washington, .C.: Government Printing Office, 1969, pp. 47-64
- Ashton, Thomas S. The Industrial Revolution, 1760-1830. Volume 38. CUP Archive, 1970.
- Azariadis, Costas; Kaas, Leo and Wen, Yi. "Self-Fulfilling Credit Cycles," mimeo, University of Konstanz. 2015.
- Benhibab, Jess; Wang, Pengfei and Wen, Yi. "Sentiments and Aggregate Demand Fluctuations." Econometrica (forthcoming), Working Paper No. 2012-039B, Federal Reserve Bank of St. Louis, 2014.
- Berlinger, Joshua. "The 50 Most Dangerous Cities in the World." Business Insider, October 9, 2012. <http://www.businessinsider.com/most-dangerous-cities-in-the-world-2012-10.172>
- Boldrin, Michele and David K. Levine. Against Intellectual Monopoly. Cambridge University Press. 2008.
- Boldrin, Michele, David Levine, and Salvatore Modica, "A Review of Acemoglu and Robinson's Why Nations Fail." Unpublished Manuscript. 2014.
- Bown, Stephen R. Merchant Kings: When Companies Ruled the World, 1600-1900. Macmillan, 2010.

- Brandt, Loren; Ma, Debin and Rawski, Thomas G. "From Divergence to Convergence: Reevaluating the History behind China's Economic Boom." Working Paper No. 158/12, London School of Economics, 2012.
- Breslin, Shaun. "State Led Development in Historical Perspective: From Friedrich List to a Chinese Mode of Governance?" Presented at Beijing University, The Beijing Forum, Beijing, November 2009.
- Broadberry, Stephen and Gupta, Bishnupriya. "Lancashire, India, and Shifting Competitive Advantage in Cotton Textiles, 1700–1850: The Neglected Role of Factor Prices." *The Economic History Review*, May 2009, 62(2), pp. 279-305.
- Byrne, Eileen. "Tunisia Becomes Breeding Ground for Islamic State Fighters." *The Guardian*, October 13, 2014. <http://www.theguardian.com/world/2014/oct/13/tunisia-breeding-groundislamic-state-fighters>.
- Cipolla, Carlo M., *Before the Industrial Revolution: European Society and Economy, 1000-1700*. WW Norton & Company, 1994.
- Chandler, Alfred D. Jr., *The Visible Hand: The Managerial Revolution in American Business*, Harvard University Press, Cambridge, 1977.
- Chang, Gordon G. *The Coming Collapse of China*. New York: Random House, 2001.
- Chang, Ha-Joon. *Kicking Away the Ladder: Development Strategies in Historical Perspective*. London: Anthem Press, 2003.
- Chen, Ping, "The Coase Problem," (in Chinese: "科斯问题和普里戈金视角：来至工业和科学的实践经验", 《学术界》月刊, 总第188期, 2014.1)
- Clark, Gregory. "Why isn't the whole world developed? Lessons from the cotton mills." *Journal of Economic History*, 1987, 47(1), 141-173.
- Clark, Gregory, "The Agricultural Revolution and the Industrial Revolution: England, 1500- 1912." Working Paper, University of California, Davis, 2002.
- Clark, Gregory. *A Farewell to Alms: A Brief Economic History of the World*. Princeton University Press, 2007. 173
- Clark, Gregory. "A Review Essay on the Enlightened Economy: An Economic History of Britain 1700–1850 by Joel Mokyr." *Journal of Economic Literature*, 2012, 50(1), 85-95.
- Clarkson, Leslie A., and Economic History Society. *Proto-industrialization: the first phase of industrialization?* London: Macmillan, 1985.
- Clarkson, Leslie A., *Ireland 1841: pre-industrial or proto-industrial; industrializing or eindustrialing?*
- Chapter 6 in Sheilagh and Cerman (1996).
- Coase, Ronald and Wang, Ning. *How China Became Capitalist*. Palgrave Macmillan, 2013.
- Coase, Ronald H. "The Nature of the Firm." *Economica*, November 1937, 4(16), pp. 386-405.

- Coury, Tarek and Wen, Yi. "Global Indeterminacy in Locally Determinate Real Business Cycle Models." *International Journal of Economic Theory*, March 2009, 5(1), pp. 49-60.
- Defoe , Daniel. *A tour through the whole island of Great Britain*. London: 1724-26. Also available online at <https://archive.org/search.php?query=A%20tour%20thro%20the%20Whole%20Island%20of%20Great%20Britain%20AND%20mediatype%3Atexts>.
- Desmet, Klaus, and Stephen L. Parente. "The evolution of markets and the revolution of industry: a unified theory of growth." *Journal of Economic Growth* 17(3), 2012, p.205-234.
- Diamond, Jared M. *Guns, Germs and Steel: A Short History of Everybody for the Last 13,000 Years*. Random House, 1998.
- Díaz Frers, Luciana. "Why did the Washington Consensus Policies Fail?" Presented at the Center for the International Private Enterprise, 2014.
- Encyclopedia.com. "Putting-Out System." *International Encyclopedia of the Social Sciences*, 2008. Retrieved from <http://www.encyclopedia.com/doc/1G2-3045302138.html>.
- Engels, Friedrich. *Dialectics of Nature*. Moscow, [1883] 1974.
- Finer, S. E., *The History of Government, Volume III*. Oxford University Press, 1999.
- Fukuyama, Francis. *Political Order and Political Decay: From the Industrial Revolution to the Globalization of Democracy*. New York: Farrar, Strauss and Giroux, 2014.
- Fytrou, Natali. "World Food Crisis and the Arab Spring." 2014. Available at http://www.academia.edu/5743155/World_food_crisis_and_the_Arab_Spring.
- Gallagher, Kevin. "The End of the 'Washington Consensus.'" *The Guardian*, March 7, 2011. <http://www.theguardian.com/commentisfree/cifamerica/2011/mar/07/china-usa>.
- Gates, Bill. "A Stunning Statistic About China and Concrete." *Gates Notes*, June 25, 2014. <http://www.gatesnotes.com/About-Bill-Gates/Concrete-in-China.174>
- Gerschenkron, Alexander. *Economic Backwardness in Historical Perspective*. Cambridge, MA: Belknap Press of Harvard University Press, 1962.
- Greenfeld, Liah. *Nationalism: Five Roads to Modernity*. Harvard University Press, 1992.
- Greenfeld, Liah. *The Spirit of Capitalism: Nationalism and Economic Growth*. Harvard University Press, 2001.
- Gupta, Bishnupriya and Ma, Debin "Europe in an Asian Mirror: The Great Divergence," in Broadberry, Stephen and O'Rourke, Kevin, eds., *The Cambridge economic history of modern Europe*. New York: Cambridge University Press, 2010, pp. 264-84.
- Hafeez, Seema. "The efficacy of regulation in developing countries." United Nations, 2003.
- Hansen, Gary D., and Edward C. Prescott. "Malthus to solow." *American economic review* (2002): 1205-1217.

- Harner, Stephen. "Dealing with the Scourge of "Schadendreude" in Foreign Reporting on China." *China-U.S. Focus*, October 3, 2014. <http://www.chinausfocus.com/culturehistory/dealing-with-the-scourge-of-schadenfreude-in-foreign-reporting-on-china/>.
- Harrigan, Jane. "Did Food Prices Plant the Seeds of the Arab Spring?" SOAS Inaugural Lecture series, 2011.
- Harrigan, Jane. "The Political Economy of Aid Flows to North Africa." WIDER Working Paper No. 72, World Institute for Development Economic Research, 2011.
- Hegel, Georg W. F. *Phenomenology of Spirit*. 1807.
- Hoppit, Julian. "Patterns of Parliamentary Legislation, 1660-1800." *History Journal*, March 1996, 39(1), pp. 109-131.
- Hua Sheng, "On Private Land Property Rights," 2014, (in Chinese, available at http://www.360doc.com/content/14/1210/21/14561708_431886261.shtml.)
- Jacques, Martin. *When China Rules the World: The Rise of the Middle Kingdom and the End of the Western World*. London: Penguin Press, 2009.
- Jacques, Martin. *When China Rules the World: The Rise of the Middle Kingdom and the Birth of a New Global Order*. Second Edition. London: Penguin Press, 2012.
- Jiang, Kun and Susheng Wang, "A Contractual Analysis of State versus Private Ownership." Working Paper, Hong Kong University of Science and Technology.
- Keynes, John M. *The General Theory of Employment, Interest, and Money*. New York: Harcourt, Brace & World, [1936] 1964.
- Killough, Ashley. "Biden: 'Name one innovative product' from China." CNN, May 28, 2014. <http://politicalticker.blogs.cnn.com/2014/05/28/biden-name-one-innovative-product-from-china/.175>
- Kriedte, Peter, Hass Medick, and Jurgen Schlumbohm, *Industrialization before Industrialization: Rural Industry in the Genesis of Capitalism*, translated by Beate Schmpf, with contributions from Herbert Kisch and Franklin F. Mendels, 1977, Cambridge University Press.
- Kyngé, James. "Uganda turns east: Chinese money will build infrastructure says Museveni." *Financial Times*, October 21, 2014. <http://www.ft.com/cms/s/0/ab12d8da-5936-11e4-9546-00144feab7de.html>.
- Landes, David S. *The Wealth and Poverty of Nations: Why Some Are So Rich and Some So Poor*. New York: W. W. Norton & Company, Inc., 1999.
- Law, Marc T., and Sukkoo Kim. "The Rise of the American Regulatory State: A View from the Progressive Era." *Handbook on the Politics of Regulation* (2011): 113.
- Lewis, Arthur. "Economic Development with Unlimited Supplies of Labour." *The Manchester School*. 1954, 22(2), pp. 139-91.
- Li, Eric Xi. "A Tale of Two Systems," Presented at TEDGlobal 2013. <http://blog.ted.com/2013/06/13/a-tale-of-two-systems-eric-x-li-at-tedglobal-2013/>.

-
- Li, Xiaopeng, *A Nation in Question: Understanding the Rise of China* (in Chinese). China Development Press, 2012.
 - Li, Xi, Xuewen Liu and Yong Wang. "A Model of China's State Capitalism." Unpublished Working Paper, Hong Kong University of Science and Technology, 2014.
 - Lin, Justin Y. *Economic Development and Transition: Thought, Strategy, and Viability*. 2009. Cambridge University Press.
 - Lin, Justin Y. *Demystifying the Chinese Economy*. 2011. Cambridge University Press.
 - Lin, Justin Y. *New Structural Economics: A Framework for Rethinking Development and Policy*. 2012. World Bank Publications.
 - Lin, Justin Y. *The Quest for Prosperity: How Developing Economies can Take Off*. Princeton University Press, 2013.
 - Lin, Justin Y.; Cai, Fang and Li, Zhou. *The China Miracle*. Hong Kong: The Chinese University of Hong Kong, 1996.
 - Lipton, Michael. *Why Poor People Stay Poor: Urban Bias in Developing Countries*. London, Temple Smith, 1977.
 - List, Friedrich. *The Natural System of Political Economy*. London: Longmans, Green, and Co, [1841] 1909.
 - Long, Cheryl and Zhang, Xiaobo, "Cluster-Based Industrialization in Financing and Performance," *Journal of International Economics*, 84 (1), 2011, pp.112-123. 176
 - Long, Cheryl and Zhang Xiaobo, "Patterns of China's Industrialization: Concentration, Specialization, and Clustering," *China Economic Review*, 23(3), 2012, pp.593-612.
 - Lucas, Robert E. "The Industrial Revolution: Past and Future." Federal Reserve Bank of Minneapolis, 2003.
 - Luo, Jinfeng and Wen, Yi. "Institutions Do Not Rule: Reassessing the Driving Forces of Economic Development." Working Paper No. 2015-001A, Federal Reserve Bank of St. Louis, 2015.
 - Marx, Karl. *Capital*. Volume 1. 1867.
 - Marx, Karl and Engels, Friedrich. *Manifesto of the Communist Party*. Chapter 1. 1848.
 - McCloskey, Deirdre N. *Bourgeois Dignity: Why Economics Can't Explain the Modern World*. Chicago: University of Chicago Press, 2010.
 - McKendrick, Neil; Brewer, John and Plumb John H. *The birth of a consumer society: The commercialization of eighteenth-century England*. Bloomington, IN: Indiana University Press, 1982.
 - Mendels, Franklin F. "Proto-industrialization: The First Phase of the Industrialization Process." *The Journal of Economic History*, March 1972, 32(1), pp. 241-61.
 - Mendels, Franklin F. *Industrialization and Population Pressure in Eighteenth-Century Flanders*. Arno Press, New York, 1981.
 - Mokyr, Joel. "The Institutional Origins of the Industrial Revolution." Unpublished Manuscript, Northwestern University, 2008.

-
- Mokyr, Joel. *The Enlightened Economy: An Economic History of Britain 1700-1850*. Yale University Press, 2009.
 - Morris, Charles R. *The Dawn of Innovation: The First American Industrial Revolution*. New York: Public Affairs, 2012.
 - Morris, Ian. *Why the west rules-for now: The patterns of history and what they reveal about the future*. Profile books, 2010.
 - Murphy, Kevin M.; Shleifer, Andrei and Vishny, Robert W. “Industrialization and the Big Push.” *Journal of Political Economy*, October 1989, 97(5).
 - Naughton, Barry. *Growing Out of the Plan: Chinese Economic Reform, 1978-1993*. Cambridge University Press, 1995.
 - Navy News. “Dragons be here – as largest Chinese Navy visit to U.K. begins.” January 12, 2015. <https://www.navynews.co.uk/archive/news/item/12225>.
 - North, Douglas. *Structure and Change in Economic History*. New York: W. W. Norton, 1981.
 - North, Douglass C. and Robert Paul Thomas. *The Rise of the Western World: A New Economic History*. New York: Cambridge University Press, 1973.
 - North, Douglass C. and John Joseph Wallis. *Violence and Social Orders: A Conceptual Framework for Interpreting Recorded Human History*. Cambridge University Press, 2009.
 - Ogilvie, Sheilagh, and Markus Cerman. *European proto-industrialization: an introductory handbook*. Cambridge University Press, 1996.
 - Pintus, Patrick A. and Wen, Yi. “Leveraged Borrowing and Boom-Bust Cycles.” *Review of Economic Dynamics*, October 2013, 16(4), pp. 617-33.
 - Pomeranz, Kenneth. *The Great Divergence: China, Europe, and the Making of the Modern World Economy*. Princeton University Press, 2001.
 - Pomeranz, Kenneth, and Steven Topik. *The World That Trade Created*. ME Sharpe, 2013, Third Edition.
 - Pritchett, Lant and Summers, Lawrence H. “Asiaphoria Meets Regression to the Mean.” NBER Working Paper No. 20573, National Bureau of Economic Research, October 2014.
 - Qiu, Larry D., “China’s Textile and Clothing Industry.” Mimeo, Hong Kong University of Science and Technology, 2005.
 - Ramirez, Carlos D. Ramirez. “Is corruption in China “out of control”? A comparison with the US in historical perspective.” *Journal of Comparative Economics*, February 2014, 42(1), pp. 76– 91.
 - Rodrik, Dani. “Goodbye Washington Consensus, Hello Washington Confusion? A Review of the World Bank’s “Economic Growth in the 1990s: Learning from a Decade of Reform.”” *Journal of Economic Literature*, December 2006, 44(4), pp. 973-987.
 - Rodrik, Dani. *One Economics, Many Recipes: Globalization, Institutions, and Economic Growth*. Princeton University Press, 2008.

-
- Roll, Eric. *An Experiment in Industrial Organization*. [1930] 1968.
 - Roosevelt, Theodore. 1899. "Speech By Gov. Roosevelt: Famous Leader of the 'Rough Riders' Addresses the Assemblage on 'The Strenuous Life.'" *Chicago Tribune*, Chicago: April 11, 1899; (1849-1985).
 - Rosenstein-Rodan, Paul. "Problems of Industrialization of Eastern and South- Eastern Europe." *Economic Journal*, 1943, 53(210/211), pp. 202–11.
 - Rostow, Walt W. *The Stages of Economic Growth: A Non-communist Manifesto*. Cambridge University Press, 1960. 178
 - Shammas, Carole. *The Pre-Industrial Consumer in England and America*. Oxford: Clarendon Press, 1990.
 - Shimposha, Toyo K. "The Industrialization and Global Integration of Meiji Japan," in *Globalization of Developing Countries: Is Autonomous Development Possible?* Chapter 5. 2000, pp. 37-59.
 - Smith, Adam. *The Wealth of Nations*. 1776.
 - Stiglitz, Joseph. "Challenging the Washington Consensus – An Interview With Lindsey Schoenfelder." *The Brown Journal of World Affairs*, May 2002, 9(2), pp. 33-40.
 - Stokey, Nancy L. "A quantitative model of the British industrial revolution, 1780–1850." *Carnegie-Rochester conference series on public policy*. Vol. 55. No. 1. North-Holland, 2001.
 - Studwell, Joe. *How Asia Works: Success and Failure in the World's Most Dynamic Region*. Grove Press, 2013.
 - *The Economist*. "Tethered by History." July 5, 2014. <http://www.economist.com/news/briefing/21606286-failures-arab-spring-were-long-timemaking-tethered-history>.
 - U.S. Energy Information Administration. "China Country Analysis Brief Overview," available at <http://www.eia.gov/countries/country-data.cfm?fips=CH>.
 - U.S. Energy Information Administration. "International Energy Statistics." <http://www.eia.gov/cfapps/ipdbproject/IEDIndex3.cfm>.
 - Vogel, Ezra F. *Deng Xiaoping and the Transformation of China*. Cambridge, MA: Belknap Press of Harvard University Press, 2013.
 - Weatherill, Lorna. *Consumer Behavior and Material Culture, 1660-1760*. London: Routledge, 1988.
 - Wen, Tiejun. *Understanding the Sunan Model of Village Industries*. 2011.
 - Wen, Yi and Wu, Jing. "Withstanding the Great Recession like China." Working paper No. 2014-007, Federal Reserve Bank of St. Louis, 2014.
 - Wikipedia contributors. "Fundamental Theorems of Welfare Economics," in *Wikipedia, The Free Encyclopedia*, February, 2015. http://en.wikipedia.org/w/index.php?title=Fundamental_theorems_of_welfare_economics&oldid=645389250.
 - Wikipedia contributors. "Healthcare reform in China," in *Wikipedia, The Free*

- Encyclopedia, December 24, 2014. http://en.wikipedia.org/w/index.php?title=Healthcare_reform_in_China&oldid=639446638. 179
- Wikipedia contributors. “Textile Manufacture During the Industrial Revolution,” in Wikipedia, The Free Encyclopedia, February, 2015. http://en.wikipedia.org/w/index.php?title=Textile_manufacture_during_the_Industrial_Revolutin&oldid=645777223.
 - Williams, Eric and Palmer, Collin A. Capitalism and Slavery. Richmond, VA: University of North Carolina Press, 1944.
 - Wrigley, Edward A. Energy and the English Industrial Revolution. Cambridge University Press, 2010.
 - Xinhua Net. “Profile: Xi Jinping: Man of the people, statesman of vision,” in Xinhuanet English News, December 23, 2012. http://news.xinhuanet.com/english/china/2012-12/23/c_132058866.htm.
 - Xu, Chengang and Zhang Xiaobo, “The Evolution of Chinese Entrepreneurial Firms: Township- Village Enterprises Revisited,” 2009, IFPRI Discussion Paper 00854.
 - Yang, D. T., & Zhu, X. “Modernization of Agriculture and Long-Term Growth.” *Journal of onetary Economics*, 60(3), 2013, 367-382.
 - Yang, Yufan. Industrial Cluster and Regional Brand: A Study of Gu Zhen’s Light-Fixture Industrial Cluster. Guangzhou, Guangdong People Press House, 2010.
 - Zhang, Taisu, Property Rights in Land, Agricultural Capitalism, and the Relative Decline of Pre-Industrial China, Yale Law School, 2011.
 - Zhang, Weiwei. The China Wave: Rise of a Civilizational State. Hackensack, NJ: World Century Publishing Corporation, 2012.
 - Zhang, Yi and Zhang, Song-song. “A Short History of China’s Village Enterprises.” 2001.
 - Zhou, Li. “The Origin and Development of Rural Industrialization in China: A Case Study of Yong Village (1978-2004).” 2005.
 - Zhu, Tian, “Does China Lack Innovation?” 2013, <http://www.ftchinese.com/story/001059724>.
 - Zhu, Tian, “Will China Fall into the Middle-Income Trap?” 2013, http://www.guancha.cn/ZhuTian/2014_10_17_274362.shtml.
 - Zhu, Xiaodong. "Understanding China’s Growth: Past, Present, and Future (Digest Summary)." *Journal of Economic Perspectives* 26, no. 4 (2012): 103-124.



بدون شک، خیزش چین به عنوان ابرقدرت اقتصادی یکی از مهمترین رویدادها در تاریخ اقتصادی جهان از انقلاب صنعتی تاکنون بوده است. علم اقتصاد متعارف، بخصوص نظریه نهادی توسعه اقتصادی بر پایه دوگانگی نهادهای سیاسی فراگیر در برابر بهره‌کش، در تبیین دلایل این خیزش، به شدت ناتوان است. کتاب حاضر بر این باور است که تنها با بازنگری و تفسیر مجدد تاریخ انقلاب صنعتی و فرآیند ظهور جهان غرب (که در نظریه نهادی به شکل نادرستی به تصویر کشیده شده است) می‌توان معجزه رشد چین را به طور کامل تبیین کرد و این که چرا با وجود شرایط نه چندان مناسب نظام مالی و نهادهای سیاسی این کشور، حرکت مزبور توقف‌ناپذیر است. برعکس، دگرگونی سریع و چشمگیر چین از یک جامعه کشاورزی فقیر به ابرقدرتی بزرگ و صنعتی، به خوبی نشان از کاستی‌های بنیادین نظریه نهادی و مدل‌های اقتصادی و «تخته سیاهی» اقتصاد متعارف دارد و ارزیابی‌های مجدد و دقیق‌تری از نمونه‌های تاریخی مهمی همچون تداوم دام فقر در آفریقا با وجود اصلاحات بنیادی اقتصادی و سیاسی، دهه‌های از دست رفته امریکای لاتین و بحران‌های بدهی مکرر، فرار بزرگ اروپای سده نوزدهم از دام مالتوس، و خود انقلاب صنعتی را طلب می‌کند.

